پژوهشکده مطالعات راهبردی
غیر انتفاعی

منافع استراتژیک مشترک و اتحاد آمریکا - اسراییل



نویسنده: دکتر علی‌اکبر جعفری
همکار علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

منافع استراتژیک مشترک

و

اتحاد آمریکا ـ اسرائیل

نویسنده:

دکتر علی‌اکبر جعفری

(عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)

پژوهشکده مطالعات راهبردی

۱۳۸۹

منافع استراتژیک مشترک و اتحاد آمریکا - اسراییل / تألیف علی‌اکبر جعفری- تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۸.
۲٦۰ ص.
انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی؛ ۱۱۲. آمریکاشناسی؛ ۷
ISBN: 978 – 600 – 5282 – 24 – 5 ٤٥۰۰۰ریال

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
ص.غ. به انگلیسی:
کتابنامه.
۱. ایالات متحده – روابط خارجی و اسرائیل. اسرائیل – روابط خارجی – ایالات متحده. خاورمیانه – جنبه‌های استراتژیکی. خاورمیانه – دخالت ایالات متحده. خاورمیانه – روابط خارجی – اسرائیل. خاورمیانه – روابط خارجی – ایالات.متحده. ایالات متحده – روابط نظامی – اسراییل. الف جعفری، علی‌اکبر، ۱۳٤٦. ب. پژوهشکده مطالعات راهبردی. ج. عنوان.
۷ ج ٥ الف / ۸ /۱۸۳ E ۳۲۷/۷۳۰٥٦۹٤
۱۳۸۸
کتابخانه ملی ایران ۱۹۰۷۱۲۱

منافع استراتژیک مشترک و اتحاد آمریکا – اسراییل

نویسنده: دکتر علی‌اکبر جعفری
ناشر: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
نوبت: چاپ اول ۱۳۸۹
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: مجمع جهانی اهل بیت
قیمت: ٤٥۰۰۰ ریال
شابک: ٥-٢٤-٥٢٨٢-٦٠٠-٩٧٨

پژوهشکده مطالعات راهبردی
تهران خیابان کریم‌خان زند، خیابان آبان جنوبی، خیابان رودسر شرقی، شماره ۷
صندوق پستی: ۱٤٥٥-٥۱۸۹
تلفن: ۳۰ ۲۸ ۹۱ ۸۸ دورنگار: ٦۱ ٦٥ ۸۹ ۸۸
تلفکس انتشارات: ۷٦ ٢٤ ۸۰ ۸۸ روابط عمومی: ۷۷ ٢٤ ۸۰ ۸۸

سپاس و قدردانی

با سپاس از علت‌العلل هستی، ضروری می‌دانم از کلیه صاحبنظران که در اصلاح نظری و چاپ این اثر مشارکت ارزشمندی داشته‌اند قدردانی کنم. اساتید فرهیخته سرکار خانم دکتر مشیرزاده و جناب آقای دکتر تخشید که در فرایند تدوین این پژوهش از رهنمودهای‌شان بهره‌مند شدم، همچنین از پیشنهادات اصلاحی اساتید بزرگوار آقایان دکتر حسین دهشیار، دکتر رئیسی طوسی، دکتر فرهاد عطایی، دکتر ابومحمد عسگرخانی و دکتر هرمیداس باوند و نیز از معاونت پژوهشی، صاحبنظران و مسئولان محترم پژوهشکده مطالعات راهبردی که در غنا بخشیدن به این اثر صمیمانه همکاری نمودند سپاسگذارم.

فهرست مطالب

بخش دوم: تأثیر عوامل تاریخی ـ فرهنگی و لابی‌های صهیونیستی

فصل اول: پیشینه تاریخی، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک

فصل دوم: نفوذ لابی‌های صهیونیستی در نهادهای تصمیم‌گیری امریکا

بخش سوم: منافع استراتژیک مشترک آمریکا و اسرائیل

فصل اول: منافع سیاسی مشترک آمریکا و اسرائیل

فصل دوم: منافع نظامی و امنیتی مشترک آمریکا و اسرائیل

کتاب‌نامه

فهرست شکل‌ها

چکیده

موضوع: منافع استراتژیک مشترک و اتحاد آمریکا ـ اسرائیل

در این پژوهش، روابط پنهان و آشکار میان ایالات متحده آمریکا و اسرائیل، به عنوان یکی از موضوعات بحث‌برانگیز روابط بین‌الملل بررسی و تبیین شده است. در پاسخگویی به پرسش اصلی این پژوهش و چرایی روابط گام به گام اولیه آمریکا و اسرائیل که به تدریج توسعه یافته و به روابط ویژه تبدیل شده است سه متغیر طرح و براساس آن سه فرضیه نیز ارائه شد که عبارتند از:

- **زمینه‌های تاریخی، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک،** موجب روابط ویژه آمریکا و اسرائیل شده ا ست.
- **نفوذ لابی‌های یهودی در نهادهای تصمیم‌گیری آمریکا،** موجب روابط ویژه آمریکا و اسرائیل شده است.
- **وجود منافع استراتژیک مشترک،** موجب روابط ویژه میان آمریکا و اسرائیل شده است.

از میان فرضیه‌های ارائه‌شده، فرضیه‌های اول و دوم به عنوان فرضیه‌های جانشین رقیب با روش شبه‌آزمایشی و ارائه موارد گواه و فرضیه سوم به عنوان فرضیه اصلی به روش مثبت مورد آزمون قرار گرفتند.

این کتاب شامل سه بخش است. در بخش نخست پس از بررسی چارچوب نظری پژوهش برمبنای نظریه‌های رئالیسم و نئورئالیسم، به متغیر وابسته تحقیق (روابط آمریکا ـ اسرائیل) پرداخته شده است. در بخش دوم، فرضیه‌های جانشین رقیب طی دو فصل مجزا مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در بخش سوم فرضیه اصلی این پژوهش تحت عنوان «منافع استراتژیک مشترک» به عنوان عامل تعیین‌کننده روابط آمریکا و اسرائیل در ابعاد *سیاسی* و *نظامی ـ امنیتی* (اقتصادی) به طور مفصل بررسی شده است. این فرضیه به دلیل سازگاری آن با ادبیات روابط بین‌الملل و «منطق حاکم بر سیاست بین‌الملل» انتخاب شد. سرانجام در بخش نتیجه‌گیری، با مروری بر دستاوردهای نظری و استنتاجات کاربردی این پژوهش، نقش جمهوری اسلامی ایران در تقویت «همگرایی و اتحاد دولت‌های خاورمیانه» به عنوان قدرت بازدارنده در مقابل اتحاد آمریکا و اسرائیل بررسی شد.

مقدمه

تحول در ساختار سیستم بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم و جایگزینی ایالات متحده آمریکا به جای انگلستان، نقطه عطفی در تعاملات منطقه‌ای و بین‌المللی و نیز تاریخ روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. اعلامیه خاتمه قیمومیت انگلستان بر قلمرو فلسطین در سال ۱۹٤۷ و ظهور آمریکا در منطقه خاورمیانه، به دلیل اهمیت ژئواستراتژیک و نیز جایگاه ژئوپولیتیک این منطقه، قواعد توزیع قدرت منطقه‌ای را متحول کرد. در این مقطع، ایالات متحده، منطقه خاورمیانه را بخشی از حوزه امنیتی و تأمین‌کننده منافع حیاتی خود قرار داد.

اهمیت ژئواستراتژیک منطقه فلسطین که پیونددهنده شرق و غرب و حلقه اتصال سه قارهٔ اروپا، آسیا و آفریقا است و نیز پایگاهی به منظور کنترل بر کانال سوئز، اقیانوس هند (اتحاد جماهیر شوروی) و چاه‌های نفت منطقه حساس خاورمیانه محسوب می‌شود، توجه ایالات متحده را به خود جلب کرد. از این‌رو تأسیس دولت اسرائیل و حمایت آمریکا از این دولت براساس فهم و مصلحت سیاستگذاران، رؤسای جمهور و نخبگان سیاست خارجی این کشور آغاز شد. این سیاست براساس نظرسنجی‌های به عمل آمده، مورد تأیید مردم آمریکا نیز است.[1]

نخستین گام‌های دولت آمریکا در اجرای سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود، تسهیل مهاجرت یهودیان به سرزمین فلسطین و حمایت دولت ترومن از طرح تقسیم فلسطین به سه منطقه یهودی، فلسطینی و بی‌طرف یا بین‌المللی بود. طرح مزبور به‌رغم مخالفت اعراب در ۲۹ نوامبر ۱۹٤۷ در سازمان ملل متحد به تصویب رسید.

با تأسیس دولت غیرقانونی اسرائیل* در ١٤ می ١٩٤٨، هاری ترومن، نخستین رئیس جمهور آمریکای پس از جنگ جهانی دوم، اولین دولتی بود که اسرائیل را به رسمیت شناخت.[2] در پی آن اولین جنگ اعراب ـ اسرائیل در ۱۵ می ۱۹٤۸ به وقوع پیوست.

---

1. Kenneth Organiski، ***The 36 Billion Bargain: Strategy and Politics in US Assistance to Israel***، (New York: Columbia University Press، 1990)، p. 27.

۲. علی‌اکبر جعفری، «منافع استراتژیک مشترک و همگرایی اسرائیل و آمریکا»، ***سایت گویا***، سرویس دیدگاه، شماره ۸۳۱۱۰۵۰۰۳٦ (١٤ بهمن ١٣٨٣)، ص ٧، (***http://www.Gooya.com.file.//A:\USA-I.htm***).

* در این کتاب چندین بار از عبارت دولت اسرائیل استفاده شده است. این عبارت به منزله قانونی و مشروع بودن دولت غیرقانونی و رژیم نامشروع حاکم بر سرزمین فلسطین نیست.

دیوید بن گوریون، اولین نخست‌وزیر اسرائیل در قدردانی از خدمات آمریکا در تأسیس و استمرار دولت اسرائیل، اعلان کرد که اسرائیل برای همراهی با غرب ـ حتی در موقع بروز جنگ ـ آماده است. وی همچنین خواستار تجهیز یک نیروی نظامی برای حمایت از آمریکا در مقابل حمله احتمالی «شوروی» به این کشور شد. علاوه بر آن دولت اسرائیل خواستار پیوستن اسرائیل به طرح دفاعی ـ امنیتی غرب در خاورمیانه شد.[1] بدین ترتیب دولت اسرائیل چه در طی جنگ سرد و چه پس از جنگ سرد، روابط همکاری‌جویانه ویژه‌ای با دولت آمریکا به خصوص در منطقه خاورمیانه داشته است.[2]

اسرائیل علاوه بر نقش بازدارندگی در مقابل نفوذ کمونیزم، در پاسخ به درخواست آمریکا، به شکست حرکت‌های ناسیونالیست رادیکال در لبنان، اردن، یمن و فلسطین کمک کرده است. نیروی هوایی آن بر سراسر منطقه مسلط است. جنگ‌های پی‌درپی اسرائیل، میدان آزمایش مناسبی برای تسلیحات آمریکا علیه جنگ‌افزارهای شوروی سابق فراهم کرده است. اسرائیل مجرایی برای تسلیحات آمریکا به رژیم‌ها و جنبش‌های غیر مردمی همانند آفریقای جنوبی، ایران زمان شاه، گواتمالا و نیکاراگوئه بوده است. مشاوران نظامی اسرائیل کنتراها، حونتا در السالوادور و دیگر جنبش‌ها و حکومت‌های مورد حمایت آمریکا را کمک کرده‌اند. موساد با سیا و دیگر سرویس‌های آمریکا در جمع‌آوری اطلاعات و عملیات پنهانی همکاری کرده است. موشک‌های اسرائیل در زمان جنگ سرد، به عنوان نیروی بازدارنده در مقابل شوروی عمل می‌کرد. ارتش اسرائیل با مجتمع نظامی ـ صنعتی آمریکا و پژوهش و توسعه برای جت‌های جنگنده، سیستم‌های دفاع ضدموشک و حتی با طرح «ابتکار دفاع استراتژیک»[3] همکاری کرده است.[4]

اسرائیل در جنگ آمریکا با عراق برای بمباران متحدان علیه پایگاه‌های موشکی این کشور همکاری کرد. تانک‌های سوختی که اسرائیل برای جنگنده بمب‌افکن‌های اف ـ ۱۵ طراحی کرده است، سیستم شخم «مین‌یاب»[5] اسرائیل طی حمله نهایی به مواضع عراق، ارائه کرد استفاده تفنگداران آمریکایی از پل‌های متحرک

---

۱. عبدالوهاب المسیری، آریه نائور و الی پوده، «بحث امنیتی اسرائیل: مبانی نظری و ملاحظات عملی»، ترجمه و تلخیص اصغر افتخاری، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***، جلد ۵، (تهران: ۱۳۷۹)، ص ۱۵۸.

۲. استفن زیونز، «کارکردهای استراتژیک کمک آمریکا به اسرائیل»، ***مجله سیاست دفاعی***، شماره ۱۸، سال ۵، (بهار ۱۳۷٦)، صص ۱۳۰-۱۲٦.

- Stephen Zunes، "Understanding the U.S.-Israel Relationship"، February 2003، ***http://www. forusa.org/fellowship/Jan-Feb-03/zunes.html.***

3. Strategic Defense Initiative (SDI)

4. Mark Weber، "A Look at the Powerful Jewish Lobby in America"، Feb 13، 2004، ***http:www.ihr. org/Leaflets/Jewishlobby.html.***

5. Mine Plows

اسرائیل، سیستم‌های هدفگیری اسرائیل و شیوه‌ها و ابزارهای هشداردهنده بـه نیـروی هـوایی آمریکـا در منطقـه قابل ذکر هستند. اسرائیل در تولید و تکامل هواپیماهای بدون سرنشین مقـام نخسـت را در جهـان دارد. دولـت اسرائیل این امکانات را در جنگ‌های خلیج فارس، سومالی و بوسنی در اختیـار نیروهـای آمریکـایی و متحـدان قرار داد.[۱] این نمونه‌ها تنها بخش کوچکی از خدمات اسرائیل به آمریکا است.

ایالات متحده نیز از زمان تأسیس دولت اسرائیل تاکنون در حوزه‌های مختلف با این دولت همکـاری کـرده است. دولت آمریکا با تعقیب موضوع صلح خاورمیانه از جمله قرارداد «صلح کمپ دیویـد»، عـلاوه بـر کـاهش موضع‌گیری‌های ضدآمریکایی اعراب، توانسته است از شدت موضع‌گیری‌های ضداسـرائیلی نیـز جلـوگیری بـه عمل آورد.[۲] آمریکا با همکاری‌های نظامی و امنیتی با اسرائیل در جنگ‌های اعراب و اسرائیل از محو حتمی ایـن دولت جلوگیری کرد.

تاکنون دولت‌های آمریکا و اسرائیل در زمینه‌های مختلف سیاسـی، اقتـصادی و نظـامی قراردادهـای مهمـی امضاء کرده‌اند[۳] و براساس آن همکاری‌های ویژه‌ای بین آنها برقرار شده است. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر تـاکنون، عمق و گستره این نوع همکاری‌ها به‌طور فزاینده‌ای گسترش یافته است.

بدین‌ترتیب، روابط گام به گام اولیه آمریکا و اسرائیل به تدریج توسعه یافته و به روابط اسـتراتژیک و ویـژه تبدیل شده است؛ به گونه‌ای که از نظر دولتمردان آمریکایی، دولت اسرائیل برای تأمین منـافع آمریکـا در منطقـه خاورمیانه «نقش حیاتی»[۴] ایفا می‌کند.[۵] ایـن دولـت، متحـد قابـل اعتمـاد و دولتـی باثبـات در میـان جزایـری از دولت‌های بی‌ثبات منطقه خاورمیانه به حساب می‌آید. در نتیجه، واشینگتن و تل‌آویو در روابط چند دهه خود از «وضع موجود» بسیار راضی و خواستار ادامه این روابط ویژه هستند.

با توجه به واقعیت‌های مذکور این پرسش مطرح می‌شود که علت اصلی روابط ویژه و منحـصربه‌فـرد میـان آمریکا و اسرائیل چیست؟ و سؤال‌های فرعی دیگر نظیر اینکه، چرا آمریکا با یک کشور کوچک واقـع در قلـب خاورمیانه روابطی برقرار کرده است که در نوع خود در تاریخ روابط بین‌الملـل کـم‌سـابقه اسـت؟ چـرا پـس از فروپاشی شوروی سابق و حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، عمق و گستره این روابط به‌طـور چـشم‌گیـری توسـعه پیـدا

---

1. Weber، *Ibid*.

2. Micahel B. Oren، "Strategic Relationship Between the United States and Israel"، 2003، ***http://www. Yaleisrael Journal.com/oren.html***.

3. Mitchell G. Bard، "The Evolution of Strategic Cooperation"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary، org/ Jsource/US-Israel.html***.

4. Critical Role

5. *Ibid*.

کرده است؟ دو دولت از برقراری این روابط منحصربه‌فرد و بی‌نظیر چه اهدافی دنبال می‌کنند و گستره این روابط در چه زمینه‌هایی است؟

در بررسی آثار و تالیفات مرتبط با این پژوهش نظیر، ***جانبداری: روابط سری آمریکا با اسرائیل***[1]، ***ایالات متحده آمریکا و دولت اسرائیل***[2]، ***پیوند پرشور آمریکا با اسرائیل: از ۱۹٤۷ تا حال***[3]، ***«نگرشی به قدرت لابی یهود در آمریکا»***[4] و نیز تالیفاتی نظیر اثر مرشایمر [5] و...، یا در انعکاس واقعیات پدیده به راه افراط رفته و به جانبداری از یک طرف بر علیه طرف دیگر پرداخته‌اند یا تنها به یکی از ابعاد روابط پیچیده آمریکا واسرائیل وبه صورت گزینشی توجه کرده‌اند.

پژوهش حاضر علاوه بر هدف رفع ضعف‌ها و خلاء موجود در آثار گذشته، برای بررسی علمی موضوع پژوهش، یعنی تبیین روابط و اتحاد آمریکا ـ اسرائیل به رشته تحریر درآمده است. برای یافتن علت این روابط سه متغیر اساسی‌تری بررسی خواهد شد که متغیری که می‌توانند به طور منطقی‌تر موضوع پژوهش حاضر را تبیین کنند.

زمینه‌های تاریخی، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک. بررسی ریشه‌ای این متغیر به قدمت تاریخ انقلاب آمریکا است. فرقه پیوریتن به طریق رمانتیک سرنوشت یهودیان و نژاد انگلوساکسن را در آمریکا به یکدیگر پیوند داد و در انقلاب آمریکا نوعی احساس همدلی و سرنوشت مشترک را مطرح کرد. جان آدامز (۱۸۰۱-۱۷۹۷) می‌گفت: «من به جد معتقدم که یهودیان متمدن‌تر از دیگر ملت‌ها هستند. من واقعاً آرزو می‌کنم یهودیان بار دیگر در سرزمین «یهودیه»[6] یک ملت مستقل تأسیس کنند».[7] اصولاً صهیونیست‌های مسیحی در آمریکا به

---

1. Stephen J. Green، ***Taking Sides: America's Secret Relations with a Militant Israel***، (New York: William Morrow and Co.، 1984)، pp. 368.

2. David Schoenbaum، ***The United States and the State of Israel***، (New York: Oxford University Press، 1993).

3. George W. Ball & Douglas B. Ball، ***The Passionate Attachment with Israel: 1947 to the Present***، (New York & London: W.W. Norton & Company، 1992).

4. Weber، ***Op. cit.***

5. John J. Mearsheimer and Stephen Walt، "The Israel Lobby and U. S. Foreign Policy"، 2006، ***http://www.information clearinghouse.info/article.***

- Cheryl A. Rubenberg، ***Israel and the American National Interest: A Critical Examination***، (Urbana and Chicago: University of Illinois Press، 1986).

6. Judea

7. Michell G. Bard، "Roots of U.S-Israel Relationship"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource /US-Israel/roots-of-US-Israel.html.***

بازگشت یهودیان به «سرزمین مقدس»[1] اعتقاد دارند. آنها یهودیان و مردم اسرائیل را «مردم برگزیده خداوند»[2] می‌پندارند.[3] از نظر وودرو ویلسون، روح و جوهره قانون اساسی آمریکا متأثر از یهود بوده است و فرهنگ یهود در متن خود گوهر ناب دموکراسی را پرورش داده است.[4] هم‌اکنون برخی از آمریکایی‌ها ـ چه محافظه‌کاران و چه نومحافظه‌کاران ـ علاوه بر اعتقادات بازگشت به ارض موعود و هزاره خوشبختی، به دلیل ارزش‌های مشترک و در پاسخ به دوران یهودستیزی و ماجرای هولوکاست با اسرائیلی‌ها همدردی می‌کنند و موزه‌های یادبود هولوکاست تأسیس کرده‌اند. همچنین رؤسای جمهور آمریکا پس از تأسیس دولت اسرائیل تاکنون از ارزش‌ها و میراث تاریخی و فرهنگی مشترک دو ملت تمجید کرده‌اند.

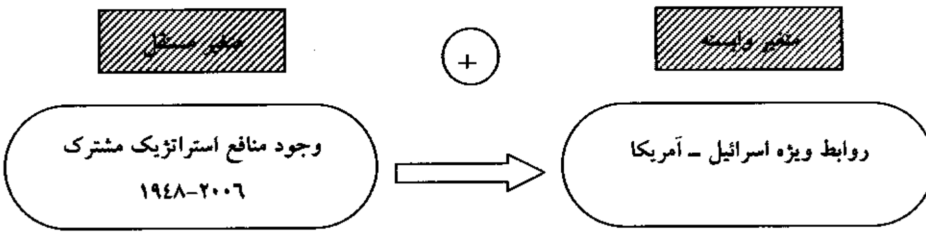
نفوذ لابی‌های یهودی. تصمیمات سیاست خارجی ایالات متحده، متأثر از روابط پیچیده میان بخش‌های مختلف این کشور است. لابی‌های یهودی یکی از گروه‌های قدرتمند متنفذ نژادی هستد که بر تصمیمات سیاست خارجی آمریکا تأثیر می‌گذارند.[5] یکی از لابی‌های مهم رسمی در جامعه آمریکا، «کمیته امور عمومی آمریکا ـ اسرائیل (ایپک)» است که با بسیاری از مراکز تصمیم‌گیری آمریکا ارتباط دارد و از دولت اسرائیل حمایت می‌کند.[6] برخی از سازمان‌های فعال یهودی در جامعه آمریکا شامل «سازمان صهیونیستی آمریکا»[7]، «مجمع ضد افترا»[8] و «کمیته یهودیان آمریکا»[9]، هستند.

وجود منافع استراتژیک. دولت آمریکا در زمان تأسیس دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین، وجود این دولت را مطابق با منافع این کشور در منطقه خاورمیانه ارزیابی کرده است. از نظر «اسرائیل شاهاک»، دولت اسرائیل در دوران جنگ سرد به عنوان خط مقدم دفاعی در برابر پیشرفت کمونیسم در خاورمیانه (دارای منبع انرژی جهان) نقش‌آفرینی و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی خود را به عنوان سد محکم و رسوخ‌ناپذیر در مقابل گسترش «بنیادگرایی اسلامی» معرفی کرد.[10] علاوه بر آن، دو دولت در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی با یکدیگر همکاری می‌کنند. این همکاری‌ها، براساس «منافع استراتژیک مشترک» آمریکا ـ اسرائیل صورت می‌پذیرد و عامل تعیین‌کننده روابط متقابل دو دولت محسوب می‌شود.

---

1. Holy Land
2. The Chosen People of God
3. Wikipedia، "Christian Zionism"، ***http://en.wikipedia.org/wiki/Christian zionism***.
4. Bard، ***Op. cit.***، p. 7.
۵. امیرعلی ابوالفتح و آرزو قلی‌پور، ***برآورد استراتژیک ایالات متحده آمریکا***، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۲)، ص ۳۲۲.
6. Weber، ***Op. cit.***
7. Zionist Organization of America
8. Anti Defamation League (ADL)
9. The American Jewish Committee
10. Israel Shahak، ***Open Secrets: Israel Nuclear and Foreign Policies***، (London: Pluto Press، 1997)، pp. 31- 45.

در پاسخ به پرسش اصلی این پژوهش، فرضیه اصلی ما، وجود منافع استراتژیک مشترک در مقطع زمانی ۲۰۰۶- ۱۹۴۸، به عنوان مهم‌ترین عامل روابط ویژه میان اسرائیل و آمریکا است.



در این پژوهش سه فرضیه در مورد روابط ویژه میان آمریکا و اسرائیل طرح شده‌اند که به صورت مجزا مورد بررسی و آزمون قرار می‌گیرند. در بررسی و آزمون فرضیه‌های جانشین رقیب از روش شبه آزمایشی به شکل موارد گواه که با مورد آزمون ما شباهت داشته باشند استفاده خواهیم کرد و برای آزمون فرضیه اصلی به شیوه مثبت عمل خواهد شد.

در پژوهش حاضر مفاهیم نظری مختلفی از قبیل اتحاد[1]، منافع[2]، استراتژی[3]، صهیونیسم مسیحی[4]، لابی یهودی[5]، هولوکاست[6]، بنیادگرایی[7]، تروریسم[8]، بازدارندگی[9] و ... به‌کار رفته است، که در ابتدای فصل نظری این پژوهش تعریف . همچنین در این پژوهش به دلیل وجود پیمان «اتحاد استراتژیک» میان دو دولت آمریکا و اسرائیل و نیز مطابقت ویژگی‌های روابط دو دولت با مفهوم اتحاد، گاه از مفهوم «اتحاد» میان دو دولت یا مفهوم انتزاعی «متحدان استراتژیک» به صورت ترکیبی استفاده خواهیم کرد.

نقاط عطف آغاز جهت‌گیری‌های ایالات متحده و اسرائیل و شکاف فزاینده میان آنها با اتحاد جماهیر شوروی در موضوعاتی از قبیل تلاش آمریکا برای جلوگیری از گرایش دولت اسرائیل به سمت شرق در سال

1. Alliance
2. Interest
3. Strategy
4. Christian Zionism
5. Zionism Lobby
6. Holocaust
7. Fundamentalism
8. Terrorism
9. Deterrence

۱۹٤۸، حمایت اسرائیل از اقدام سازمان ملل متحد در مورد جنگ کره در ژوئن ۱۹۵۲[1]، مبارزه اسرائیل علیه طرفداران اتحاد شوروی در منطقه خاورمیانه با همکاری آمریکا در سال ۱۹٦۲، پیروزی اسرائیل بر اعراب در جنگ‌های سال ۱۹٦۷ و ۱۹۷۳[2]، انعقاد قراردادهای استراتژیک دفاعی[3] علیه اتحاد شوروی، قابل بررسی است.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پدیدار شدن «بی‌اعتباری» ایدئولوژی چپ و ناسیونالیسم عربی، موجب تقویت جناح‌های اسلامی شد. نظریه «ساموئل هانتینگتون»[4] مبنی بر «برخورد تمدن‌ها» و نیز نظریه «فرانسیس فوکویاما»[5] تحت عنوان «پایان تاریخ»[6] و سایر اندیشه‌های متضاد با ارزش‌ها و اصول اسلامی،[7] موضع‌گیری سیاستمداران آمریکایی و اسرائیلی را علیه اسلام تقویت کرد. به این ترتیب، اسرائیل این بار برای مقابله با خطر اسلام‌گرایی و بزرگ‌نمایی خطر اصول‌گرایی اسلامی در منطقه خاورمیانه به عنوان تهدیدکننده منافع مشترک، برای خود نقش اصلی قائل شده و دولت جمهوری اسلامی ایران را نیز کانون بنیادگرایی اسلامی معرفی کرده است.[8]

دولت اسرائیل، در پی امضای قرارداد آتش‌بس جنگ، در سال ۱۹٤۹ اعلام کرد که خواهان صلح پایدار با تمام کشورهای شرکت‌کننده در جنگ ۱۹٤۸ است، ولی رهبران اعراب از مذاکره با دولت بدون مشروعیت خودداری کردند. از زمان تأسیس دولت اسرائیل، رؤسای جمهور آمریکا موضوع صلح خاورمیانه را به دلیل اهداف منافع ملی ایالات متحده و نیز منافع مشترک با اسرائیل تعقیب کرده‌اند. تا اینکه «قرارداد کمپ دیوید» در سال ۱۹۷۹ به امضاء رسید.[9] این قرارداد سرآغازی برای مذاکرات صلح نظیر مذاکرات صلح مادرید، قرارداد صلح غزه ـ اریحا (اسلو) و طرح صلح نقشه راه شد و این فرایند هنوز ادامه دارد.

پس از اینکه شیمون پرز طرح «خاورمیانه جدید» را در سال ۱۹۹۰ ارائه کرد، کنگره آمریکا قانون منطقه آزاد تجاری خاورمیانه را به منظور اهداف ملی آمریکا و خروج اسرائیل از انزوای سیاسی و اقتصادی در منطقه

---

1. Michael Brecher، ***The Foreign Policy System of Israel: Setting، Images، Process***، (London: Oxford University Press، 1972)، p. 41.

2. Edmund Robertson، "The Role of Israel: The Cold War"، ***http://www.st-andrews.ac.uk/Pvteach/cold war/Papers/html.***

3. U.S.-Israel Strategic Agreement

4. Samuel Huntington

5. Francis Fukuyama

6. The End of History

۷. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

- Shireen Hunter، "The Rise of Islamist Movements and the Western Response: Clash of Civilization of Clash of Interests"، in Laura Guazzone، ***The Islamist Dilemma***، (London: Ithaca، 1995).

8. Shimon Peres، ***The New Middle East***، (U.S.: Random House، 1993)، p. 65.

۹. محمدباقر سلیمانی، ***بازیگران روند صلح خاورمیانه***، (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹)، ص ۲٦.

خاورمیانه به تصویب رساند. در ۱۳ فوریه ۲۰۰٤ روزنامه الحیات بخش‌هایی از سند اجرایی طرح خاورمیانه بزرگ را منتشر کرد. این طرح بر سه تحول اساسی در زمینه‌های: اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی مبتنی است.[1] در این طرح، آمریکا و اسرائیل براساس منافع ملی و در جهت روابط ویژه، اهداف مشترک نظیر حفظ برتری نظامی در منطقه، سرنگونی رژیم‌های چالشگر و ناهمگون، ایجاد ثبات اقتصادی درازمدت و ... را دنبال می‌کنند.

استنباط مشترک از تهدید[2] تروریسم کشورهای خاورمیانه، نقش مهمی در نزدیک‌تر شدن مواضع دو دولت آمریکا و اسرائیل داشته است.[3] سیاستگذاران آمریکا و اسرائیل از اسلام اصول‌گرا به مثابه تهدید امنیتی عمده در دوران پسا جنگ سرد[4] برای ائتلاف خود بهره‌برداری می‌کنند. با حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، این اندیشه نهادینه شده است.[5] متحدان استراتژیک برای مبارزه با تروریسم، قراردادهای «ضد تروریسم» نیز امضاء کردند.[6] به زعم آمریکا و اسرائیل متهمان اصلی تروریسم به پنج دسته تقسیم می‌شوند: ۱. گروه القاعده و طالبان ۲. دولت عراق (صدام حسین)؛ ۳. جنبش حزب‌الله لبنان ٤. جنبش حماس و جهاد اسلامی فلسطین؛ و ٥. ایران، سوریه و سودان به عنوان دولت‌های حامی تروریسم.

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر اهمیت سلاح‌های کشتار جمعی - به عنوان تهدیدکننده منافع مشترک دو دولت - در خاورمیانه در کانون بحث‌های امنیتی آمریکا و اسرائیل قرار گرفته است. از نظر دولت اسرائیل امروزه تهدیدهای سابق علیه این دولت موسوم به هجوم فراگیر، موضوعیت خود را از دست داده است. منشأ اصلی تهدید کنونی، زرادخانه‌های تسلیحاتی نامتعارفی است که در خاورمیانه موجود است. تاکنون دو دولت آمریکا و اسرائیل قراردادهای مختلفی در زمینه مقابله با موشک‌های بالستیک منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای امضاء کرده‌اند. متحدان استراتژیک نیز برای مقابله با دسترسی جمهوری اسلامی به سلاح هسته‌ای طرح‌های مختلفی تدوین کرده‌اند.

---

1. Maggie M. Salem، "Where the Greater Middle East Plan Went Away"، ***Arab News***، April 7، 2004.

2. Common Perception of Threat

۳. پرویز امامزاده‌فر، «سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ریاست جمهوری جرج دبلیو بوش»، در ابرار معاصر، ***کتاب آمریکا (1)***، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۲)، ص ۱۵۰.

4. Post Cold War Era

5. "National Commission on Terrorist Attacks Upon the United States". September 20، 2004، ***http:/ /www.9-11 Commission.gov.html***.

6. Jewish Virtual Library، "Counter Terrorism Cooperation Accord Between the Government of the State of Israel and the Government of the United States of America (April 30، 1996)، ***http://www.Jewish virtuallibrary.org/Jsource/Us-Israel***.

از زمان تأسیس دولت اسرائیل استراتژی بازدارندگی هسته‌ای در تفکر دولتمردان اسرائیلی وجود داشته و ایالات متحده همواره از این تفکر حمایت کرده است. هدف آمریکا تقویت امنیت اسرائیل و ایجاد بازدارندگی در مقابل اعراب و شوروی سابق بوده است.[۱] هر انتقال تسلیحاتی عمده آمریکا به اسرائیل باعث می‌شود دولت‌های عرب برای مبارزه با اسرائیل، تسلیحات اضافی (بازگشت دلارهای نفتی)، درخواست کنند.[۲] به این ترتیب، خاورمیانه بزرگترین مسابقه تسلیحاتی جهان را به خود اختصاص داده است. هم‌اکنون متحدان استراتژیک در جهت منافع مشترک به عنوان صادرکنندگان عمده تسلیحات در جهان محسوب می‌شوند.

در میان نظریه‌های روابط بین‌الملل، نظریه‌های «رئالیسم» و «نئورئالیسم»[۳] برای تبیین روابط ایالات متحده آمریکا به عنوان یک قدرت جهانی و اسرائیل به عنوان یک قدرت منطقه‌ای، از اهمیت بیشتری برخوردارند. بین نظریه‌پردازان رئالیسم نظریه «استفن والت» برای توجیه روابط میان آمریکا و اسرائیل حائز اهمیت است. براساس نظریه «موازنه تهدید»[۴] والت، دولت‌ها در مقابل دولت‌هایی که منشاء بیشترین تهدیداند، متحد می‌شوند. از نظر وی، هرگاه دولت‌ها احساس کنند دولتهای دیگر موجودیت یا منافع آنها را تهدید فوری روبرو می‌کنند، برای موازنه با آنها با یکدیگر متحد می‌شوند.[۵] از نظر «کنث والتز»، نظریه سیستمی نئورئالیسم بر مرکزیت و ساختار سیستم، واکنش‌های عناصر و اجزای آن و نیز بقا و تحول سیستم استوار است.[۶] «جان مرشایمر»[۷] نئورئالیسم را رهیافت کلانی می‌داند که می‌تواند برای تبیین روابط بین‌الملل دوران جنگ سرد و پس از جنگ سرد مورد استفاده قرار گیرد.[۸] همچنین این نظریه به عنوان یک رهیافت علمی در میان سیاستمداران آمریکایی طرفداران زیادی دارد.

---

۱. ژوزف اوری بار، «به سوی یک تحول پارادایمیک در نظریهٔ امنیت ملی اسرائیل»، ترجمه مسعود آریایی‌نیا، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***، جلد ۹، ۱۳۸۰، صص ۸-۷۷.

۲. حمیدی قناص الحمیدی، ***جایگاه تسلیحات هسته‌ای در تفکر استراتژیک اسرائیل***، ترجمه اسماعیل اقبال، (تهران: دانشگاه امام حسین(ع)، ۱۳۸۱)، صص ۷۹-٦٤.

3. Neo-Realism

4. Balance of Threat

5. Stephen M. Walt، "The Progressive Power of Realism"، ***The American Political Science Review***، Vol. 91. No. 4، (Dec.، 1997)، 931-935.

6. Kenneth N. Waltz، ***Theory of International Politics***، (New York: Random House، 1979)، pp. 71-88.

7. John Mearsheimer

۸. رابرت جکسون و گئورک سورنسون، ***درآمدی بر روابط بین‌الملل***، ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی‌زاده و حسن سعید کلاهی، (تهران: نشر میزان، ۱۳۸۳)، ص ۱۱۸.

این نظریه به دلیل دارا بودن ویژگی‌های؛ دولت‌محوری، خردگرایی، قدرت محوری، اولویت موضوعات امنیتی و اهمیت کم دادن به نهادهای بین‌المللی[۱]، تقویت اتحادهای خودی و تضعیف اتحادهای طرف مقابل[۲]، برای بررسی روابط آمریکا ـ اسرائیل و برخورد آنها با دولت‌های خاورمیانه بسیار مناسب ارزیابی می‌شود. همچنین در این پژوهش تلاش کرده‌ایم برای تکامل نظریه نئورئالیسم کنث والتز، مدلی از مناسبات روابط آمریکا ـ اسرائیل و دولت‌های خاورمیانه ارائه شود. بنابراین پژوهش حاضر تحت عنوان سه بخش، همراه نتیجه‌گیری نهایی ارائه می‌شود:

بخش اول. کلیات پژوهش بررسی می‌شود که دو فصل مجزا دارد. در فصل اول، چارچوب نظری پژوهش، ارائه و در فصل دوم، رابطه آمریکا و اسرائیل به عنوان متغیر وابسته به طور خلاصه بررسی می‌شود. *بخش دوم.* فرضیه‌های جانشین رقیب بررسی خواهد شد. در فصل اول، فرضیهٔ پیشینه تاریخی، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک مورد آزمون قرار می‌گیرد و در فصل دوم، فرضیه لابی‌های یهودی در جامعه آمریکا بررسی می‌گردد. *بخش سوم.* فرضیه اصلی تحت عنوان منافع استراتژیک مشترک در دو فصل و براساس شاخصه‌های ارائه شده به طور مفصل‌تری ارائه می‌شود. در فصل اول، منافع مشترک سیاسی آمریکا و اسرائیل و در فصل دوم، منافع نظامی و امنیتی مشترک آمریکا و اسرائیل بررسی می‌شود. نتیجه‌گیری نهایی، کتابنامه و پیوست‌ها، قسمت‌های پایانی این پژوهش را تشکیل می‌دهند.

---

۱. حمیرا مشیرزاده، «واقع‌گرایی، لیبرالیسم و جنگ آمریکا علیه عراق»، ***مجله سیاست خارجی***، سال ۱۸، (زمستان ۱۳۸۳)، صص ۳۰-۸۲۹.

۲. عبدالعلی قوام، ***اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل***، (تهران: سمت، ۱۳۸۳)، ص ۳٦٤.

بخش اول:

کلیات

فصل اول:

چهارچوب نظری

مقدمه

ما در آموزش‌ها و تحقیقات خود به مسافران سفینه‌ای دریایی شباهت داریم که میان «جزیره‌ها»یی از نظریه‌ها در رفت و آمدیم؛ جزیره‌هایی که تنها وجه ارتباط‌شان حضور مشترک آنها در «اقیانوس» بزرگ «رفتار بین‌المللی» است. برخی از نظریه‌پردازان در این یا آن جزیره اقامت دائم گزیده‌اند، برخی دیگر به رفت و آمد میان جزایر ادامه می‌دهند و تنها معدودی از آنها برای پل زدن میان جزایر تلاش می‌کنند و این شاید بدان دلیل است که جزیره‌ها بیش از حد دور از هم به نظر می‌رسند.[1]

به نظر می‌رسد اقامت دائم در یک جزیره از جزایر نظریه‌ها برای بررسی روابط ایالات متحده آمریکا و اسرائیل کاری دشوار یا غیرمنطقی باشد. در بررسی سیاست خارجی آمریکا و اسرائیل از زمان تأسیس دولت اسرائیل تاکنون جهت‌گیری‌ها و استراتژی دو دولت، از تحولات و پیچیدگی‌های زیادی برخوردار بوده است. بنابراین به دلیل تحول تدریجی مناسبات دو دولت از روابط دوستانه به روابط ویژه و اتحاد استراتژیک که براساس مبانی تفکرات رؤسای جمهور، منافع ملی و مقتضای سیاست بین‌الملل صورت پذیرفته، ضروری است برای درک بهتر آن، از جزیره‌های مختلف نظریه‌ها دیدن کنیم.

---

۱. جیمز دوئرتی و رابرت فالتزگراف، ***نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل***، ترجمه: علیرضا طیب و وحید بزرگی، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۶)، ص ۳۹.

به این ترتیب، در بررسی مبحث نظریه‌ها ابتدا به‌طور خلاصه نظریه‌های نئولیبرالیسم، رئالیسم و نظریه نئورئالیسم را بررسی می‌کنیم و پس از آن به ارزیابی نظریه‌ها و ارائه مدل جدید و انطباق آنها روابط آمریکا و اسرائیل خواهیم پرداخت. در این قسمت برای فهم بهتر بحث نظری به تعریف برخی از مفاهیم نظری می‌پردازیم.

۱-۱-۱. تعریف و بررسی مفاهیم نظری

مفهوم اتحاد (Alliance) . این مفهوم دربرگیرنده قرارداد رسمی، سری یا آشکار بین دو یا چند دولت است که در صورت بروز جنگ (تهدید) و نظایر آن برای کمک‌های سیاسی، نظامی و (اقتصادی) به یکدیگر متعهد می‌شوند. معمولاً دولت‌های تشکیل‌دهنده اتحاد، اهداف مشابهی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژی و فرهنگی دارند.[۱] اتحادها ممکن است کوتاه‌مدت یا درازمدت، ساده یا پیچیده باشند. همچنین ممکن است برای جلوگیری از یک جنگ یا پیروزی در یک جنگ شکل بگیرند.[۲] از این‌رو، منشور سازمان ملل متحد در ماده ۵۱، ایجاد قرارداد اتحاد یا حق دفاع جمعی[۳] را به رسمیت شناخته است.

مفهوم اتحاد نمایان کننده طیف وسیعی از اهداف، انگیزه‌ها و تعهدات است. هرگاه دولت‌ها احساس کنند بدون قبول برخی از تعهدات سیاسی، اقتصادی و نظامی قادر به مقابله با تهدیدات خارجی و یا دفاع از منافع ملی و تحقق اهداف سیاست خارجی خود نخواهند بود به استراتژی اتحاد و روابط ویژه روی می‌آورند.

در اتخاذ استراتژی (اتحاد) به عنوان نوعی جهت‌گیری سیاست خارجی باید متغیرهایی نظیر نیازهای داخلی، میزان برخورداری از قدرت، شرایط جغرافیایی و ژئوپولیتیک، میزان تهدیدات و فشارهای بین‌المللی، ساختار و عملکرد نظام بین‌الملل[٤]، درنظر گرفته شود. اتحادها ممکن است به دلیل وابستگی ایدئولوژی، ایجاد بازدارندگی یا دسترسی به سایر منافع مشترک سیاسی، اقتصادی و نظامی شکل بگیرند. باید توجه کرد رابطه متغیرهای فوق نسبت به میزان انسجام و کارآمدی اتحاد به عمل آمده نقش تعیین‌کننده دارد.

در مسیر ایجاد اتحاد، *بُعد مسافت* و برخورداری از ویژگی‌های مشترک منطقه‌ای و جغرافیایی، شرط لازم محسوب نمی‌شود. اتحادها ممکن است به شکل *نانوشته* باشند، مثل «اتحاد ضمنی»[۵] میان فرانسه و اسرائیل که از اواسط دهۀ ۱۹۵۰ تا اواخر دهۀ ۱۹٦۰ ادامه داشت.[٦] استفن والت معتقد است «اتحاد نوعی رابطه رسمی یا

---

۱. علی آقابخشی و مینو افشاری‌راد، ***فرهنگ علوم سیاسی***، (تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷٤)، ص ۱۰.

2. Jack C. Plano & Roy Olton، ***International Relations Dictionary***، (USA: ABC-Clio، Inc، 1988)، p. 169.

3. Collective Self-Defense

٤. قوام، **پیشین**، ص ١٦٢.

5. Tacit Alliance

٦. همان، ص ١٦٤.

غیررسمی مبتنی بر همکاری امنیتی میان دو یا چند دولت دارای حاکمیت است». از دید او، به دو علت اتحاد لزوماً یک همکاری رسمی نیست. اول این که، بسیاری از دولت‌های کنونی از امضای پیمان‌های رسمی با متحدان خود ابا دارند. دوم اینکه، کلمه «رسمی» بیش از آنکه به فهم واقعیت‌ها کمک کند، آنها را تحریف می‌کند.[1] از دید او در اتحاد میان آمریکا و اسرائیل و تعهدی که آمریکا نسبت به اسرائیل دارد، شکی وجود ندارد. برخی از تعهدات دو دولت در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی به شکل غیررسمی است اما برخی رسمی است که در بخش سوم این پژوهش بررسی خواهد شد.

از نظر هانس جی. مورگنتا، هر نوع اشتراک منافعی که مستلزم سیاست‌ها و اقدامات مشترک باشد، ضرورتاً مستلزم تدوین حقوقی آن در قالب اتحادی صریح نیست. به عبارت دیگر، ضرورت ندارد در هر اشتراک منافعی که مستلزم همکاری دو یا چند دولت است، شرایط این همکاری، صراحتاً از طریق مفاد معاهدهٔ اتحاد اعلام شود. بنابراین، بنیان اتحاد، مستلزم اشتراک منافع است. از نظر وی، اتحادها به سه دسته تقسیم می‌شوند: الف. اتحاد یکسان، مثل اتحاد بین انگلستان و آمریکا هر دو طرف خواستار حفظ موازنهٔ قدرت در اروپا بودند؛ ب. اتحاد مکمل، مانند اتحاد میان آمریکا و پاکستان به گونه‌ای که هدف آمریکا، در جهت هدف عمدهٔ توسعهٔ حوزهٔ سیاست سد نفوذ بود ولی هدف پاکستان عمدتاً در جهت هدف افزایش توان سیاسی، نظامی و اقتصادی این کشور در مقابل همسایگان (از جمله هندوستان) تعریف می‌شود؛ و پ. اتحاد ایدئولوژیک، برای نمونه پیمان اتحاد مقدس[2] (۱۸۱۵)[3] که بر اساس اصول مسیحیت میان تزار روسیه، امپراتور اتریش و پادشاه پروس منعقد شد.

رئالیست‌ها و نئورئالیست‌ها بر این باورند که اتحادها ابزاری هستند برای مقابله با تهدیدات خارجی که توزیع توانایی‌های نسبی را میان دولت‌ها دربردارند و در بسیاری از موارد به صورت یک سازوکار تعادل‌بخش و موازنه‌دهنده عمل می‌کنند.

در بررسی اتحادها و ائتلاف‌های بین‌المللی ملاحظه می‌شود که اکثر آنها طی تاریخ روابط بین‌الملل در جهت خواسته‌ها و اهداف قدرت‌های بزرگ شکل گرفته‌اند.[4] همچنین برخی از اتحادها به دلیل تهدیدهای مشترک یا وجود دشمن مشترک شکل می‌گیرند.[5] مطلوب‌ترین نوع اتحادها به شکلی است که توزیع منافع در

---

۱. امیرمحمد حاجی یوسفی، ***ایران و رژیم صهیونیستی: از همکاری تا منازعه***، (تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۸۲)، ص ۹۰.

برای اطلاع بیشتر از دیدگاه استیفن والت، بنگرید به :

- Stephan Walt، *The Origins of Alliances*، (Ithaca، New York: Cornel University Press، 1987)، pp. 1-12.

2. Holy Alliance

۳. هانس جی. مورگنتا، ***سیاست میان دولت‌ها***، ترجمه حمیرا مشیرزاده، (تهران: وزارت امورخارجه، ۱۳۷٤)، صص ۳۱۱-۳۰۹.

٤. قوام، **پیشین**، صص ۳۹۵.

5. Jaakko K. Holsti، ***International Politics: A Framework for Analysis***، (Englewood Cliffs، NJ: Prentice-Hall، 1988)، pp. 101-103.

میان متحدین براساس منافع متقابل استوار باشد و به میزان خدماتی که به طرف مقابل ارائه می‌شود تقریباً به همان نسبت منافع به دست آید.

مفهوم منافع مشترک (Common Interests) . در فرهنگ روابط بین‌الملل، منافع ملی، هدف بنیادی و تعیین‌کننده غایی تصمیم‌گیرندگان یک دولت در هدایت سیاستگذاری خارجی مطرح می‌سازند. مفاهیم حیاتی نظیر صیانت از خود[1]، استقلال، تمامیت ارضی[2]، امنیت نظامی، رفاه اقتصادی[3]، و... قابل ذکر است.[4] از نظر وودرو ویلسون، منافع ملی هادی اَعمال و افکار سیاستمداران و معیار حقانیت در عرصه روابط خارجی محسوب می‌شود.[5] به همین دلیل اهداف و روابط دولت‌ها در ساختار سیستمیک نظام بین‌الملل براساس منافع ملی استوار است.

مفاهیم «منافع» و «قدرت» هر دو دارای جنبه‌های ذهنی و انتزاعی نیرومندی هستند که با ارزش‌ها درآمیخته‌اند. نقش قدرت و عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن بر رفتارها و داده‌های سیاست خارجی دولت‌ها و نیز تأمین منافع بیشتر مؤثرند. دولت‌های بزرگ به دلیل دارا بودن قدرت فائقه و ازدیاد آن، به مرزهای متعارف ملی خویش بسنده نمی‌کنند بلکه منافع ملی خود را در ورای مرزها جستجو می‌کنند. برای نمونه، ایالات متحده پس از فاصله گرفتن از دکترین مونرو[6] (۱۹۴۵–۱۸۲۳)، به اتخاذ استراتژی بسط و گسترش حوزه منافع ملی از حوزهٔ کارائیب تا خاور دور، از خلیج فارس تا شاخ آفریقا و مناطق دیگر روی آورد.[7]

بر اساس چارچوب «استراتژی امنیت ملی ایالات متحده» اولین اصل، مهم‌ترین و حیاتی‌ترین اصلِ امنیت ملی این کشور بر پایه «منافع ملی» استوار است که برای رفاه و آسایش جامعهٔ آمریکا باید حفظ و پیش برده شود. این قانون، منافع ملی آمریکا را در سه سطح تقسیم‌بندی کرده است که عبارتند از:

۱. منافع مبتنی بر حفظ بقا: بدون آن آمریکا وجود خارجی نخواهد داشت. برای نمونه، امنیت در برابر حمله مستقیم، به ویژه حمله از طریق سلاح‌های کشتار جمعی از ناحیه کشورهای تروریسم، حفظ نظم مبتنی بر قانون اساسی که موجب تقویت موقعیت سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا در جهان می‌شود.

۲. منافع حیاتی: منافعی که یک درجه از منافع حفظ بقا پایین‌تر هستند. این منافع عبارت‌اند از: استمرار و امنیت موضوعات کلیدی بین‌المللی از جمله انرژی، اقتصاد، ارتباطات و نیز مقابله با هرگونه مهاجم یا متخاصم

---

1. Self-preservation
2. Territorial Integrity
3. Economic Well-Being
4. Jack Plano & Roy Olton، *International Relation Dictionary*، (USA: ABC-Clio، Inc، 1988)، p. 10.
۵. دیوید دبلیو کلیتون، **دو رویهٔ منفعت ملی**، ترجمه اصغر افتخاری، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹)، ص ۸۴.
6. Monroe Doctrine
۷. قوام، **پیشین**، صص ۱۲۸–۱۲۳.

به قلمرو این کشور، جلوگیری از ائتلاف‌های رقیب در جهان، حفظ امنیت دوستان و متحدان آمریکا، جلوگیری از دسترسی کشورهای مخالف به سلاح‌های کشتار جمعی و هسته‌ای.

۳. منافع مهم: منافعی که به گونه‌ای چشمگیر عرصهٔ جهانی را که آمریکا باید در آن فعالیت کند تحت تأثیر قرار خواهند داد که عبارت‌اند از: مبارزه با نقض حقوق بشر، ترویج دموکراسی. همچنین همکاری آمریکا با متحدین خود برای جلوگیری از تبدیل شدن تولید نفت خلیج فارس و دیگر مناطق اصلی تولیدکنندهٔ انرژی به صورت سلاح سیاسی بر ضد آمریکا و دیگر متحدانش و نیز همکاری آمریکا با کشورهای دوست خود، نظیر اسرائیل، ترکیه و اردن و حمایت از پیوستن مصر و عربستان سعودی و سایر کشورها برای تأمین منافع مهم آمریکا در این دسته از منافع قرار می‌گیرند.[۱] کمیسیون امنیت ملی آمریکا برای پیشبرد منافع ملی[۲] این کشور ابزارهای مختلف نظامی، اقتصادی و دیپلماسی را برای رفاه و آسایش ملی ایالات متحده ضروری دانسته است.[۳]

انواع منافع ملی در همکاری‌ها و منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی به شرح زیر می‌باشند :

۱. منافع مشترک: منافعی که فقط یک دولت آن را تأمین نمی‌کند، تحقق آنها صرفاً از طریق همکاری و برقراری اتحادها با سایر واحدهای سیاسی امکان‌پذیر است (اتحاد آمریکا و اسرائیل).

۲. منافع موازی: در این نوع منافع هر یک از طرفین از طریق همکاری کردن یا همکاری نکردن در پی تحصیل منافع ملی خود است، (منافع آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه).

۳. منافع متعارض: تحصیل این نوع منافع با مناقشه و ستیزش همراه است و اهداف متعارض هر یک از طرفین به منزلهٔ بی‌توجهی به خواسته‌های دیگری تلقی می‌شود؛ به گونه‌ای که امکان برقراری هر نوع سازش و توافقی میان دولت‌های ذی‌نفع از بین می‌رود و چنانچه عوامل برهم‌زننده تعادل سیستم مرتفع نشوند، چه بسا دولت‌های متعارض به مواجهه مستقیم نظامی علیه یکدیگر کشیده شوند، (آمریکا ـ اسرائیل در مقابل برخی از دولت‌های اسلامی خاورمیانه).

---

۱. کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا، *استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱*، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳)، صص ۸۵–۲۷٤.

2. U.S. National Intersts

۳. کمیسیون امنیت ملی ایالات متحده، *استراتژی آمریکا برای قرن جدید (۲۱)*، ترجمه پیروز ایزدی، (تهران: دانشکده فرماندهی سپاه، ۱۳۸۰)، صص ۲۱–۱۱.

٤. منافع اختلاف‌زا: این نوع منافع در مقایسه با منافع متعارض از عمق کمتری برخوردارند و معمولاً در حالتی ظاهر می‌شوند که هر یک از دولت‌ها درصدد کسب مناطق نفوذی برای خود باشند.[۱] (منافع قدرت‌های بزرگ در خاورمیانه).

از نظر نئورئالیست‌ها دولت‌ها برای دستیابی به منافع ملی ناشی از همکاری به دنبال «دستاوردهای نسبی»[۲] هستند، به این معنا که آنها می‌ترسند در جریان همکاری، سایر دولت‌ها سود بیشتری به خود اختصاص دهند.[۳] آنها امنیت ملی را به عنوان هستهٔ مرکزی منافع ملی یک دولت ارزیابی می‌کنند.

هانس مورگنتا می‌گوید: مفهوم منافع، راهنمای اصلی دولتمردان است که در چهارچوب قدرت تعریف می‌شود لذا اهداف سیاست خارجی دولتمردان بر محور منافع ملی قابل تجزیه و تحلیل است.[٤] وی در اثر خود تحت عنوان *دفاع از منافع ملی: نقدی بر سنجش سیاست خارجی آمریکا* می‌گوید: منافع ملی در واقع تک‌ستاره راهنمای دولتمردان و معیاری برای تفکر، و قاعده‌ای برای اقدام محسوب می‌شود.[٥] از نظر وی، مفهوم منافع ملی است که نزدیکی و اتحاد دولت‌ها را فراهم می‌کند.[٦] به هرحال، منافع ملی در گذشته و حال به عنوان محوری‌ترین و مقدس‌ترین مفهوم در قاموس روابط بین‌الملل شناخته شده است، به نظر می‌رسد هیچ دولتی حاضر نباشد در مورد این مفهوم عالیه، سیاست همنوایی و دلجویانه با دولتی دیگر برقرار کند. این اصل در روابط ویژه و منحصربه‌فرد ایالات متحده و اسرائیل قابل مشاهده است.

مفهوم استراتژی (Strategy). واژه استراتژی دارای ریشهٔ یونانی Strategēma است که خود برگرفته از واژه Strategos به معنای ژنرال ارتش است. Stratos به معنای ارتش و agō به معنای هدایت و جهت‌دهی است.[۷] این مفاهیم در ترکیب به معنای هدایت ارتش و نیز هنر و فن طراحی و آرایش نظامی، فن اداره جنگ است.

مفهوم استراتژی تعاریف مختلفی دارد از جمله: استراتژی به معنای هنر کنترل و جهت‌دهی کلیه منابع یک دولت یا ائتلاف (اتحاد) دولت‌ها جهت حفظ و افزایش منافع یک کشور در تقابل با دشمنان بالفعل یا بالقوه.[۸]

---

۱. قوام، **پیشین**، صص ۱۳۱-۱۳۰.

2. Relative Gain

3. M. Griffiths، ***Idealism and International Politics***، (New York: Rutledge، 1992)، p. 83.

4. Hans J. Morgenthau، ***Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace***، (New York: Knopf، 1954)، p. 9.

5. Hans J. Morgenthau، ***In Defense of the National Interest: A Critical Examination of American Foreign Policy***، (New York: Knof، 1951)، pp. 240-244.

٦. مورگنتا، **پیشین**، ص ۳۰۹.

7. New Websters' Dictionary، ***Strategy***، (New York: World Publishing، 1968)، p. 512.

8. D. K. Palit، ***War in the Deterrent Age***، (London: N. Publ.، 1966)، p. 33.

کریگ ای. اسنایدر،[1] در کتاب خود تحت عنوان *امنیت و استراتژی معاصر* آورده است: بـه عقیـده «لیـدل هـارت»،[2] استراتژی به معنای هنر توزیع و استفاده از ابزار نظامی بـرای انجـام دادن مقاصـد سیاسـی؛ از نظـر «هـدلی بـول»،[3] استراتژی، بهره گرفتن از زور و نیروی نظامی به منظور کسب اهداف مفروض سیاسی؛ بـه عقیـده «کـالین گـری»[4]، استراتژی رابطهٔ بین قدرت نظامی و هدف سیاسی تعریف می‌شود؛ «آنـدره بیـوفره»[5] مـدعی اسـت، اسـتراتژی هنـر دیالکتیک دو ارادهٔ متقابل است که برای حل مجادلهٔ خـویش از زور اسـتفاده مـی‌کننـد و «لـوئیز هـال»[6]، مطالعـات استراتژیک را ساخته‌ای از مطالعات سیاسی می‌داند که با پیامدهای سیاسی جنگ‌افروزی ملت‌ها در ارتباط است.[7]

استراتژی در امور سیاسی به معنای تعیین خط مشی کلی یک کشور یا سازمان یـا حـزب اسـت کـه برنامـه بلندمدت آن را مشخص می‌کند. در تعریف دیگر، استراتژی علم و فن توسعه و به کار بردن قدرت‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی یک ملت، هنگام جنگ و صلح، به منظور تأمین حداکثر حمایت از سیاست‌های ملی و افزایش احتمالات و نتایج مطلوب است. همچنین استراتژی به معنای هنر یا علم توسـعه و بـه‌کـارگیری بهتـر امکانات در جهت نیل به هدف در مقابل سایر بازیگران[8] تعریف شده است.

واژه استراتژی در سیر تاریخی از شیوه سخت‌افزاری در تمایل به شیوه *نرم‌افزاری* متحـول شـده اسـت. بـه عبارت دیگر، امروزه، قدرت سخت‌افزاری در خدمت قدرت نرم‌افزاری قرار گرفته است و این دو مقولـه بـرای پیشبرد استراتژی ملی به کار گرفته می‌شوند.

در جهان امروز، دانش و تکنولوژی به عنوان عوامل مؤثر ابـزار قـدرت، تحـت اختیـار بـازیگران سیاسـی و استراتژیست‌ها و شالوده هر استراتژی متکی بر قدرت است.[9] اطلاعات استراتژیک نیز به عنوان ابزار نرم‌افـزاری برای سیاستمداران و دولت‌ها به منظور تهیه، تنظیم و سازماندهی برنامه‌ها، سیاست‌ها و طرح‌های کلان و مـدرن اهمیت ویژه‌ای ایفا می‌کند.[10]

---

1. Craig A. Snyder
2. Liddell Hart
3. Hedley Bull
4. Collin Gray
5. Andre Beufre
6. Louis Halle

۷. کریگ ای. اسنایدر، ***امنیت و استراتژی معاصر***، ترجمه سیدحسین محمدی نجم، (تهران: دانـشکده فرمانـدهی و سـتاد، ۱۳۸٤)، ص ۸.

۸. آقابخشی و افشاری‌راد، **پیشین**، ص ۳۲۹.

9. B. Buzan، ***People، States and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post-War Era***، (Harwester: Wheatsheaf Publ.، 1991)، p. 6.

10. Don McDowell، ***Strategic Intelligence and Analysis***، (Australia: The Intelligence Study Centre، 2000)، p. 34.

بنابراین باتوجه به بررسی مفهوم استراتژی می‌توان در تعریف استراتژی گفت: استراتژی به عنوان مدیریت و هدایت کلیه منابع قدرت سخت‌افزاری (نیروی نظامی، اقتصادی، تکنولوژی و...) و نیز قدرت نرم‌افزاری (توان سیاسی، دیپلماسی و چانه زنی، فرهنگی، اطلاعات، دانش و ...) برای نیل به منافع و اهداف مشخص، تعریف می‌شود.

در عرصه سیاست بین‌المللِ جهان معاصر، هر کشوری براساس اهداف ملی خود (قدرت، ثروت، صلح و امنیت، ترقی، بسط فرهنگ و ...) و نیز منافع ملی (صیانت از خود، تمامیت ارضی، امنیت، رفاه اقتصادی و ...) هرم استراتژی ملی خود را اولویت‌بندی و تدوین می‌کند.

سیاستمداران و استراتژیست‌های آمریکایی و اسرائیلی هرم استراتژی روابط متقابل خود را در محیط سیستم با درنظر گرفتن فرصت‌ها و تهدیدها بر اساس اهداف و منافع ملی خود سازماندهی می‌کنند. برای نمونه، سیاستمداران آمریکایی علت حضور خود را در منطقه خاورمیانه برمبنای شکل‌دهی استراتژی طولانی‌مدت به منظور دستیابی به اهداف و منافع ملی ارزیابی می‌کنند.[1]

۱-۱-۲. لیبرالیسم

نظریه لیبرالیسم[2] به عنوان نخستین رهیافت مسلط روابط بین‌الملل با ایده صریح و اعتقاد راسخ برای جلوگیری از بروز جنگ جهانی دوم ارائه شد. سرچشمه ظهور این نظریه به قرن هفدهم به بعد برمی‌گردد که با ایجاد فضای آزادی و سرمایه‌گذاری آزاد موجب توسعه سریع علم و فن‌آوری و صنعت شد.[3] پیش‌فرض‌های اصلی لیبرالیسم شامل: دیدگاه مثبت نسبت به ماهیت انسان، اعتقاد راسخ به همکاری بین‌المللی و اعتقاد به پیشرفت بشری است.

از نظر لیبرال‌ها، بازیگران صحنه سیاست بین‌الملل تنها دولت‌ها نیستند، بلکه شامل سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی، انجمن‌ها و رژیم‌های بین‌المللی و افراد تأثیرگذار نیز می‌شوند. اندیشه لیبرالیسم در روابط بین‌الملل عمدتاً در چهارچوب نظریه‌های ایده‌آلیست‌ها (آرمانگرایان) در فاصله میان دو جنگ جهانی اول و دوم تجلی یافت که همواره بهره‌گیری از ابزار نظامی و خشونت را برای حل و فصل منازعات بین‌المللی غیرضروری می‌دانستند. تحت این شرایط انترناسیونالیست‌های لیبرال بر این اعتقاد بودند که نظم طبیعی به واسطه وجود نظام‌های دیکتاتوری و نیز ترویج سیاست‌های منسوخ‌شده‌ای همانند موازنه قدرت به تباهی کشیده شده است.[4] وودرو ویلسون، رئیس جمهور آمریکا با ارائه سازوکارهایی برای حفظ صلح، بنیان شکل‌گیری رشته‌ای مستقل تحت عنوان «روابط بین‌الملل» را در سال ۱۹۱۹ بنیان نهاد و نقش مهمی در اندیشه ایده‌آلیسم ایفا کرد.

---

1. J. D. McKillip، "Iraqi Strategy During the Gulf War: An Alternative View Point"، ***Military Review***، (Sep. Oct.، 1995)، pp. 46-52.

2. Liberalism

3. Noah Nissani، "Classical Liberalism"، November 2000، ***http://www.Liberal.org.il/liberall.html***.

٤. قوام، **پیشین**، صص ٤٢-٢٤٠.

لیبرالیست‌ها بر این عقیده‌اند که نظم جهانی و رفتار دولت‌ها تحت‌تأثیر ارزش‌ها، قوانین و هنجارهای بین‌المللی مثل حقوق بین‌الملل و نیز رژیم‌های بین‌المللی پدید می‌آید. آنان معتقد به میثاق‌های بین‌المللی به جای دیپلماسی مخفی، همکاری‌های دسته‌جمعی به جای موازنه قدرت و اتحادهای جداگانه هستند.[۱] البته برخی از لیبرالیست‌ها در اندیشه آرمانگرایانه لیبرالیسم و دفاع از حقوق و آزادی مدنی و اقتصادی نوعی فلسفهٔ اجتماعی رادیکال در پیش گرفتند و معتقد به «همنوایی منافع»[۲] در روابط بین‌الملل هستند.[۳] لیبرالیست‌ها علل جنگ را براساس «نظریه پرخاشگری ناشی از محرومیت»[۴] استدلال می‌کنند نه ذات انسان. این محرومیت‌ها ممکن است به شکل‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حقوقی تجلی پیدا کند.

به‌هرحال نظریه لیبرالیسم که ترکیبی از نظریه اقتصادی لیبرال و نظریه سیاسی لیبرال است خود به سه دسته اصلی، انترناسیونالیسم لیبرال، ایدئالیسم و نهادگرایی لیبرال تقسیم می‌شود و مکاتبی از قبیل مکتب‌های منچستر، اصالت فردی، کارکردگرایی، نئوکارکردگرایی[۵]، همگرایی[۶]، فدرالیسم، پلورالیسم، نهادگرایی، نئولیبرالیسم و سازه‌انگاری[۷] در قالب این نظریه قرار می‌گیرند. این نظریه برای بررسی روابط اقتصادی میان دولت‌های امریکا و اسرییل حایز اهمیت است.

۱-۱-۳. نئولیبرالیسم

در دههٔ ۱۹۸۰ کثرت‌گرایی به دلیل ضعف و گرایش نداشتن متفکرین با نفوذ به این نظریه، به رهیافت نهادگرایی نئولیبرالیسم تغییرشکل یافت. برخی از متفکرین این نظریه شامل؛ رابرت کوهن،[۸] جوزف نای[۹] و دبلیو اویکن[۱۰] هستند.

---

۱. برای اطلاع بیشتر ر. ک به :

- Kenneth Oye، "Explaining Cooperation Under Anarchy: Hypotheses and Strategies"، In ***Cooperation Under Anarchy***، (Princeton University Press، 1988).

2. Harmony of Interests

3. Tibor R. Machan، "Why Modern Liberalism is in Retreat"، 4 September 2005، ***http://www.Virginiainstitute.org/viewpoint/html.***

4. Frustration Aggression Theory

5. Neo-Functionalism

۶. علی‌اکبر جعفری، «نظریه‌های همگرایی و واگرایی: مطالعه موردی سازمان (اکو)»، در سایت:

http://www.FarsNews.Com،19 April 2004، File://A:\Eco، Integration.htm.

7. Constructivism

8. Robert Keohane

9. Joseph Nye

10. W. Eucken

نئولیبرالیسم نوعی فلسفه اقتصادی ـ سیاسی است که دخالت دولت در امور داخلی را رد نمی‌کند. این نظریه بر شیوه بازار آزاد، محدودیت اندک بر فعالیت‌های تجاری و حقوق مالکیت متمرکز است. این نظریه در زمینه سیاست خارجی بر گشایش بازار خارجی از طریق ابزار سیاسی، استفاده از فشار اقتصادی، روش دیپلماسی و حتی مداخله نظامی تأکید می‌کند. طرفداران این نظریه از تقسیم بین‌المللی کار، فشار سیاسی چندجانبه[1] از طریق سازمان‌های بین‌المللی با انعقاد معاهدات بین‌المللی نظیر، سازمان تجارت جهانی[2] و بانک جهانی حمایت می‌کنند.[3] نئولیبرالیست‌ها وضعیت ساختار آنارشی (فقدان اقتدار مرکزی) را در نظام بین‌الملل می‌پذیرند. از نظر آنها وجود آنارشی به معنای غیرممکن بودن همکاری میان دولت‌ها نیست. برای نمونه، رژیم‌های بین‌المللی صحت این موضوع را به ثبوت رسانده‌اند. رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی حتی قادرند وضعیت آنارشی را تخفیف دهند. از نظر آنها همگرایی در سطوح منطقه‌ای و جهانی رو به افزایش است. در این زمینه دولت‌ها گرایش زیادی به همکاری با سایر دولت‌ها دارند حتی اگر در این تعامل و همکاری‌ها، دولت دیگر منافع بیشتری کسب کند باز هم به همکاری ادامه می‌دهند. لذا برای آنها ـ برخلاف نئورئالیست‌ها ـ منافع مطلق مهمتر از منافع نسبی است. البته از نظر رابرت کوهن این تعامل همکاری به طور خودکار صورت نمی‌گیرد، بلکه تحقق آن مستلزم برنامه‌ریزی و مذاکره است.[4] به این ترتیب، نئولیبرالیست‌ها از اندیشه لیبرالیسم درباره امکان پیشرفت و تحول استفاده کردند، در عین حال، آرمانگرایی آن را رد می‌کند.

به اعتقاد نوام چامسکی، در کتاب *نئولیبرالیسم و نظم جهانی* توافق نئولیبرالی ـ اجماع نظر یا توافق واشنیگتن[5] ـ مجموعه‌ای از اصول با سمت و سوی بازار است که حکومت آمریکا و نهادهای مالی بین‌المللی وابسته به آن برای حفظ موجودیت نظام سرمایه‌داری جهانی طرح‌ریزی کرده‌اند.[6] برخی از نئولیبرالیست‌های آمریکایی معتقدند، کیفیت و کمیت چالش‌های فراروی آمریکا به‌گونه‌ای است که توان سخت‌افزاری و

---

1. Multilateral Political Pressure

2. World Trade Organization (WTO)

3. Wikipedia، The Free Encyclopedia، "Neo-Liberalism، 16 December 2005"، ***http://www.wikipedia foundation.org/wiki/Fundraising***.

٤. قوام، **پیشین**، صص ۳٥٤-۳٥۰.

5. Washington Consensus

٦. نوام چامسکی، ***بهره‌کشی از مردم: نئولیبرالیسم و نظم جهانی***، ترجمه حسن مرتضوی، (تهران: نشر دیگر، ۱۳۷۹)، صص ۳-۲۱.

نرم‌افزاری ایالات متحده برای مقابله با آنها و دفاع از نظم لیبرالی کافی نیست و می‌بایست از حداکثر ظرفیت بالقوه و بالفعل سازمان‌های بین‌المللی و ائتلاف‌ها و پیمان‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی در جهت منافع ملی آمریکا بهره‌برداری به عمل آید[۱]. گرچه نئولیبرالیست‌ها به تکثر کنشگران در روابط بین‌الملل اعتقاد دارند، دولت‌ها را به عنوان کنشگران اصلی و خردگرا در همکاری‌های بین‌المللیِ مبتنی بر وابستگی متقابل، به رسمیت می‌شناسند. این نظریه با توجه به ویژگی‌های اقتصادی ـ سیاسی آن برای توجیه روابط اقتصادی میان آمریکا و اسرائیل به ویژه در مباحث طرح خاورمیانه بزرگ و فروش تسلیحات این پژوهش مناسب ارزیابی می‌شود.

۱-۱-٤. رئالیسم

از آنجائیکه نظریه لیبرالیسم آرمانگرا با ارائه دیدگاه وابستگی متقابل و همکاری مسالمت‌آمیز، نتوانست از فاجعه جنگ جهانی دوم جلوگیری کند، دیگر راهنمایی مناسبی برای روابط بین‌الملل نبود، لذا گرایش نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل به دوران واقع‌گرایی کلاسیک سوق پیدا کرد. به این ترتیب، از دهه ۱۹٤۰ تا دهۀ ۱۹٦۰ نظریه واقع‌گرایی در مطالعات آکادمیک استیلا پیدا کرد.

نظریه واقع‌گرایی در آثار اندیشمندان واقع‌گرایی کلاسیک نظیر توسیدید، ماکیاولی و هابز و نیز واقع‌گرایان نئوکلاسیک، کلازویتز، لئوپولدرنک، ادوارد کار، مورگنتا، جرج کنان، رینولد نیبور، ریمون آرون و هنری کیسینجر ریشه دارد.

هانس جی. مورگنتا[۲] (۱۹۸۰-۱۹۰٤)، محقق و نظریه‌پرداز آلمانی‌تبار آمریکایی، معتقد است ماهیت انسان - که همانند سایر روابط انسانی محور اصلی روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهد - در پی منافع ملی و ماهیت روابط بین‌الملل، منازعه برای به حداکثر رساندن قدرت است.[۳] وی با طرح و بررسی منطقی مفاهیم و مفروضه‌ها برای شناخت سیاست بین‌الملل خدمت بزرگی به مکتب واقع‌گرایی کرده است.

ادوارد کار، اندیشمند روابط بین‌الملل بریتانیایی‌تبار، معتقد است در روابط بین دولت‌ها و ملت‌ها تضاد منافع عمیقی وجود دارد. دولت‌های قدرتمند در جهت حفظ وضع موجود می‌کوشند ولی در مقابل،

---

۱. حسن حسینی، ***راه سوم: راهبرد امنیت ملی و سیاست خارجی جان کری***، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳)، ص ٤۳.

2. Hans J. Morgenthau

۳. مورگنتا، **پیشین**، صص ۲٦-۵.

دولت‌های ضعیف در جهت تغییر وضع موجود تلاش می‌کنند. به همین دلیل، روابط بین‌الملل بر محور کشمکش میان آرزوها و منافع متضاد استوار است و در نتیجه پدیده جنگ بیش از همکاری‌های بین‌المللی در جریان است.[۱]

رئالیست‌ها در بررسی جایگاه دولت در نظام بین‌الملل معتقدند: ساختار نظام بین‌الملل «دولت‌محور»،[۲] اصول حاکم بر نظام بین‌الملل، «آنارشی»[۳] و توزیع قدرت در نظام بین‌الملل مبتنی بر «نابرابری» است.[٤] بر این اساس دولت‌ها برای به حداکثر رساندن «منافع ملی» در نظام نابرابر توزیع قدرت به «جنگ همه علیه همه»[٥] روی می‌آورند[٦] که خود موجب تغییر نظام بین‌الملل می‌شوند.

رئالیست‌ها معتقدند انسان‌ها ذاتاً شرور هستند، این شرارت نیز پایدار و ساختار نظام بین‌الملل آنارشیک است، در این شرایط باید به اصل «خودیاری»[۷] و قدرت متوسل شد.[۸] در عین حال آنها بر این اعتقادند که برای جلوگیری از محیط آنارشی‌گونه نظام بین‌الملل و جلوگیری از جنگ می‌توان از سازوکار «موازنه قوا» بهره جست.[۹] چرا که نمی‌توان به سازمان‌های بین‌المللی همانند «جامعه ملل» و نیز حقوق بین‌الملل برای جلوگیری از جنگ و ایجاد بازدارندگی اعتماد کرد.

«استفن والت»[۱۰] به عنوان یکی از مهم‌ترین رئالیست‌های تدافعی[۱۱] نئوکلاسیک با بازنگری از نظریه موازنه قوا، نظریه «موازنه تهدید»[۱۲] را مطرح کرده است. از نظر وی، دولت‌ها در مقابل دولت‌هایی متحد می‌شوند که منشأ بیشترین تهدید هستند. در این حالت دولت یا دولت‌های تهدیدکننده لزوماً جزء قوی‌ترین دولت‌ها نیستند.

---

1. Edward H. Car، ***The Twenty Year's Crisis: 1919-1939***، (London: Macmillan، 1939)، pp. 3-40.

2. State Centric

3. Anarchy

٤. ابومحمد عسگرخانی، ***رژیم‌های بین‌المللی***، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳)، صص ۳۵-۲٤.

5. War of all Against All

6. Wikibooks، "International Realism Theory"، 27 September 2006، ***http://en.wikibooks.org/wiki/ international-Realism-Theory***.

7. Self-Help

8. Bruce W. Jentleson، ***American Foreign Policy: The Dynamics of Choice In the 21st Century***، (New York: W.W. Norton، 2000)، pp. 17-18.

9. Tim Dunne and B. Schmidt، "Realism"، In ***The Globalization of World Politics***، (Oxford: Oxford University Press، 2001)، pp. 141-161.

10. Stephen Walt

11. Defensiv Realist

12. Balance of Threat

وی «تهدید» را افزون بر قدرت، ترکیبی از سایر عوامل نظیر توانایی‌های تهاجمی، قدرت نظامی، نزدیکی جغرافیایی و مقاصد تجاوزکارانه احتمالی می‌داند. منظور وی از تهدید صرفاً به میزان قدرت دولت‌ها بستگی ندارد بلکه تصوری که دولت‌ها در روابط خود از تهدید دارند، مد نظر است. به عقیده والت، نظریه موازنه تهدید جایگزین نظریه موازنه قوا نیست بلکه با هدف افزایش قدرت تبیینی آن ارائه شد. هرگاه دولت‌ها احساس کنند موجودیت یا منافع آنها را سایر دولت‌ها با تهدید فوری روبرو می‌کنند، با اتحاد با یکدیگر، به موازنه در برابر آنها می‌پردازند.[1]

با توجه به تعریف مفهوم نظری اتحاد از منظر والت، که اتحاد را نوعی رابطه رسمی یا غیررسمی مبتنی بر همکاری امنیتی میان دو یا چند دولت دارای حاکمیت می‌داند و نیز با توجه به بحث نظری مطرح شده می‌توان نتیجه گرفت ویژگی‌های اتحاد عبارت‌اند از: ۱. رابطه همکاری‌جویانه رسمی یا غیررسمی میان حداقل دو دولت ۲. تجمیع نیروهای نظامی ۳. منافع مشترک متحدین بر سر امنیت ملی، حداقل در ارتباط با یک تهدید متصور ٤. عقیده به کنش دسته‌جمعی[2] در مقابل دشمن مشترک و ۵. وجود قراردادها و اتحاد استراتژیک. این ویژگی‌ها به روشنی در روابط منحصربه‌فرد میان دو دولت آمریکا وجود دارد. به همین دلیل ما در این پژوهش، گاه به جای مفهوم «روابط» از مفهوم «اتحاد» میان آمریکا و اسرائیل یا از مفهوم «متحدان استراتژیک» استفاده می‌کنیم.

۱-۱-۵. نئورئالیسم

نظریه نئورئالیسم[3] یا رئالیسم ساختاری در اواخر دهه ۱۹۷۰ در اثر انتقاد مکاتب گوناگون که به نظریه سنت‌گرا متهم شده بودند، جهت علمی کردن و اصلاح واقع‌گرایی در عرصه روابط بین‌الملل ظهور یافت. این نظریه پدیده‌های جدید سیاست جهانی را با استفاده از شیوه‌های علمی مورد بررسی قرار می‌دهد.

کنث والتز به عنوان بنیانگذار نظریه رئالیسم ساختاری با تأثیرپذیری از دستاوردهای نظریه سیستم‌ها و بهره‌گیری گزینشی از برخی نظریه‌ها و روش‌شناسی رفتارگرایی اقدام به خلق این نظریه کرد. رابرت گیلپین و استفن کراسنر نیز مهم‌ترین نظریه‌پردازان نئورئالیسم در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی هستند.

---

1. Walt، The Origins of Alliances، *Op.cit.*، pp. 1-28.

- همچنین بنگرید به:

- Stephen M. Walt، "The Progressive Power of Realism"، ***The American Political Science Review***، Vol. 91، No. 4، (Dec.، 1997)، 931-935.

۲. حاجی یوسفی، **پیشین**، ص ۹۰.

3. Neo-Realism

کنث والتز. وی در کتاب *نظریه سیاست بین‌الملل* که از مهم‌ترین متون نظری روابط بین‌الملل محسوب می‌شود، نوع و قواعد بازی در ساختار نظام بین‌الملل را به شکل سیستمیک طرح کرد. والتز در کتاب «انسان، دولت و جنگ»، علت جنگ در روابط بین‌الملل را در سه سطح یا «تصویر»[1] تبیین می‌کند. این سه سطح عبارتند از: سطح اول، *سرشت انسان* که ریشه جنگ را در سرشت جنگ‌طلب انسان یا انسان‌های خاص جستجو می‌کند؛ سطح دوم، *دولت*، که جنگ را براساس جنگ‌طلبی دولت‌های خاص با ایدئولوژی‌ها و رژیم‌های خاص سیاسی تبیین می‌کند و سطح سوم، *ساختار نظام‌بین‌الملل*، که وقوع جنگ را براساس خصوصیت آنارشیک نظام بین‌الملل تبیین می‌کند.[2] وی معتقد است برای فهم و علت‌یابی جنگ‌ها هر سه سطح سرشت انسان، دولت و ساختار نظام بین‌الملل ضروری است؛ چرا که هر سه سطح تحلیل جنگ یک ماهیت دارند و تحلیل‌گر سیاسی با نادیده گرفتن هر یک از سطوح سه‌گانه، نمی‌تواند به یک نتیجه علمی دست یابد.

والتز در کتاب نظریه سیاست بین‌الملل با متمایز کردن نظام، واحدها و ساختارها معتقد است، هر نظام، از یک ساختار و واحدهای متعامل تشکیل شده است. ساختار مؤلفه‌ای نظام‌گستر[3] است که امکان تفکر را نسبت به نظام به عنوان یک مجموعه، فراهم می‌کند.[4] به این ترتیب، از نظر والتز، واحدها با تعامل با یکدیگر ساختار را شکل می‌دهند و با تشکیل یک مجموعه، رفتار دولت‌ها را معین می‌کنند، لذا تغییر در ترتیب اجزاء[5] موجب تغییر کل ساختار می‌شود. هم ساختار و هم اجزاء مفاهیمی‌اند که با کارگزاران و کارگزاری[6] در ارتباط‌اند اما با آنها یکی نیستند. ساختار قابل مشاهده نیست بلکه یک امر انتزاعی است و همانند نقش «نحو»[7] در «زبان» تبیین می‌شود.[8]

مفهوم ساختارهای سیاسی والتز از سه مؤلفه تشکیل شده است: ۱. اصل نظم‌دهنده[9] ۲. تمایز کارکردهای واحدها[10] و ۳. توزیع توانمندی‌ها[11]. از نظر والتز برخلاف ساختار سلسله‌مراتبی داخلی، در نظام بین‌الملل نظام آنارشی حاکم است یعنی در نظام بین‌الملل اقتدار مرکزی متمرکز برای تنظیم امور وجود ندارد. در نتیجه، در محیط

---

1. Image

۲. حمیرا مشیرزاده، ***تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل***، (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸٤)، صص ۲۸-۱۰۸.

3. System-Wide Component

4. Kenneth N. Waltz، ***Theory of International Politics***، (New York: Random House، 1979)، pp. 71.

5. Arrangement of Units

6. Agencies

7. Syntax

8. ***Ibid***.، p. 82.

9. Organizing Or Ordering Principles

10. Functional Differentiation

11. Distribution of Capabilities

بین‌الملل دولت‌ها از اصل خودیاری و تکیه به قدرت خود به تأمین امنیت و منافع خود متوسل می‌شوند. به این ترتیب، وجود نظام آنارشی به عنوان اصل تنظیم‌کننده نظام، هیچگونه تحولی در نظام بین‌الملل به وجود نمی‌آورد.

والتز در مورد تمایز کارکرد واحدها می‌گوید در نظام بین‌الملل برخلاف حوزه داخلی هیچ‌گونه کارکردهای اختصاصی و تقسیم کار وجود ندارد. در نظام بین‌الملل به دلیل حفظ بقا و نبودن مرجع تضمین بقای دولت‌ها همه کشورها از لحاظ کارکردی به طور یکسان بر هدف مشترک **بقا و امنیت** خویش تأکید می‌کنند. بنابراین هیچ‌گونه تغییری در ساختار نظام بین‌الملل رخ نخواهد داد.

از دیدگاه والتز توزیع توانمندی‌ها در میان واحدها عامل تمایزبخشی آنها است. میزان توانایی‌های دولت‌ها تعیین‌کننده میزان تأمین‌کنندگی امنیت آنها محسوب می‌شود. بدین منظور وی به مقایسه نظام دوقطبی و چندقطبی می‌پردازد و معتقد است اگر توزیع قدرت میان دو بازیگر قدرتمند باشد، نظام دوقطبی است ولی اگر قدرت‌های بزرگ متعددی در نظام بین‌الملل وجود داشته باشند آنگاه نظام چندقطبی خواهد بود.[1]

طبق نظر والتز همه کشورها در دو مؤلفه اول ساختارهای سیاسی یعنی اصل نظم‌دهنده (ثابت بودن آنارشی و نبود مرجع اقتدار مرکزی)، و اصل تمایز کارکرد واحدها (شباهت کشورها در بقا و تأمین امنیت)، با هم مشترک هستند و هیچ‌گونه تفاوتی در نظام‌های سیاسی جهان وجود ندارد؛ اما تنها تفاوت عمده میان دولت‌ها ناشی از *توزیع توانمندی‌های* آنان است که تغییر در این اصل موجب تغییر در ساختار نظام بین‌الملل می‌شود. با تغییرات ساختار می‌توانیم چگونگی رفتار واحدهای نظام و نیز پیامد تعاملات‌شان را پیش‌بینی کنیم. به لحاظ داخلی اجزای مختلف یک نظام ممکن است عملکرد مشابه را به اجرا درآورند. برعکس در نظام بین‌الملل گاه همان واحدها عملکرد متفاوتی به نمایش می‌گذارند. دلیل این دوگانگی به تفاوت در توانمندی‌های واحدها برمی‌گردد.[2] به نظر والتز، در سیاست داخلی، نوعی رابطه سلسله‌مراتبی حکمفرماست، ولی در نظام بین‌المللی بازیگران از رابطه‌ای افقی برخوردار هستند.

گرچه کنث والتز از اهمیت ساختار بین‌المللی بحث می‌کند ولی معتقد است، دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی صحنه‌آرایی می‌کنند و «نمایش‌نامه‌ها»[3]یشان را به صحنه می‌آورند. این دولت‌ها به دلیل قدرتمندی‌شان هرگاه تشخیص دهند که این نمایش‌نامه‌ها برایشان مناسب نیست آن را تغییر می‌دهند.[4] از نظر والتز، این

---

1. ***Ibid.***، p. 98.
2. ***Ibid.***، pp. 88-101.
3. Dramas
4. ***Ibid.***، p. 94.

دولت‌ها هستند که برای به حداکثر رساندن قدرت‌شان همواره با دولت‌های دیگر همکاری می‌کنند و از این طریق استقلال‌شان را نیز محفوظ نگاه می‌دارند.[1]

رابرت گیلپین. وی مؤلف کتاب *جنگ و تغییر در سیاست‌های جهانی*، نماینده «واقع‌گرایی ساختاری سیستمیک هژمونیک» شناخته شده است. او از دو نظر پاسخگوی مهمی به برخی از انتقاداتی است که واقع‌گرایی و نیز نوواقع‌گرایی والتزی با آن روبرو بودند: او هم به مسئله تحول نظام توجه دارد و هم به نقش سیاست در اقتصاد می‌پردازد.

از نظر گیلپین، سه نوع تغییر در نظام بین‌الملل قابل بررسی است: اول، «تغییر نظام»[2] که به معنای دگرگونی عمده در ماهیت خود نظام بین‌الملل است که این از دگرگونی در سرشت کنشگران یا واحدهای تشکیل‌دهنده نظام ناشی می‌شود، مانند ظهور و سقوط نظام دولت‌شهرهای یونان، سیستم دولت‌های اروپایی قرون وسطی و ظهور سیستم دولت‌های هسته‌ای عصر حاضر دوم، تغییر در «درون نظام» که به شکل تغییر در توزیع قدرت است و سوم، تغییر در «سرشت تعاملات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ـ فرهنگی درون نظام» است. در مجموع، مطالعهٔ تغییر، شامل مطالعهٔ خود سیستم، عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن و فرایند تعاملی میان آن عناصر می‌شود. به این ترتیب، وی درصدد است به این سؤال پاسخ دهد که «چگونه و تحت چه شرایطی تغییر در سطح روابط بین‌الملل رخ می‌دهد؟» وی بر این باور است که دولت‌ها درگیر محاسبهٔ سود و زیانِ خط‌مشی‌های مختلفی هستند که پیش روی آنهاست.

مفروضه‌های گیلپین در مفهوم‌بندی او از تغییر سیاسی بین‌المللی عبارتند از:

۱. اگر دولت‌ها به این آگاهی برسند که تلاش برای تغییر نظام به نفع آنها نیست، نظام بین‌الملل باثبات (وضعیت تعادل) خواهد بود.

۲. اگر منافع مورد انتظار از تغییر نظام بیش از هزینه‌های آن باشد (منفعت خالص داشته باشد) یک دولت می‌کوشد نظام بین‌الملل را تغییر دهد.

۳. یک دولت تا زمانی که «هزینه نهایی»[3] تغییرات، برابر یا بیشتر از «سود نهایی»[4] باشد خواهد کوشید نظام بین‌الملل را از طریق گسترش سرزمینی، سیاسی و اقتصادی تغییر دهد.

---

۱. جکسون و سورنسون، **پیشین**، ص ۷۵.

2. System Change

3. Marginal Cost

4. Marginal Benefit

۴. به هر میزان که بازیگران اصلی یک سیستم بین‌المللی از وضع موجود ارضی، سیاسی و اقتصادی خشنود باشند به همان میزان سیستم مزبور در حالت تعادل قرار می‌گیرد.

۵. اگر نبود تعادل در درون نظام بین‌الملل حل نشود، نظام تغییر خواهد یافت و تعادل جدیدی که بازتاب بازتوزیع قدرت است برقرار خواهد شد.[1]

گیلپین تصدیق می‌کند که هر دولت یا گروه در سیستم، از یک نوع تغییر بهره می‌برد، بنابراین هزینه‌های تغییر، بازدارنده اصلی اقداماتی هستند که بی‌ثباتی می‌آفرینند. توزیع قدرت، ابزار اصلی کنترل رفتار کشورها است. برای این منظور، دولت‌های مسلّط، شبکه‌ای از روابط را در داخل سیستم حفظ می‌کنند. گیلپین معتقد است دولت‌ها هنگام تصمیم‌گیری در مورد سیاست‌های خارجی، معمولاً یک هدف را با هدف دیگر معاوضه می‌کنند نه اینکه برای رسیدن به یک هدف کلیه اهداف دیگر را فدای آن کنند، بلکه رویکردی «بسندگی‌جویانه»[2] اتخاذ می‌کنند که ترکیبی از نتایج مطلوب است. به اعتقاد وی، دولت‌ها می‌کوشند با تهدید، اجبار، تشکیل *اتحاد و ایجاد حوزه‌های نفوذ*، بر سایر دولت‌ها نفوذ پیدا کنند. در نهایت، هدف مهمتر دولت‌ها، گسترش *نفوذ بر اقتصاد جهان* است. به نظر گیلپین، از میان مقاصد دولت‌ها، مهم‌ترین هدف *«منافع حیاتی»*[3] است که دولت‌ها به خاطر آن حاضرند به جنگ متوسل شوند.

نظر گیلپین در مورد ظهور و سقوط دولت‌ها بر این است که یک دولت در حال صعود، با افزایش قدرت نسبی خود معمولاً می‌کوشد به هزینهٔ یک قدرت مسلط ولی در حال افول، کنترل خویش را بر سرزمین‌ها و نیز نفوذ خود را بر آن افزایش دهد. آنگاه قدرت در حال افول اساساً با چند انتخاب روبرو است: تلاش در جهت افزایش توانایی‌های خود برای همپایه شدن با واحد در حال صعود؛ کاهش تعهدات و بنابراین پذیرش خرسندانهٔ شرایط تغییریافته؛ وارد شدن در اتحاد یا ترتیبات دیگری با سایر قدرت‌ها یا امتیاز دادن به قدرت در حال صعود. گیلپین معتقد است ابزار اصلی حل و فصل نبود تعادل طی تاریخ، جنگ بوده است که تکلیف نظام جدید را روشن می‌کرد. به این ترتیب، «جنگ هژمونیک» توزیع مجدد قدرت میان پیروزمندان و مغلوبان را مشخص می‌کند.[4] متعاقب آن، قرارداد صلح بنیان‌های سیاسی و سرزمینی نظام را مجدداً سامان می‌دهد. از

---

۱. مشیرزاده، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، *پیشین*، صص ۱۲۲-۱۲۱.
همچنین بنگرید به:
- Robert Gilpin, ***War and Change In World Politics***, (Cambridge: Cambridge University Press, 1981), pp. 8-11.

2. Satisficing

3. Vital Interests

۴. دوئرتی و فالتزگراف، *پیشین*، صص ۲۰۱-۱۹۹.

این‌رو، مشاهده می‌کنیم در ساختار نظام بین‌الملل آنارشیک و متحول‌شونده، پدیده‌های منازعه یا مصالحه چگونه تغییر می‌کنند.

به طورکلی، در چهارچوب نظریه نئورئالیسم تلاش دولت‌ها به دو دسته تقسیم می‌شود: تلاش داخلی، در جهت افزایش توانایی‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی و تلاش خارجی، بر تقویت ***اتحادهای خودی*** و ***تضعیف اتحادهای طرف مقابل*** مبتنی است.[1]

با مقایسه نظریه‌های نئورئالیسم و رئالیسم در می‌یابیم که: رئالیست‌ها، سرشت شرور انسان را عامل جنگ و منازعه بین‌المللی می‌دانند، در حالی که نئورئالیست‌ها نبودن مرجع اقتدار مرکزی یا آنارشی در نظام بین‌الملل را علت اصلی جنگ و منازعه در نظام بین‌الملل ذکر می‌کنند.

نئورئالیست‌ها نسبت به همکاری‌های بین واحدهای سیاسی خوش‌بین‌تر از رئالیست‌ها هستند. به این معنا که نئورئالیست‌ها علاوه بر توجه به تعارض‌ها و ستیزش‌ها، به ***همکاری‌های بین واحدهای سیاسی*** در نظام بین‌الملل نسبت به رئالیست‌ها عنایت بیشتری دارند.

رئالیست‌ها در تأمین منافع ملی بر این اعتقادند که رهبرانِ دولت‌ها بایستی از منافع ملی خودشان دفاع کنند و آن را توسعه دهند، در حالی که نئورئالیست‌ها معتقدند منافع ملی همچون راهنمای خودکاری است که تعیین می‌کند رهبران دولت‌ها چه موقع و به کدام سو بایستی حرکت کنند. به این ترتیب، رهبرانِ قدرت‌های بزرگ نظم و مدیریت سیستم بین‌المللی را برعهده دارند و در جهت منافع استراتژیک ملی خود فعالیت می‌کنند.

نتیجه‌گیری و ارزیابی نظریه‌ها

همان‌گونه که اشاره شد، انتخاب نظریه خاص برای تبیین روابط بین ایالات متحده آمریکا و اسرائیل، انتخابی دشوار است. چرا که در بررسی تاریخ روابط دو دولت، رفتارها و عملکردهای آنها به قدری پیچیده است که با قرار دادن این مناسبات در قالب هر یک از نظریه‌های روابط بین‌الملل، به نقاط ضعف و قوت آن نظریه خاص برخورد خواهیم کرد. سیاست خارجی آمریکا در ادوار تاریخی پیوسته جدال بین استراتژی‌های انزواگرایانه، مداخله‌جویانه، دوجانبه‌گرایی، یک‌جانبه‌گرایی، اتحادها و اتخاذ سیاست‌های لیبرالیستی، نئولیبرالیسم، رئالیسم، نئولیبرالیسم[2] و سازه‌انگاری بوده است. پایه‌های بنیادین استراتژی کلان دولت آمریکا با دولت اسرائیل در تمام رؤسای جمهوری، توجه به «منافع ملی» و «امنیت ملی» بوده است. به این ترتیب،

---

۱. قوام، **پیشین**، ص ٣٦٤.

2. John Gerard Ruggie. ***Constructing the World Polity: Essays on International Institutionalization***. (London and New York: Routledge، 1998)، p. 207، 199-228.

برمبنای روش‌شناختی علمی در این پژوهش به گزینش نظریه یا نظریه‌هایی می‌پردازیم که بتواند روابط دو دولت آمریکا ـ اسرائیل را نه به طور مطلق بلکه بهتر از سایر نظریه‌های مطرح در روابط بین‌الملل تبیین کند.

نظریه لیبرالیسم، به دلیل برخورد تقلیل‌گرایانه و کم توجهی به نقش بازیگران دولتی در عرصه روابط بین‌الملل برای تبیین روابط میان آمریکا و اسراییل مناسب ارزیابی نمی شود، اما به سبب توجه به بعد اقتصادی برای توجیه روابط اقتصادی دو دولت با اهمیت است.

نظریه رئالیسم، این نظریه اساس تجزیه و تحلیل سیاست بین‌الملل را تکیه بر نقش بازیگران دولتی می‌داند و نقش سازمان‌های غیردولتی، نهادهای بشردوستانه، نقش فن‌سالاران و افراد را نادیده می‌گیرد. رئالیست‌ها، نظریه روابط بین‌الملل را اصولاً برمبنای امنیت و بقا و استراتژی نظامی تحلیل می‌کنند، به عبارت دیگر، مسائل نظامی را جزء «سیاست اعلی»[1] و مسائل رفاهی و اقتصادی را در حیطه «سیاست ادنی»[2] می‌پندارند. همچنین طرفداران این نظریه به مقوله همکاری و منافع مشترک دولت‌ها که براساس نظریه فلاسفه و علوم اجتماعی در سرشت بشر نهفته است توجه کمتری دارند. آنها برای نقش نرم‌افزاری قدرت که ناشی از ارزش‌ها، هنجارها، تاریخ، فرهنگ، باورها، آرمان‌های سیاسی یا مفاهیمی از قبیل حقوق بشر، دموکراسی، نهادهای بین‌المللی که برای مشروعیت کنشگران دولتی و قرابت ملت‌ها ضروری است نیز اهمیت کمی قائلند.

مقایسه نظریه ***نئولیبرالیسم با نظریه نئورئالیسم*** (خردگرایان یا جریان اصلی روابط بین‌الملل) متوجه می‌شویم، به‌رغم برخی اختلافاتی که در بین این دو نظریه وجود دارد، آنها اشتراکات فراوانی نیز دارند که بعضی از آنها عبارتند از: هر دو نظریه، بازیگران اصلی را در روابط بین‌الملل دولت‌ها می‌دانند و به تأثیر بازیگران غیردولتی در نظام بین‌الملل نیز اهمیت می‌دهند. هر دو نظریه عمل کردن در شرایط آنارشی نظام بین‌الملل را می‌پذیرند. همچنین هر دو نظریه معتقد به تحول در همکاری‌های بین دولت‌ها هستند.[3] همان‌گونه که اشاره شد، نظریه نئولیبرالیسم به دلیل توجه به همکاری‌های اقتصادی برای توجیه روابط اقتصادی میان متحدان استراتژیک مفید خواهد بود.

مقایسه نظریه رئالیسم و نئورئالیسم. همان‌گونه که در بررسی نظریه نئورئالیسم اشاره شد، این نظریه در واقع برای علمی کردن و اصلاح نظریه رئالیسم در عرصه روابط بین‌الملل به وجود آمده است. در بررسی نظریه رئالیسم و نئورئالیسم می‌توان گفت، این دو نظریه به‌رغم تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند، در بسیاری از

---

1. Power Politics

2. Low Politics

۳. قوام، **پیشین**، صص ۳۷٤-۳۷۳.

موضوعات مهم مشابهت‌هایی نیز دارند. برخی از این مشابهت‌ها و اشتراکات، موضوعاتی از قبیل دولت‌محوری، خردگرایی، اهمیت قدرت، اولویت موضوعات امنیتی (امنیت ملی و امنیت نظامی)، کم‌اهمیتی به نهادهای بین‌المللی[1]، آنارشی نظام بین‌الملل، نابرابری توزیع قدرت، موازنه قوا، اتحاد میان دولت‌ها برحسب ضرورت، استراتژی حفظ وضع موجود، اصل بقا، خودیاری، همکاری میان دولت‌ها، منافع ملی، بازدارندگی هسته‌ای و یا مسابقه تسلیحاتی و... را در برمی‌گیرند.[2] حال با توجه به تشابهات و اشتراکات این دو نظریه آیا می‌توان از آن در تبیین روابط آمریکا و اسراییل استفاده کرد؟

به عقیده استفن والت، هیچ نظریه یا رهیافتی به تنهایی نمی‌تواند پیچیدگی‌های سیاست جهانی معاصر را به طور کامل در نظر بگیرد.[3] بر همین اساس، نظریه رئالیسم تا حدودی می‌تواند برخی از جنبه‌های روابط ویژه یا اتحاد میان ایالات متحده و اسرائیل را توجیه کند. بین نظریه‌پردازان رئالیسم (اعم از کلاسیک و نوکلاسیک)، استفن والت یکی از نظریه‌پردازان مهم رئالیسم تدافعی نوکلاسیک است که، اتحاد میان آمریکا و اسرائیل را به بهترین شکل نشان می‌دهد. چرا که وی علاوه بر تعریف نسبتاً جامع از مفهوم اتحاد و بررسی ویژگی‌های آن، هم‌زمان به عوامل سیستمی و سطح واحد توجه دارد. براساس نظریه والت می‌توان گفت دولت آمریکا و اسرائیل به دلیل تهدیدات مشترک و نیز وجود منافع استراتژیک مشترک (جهانی و منطقه‌ای) با یکدیگر متحد شده‌اند. از سوی دیگر (اتحاد شوروی سابق) به ویژه دولت‌های عربی خاورمیانه به دلیل ضعف‌های متعدد از جمله شکست‌های پیاپی در جنگ و نبود همگرایی و اتحاد منسجم، «سیاست همراهی»[4] را با دولت آمریکا و اسرائیل در پیش گرفته‌اند. در نتیجه متحدان استراتژیک تلاش می‌کنند براساس «موازنه منافع»[5] در سطح واحد

---

۱. حمیرا مشیرزاده، «واقع‌گرایی، لیبرالیسم و جنگ آمریکا علیه عراق»، **پیشین**، صص ۸۳۱-۸۲۹.

۲. قوام، **پیشین**، صص ۳۷۰-۳۵۶.

3. Stephen M. Walt، "International Relation: One World، Many Theories"، ***Foreign Policy***. No. 110، (Spring 1998).

٤. Bandwagoning . نوعی سیاست است که دولت یا دولت‌های متخاصم در زمان ضعف و یا احتمال شکست به جمع دولت یا دولت‌های قوی‌تر می‌پیوندند. می‌توان گفت بسیاری از دولت‌های عربی پس از حمله موفقیت‌آمیز آمریکا علیه عراق و عقب‌نشینی آن از کویت و نیز اعلام دکترین نظم نوین جهانی بوش، در ادامه *فرآیند صلح خاورمیانه*، «سیاست همراهی» را با متحدان استراتژیک در پیش گرفته‌اند. برای اطلاع بیشتر از بحث نظری این مفهوم بنگرید به :

- Randall L. Schweller، "Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State Back in"، in ***International Security***، Vol. 19، No. 1، (Summer 1994)، pp. 72-107.

5. Blance-of-Interests

سیاسی به دفاع از منافع و ارزش‌های خودی بپردازند و در سطح سیستم منطقه‌ای بـه تقویـت سیاسـت «حفـظ وضع موجود»[1] و باز گرداندن «دولت‌های تجدیدنظرطلب»[2] به اتحاد خودی مبادرت کنند.[3]

اما از آنجائی که روابط میان آمریکا و اسرائیل پیچیده‌ترین روابط در سطح بین‌المللی و منطقـه‌ای محسـوب می‌شود و در این روابط مطمئناً سایر بازیگران نظام بین‌الملل به ویژه دولـت‌هـای منطقـه خاورمیانـه نیـز دخیـل هستند و این روابط صرفاً در یک خلاء بسته، فقط میان دو دولـت مطـرح نیسـت؛ اسـتفاده از نظریـه سیسـتمی نئورئالیسم بر اهیمت این پژوهش خواهد افزود. لذا استفاده از نظریه سیستمی کنث والتز و تسرّی آن بـه سـطح سیستم منطقه‌ای تحت مدل‌سازی جدید در این پژوهش، مناسب به نظر می‌رسد.

کنث والتز، نظریه‌پرداز نئورئالیسم معتقد است، معیار قضاوت در مورد نظریـه‌هـا میـزان صـدق و کـذب موشکافانه آنها نیست؛ یعنی نمی‌توان گفت نظریه‌ای غلط یا درست است، بلکه مفید بودن آنهـا در تبیـین یـا پیش‌بینی است که به همان انگاره‌های خلاّق بستگی دارد. نظریـه، امـور مـشاهده شـده را معنـادار مـی‌کنـد؛ پدیده‌ها را به گونه‌ای سازمان می‌دهد که آنها را در وابستگی متقابل می‌بینیم و نشان می‌دهد چگونه تغییر در برخی از پدیده‌ها ضرورتاً متضمن تغییر در پدیده‌های دیگر است. یـک نظریـه خـوب بایـد براسـاس اصـل صرفه‌جویی[4] ساخته شود؛ یعنی بتواند با در برگرفتن حداقل متغیرها تبیین‌کننده موضوع مورد پژوهش باشـد، زیرا قرار نیست نظریه همه چیز را دربارهٔ پدیده مورد نظر به ما بگوید.[5] از نظر والتز، بهتـرین نظریـه روابـط بین‌الملل همان نظریه نئورئالیسم سیستم‌ها است که بر مرکزیـت و سـاختار سیـستم، واکـنش‌هـای عناصر و اجزای آن و نیز بقا و تحول سیستم استوار است. جان مرشایمر، نوواقعگرای تهـاجمی نوکلاسـیک، بـر ایـن اعتقاد است که نئورئالیسم دیدگاه کلانی است که می‌تواند نـه تنهـا دوران جنـگ سـرد را تبیـین کنـد بلکـه می‌تواند سایر شرایط تاریخی از جمله سیر تاریخی روابط بین‌المللِ دوران پس از جنگ سرد را نیز پیش‌بینی کند.[6] علاوه بر آن، نظریه نئورئالیسم یکی از رهیافت‌های مهم علمی در میان پژوهشگران روابط بین‌الملـل و سیاستمداران ایالات متحده محسوب می‌شود.

---

1. Status quo

2. Revisionist States

3. *Ibid.*، p. 99.

4. Parsimony

٥. مشیرزاده، **پیشین**، ص ١١٣.
برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

- Waltth. *Op .cit.*، pp. 5-12.

٦. جکسون و سورنسون، **پیشین**، ص ١١٨.

والتز در پاسخ به انتقادات مطروحه در مورد جامع و کامل نبودن نظریه نئورئالیسم می‌گوید: یک نظریه اصولاً نمی‌تواند در مورد همه چیز باشد و کلیه جنبه‌های یک پدیده سیاسی را بررسی کند. برای رفع این مشکل وی معتقد است، پژوهشگر باید از بین واقعیت‌های موجود دست به انتخاب بزند.[1]

به این ترتیب، ما در تکامل نظریه سیستمی والتز، با ائتلاف و اتحاد یک قدرت جهانی (ایالات متحده آمریکا) با یک قدرت منطقه‌ای (اسرائیل) و همکاری و منازعه دولت‌های منطقه‌ای (دولت‌های خاورمیانه) و تقابل این دو مجموعه با یکدیگر، مدلی از سیاست همکاری‌جویانه و منازعه‌آمیز میان واحدها و قطب‌ها در درون ساختار نظام بین‌الملل ارائه می‌کنیم. اما محور اصلی ما در این پژوهش مجموعه روابط یک قدرت جهانی (آمریکا) و یک قدرت منطقه‌ای (اسرائیل) است که در منطقه خاورمیانه شکل گرفته است.

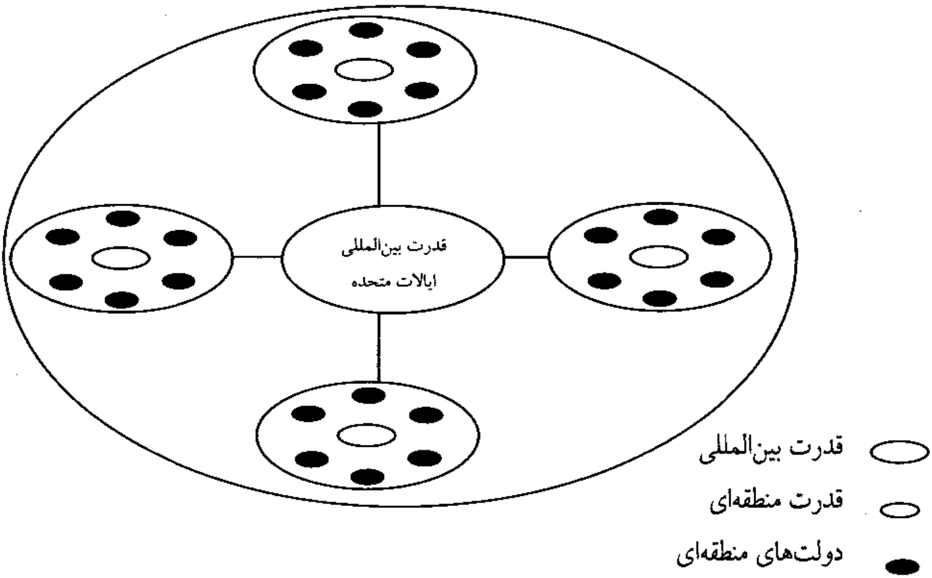
در تحلیل سیستمی نظام دوقطبی، چندقطبی یا تک‌قطبی (جنگ سرد و پس از جنگ سرد)، هرگاه دولتی منافع و امنیت‌اش در خطر باشد (اسرائیل)، برای نجات یا ازدیاد قدرت خود به یک قدرت برتر (ایالات متحده) نزدیک می‌شود و با آن اتحاد برقرار می‌کند. آنگاه در منازعات منطقه‌ای (اعراب ـ اسرائیل) هیچ دولت متخاصمی جرأت مخالفت با آن کشور را نخواهد داشت که با قدرت برتر متحد گردیده و در صورت هرگونه تهدید یا جنگ (جنگ‌های چهارگانه اعراب ـ اسرائیل و شبه جنگ‌ها)، شکست را باید بپذیرد. از این‌رو، در تقابل با این اتحاد، دولت‌های متخاصم (کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه)، مجبورند به یک قدرت بین‌المللی یا روی آوردن به اتحادهای منطقه‌ای یا سایر همکاری‌ها (اتحادیه عرب و سازمان کنفرانس اسلامی)، اقدامات تدافعی یا تهاجمی (عملیات‌های شهادت‌طلبانه و دفاع از خود، برای نمونه در سرزمین فلسطین، لبنان، افغانستان، عراق و ...) و نیز اتخاذ رفتار محافظه‌کارانه و حفظ وضع موجود (مصر، اردن و...) یا «سیاست همراهی» روی آورند.

مؤلفه‌های اتحاد میان آمریکا و اسرائیل که در مجموعهٔ سیستمی خود اهداف مشترک را دنبال می‌کنند در مجموع عبارتند از: الف. استحکام دولت اسرائیل ب. دسترسی آمریکا به منافع استراتژیک خود در منطقه خاورمیانه که با استفاده از سکوی قابل اطمینان مستقر در منطقه یعنی دولت اسرائیل قابل استدلال است. این تحلیل با ماهیت بازی میان واحدها در ساختار سیستمیک بین‌المللی و منطقه‌ای قابل تبیین است. بر این اساس همکاری در این جزیره امنیتی اتحاد، زمانی امکان‌پذیر می‌شود که هر یک از این اجزاء منافع «خود» و «دیگری» را، با توجه به فواصل بین جزایر در نظر گیرند و به آن احترام بگذارند.

---

1. Scott Burchill and A. Link later، "Realism and Neorealism"، In ***Theories of International Relations***، (London: Macmillan Press، 2001).

براساس مدل سیستمیک، ایالات متحده به‌رغم سیستم کلان نظام جهانی، در سیستم‌های منطقه‌ای مختلف نیز نقش‌آفرینی می‌کند. این کشور توانسته است در کلیه مناطق جهان متحدینی داشته باشد، برای نمونه، در منطقه اروپا «انگلستان» در منطقه شرق و جنوب شرقی آسیا «کره جنوبی، ژاپن و تایوان» در منطقه اقیانوسیه «استرالیا» در منطقه آفریقا «آفریقای جنوبی» و در منطقه خاورمیانه «اسرائیل» است که روابط متقابل با یکدیگر دارند. ولی نوع روابط آمریکا با متحد خاورمیانه‌ای (اسرائیل)، رابطه ویژه و منحصربه‌فردی است که طی پژوهش به طور مفصل آن را بررسی خواهیم کرد. (نگاه کنید مدل شماره ۱-۱).



مدل شماره ۱-۱: نظام‌های منطقه‌ای در سیستم کلان نظام جهانی

مدل فوق که در تکامل نظریه نئورئالیسم ارائه شده است تنها یک حرکت کوچک در تکامل این نظریه است. ارائه این مدل ممکن است اشکالات و انتقاداتی هم داشته باشد. از نظر نگارنده با توجه به بررسی نظریه‌های رئالیسم و نئورئالیسم و مدل ارائه شده، می‌توان روابط دو دولت آمریکا و اسرائیل و نیز رفتار آنها را با دولت‌های اسلامی خاورمیانه به شکل مطلوب‌تری درک کرد. امید است پژوهشگران و دانشجویان علاقه‌مند به مطالعه و تحقیق روابط آمریکا و اسرائیل این مختصر تحقیق را که با یک رویکرد جدید مطرح شده است متکامل‌تر کنند.

فصل دوم:

روابط ایالات متحده آمریکا و اسرائیل

مقدمه

از میان همه اتحادها و «روابط ویژه‌ای» که در چهارچوب سیاست خارجی ایالات متحده در پهنه کره خاکی ایجاد شده است، روابط آمریکا و اسرائیل از نظر پیچیدگی، استحکام و تأثیر سیاسی آن بر مسائل داخلی و سیاست جهانی دو دولت بی‌نظیر است. روابط آمریکا با یک دولت کوچک در میان سه قاره جهان، واقع در قلب منطقه استراتژیک خاورمیانه به تدریج گسترده‌تر و از پیوستگی ویژه‌ای برخوردار شده است.

پیشینه تاریخی روابط آمریکایی‌ها با یهودیان به زمان «دیاسپورا»[1]ی یهودیان و نیز مهاجرت اولیه یهودیان به آمریکا برمی‌گردد. مهاجران یهودی طی تاریخ توانستند به لحاظ ارزشی، مذهبی و فرهنگی نوعی پیوستگی در جامعه آمریکا به وجود آورند.

پس از جنگ جهانی دوم و تأسیس دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸، روابط آمریکا و دولت تازه تأسیس اسرائیل وارد مرحله جدیدی شد. تا این زمان، ایالات متحده آمریکا که منافع خاصی در خاورمیانه نداشت اکنون بر این منطقه متمرکز شد و روابط ویژه‌ای با دولت اسرائیل برقرار کرد. از زمان ریاست جمهوری ترومن تا حال (رؤسای جمهور آمریکا پیوست شماره ۱-۱)، هر رئیس‌جمهوری که در آمریکا به قدرت رسید خشتی بر خشت‌های روابط متقابل دو دولت آمریکا ـ اسرائیل افزوده که در نتیجهٔ آن، روابط دو دولت در ابعاد سیاسی، نظامی و اقتصادی شکل اتحاد پیدا کرده است.

---

۱. دیاسپورا (Diaspora)، در اینجا، به جمعیت پراکنده یهود پس از اسارت در بابِل گفته می‌شود.

در این قسمت به بررسی سرآغاز روابط دو دولت آمریکا و اسرائیل، مبانی تفکر رؤسای جمهور و مقامات و نیز کمک‌های اقتصادی و همسویی‌های متحدان استراتژیک خواهیم پرداخت.

۱-۲-۱. سرآغاز روابط منحصربه‌فرد آمریکا و اسرائیل

تلاش دولت هاری ترومن، رئیس‌جمهور آمریکا در تصویب طرح تقسیم سرزمین فلسطین در سازمان ملل متحد در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ سرانجام به پایان قیمومیت انگلستان بر این سرزمین در ۱۴ مه ۱۹۴۸ و تأسیس دولت اسرائیل منجر شد.[۱] عموم مورخان به نقش حیاتی آمریکا و به ویژه به نقش ترومن در تأسیس اسرائیل اذعان می‌کنند. سه نخست‌وزیر اولیه اسرائیل ـ دیوید بن گوریون، موشه شارت و گلدا مایر (نخست‌وزیران و رؤسای جمهور اسرائیل، پیوست شماره ۱-۲) ـ که عمیقاً در فعالیت‌های دیپلماتیک، نظامی و مالی تأسیس اسرائیل شرکت داشتند، از حمایت آمریکا در تأسیس اسرائیل ستایش کردند. هنوز از اعلام تأسیس اسرائیل دقایقی نگذشته بود که ترومن این دولت را به رسمیت شناخت. «گیدئون رافائل»[۲] در کتاب مستند خود دربارهٔ روابط خارجی اسرائیل نوشته است که این اقدام ترومن، اسرائیل را به گونه‌ای استوار بر نقشه سیاسی جهان قرار داد.[۳] «آرچیبالد»[۴] وابسته نظامی ارشد آمریکا در اسرائیل، در ۱۴ ژانویه ۱۹۴۹، در یک سند محرمانه به پنتاگون گزارش می‌دهد:

باید با تمام توان برای جلب دوستی اسرائیل تلاش کنیم. به نظر می‌رسد این ملت کوچک دارای امکانات بزرگی است. اسرائیل مسلماً مهم‌ترین کشور خاورمیانه خواهد شد. در این منطقه، اسرائیل همان کشوری است که باید از آن حمایت کنیم.[۵]

براساس اسناد و مدارک موجود، ایالات متحده در مهیا کردن زمینه مساعد برای تأسیس دولت اسرائیل و برقراری روابط حسنه با آن پیش‌قدم بود. بر اساس سند شماره ۱/۲۳۷۳ (۲۸ ژانویه ۱۹۴۴)، رأی کنگره آمریکا، از دولت این کشور می‌خواهد:

تمام تلاش‌های خیرخواهانه خود را جهت گشایش روند مهاجرت یهودیان به فلسطین به کار گیرد تا مهاجران یهودی حق استعمار و آبادانی این سرزمین و تأسیس دولت یهودی آزاد و دموکراتیک را در آن داشته باشند.[۶]

---

1. Fred Weston، "Some Historical Clarifications on Israel-Palestine"، September 2002، ***http://www.Marxist.com/Middle East/Israel-Palestine-historical.html.***

2. Gideon Raphael

۳. گرین، **پیشین**، صص ۷-۲۶.

4. Archibald

۵. **همان**، ص ۱۷.

در سند دیگری آمده است:

ایالات متحده آمریکا در اسرائیل، دوستی ثابت و قوی می‌بیند و آن دوست از نظر سیاسی و فرهنگی به غرب، وابستگی دارد. ایالات متحده آمریکا به این دوست خود کمک کرده است... همهٔ کشورهای عربی، ضعیف و در سیاست‌های خود متغیر و بی‌ثبات هستند. برای تمایل آنها به غرب و آمریکا مشکل می‌توان دلیلی پیدا کرد؛ اگر هم دلیلی وجود داشته باشد، تنها موضع‌گیری آنها در زمان جنگ جهانی دوم است که خود آن نیز هواداری از غرب نبود ...، همچنین اسرائیل ثابت کرد که دوستی هوادار آمریکاست و قادر است طرح‌های سیاسی آمریکا را در منطقه اجرا کند.[۲]

دیوید بن گوریون، اولین نخست‌وزیر اسرائیل، شاید از این مطلب آگاه بود که کشور وی نمی‌تواند به طور کامل خودکفا باشد و از همین‌رو مسئله‌ای طرح کرد که بعدها دکترین امنیت ملی اسرائیل براساس آن استوار شد و آن این که: «همواره لازم است اسرائیل حمایت حداقل یک قدرت بزرگ را پشت سر خود داشته باشد». وی براساس تحلیلی منطقی و سنجیده معتقد بود: «یک دولت کوچک با منافع محدود نمی‌تواند خود را در زمان جنگ، از جامعهٔ جهانی دور نگه دارد». به زعم وی، برای حمایت از منافع امنیت ملی اسرائیل، پشتیبانی دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی یک قدرت بزرگ، ترجیحاً ایالات متحده، امری حیاتی و اجتناب‌ناپذیر بود.[۳] براساس این‌گونه تفکرات، جهت‌گیری روابط دو دولت آمریکا و اسرائیل به تدریج به سوی وابستگی متقابل پیش می‌رفت.

در سال ۱۹۵۰ روابط آمریکا و اسرائیل وارد مرحله تازه‌ای شد. در ژوئن ۱۹۵۰ دولت اسرائیل تصمیم گرفت به حمایت قاطع از موضع آمریکا در مسئله کره در سازمان ملل متحد بپردازد. از این حادثه، غالباً به عنوان یک نقطه عطف در سیاست خارجی اسرائیل یاد می‌شود که پس از آن، همین سیر با شدت و سطح بیشتری ادامه می‌یابد. در اواخر ژوئیه ۱۹۵۰، بن گورین به «مک دونالد»[۴] سفیر وقت آمریکا می‌گوید: اسرائیل برای همراهی غرب ـ حتی در موقع بروز جنگ ـ آماده است. وی همچنین خواستار تجهیز یک نیروی نظامی برای حمایت از آمریکا در مقابل حمله احتمالی شوروی شد. وی به طور صریح و شفاف، خواستار پیوستن اسرائیل به طرح دفاعی ـ امنیتی غرب در خاورمیانه شد.[۵]

---

۱. محمدحسنین هیکل، **گفت‌وگوهای سرّی میان اعراب و اسرائیل: اسطوره، امپراتوری و دولت یهود**، ترجمه عبدالصاحب سعیدی، (تهران: انتشارات همشهری، ۱۳۷۸)، ص ۱۶۳.

۲. **همان**، صص ۲۶۱ و ۲۰۹.

۳. اسماعیل عبداللهی و مهدی زیبایی، **برآورد استراتژیک اسرائیل: سرزمینی، سیاسی و نظامی**، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۱)، صص ۳-۴۴۲.

4. Mac Donald

۵. المسیری، **پیشین**، ص ۱۵۸.

در خلال دهۀ ۱۹۵۰ و نیمه اول دهه ۱۹٦۰ روابط رسمی میان آمریکا و اسرائیل معمولاً دوستانه ولی محتاطانه بود. گرچه بن گوریون دائماً قصد اتحاد با یکی از قدرت‌های بزرگ به ویژه ایالات متحده را داشت. اما تا پیش از دولت جانسون هیچ یک از رؤسای جمهور آمریکا با نخست‌وزیران اسرائیل به طور حضوری ملاقات نکرده بودند. در این مقطع (دهۀ ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹٦۰) روابط اسرائیل با آمریکا حسنه بود؛ اما فرانسه مهم‌ترین تأمین‌کنندۀ تسلیحات و شریک استراتژیک اسرائیل به شمار می‌رفت. این وضعیت تا زمان شارل دوگل، رئیس‌جمهور فرانسه ادامه داشت. دوگل در اوایل سال ۱۹٦۷ پس از عقب‌نشینی نیروهای فرانسوی از الجزایر، دیگر به همکاری اطلاعاتی و جاسوسی اسرائیل علیه شورشیان الجزایری نیازی نداشت، ناگهان با اسرائیل قطع رابطه کرد.[1] اما پیروزی اسرائیل در جنگ معروف به «جنگ شش روزۀ»[2] اعراب و اسرائیل در ژوئن ۱۹٦۷، این اطمینان را برای دولتمردان آمریکایی به وجود آورد که دولت اسرائیل با توجه به سابقه درخشان آن در حمایت از منافع فرانسه در منطقه و نیز توانایی آن در شکست دولت‌های عربی می‌تواند نقش یک سکوی مناسب را در حمایت از منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه ایفا کند.

از سال ۱۹٦۷ تا ۱۹۷۷ با روی کار آمدن دولت جانسون (۱۹٦۹-۱۹٦۳) به ویژه دولت نیکسون (۷٤-۱۹٦۹) و فورد (۷۷-۱۹۷٤)، «سنگ بنای»[3] رابطۀ استراتژیک امریکا و اسرائیل نهاده شد. دیپلماسی «رفت و برگشت»[4] و فعال هنری کیسینجر، وزیر امور خارجه امریکا در قبال منازعۀ اعراب و اسرائیل پس از جنگ شوک‌آور اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳ معروف به «جنگ یوم کیپور»، ناگزیر دو دولت را از نظر دیپلماتیک به هم نزدیک‌تر کرد. برای نخستین بار بود که ایالات متحده به طور کتبی به اسرائیل تضمین می‌داد از امنیت این دولت در منازعه با اعراب متخاصم دفاع می‌کند و در عوض اسرائیل در مذاکرات آتی بر سر عقب‌نشینی از شبه‌جزیرۀ سینا انعطاف‌پذیری نشان دهد. بنابراین در این دوره شاهد تحول دیدگاه دولتمردان و مردم آمریکا نسبت به اسرائیل بودیم. ایالات متحده در این دوره به طور مکرر و صریح تضمین کرد که امنیت و موجودیت اسرائیل حفظ شود. سیاستمداران آمریکا به هیچ وجه منازعه اعراب و اسرائیل را به صورت مقوله‌ای مجزاً و جداگانه ارزیابی نمی‌کردند بلکه آن را در متن و چارچوبۀ گسترده‌تری تحت عنوان رقابت جهانی آمریکا و شوروی مرتبط می‌دانستند.[5]

---

1. Samuel W. Lewis، "The United States and Israel: Evolution of an Unwritten Alliance"، ***Middle East Journal***، Vol. 53، No. 3، (Summer 1999)، p. 366.

2. Six-Day War

3. Rudimentary

4. Peripatic

5. ***Ibid.***، p. 367.

روابط آمریکا و اسرائیل در دوره جیمی کارتر (۱۹۸۱-۱۹۷۷) با رویکرد میانجیگرایانه صلح میان اعراب و اسرائیل همراه بود که به صلح کمپ دیوید منجر شد. رونالد ریگان (۱۹۸۹-۱۹۸۱) اسرائیل را علاوه بر دریچهٔ راهبردی جنگ سرد، به عنوان یک متحد وفادار، دوست و دموکراتیک ارزیابی می‌کرد، در دریایی از کشورهای متخاصم عربی که برخی از آنها متحد شوروی بودند. در اوایل دهه ۱۹۸۰ دو دولت به علت ترس از توسعه‌طلبی و نفوذ اتحاد جماهیر شوروی به یکدیگر نزدیک‌تر شدند و در ۳۰ نوامبر ۱۹۸۱ «قرارداد همکاری استراتژیک» امضاء کردند.[1] در دوره جورج بوش (۱۹۹۳-۱۹۸۹) دیدگاه آمریکا نسبت به اسرائیل تعهد و تضمین امنیت غایی اسرائیل و ارج نهادن به همکاری نظامی گسترده‌تر بوده است. پس از نمایش پیروزمندانهٔ قدرت ایالات متحده در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ و نیز فروپاشی اتحاد شوروی، پایه‌های روابط دو دولت مستحکم‌تر و از لحاظ دیپلماتیک صحنه برای برداشتن یک گام بلندتر به جلو مهیا شد. در دوره کلینتون (۲۰۰۰-۱۹۹۳) اسرائیل به عنوان یک شریک دیپلماتیک مطلوب مطرح گردید. در این دوره امریکایی‌ها این احساس را در بین مردم اسرائیل تقویت نمودند که ایالات متحده در سخت‌ترین و ناخوشایندترین شرایط رابطه دوستانه و همیشگی با اسرائیل خواهد داشت. در این دوره رابطه استراتژیک امنیتی اسرائیل و آمریکا حتی مستحکم‌تر از گذشته شد و همکاری مشترک برای توسعهٔ سپر دفاعی کارآمد ضدموشک‌های بالستیک تقویت بیشتری یافته است.[2] با روی کار آمدن جورج دبلیو بوش و حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، گستره روابط دو دولت فزونی یافت. موضوعاتی نظیر مبارزه با تروریسم، مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی در منطقه خاورمیانه براساس منافع استراتژیک مشترک دو دولت تعریف شده است. به این ترتیب، روابط مبتنی بر گام‌های محتاطانه اولیه به تدریج به روابط استراتژیک و ویژه منتهی شد و سرفصل تازه‌ای از همکاری‌ها در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی بین دو دولت به وجود آمد که در فرضیه اصلی این پژوهش مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱-۲-۲. مبانی تفکر رؤسای جمهور و مقامات

هر یک از رؤسای جمهور و مقامات آمریکا و اسرائیل جهت برقراری روابط دو دولت اقداماتی به عمل آوردند که در این قسمت به برخی از آنها اشاره می‌شود:

1. Mitchell G. Bard، "The Evolution of Strategic Cooperation"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/ Jsource/US-Israel.html***.

2. Lewis، ***Op. cit.***، pp. 368-72.

۱-۲-۳. هاری ترومن تا جورج دبلیو بوش

هاری ترومن (۱۹۵۳-۱۹٤۵). وی به عنوان سی و سومین رئیس‌جمهور آمریکا و اولین رئیس‌جمهور دموکرات در زمان تأسیس دولت اسرائیل، همان‌گونه که گفته شد، در دفاع از طرح تقسیم سرزمین فلسطین و تعجیل در به رسمیت شناختن این دولت و برقراری روابط دیپلماتیک بسیار تلاش کرده است. وی یازده دقیقه پس از اعلام تأسیس دولت اسرائیل در ١٤ مه ١٩٤٨ این دولت را به صورت «دو فاکتو» و در پی آن در ۳۱ ژانویه ١٩٤٩ آن را به طور «دو ژور» به رسمیت شناخت. گرچه این اقدام آمریکا یک نوع نوآوری در سیاست خارجی آمریکا به شمار می‌رفت، هنوز ماهیت واقعی روابط آمریکا ـ اسرائیل مشخص نبود. روابط مزبور ممکن بود در آینده، بسته به درک جانشینان ترومن و مقتضیات سیاسی براساس دوستی، دشمنی یا بی‌طرفی باشد.[1] در این دوره از روابط که همزمان با اولین جنگ بین اعراب و اسرائیل است، در اثر فشار آمریکا به شورای امنیت در ایجاد آتش‌بس و تجدید قوای اسرائیل، نه تنها از محو حتمی اسرائیل جلوگیری به عمل آمد، بلکه شکست اعراب و اشغال ۷۷ درصد از خاک فلسطین فراهم شد.

دوایت آیزنهاور[2] (۱۹٦۱-۱۹۵۳). روابط آمریکا و اسرائیل در این دوره، فراز و نشیب‌های زیادی داشت. آیزنهاور از حزب جمهوری‌خواه آمریکا به دلیل اینکه اسرائیل، مناطق اشغالی شبه جزیره سینا را تخلیه نکرده بود (در جنگ ١٩٥٦)، به بن گوریون، نخست‌وزیر اسرائیل اخطار کرد که از اعمال مجازات‌های سازمان ملل متحد علیه این دولت حمایت خواهد کرد. سرانجام دولت اسرائیل با تخلیه مناطق اشغالی به بحران سوئز که منافع حیاتی آمریکا را به مخاطره می‌انداخت پایان داد.[3] در این دوره روابط آمریکا و اسرائیل به صورت خوف و رجاء و نامطمئن سپری شد.

جان کندی[4] (۱۹٦۳-۱۹٦۱). در این دوره ایده «روابط ویژه»[5] میان آمریکا و اسرائیل طرح شد. از نظر کندی، آمریکا روابط ویژه‌ای با اسرائیل در خاورمیانه برقرار کرده که فقط با رابطهٔ آمریکا با بریتانیای کبیر قابل مقایسه است.[6] وی می‌گوید: یک اسرائیل قدرتمند می‌تواند به نفع منافع ایالات متحده باشد. وی در سال ١٩٦٢

---

۱. جورج لنچافسکی، ***رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه از ترومن تا ریگان***، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، (تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳)، ص ٤۳.

2. Dwight D. Eisenhower

۳. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

- Herbert Druks، ***The Uncertain Friendship: the U. S. and Israel from Roosevelt to Kennedy***، (Westport، Conn: Green wood Press، 2001)، 272 pp.

4. John F. Kennedy

5. Special Relationship

٦. فیندلی، *پیشین*، صص ۳۵-۳٤.

در دیدار با گلدا مایر، نخست‌وزیر وقت اسرائیل اطمینان داد که آمریکا و اسرائیل به صورت «دوفاکتو» متحد هستند. این تعهد در سال ۱۹۶۳ در زمان نخست‌وزیری «لوی اشکول»[1] مورد تأکید قرار گرفت.[2]

لیندون جانسون[3] (۱۹۶۹-۱۹۶۳). روابط آمریکا و اسرائیل در این دوره به دلیل جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ و حمایت آمریکا از اسرائیل در این جنگ وارد فاز جدیدی از روابط استراتژیک متقابل شد. ایالات متحده در این جنگ همانند اولین جنگ نه تنها موجب نجات اسرائیل شد، بلکه این بار اسرائیل به آنچه از طریق جنگ به دست آورد، هیچ‌گونه فشاری به این دولت برای بازپس‌دهی به اعراب، وارد نکرد.

جانسون در سال ۱۹۶۸ با فروش جت‌های فانتوم به اسرائیل موافقت کرد و این همکاری استراتژیک بین دو دولت براساس «منافع امنیتی ایالات متحده» ارزیابی شد. مقامات آمریکایی، اسرائیل را برای پیشبرد «سیاست سد نفوذ» مؤثر می‌دانستند. در سال ۱۹۷۰ دولت نیکسون از اسرائیل خواست به کمک ملک حسین، پادشاه اردن بشتابد و اسرائیل به درستی به این درخواست آمریکا پاسخ مؤثری داد. پس از آن برای آمریکا ثابت شد که هیچ دولت عربی از منافع آمریکا همانند اسرائیل دفاع نخواهد کرد.[4] زمانی که «الکسی کاسیگین»[5] از جانسون سؤال می‌کند که چرا ایالات متحده از جمعیت ۳ میلیونی اسرائیل در برابر جمعیت ۸۰ میلیون نفری عرب حمایت می‌کند، وی به سادگی پاسخ می‌دهد: «چون شیوه درست همین است».[6] مفهوم این جمله آن بود که از نظر آمریکایی‌ها، اسرائیل دوست وفادار و ثابتی برای ایالات متحده است ولی دولت‌های عربی ضعیف و سیاست‌هایشان متغیر و بی‌ثبات است.

ریچارد نیکسون[7] (۱۹۷۴-۱۹۶۹). وی از حزب جمهوریخواه آمریکا، گرچه دیدگاه ضد یهودی داشت، اسرائیل را در جنگ سال ۱۹۷۳ نجات داد.[8] نیکسون از لحاظ رقابت‌های انتخاباتی هیچ تعهدی به یهودیان و اسرائیل نداشت. هنری کیسینجر می‌گوید: به عقیده نیکسون لابی‌های یهودی در جامعه آمریکا هیچ تأثیری بر او

---

1. Levi Eshkol
2. George W. Ball and Douglas B. Ball، *Op. cit.* p. 51.
3. Lyndon B. Johnson
4. Mitchell G. Brad and Daniel Pipes، "How Special is the U.S.-Israel Relationship?"، June 1997، ***http://www.danielpipes.org/article.html.***
5. Aleksei Kosygin
6. Mitchell G. Bard، "Roots of the U.S.-Israel Relationship"، ***http://www.Jewishvirtullibrary.org/ Jsource/US-Isreal/roots-of-US-Israel.html.***
7. Richard M. Nixon

۸ پیروز ایزدی، «جایگاه لابی یهود در سیاست خارجی ایالات متحده»، در ابرار معاصر، ***کتاب آمریکا (۳)***، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۲)، ص ۱۹۵.

ندارند.[1] وی به دلیل تأمین منافع آمریکا در خاورمیانه و نقش اسرائیل در همکاری با ایالات متحده در جای دیگر می‌گوید: ایالات متحده در روابط خود با دوستانش پایبند است و اسرائیل یکی از دوستان آمریکا است.[2]

جرالد فورد[3] **(۱۹۷۷-۱۹۷٤)**. وی از حزب جمهوریخواه، در پی قضیه واترگیت و استعفای نیکسون روی کار آمد. وی در سپتامبر ۱۹۷٤، یعنی یک ماه پس از انتصاب به ریاست جمهوری، اسحق رابین، نخست‌وزیر اسرائیل را در واشینگتن به حضور پذیرفت و سه سند نظامی و اقتصادی بین دو دولت امضاء شد. فورد اذعان کرد که «رابطهٔ چشمگیری» میان منافع امنیتی آمریکا و اسرائیل وجود دارد. وی در مارس ۱۹۷۵ به دلیل عقب‌نشینی نکردن اسرائیل از صحرای سینا و مجاور سوئز و به بن‌بست رسیدن مذاکرات «سینا» به دولت رابین، نخست‌وزیر اسرائیل پیام داد:

> *میل دارم یأس عمیق خود را از موضع اسرائیل در خلال مذاکرات ابراز دارم ... شکست مذاکرات در منطقه و روابط ما تأثیر گسترده‌ای خواهد داشت. دستور دادم خط‌مشی سیاسی ایالات متحده در منطقه از جمله روابط‌مان با اسرائیل به منظور تأمین منافع عمومی آمریکا از نو مورد ارزیابی قرار گیرد.*[4]

پرزیدنت فورد این مقطع زمانی را دوره‌ای از «جنگ اعصاب» و «اراده‌آزمایی» آمریکا و اسرائیل توصیف کرده است. اما این تیرگی روابط با امضای موافقتنامه «سینای ۲»[5] در ۳۱ اوت ۱۹۷۵ بین آمریکا، اسرائیل و مصر حل و فصل شد.

جیمی کارتر[6] **(۱۹۸۱-۱۹۷۷)**. وی یکی از بازیگران محوری انعقاد قرارداد کمپ دیوید و رهایی‌بخش انزوای اسرائیل در قلب خاورمیانه اسلامی به حساب می‌آید. وی در آرزویش برای تأمین فزاینده منافع ملی آمریکا در خاورمیانه و خنثی‌سازی نقشه‌های توسعه‌طلبانهٔ شوروی در این منطقه، اسرائیل را همانند یک «سرمایه استراتژیک» می‌نگریست.[7]

وی می‌گوید:

> *ایالات متحده رابطه دوستی گرم و بی‌نظیری با اسرائیل دارد که از لحاظ اخلاقی صحیح است. این رابطه عمیقاً با اعتقادات دینی*[8] *ما سازگار است و در جهت منافع استراتژیک آمریکا*[9] *است. به*

---

1. Ball، *Op. cit.*
2. Bard، *Op. cit.*، p. 4.
3. Gerald R. Ford

٤. لنچافسکی، **پیشین**، ص ۲۲۳.

5. ______ "Interim Agreement Between Israel and Egypt"، ***http://www.biblio.org/sullivan/docs/ Sinai II.***
6. Jimmy Carter

۷. لنچافسکی، **پیشین**، ص ۲۳۷.

8. Religious Convictions
9. America's Own Strategic Interests

همین دلیل ما به امنیت اسرائیل، رفاه، سعادت و آینده اسرائیل به عنوان سرزمینی که قابلیت زیادی برای هدیه به جهان دارد متعهد هستیم.[۱]

رونالد ریگان[۲] (۱۹۸۹-۱۹۸۱). ریگان اولین رئیس‌جمهوری بود که به *طور آشکار* عنوان کرد اسرائیل یک «سرمایه استراتژیک»[۳] برای ایالات متحده است. وی این اعتقاد را حتی قبل از انتخاب‌اش به عنوان رئیس جمهور آمریکا مطرح کرده بود:

تنها با تقدیر کامل از «نقش حیاتی» که دولت اسرائیل در محاسبات استراتژیک[۴] آمریکا بازی می‌کند می‌توانیم بنیان محکمی برای خنثی‌سازی نقشه‌های مسکو در مورد منابع و مناطق حیاتی برای امنیت و دفاع ملی‌مان احداث کنیم.[۵]

از نظر وی، علاوه بر منافع ملی و ارزش‌های مشترک میان آمریکا و اسرائیل، از زمان تولد دولت اسرائیل یک نوع رابطه آهنینی[۶] بین آن دموکراسی (اسرائیل) و این دموکراسی (آمریکا) وجود داشته است.[۷] در زمان ریگان، وسعت روابط دو دولت در زمینه‌های مختلف گسترش یافت. دولت‌های عرب بزرگترین مشکل خود را نه کمونیسم بلکه صهیونیسم می‌دانستند. در این دوره دو دولت براساس منافع متقابل مهم‌ترین قرارداد استراتژیک را امضاء کردند. قرارداد ۳۱ نوامبر ۱۹۸۱ به طور رسمی اسرائیل را به عنوان متحد استراتژیک ایالات متحده به رسمیت شناخت.[۸] گستره همکاری‌های آمریکا و اسرائیل در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی، میزان «وابستگی متقابل»[۹] دو دولت را به طور چشمگیری افزایش داده است.[۱۰] علاوه بر آن، قراردادهای مختلف دیگری بین دو دولت امضاء شد که در قسمت‌های مختلف این پژوهش مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

---

1. Bard، *Op. cit.*، p. 4
2. Ronald W. Reagan
3. Strategic Asset
4. Strategic Calculus
5. ***Ibid.***، pp. 4-5.
6. Ironclad Bond
7. ***Ibid.***، p. 5.
8. Formally Recognized Israel as a Strategically of the United States.
9. Interdependent
10. Bard & Pipes، *Op. cit.*

جورج بوش[1] **(۱۹۹۳-۱۹۸۹).** از نظر وی، دوستی و «اتحاد» میان ایالات متحده و اسرائیل مستحکم و پابرجا و بر ارزش‌های دموکراتیک، تاریخ و میراث مشترک استوار است. این متغیرها زندگی دو کشور را محافظت می‌کند. همکاری استراتژیک (رو به فزاینده ما) به عنوان منبع «امنیت متقابل»[2] باقی می‌ماند. دو دولت ممکن است در رابطه با برخی از سیاست‌های خاص از زمانی به زمان دیگر متفاوت عمل کنند، اما به اصول پایبند هستند.[3] در این دوره به دلیل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، یکی از کارویژه‌های اسرائیل در «جلوگیری از نفوذ کمونیسم» به «مبارزه با بنیادگرایی اسلامی» و... تغییر کرده است که در بحث فرضیه اصلی این پژوهش به آن خواهیم پرداخت.

بیل کلینتون[4] **(۲۰۰۱-۱۹۹۳).** در دوره ریاست جمهوری بیل کلینتون و نخست‌وزیری اسحق رابین، روابط آمریکا و اسرائیل به عنوان شرکای نزدیک بر ارزش‌های متقابل و منافع استراتژیک مشترک، سیاسی و اقتصادی[5] مبتنی بود. در این دوره دو دولت براساس روابط متقابل، قراردادهای مختلفی از جمله ایجاد مؤسسه توسعه و تحقیقات صنعتی[6]، مؤسسه توسعه و تحقیقات کشاورزی آمریکا ـ اسرائیل و ... امضاء کردند.[7] کلینتون می‌گوید:

روابط ما با متحد خود اسرائیل هرگز نباید با ارزش‌های مشترک، میراث دینی مشترک، و سیاست‌های دموکراتیک مشترک که روابط بین دو دولت را به یک موقعیت ویژه ـ حتی در وضعیت عالی ـ مبدل کرده است، متناقض باشد.[8]

جورج دبلیو بوش[9] **(۲۰۰۸-۲۰۰۱).** روابط آمریکا و اسرائیل با روی کار آمدن دبلیو بوش وارد مرحله نوین و پیچیده‌ای شده است. در این دوره به دلیل حادثه ۱۱ سپتامبر منافع و امنیت ملی دو دولت برای مبارزه با دشمن جدید و مبارزه با تروریسم از پیوستگی بیشتری برخوردار شده است. آریل شارون،

---

1. George Bush
2. Mutual Security
3. Bard، *Op. cit.*، p. 5.
4. Bill Clinton
5. Common Strategic، Political and Economic Interests
6. The U.S.-Israel Foundations for Binational Industrial Research and Development (BIRD)
7. Jewish Council for Public Affairs (JCPA)، "U.S.-Israel Relations"، ***http://www.Jewishpublicaffairs.Org/Publications/JPP-94-95-Israel-US.html***.
8. Bard، *Op. cit.*، p. 5.
9. Georg W. Bush

نخست‌وزیر وقت اسرائیل پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، در اسرائیل عزای عمومی اعلام کرد. وی می‌گوید: «اسرائیلی‌ها همانند یک شهروند آمریکایی در کنار ایالات متحده ایستاده‌اند». از نظر وی «تفاوتی بین ترور شهروندان اسرائیلی و آمریکایی وجود ندارد».[1] در این دوره روابط دو دولت در زمینه‌های مختلف از جمله تعقیب فرایند صلح «نقشه راه»[2]، اجرای طرح خاورمیانه بزرگ، همکاری در جنگ با لبنان در ژوئیه ۲۰۰٦ و... یک نوع وابستگی متقابل به وجود آورده است که در فصل فرضیه اصلی پژوهش حاضر بررسی خواهد شد.

۱-۲-٤. کمک‌ها و همکاری‌های اقتصادی و نظامی

براساس اسناد معتبر، همان‌گونه که ایالات متحده در تأسیس دولت اسرائیل از هیچ‌گونه حمایت‌های سیاسی دریغ نورزیده بود[3]، در پشتیبانی و کمک‌های اقتصادی و نظامی به این دولت نیز پیشگام بوده است.

در سیاست خارجی ایالات متحده، کمک‌های اقتصادی و نظامی به برخی از دولت‌های خاص به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف و استراتژی درازمدت به حساب می‌آید. کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا به اسرائیل به دلیل روابط خاص میان دو دولت از ویژگی‌های منحصربه‌فردی برخوردار است که نسبت به سایر دولت‌ها تفاوت چشمگیری دارد.

کمک‌های اقتصادی آمریکا به اسرائیل در سال‌های اولیهٔ تأسیس دولت، به شکل وام‌های محدود صادراتی و وارداتی بود. کمک‌های نظامی عمدتاً پس از جنگ ۱۹٦۷ شروع شد و پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ افزایش زیادی یافت. از سال ۱۹۷٤ تاکنون، اسرائیل بالاترین رقم کمک‌های نظامی آمریکا را دریافت کرده است.[4] برای مقایسه حجم کمک‌های مالی آمریکا به اسرائیل کافی است به این نکته اشاره کرد که تل‌آویو

---

1. Benjamin Miller، "The Concept of Security: Should It Be Redefined?"، In: Uar-Joseph، ***Israel's National Security Towards the 21st Century***، (London: Frank Cass، 2001)، pp. 483-505.

2. The Road Map

۳. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

- Mitchell G. Bard، "Myths & Facts Online the United Nations"، ***http://www.Jewishvirtullibrary.org/ Jsource.***

- Palestine Facts، "Israel's Independence U. S. Recognizes Israel: Why Did the U. S. Recognizes Israel: Why Did the U. S. Immediately Recognize the State of Israel?"، ***http://www.Palestinefacts.org/pf_independence_recognition_us.php.***

- هیکل، **پیشین**، صص ۱۸٦-۱٦۳.

4. Stephen Zunes، "The Strategic Function of U. S. Aid to Israel"، ***http://www.homepages.org.com/zunes. html.***

حدود ۳۰ درصد از کل کمک‌های خارجی آمریکا را به خود اختصاص داده است. همچنین حجم کمک‌های مالی آمریکا به اسرائیل طی ۳ سال مالی (۱۹۸۹-۱۹۸۷) معادل مجموع کمک‌های مالی آمریکا به اروپا پس از جنگ جهانی دوم در چهارچوب طرح مارشال بوده است.[1] بنابراین، هیچ کشوری در جهان همانند اسرائیل از امتیازات اقتصادی و نظامی آمریکا برخوردار نبوده است.[2] (مجموع کمک‌های آمریکا به اسرائیل پیوست شماره ۱-۳)

علاوه بر آن، اسرائیل از حمایت‌های غیرمستقیم آمریکا نیز برخوردار بوده است. اجازه ورود به بازار اقتصاد آمریکا آن هم فارغ از ملاحظات گمرکی (قبل از تصویب قانون تجارت آزاد به سال ۱۹۸۵)، لغو کامل قوانین مزبور پس از تصویب قرارداد تجارت آزاد، ارایه تسهیلات در زمینه استفاده از وام‌های بانکی کلان و تقبل ضمانت آمریکا برای بازپرداخت آنها، فروش تسلیحات نظامی با قیمت‌های نازل، استثنای اسرائیل از قانون مربوط به صادرات سلاح‌های آمریکایی، خرید اسلحه‌های اسرائیل و استفاده در ارتش آمریکا، کمک به صدور کالاهای اسرائیل به کشورهای مختلف، به ویژه کشورهای اروپایی، و ... همه از راه‌هایی است که به طور غیرمستقیم کمک‌های مالی هنگفت را برای اسرائیل به ارمغان آورده است.[3]

ایالات متحده برای تضمین امنیت اسرائیل، بین سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۱ به طور متوسط سالانه بیش از ۶۰ میلیون دلار به دولت اسرائیل کمک کرده است. از سال ۱۹۷۴ به بعد اسرائیل سالانه به طور متوسط ۳ میلیارد دلار کمک اقتصادی و نظامی دریافت می‌کند، بنابراین وی را بزرگترین دریافت‌کننده کمک‌های خارجی آمریکا می‌دانند. پس از تشکیل «گروه مشترک آمریکایی ـ اسرائیلی برای توسعه اقتصادی»[4] در سال ۱۹۸۴ وابستگی متقابل دو دولت بیشتر شد. با امضای «موافقتنامه تجارت آزاد آمریکا ـ اسرائیل»[5] (۱۹۸۵) در زمان ریگان، کلیه بازارهای آمریکا به طور بی‌سابقه‌ای به روی دولت اسرائیل باز و الگویی برای موافقتنامه‌های بعدی آمریکا با

---

۱. صلاح عبدالله، «مهاجرت یهودیان: وضعیت گذشته و حال مهاجران یهودی»، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال ۱، شماره ۱، (تابستان ۱۳۷۳)، ص ۸۱.

۲. برای اطلاع بیشتر بنگرید به :

- Mitchell Bard، "U. S. Aid to Israel"، ***http://www.Us-Israel.org.Jsource.***

- Jewish Virtual Library، "U. S. Assistance to Israel (FY 1948-FY 2006)"، ***http://www.Jewishvirtual library.org/Jsource/US-Israel/U.S._Assistance_to_Israel1.html.***

۳. عبدالفتاح محمد ماضی، «دین و سیاست در اسرائیل»، ترجمه و تلخیص اصغر افتخاری، ***مطالعات منطقه‌ای اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***، جلد ۲، (تهران: ۱۳۷۹)، ص ۸۱.

4. American-Israeli Joint Economic Development Group

5. U.S.-Israel Free Trade Agreement (USIFTA)

کانادا و مکزیک شد. مجلس سنای آمریکا موافقتنامه مذکور را با اتفاق آرا تصویب کرد. این موافقتنامه باعث رونق تجارت بین دو دولت شد، به طوری که حجم مبادلات تجاری را از ٤/٧ میلیارد دلار در سال ١٩٨٥ به ١١ میلیارد دلار در سال ١٩٩٥ رسانید.[١] از آن پس به تدریج قراردادهای مختلف اقتصادی و نظامی میان آمریکا و اسرائیل امضاء شد. این قراردادها گستره همکاری‌های میان دو دولت را بسیار افزایش داده است که در بخش پایانی این رساله به بررسی آن خواهیم پرداخت.

بنابراین، پایان جنگ سرد به هیچ وجه موجب کاهش همکاری‌ها و کمک‌های اقتصادی و نظامی ایالات متحده آمریکا به اسرائیل نشده است، بلکه این همکاری‌ها و کمک‌ها در جهت منافع حیاتی متقابل دو دولت ادامه یافته و حتی افزایش پیدا کرده است.

در سال ١٩٩٦ کنگره آمریکا به درخواست رئیس جمهور، ٥ میلیون دلار برای برنامه ضد تروریستی اسرائیل اختصاص داد. براساس گزارش یک منبع اسرائیلی ـ «جروزالم ریپورت»[٢] ١٧ اکتبر ١٩٩٦ ـ در بودجه دفاعی آمریکا در سال مالی ١٩٩٧، ١٠٩ میلیون دلار برای پروژه‌های مختلف اسرائیل اختصاص یافت. کنگره با ٣٦٥ رأی موافق در مقابل ٣٠ رأی مخالف در ٢٥ اکتبر ٢٠٠٠ قطعنامه شماره ٤٢٦ کنگره را به تصویب رساند. براساس این قطعنامه آمریکا با اسرائیل اعلام همبستگی و رهبران فلسطین را به خاطر ترغیب خشونت در منازعه بین اسرائیل و فلسطین در سپتامبر و اکتبر ٢٠٠٠ محکوم می‌کند.[٣]

پس از حادثه (تروریستی) ١١ سپتامبر ٢٠٠١ در آمریکا، کمک‌های آمریکا به اسرائیل افزایش یافته است. به نظر می‌رسد میان قدرت گرفتن فزاینده اسرائیل و کمک‌های دریافتی از آمریکا رابطه منطقی وجود دارد، به عبارت دیگر، به هر میزان که اسرائیل قدرتمندتر می‌شود، تمایل بیشتری برای همکاری‌های نزدیک‌تر و همه‌جانبه با آمریکا پیدا و در نتیجه، کمک‌های بیشتری دریافت می‌کند و از حمایت گسترده‌تر ایالات متحده برخوردار می‌شود. اما در موارد بسیار محدودی فعالان مخالف اعطای این میزان کمک به اسرائیل مورد انتقاد قرار داده‌اند. برای نمونه «توماس استافر»، مشاور ارشد امور اقتصادی دولت آمریکا بر این باور است که «کمک‌های آمریکا به اسرائیل ضربات جبران‌ناپذیری به اقتصاد آمریکا وارد می‌کند».[٤]

---

١. نبی آزادی، «آمریکا و اسرائیل: روابط استراتژیک»، در ابرار معاصر، ***کتاب آمریکا (٣)***، (تهران: ابرار معاصر، ١٣٨٢)، صص ٨-٢٢٧.

2. Jarusalem Report

٣. کلاید آر. مارک، «روابط اسرائیل و آمریکا»، ترجمه عبدالله بیچرانلو، ***بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی***، شماره ٧٨، (بهمن ١٣٨٢)، ص ٣٥.

٤..مهدی قویدل، «بررسی منافع راهبردی ایالات متحده در حمایت نامشروط از اسرائیل»، ***کتاب آمریکا (٣)***، (تهران: ابرار معاصر، ١٣٨٢)، ص ١٢٤.

در سال‌های اخیر آمریکا همواره سالیانه مبلغی ثابت در حدود ۷۲۰ میلیون دلار برای کمک اقتصادی و مبلغی بیش از دو میلیارد دلار برای کمک نظامی در اختیار شریک استراتژیک خود اسرائیل قرار داده است. استافر معتقد است اگر این کمک‌ها با قیمت‌های کنونی دلار تطبیق داده شود، بالغ بر ۲٤۰ میلیارد دلار خواهد شد، که افزون بر آن تاکنون ایالات متحده ۱۱۷ میلیارد دلار به همین ترتیب به مصر و ۲۲ میلیارد دلار به اردن کمک کرده است تا آنها معاهده صلح با اسرائیل را به امضاء رسانند.[1] از نظر «استفن زیونز»، میزان کمک‌های آمریکا به اسرائیل در جهان بی‌سابقه است. این کمک‌ها براساس منافع استراتژیک مشترک دو دولت در منطقه خاورمیانه صورت می‌گیرد.[2] نکته قابل توجه این است که اکثر کمک‌های آمریکا به اسرائیل در داخل خود کشور آمریکا هزینه و مصرف می‌شود.[3]

همچنین ایالات متحده آمریکا و اسرائیل، همکاری‌ها و همسویی‌های مختلفی در زمان جنگ سرد و پس از جنگ سرد داشته‌اند که برخی از این اقدامات عبارتند از جلوگیری از نفوذ کمونیسم، مهار بنیادگرایی اسلامی، موضوع صلح خاورمیانه، طرح خاورمیانه بزرگ، مبارزه با تروریسم، مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی، همکاری‌های هسته‌ای و فروش تسلیحات، که در فصل‌های بعدی به طور مفصل مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

نتیجه‌گیری و ارزیابی

با توجه به بررسی روابط آمریکا و اسرائیل، دولت ایالات متحده در تأسیس دولت اسرائیل نقش اساسی داشته است. ایالات متحده پس از تأسیس دولت اسرائیل همواره از آن حمایت به عمل آورده است. دو دولت به تدریج توانسته‌اند روابط ویژه‌ای تشکیل دهند و با یکدیگر متحد شوند. در بررسی دیدگاه‌های رؤسای جمهور، مقامات، همکاری‌ها و همسویی‌ها، به طور کلی می‌توان موضوعات روابط ایالات متحده و اسرائیل را در دو محور اصلی تقسیم‌بندی کرد:

- میراث تاریخی، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک
- منافع حیاتی آمریکا و یا منافع استراتژیک مشترک

---

۱. *همان*، ص ۱۲۵.

2. Stephen Zunes، "U.S. Aid to Israel: Interpreting the Strategic Relationship"، 26 January 2001، ***http://www.wrmea.com/us_aid_to_israel.htm.***

3. Lewis، *Op. cit.*، p. 375.

کمک‌های اقتصادی و نظامی بی‌دریغ آمریکا به اسرائیل به ظاهر در حمایت صرف از دولت اسرائیل صورت می‌گیرد، اما در فصل‌های آینده این پژوهش خواهیم دید که این نوع کمک‌ها در واقع براساس *«منافع استراتژیک مشترک»* دو دولت است. این موضوع پاسخی است به چرایی و علت اصلی روابط ویژه و منحصربه‌فرد دو دولت آمریکا و اسرائیل. این پاسخ، هم در سیاست اعلامی و هم در سیاست اعمالی دو دولت دیده می‌شود که هدف اصلی این پژوهش را به خود اختصاص داده است.

بخش دوم:

تأثیر عوامل تاریخی - فرهنگی و لابی‌های یهودی

فصل اول:

پیشینه تاریخی، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک

مقدمه

در کلیه جوامع انسانی مفاهیم تاریخ مشترک، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک، قداست و اهمیت ویژه‌ای دارند. در دائره‌المعارف و فرهنگ روابط بین‌الملل تعاریف مختلفی از این مفاهیم شده است.

ارزش‌ها به باورهای یک فرد یا یک گروه اجتماعی گفته می‌شود که یک نوع سرمایه‌گذاری عاطفی[1] به وجود می‌آورد.[2] ارزش‌ها به معیارها یا اهداف تثبیت شده‌ای[3] می‌گویند که ممکن است یک فرد، گروه، جامعه یا یک ملت به آن اعتقاد داشته باشند و برای تحقق آن فداکاری کنند. ارزش‌ها به مثابه ستون‌های راهنما یا نشانه‌هایی[4] هستند که به مردم یک جامعه کمک می‌کنند تا آنچه را گمان می‌کنند عادلانه و مطلوب است، در جامعه محقق کنند.[5] فرهنگ نیز ایستارها و رفتار ویژه یک گروه یا سازمان خاص را تشکیل می‌دهد.[1] فرهنگ و تاریخ مشترک مجموعه عناصر معنوی و مادی است که بین افراد بشر به ارث گذاشته شده است.

---

1. Emotional Investment

2. Wikipedia، The Free Encyclopedia، "Values"، 25 October 2006، ***http://www.Wordfreference.com/definition/Values***.

3. Normative Standards or Goals

4. Guideposts

5. Plano & Olton، ***Op. cit.***، p. 112.

برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

ارزش‌های جوامع، ساخته و پرداختهٔ فرهنگ، فرهنگ سیاسی، تربیت، فرایند جامعه‌پذیری سیاسی، تبادل فرهنگی و تجربه‌های شخصی است. ارزش‌ها دلایل و توجیهاتی برای سیاستگذاران به منظور اتخاذ تصمیم‌ها و تعیین هدف‌ها فراهم می‌کنند. در بسیاری از موارد، اعتقادات، ارزش‌ها و نمادها به صورت راه و رسم و شیوهٔ زندگی جوامع درمی‌آیند. در این رابطه ایدئولوژی نوعی چهارچوب ذهنی و نظام اخلاقی به وجود می‌آورد که براساس آن سیاستگذاران واقعیت‌های موجود را درک می‌کنند، در این فرایند، اطلاعات و پیام‌های دریافت‌شده از محیط، معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

نظام اعتقادی باعث تداوم در سیاستگذاری خارجی می‌شود، تا آنجا که می‌توان گفت هر اندازه نظام اعتقادی جامعه‌ای جامع‌تر باشد، سیاست خارجی آن نیز از ثبات بیشتری برخوردار خواهد بود. تجربه نشان داده است، دولت‌هایی که از سنت‌های طولانی تاریخی برخوردار بوده‌اند، سیاست خارجی آنها نیز از ثبات و استمرار بیشتری برخوردار بوده است.[۲]

در روابط میان اسرائیل و آمریکا، توجه رهبران این کشورها به ارزش‌های فرهنگی جامعه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و فعالیت‌های بین‌المللی حائز اهمیت بوده است.[۳] بر همین اساس در این فصل به بررسی برخی از موضوعات تاریخی، ارزشی و فرهنگی مشترک دو دولت به مثابه عوامل وحدت‌بخش و یکپارچه‌کننده خواهیم پرداخت که به طور آگاهانه و ناآگاهانه بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آمریکا و اسرائیل تأثیرگذار هستند.

۲-۲-۱. مهاجرت یهودیان به آمریکا

از زمانی که حمله امپراتوری روم به بیت‌المقدس در سال ۷۰ میلادی و پراکندگی یهودیان، آنها بیش از هزار و پانصد سال به عنوان جمعیت حاشیه‌نشین در اروپا زندگی می‌کردند و پیوسته مورد تبعیض و محرومیت اکثریت قرار داشتند. تبعیض و خشونت اروپای مسیحی علیه یهودیان از ریشه‌های تاریخی و اعتقادی‌شان نشأت می‌گرفت. چرا که مسیحیان معتقد بودند عامل اصلی مصلوب شدن حضرت عیسی(ع)، یهودیان بودند.

- Michael Hechter، Lynn Nadel، and Richard E. Michod، ***The Origin of Values***، (New York: Aldine De Gruyter، 1993)، pp. 1-31.

1. Wikipedia، ***Op. cit.***

برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

- Lawrence S. Cunningham & John J. Rich، ***Culture and Values***، (U.S.: Thomson Wadsworth، 2002)، pp. 1-10.

۲. قوام، **پیشین**، صص ۱۳۸-۱۳۶.

3. Clifford Geetz، ***The Interpretation of Cultures***، (New York: Basic Books، 1973)، p. 89.

به همین دلیل کلیسای کاتولیک سقوط اورشلیم و پراکنده شدن قوم اسرائیل را مجازاتی از جانب خداوند می‌دانست، و یهودیان را «امّت نفرین‌شده» می‌نامید.

تحولات هویتی یهودیان در سدهٔ اخیر متأثر از سه فرایند مرتبط به هم است: اول، خیزش روحیه یهودی‌ستیزی در اروپا دوم، مهاجرت گسترده یهودیان به آمریکا؛ و سوم، شکل‌گیری جنبش صهیونیسم سیاسی و تأسیس دولت اسرائیل با استفاده از دو پدیده اول.[۱]

همزمان با اخراج یهودیان از اسپانیا در سال ۱۴۹۲ و کشف قاره آمریکا در همین سال، گروهی از یهودیان نیز به دنبال مهاجرت اولیهٔ انگلوساکسون‌ها، به آمریکا روی آوردند. مهاجران اولیهٔ پروتستان‌ها به اولین مستعمرات ماساچوست در نیوانگلند، آمریکا را «اورشلیم جدید» یا «کنعان جدید» می‌نامیدند و خود را به یهودیان بنی‌اسرائیل تشبیه می‌کردند که از ظلم و ستم فرعون (جیمز اول، پادشاه انگلیس) گریخته بودند یا از قلمرو مصر (انگلستان) فرار کرده و به دنبال سرزمین موعود جدیدی بودند.[۲] پیوریتن‌های مهاجر به آمریکا دارای آداب، سنن و باورهای توراتی و تفسیرهای عهد قدیم بودند. مهاجرت‌کنندگان یهودی به آمریکا اغلب از اروپای شرقی بودند و در مرکز شهرها، سواحل دریاها متمرکز شدند؛ زیرا با تکیه بر تجارب تاریخی خود در زمینه‌های تجاری آگاه‌تر بودند. آنها معتقد بودند «سرزمین موعود» آمریکاست نه فلسطین، آنها خلیج ماساچوست را به «مدینه فاضله» تشبیه کردند.[۳]

آغاز رنسانس در ایتالیای قرن چهاردهم و ظهور پروتستانتیسم در سده شانزدهم آغازی بود بر پایان دوران حکومت‌های مذهبی در اروپا از سوی دیگر، انقلاب فرانسه و گسترش آرمان‌های آن نیز، یهودیان اروپای غربی را آزاد کرد. ولی در اروپای شرقی و روسیه که اکثر یهودیانِ اروپایی می‌زیستند، اثری از انقلاب فرانسه و تغییر وضعیت اجتماعی یهودیان وجود نداشت، به ویژه در سال ۱۸۸۱، الکساندر دوم، تزار روسیه به قتل رسید و به دنبال آن، وضعیت یهودیان بدتر از گذشته شد.[۴]

یهودیان متناسب با زمان و مکان زیستی‌شان، در برابر تحولات سده نوزدهم اروپا واکنش‌های متفاوتی نشان می‌دادند. بسیاری از یهودیان در جامعه اروپای غربی حل شدند. برخی تعریف جدیدی از یهودیت ارائه کردند

---

۱. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:
- Yosef Gorni، ***The State of Israel in Jewish Public Thought: The Quest for Collective Identity***، (New York: New York University Press، 1994).

2. Leonard C. Yassen، ***The Jesus Connection***، (New York: Crossroad Publication، 1985)، pp. 84-85.

۳. رضا هلال، ***مسیحیت صهیونیست و بنیادگرایی آمریکا***، ترجمه علی جنتی، (تهران: نشر ادیان، ۱۳۸۳)، ص ۳۴۱.

۴. فرهاد عطایی، «عوامل مؤثر در ایجاد حکومت صهیونیستی در فلسطین»، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***، جلد پنجم، (۱۳۷۹)، صص ۳-۲.

که با فرهنگ اروپایی سازگار باشد. برخی یهودیت را به کلی رها کردند و عده زیادی دسته‌جمعی بـه مهـاجرت روی آوردند و بیش از همه آمریکا را ترجیح دادند.[۱] ورود یهودیان به جامعه جدید حس آزادگی را در آنهـا بـه وجود آورد.[۲]

به طور کلی سه موج مهاجرت یهودیان بـه آمریکـا شـامل ۱. مهـاجرت مـارانونس‌هـای پرتغـالی در دوران استعمار ۲. مهاجرت یهودیان آلمانی در اواسط قرن نوزدهم و ۳. مهاجرت یهودیان روسی در اوایل قـرن بیـستم است.[۳] اما کاهش جریان مهاجرت یهودیان، به اوایل دهـه ۱۹۲۰ برمـی‌گـردد کـه دولـت آمریکـا قـوانینی بـرای محدودیت مهاجرت به این کشور وضع کرد. این اقدام آمریکا میزان مهاجرت به فلسطین را افـزایش داد.[٤] ایـن مهاجران، تجربه اسکان اولیه در آمریکا را در سرزمین فلسطین به اجرا گذاشته‌اند.

۲-۱-۲. صهیونیسم مسیحی

ایده «صهیونیسم مسیحی»[٥] در میان مسیحیان آمریکایی، متفاوت از اصطلاح «صهیونیسم سیاسی» است. قبـل از پرداختن به مفهوم صهیونیسم مسیحی و نیز برای درک بهتر آن لازم است مفـاهیم «صهیونیـسم»، «صهیونیـسم سیاسی» و «صهیونیسم مذهبی» به تفکیک بررسی شوند:

مفهوم صهیونیسم. واژه «صهیونیـسم» از نـام کـوه «صـهیون»[٦] واقـع در بیـت‌المقـدس مـشتق شـده اسـت. صهیونیست‌ها، این شهر را به نام «اورشلیم»[۷]، سمبل ملیت خود تلقـی مـی‌کننـد. آنهـا صهیونیـسم را بـه معنـای دلباخته کوه صهیون می‌دانند. این سرزمین به دلیل محل نزول وحی و میعادگـاه پیـامبران الهـی همـواره در نـزد مسلمانان[۸]، مسیحیان و یهودیان دارای قداست است.[۱] واژه صهیونیسم را اولین بار در قـرن هفـدهم «ناتـان بـرن بائوم»[۲]، نویسنده یهودی آلمانی برای توصیف گرایش سیاسی یهودیان به صهیون به کار گرفت.

---

۱. *همان*، صص ٥-٤.

2. ____________ "Jewish Immigration to US"، ***http://www.researchpapersondemand.com/term-papers/ html***.

3. Goldberg، ***Jewish Power: Inside the American Jewish Establishment***، (New York: Addison-Wesly Publishing Company، 1996)، p. 4-6.

4. Zeev Sternhell، ***The Funding Myths of Israel: Nationalism، Socialism، and the Making of the Jewish State***، Translated by David Maise، (Princeton: Princeton University Press، 1999)، pp. 48-50.

5. Christian Zionism

6. Zion

7. Jerusalem

۸ قدس از نظر ادیان آسمانی، مسلمانان، مسیحیان و یهودیان دارای قداست اسـت. پـیش از شـهر مکـه مکرمـه، قبلـه‌گـاه نمازگزاران مسلمانان، قدس بود و حضرت محمد(ص) از آنجا به آسمان عروج کرد. صـخره‌ای کـه پیـامبر اسـلام از آنجـا

صهیونیسم سیاسی. این مفهوم، واکنش رهایی‌بخش یهودیان اروپا در جریان «یهودستیزی»[۳] است. «تئودور هرتزل»[۴] با توجه به وضع موجود در اروپا مفهوم صهیونیسم سیاسی را وارد حوزه سیاست عملی کرد. هرتزل ایده «بازگشت» به سرزمین مقدس دین یهود را با ایده «تأسیس دولت یهودی» پیوند داد و از این طریق ایدئولوژی موسوم به صهیونیسم سیاسی را بنیان نهاد.[۵] وی این مفهوم را از مقاله‌ای تحت عنوان، «آزادی ذاتی» اثر ناتان برن بائوم که در سال ۱۸۸٦ به زبان آلمانی منتشر شده بود استنتاج کرد.

عوامل مهمی که موجب ظهور و گسترش صهیونیسم سیاسی شدند شامل ۱. رواج جنبش‌های آزادیخواهانه در اروپا که در پی انقلاب صنعتی به وجود آمد ۲. بهره‌برداری سیاسی از جریان «یهودستیزی» در اروپا از جمله جریان محاکمه «آلفرد دریفوس»[٦] ۳. ارتباط صهیونیسم با جریان «استعمار» که استقرار دولت صهیونیسم را جایگزین دولت فلسطین کرد.

صهیونیسم برای نیل به هدف سیاسی، از کلیه ابزاری که می‌توانست تأثیر مثبتی برای پیشبرد آن داشته باشد بهره‌برداری کرده است. تمسک به اصول دینی یهود و حتی تحریف آن در جهت آرمان‌های سیاسی صهیونیسم، بارزترین آنها است. از حیث دینی، دعاوی صهیونیسم بر سه محور «وعده الهی»، «ملت برتر» و «سرزمین مقدس» بنا شده است. از این دیدگاه خداوند، بنی‌اسرائیل را به عنوان ملت برتر شناسانده و به آنها وعده بازگشت به سرزمین مقدس را داده است. بر همین اساس، از استنادات تاریخی مبنی بر این که عبری‌ها اولین ساکنین این سرزمین بوده‌اند و ادله نژادی مبنی بر این که آنها بازماندگان حضرت ابراهیم و وارثان این سرزمین هستند نیز به کمک گرفته شد.[۷]

عروج کرد قبه صخره نام دارد. یهودیان، کوه صهیون و شهر قدس (اورشلیم یا جروزالم) را سمبل ملیت خود می‌دانند و عقیده دارند که مقدسات ملی و مذهبی‌شان را پادشاهان بنی‌اسرائیل (داود و سلیمان) در این شهر بنا کرده‌اند.

1. Catholic Encyclopedia، "Zionists"، 2006، ***http://www.newadvent.org/cathen/15760c.htm***.

2. Nathan Birnbaum

3. Anti Semitism

4. Theodor Hertzel

۵. عبدالفتاح محمد ماضی، «دین و سیاست در اسرائیل»، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***، جلد سوم، (۱۳۷۹)، ص ۱۳٦.

٦. آلفرد دریفوس (Alfred Dreyfus). وی به عنوان یک افسر یهودی در ارتش فرانسه به اتهام خیانت و جاسوسی (فروش اسرار نظامی به ارتش آلمان) محکوم شد. محکومیت وی موجب گروه‌بندی جامعه فرانسه شد و راه را برای تظاهرات و شورش‌های گسترده ضدیهودی هموار کرد. این واقعه تعجب و هراس هرتزل و روشنفکران یهودی را برانگیخت. رویداد فوق تحت عنوان ماجرای دریفوس معروف است.

۷. بنگرید به: محمد ماضی، **پیشین**، صص ۱۴۰-۱۳۷.

هرتزل، پدر صهیونیسم سیاسی با تشکیل اولین کنگره صهیونیسم در اوت ۱۸۹۷ در شهر «بال»[1] سوئیس «سازمان صهیونیسم جهانی» بنیان گذاشت. در این کنفرانس، اهداف و آرمان‌های صهیونیسم مشخص[2] و نقطه عطفی در تاریخ صهیونیسم سیاسی شد. هرتزل در سخنرانی افتتاحیهٔ کنگره می‌گوید: «ما اکنون سنگ بنای خانه‌ای را می‌نهیم که پناهگاه ملت یهود خواهد بود». آنها اندیشه‌های تئوریک خود را حول محور چگونگی دستیابی به «سرزمین موعود»[3]، تنظیم کردند. صهیونیست‌های سیاسی در «استراتژی سازمان جهانی صهیونیسم» دارای پروتکل‌های ۲٤ گانه هستند،[4] که استراتژی اهداف کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت را براساس آن ترسیم می‌کنند.

صهیونیسم مذهبی. نقطه مقابل صهیونیسم سیاسی است، آنها معتقد به امید بزرگ رهایی‌بخش یهودیان در آخرالزمان هستند. براساس این اعتقاد، هنگام ظهور حضرت عیسی(ع) در آخرالزمان، دوره حکومت خداوند که همگان یا «تمام قبایل زمین» به آن دعوت می‌شوند، برای تمام افراد بشر تحقق خواهد یافت.[5] از نظر صهیونیست‌های مذهبی این ملل به سوی سرزمین‌هایی رهسپار خواهند شد که تورات، حماسه ابراهیم و موسی را در آنجا قرار گرفته است. صهیونیسم مذهبی، سنت زیارت سرزمین مقدس و تشکیل جوامع روحانی را در برخی نقاط مقدس فلسطین بنیان نهاد.

صهیونیسم مسیحی آمریکا. صهیونیست‌های مسیحی نه تنها به بازگشت یهودیان به «سرزمین مقدس»[6] اعتقاد دارند، بلکه براساس باور خداشناسی، بسیاری از عادات و اعمال مذهبی یهودیان و «فرهنگ عبرانی»[7] را به عنوان بخشی از باورهای خود تلقی می‌کنند. اصولاً صهیونیست‌های مسیحی معتقد و وفادار به حضرت

---

1. Basle

2. U. S. Library of Congress، "Political Zionism". ***http://www.Countrystudies.US/israel/htm.***

۳. تلقی صهیونیست‌ها از سرزمین موعود، از رود نیل در مصر تا رود بزرگ فرات، منتهی به جنوب غربی ایران است. در سفر پیدایش، باب ۱۵ و ۱۷ آمده است: «... همه زمین‌های غربت تو را، به تو و نسل تو برمی‌گردانم ... زمین‌های کنعان را به ملک ابدی تو در خواهم آورد؛... من یَهْوه خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحاق این زمینی را که تو بر آن خفته‌ای به تو و ذریّه تو می‌بخشم». صهیونیست‌ها با توجه به اینگونه وعده‌های مذهبی و سایر داستان‌های تاریخی، مدعی سرزمین فلسطین به عنوان سرزمین موعود هستند.

4. The Free Online Encyclopedia، "Zionism's Protocol or Zionism Ideology"، 2006، ***http://www.zionism.gk.com/ep200.html.***

۵. بیژن اسدی، «صهیونیسم سیاسی: تبدیل آرمان مذهبی به آرمان سیاسی»، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی***، جلد چهارم، (۱۳۷۹)، ص ۲.

6. Holy Land

7. Hebrew Terminology

عیسی(ع)[1] هستند و ایشان را به عنوان مسیح موعود[2] می‌شناسند. آنها یهودیان و مردم اسرائیل را «مردم برگزیده خداوند» تلقی می‌کنند. این اعتقاد سبب کاهش خصومت تاریخی بین یهودیان و مسیحیان شد ولی احساس خصومت نسبت به مسلمانان را در جوامع غربی افزایش داد.[3] همچنین، آنها معتقدند، حوادثی باید به وقوع بپیوندد تا مسیح دوباره ظهور کند و هزاره خوشبختی را برای ما به ارمغان بیاورد.

در دهۀ چهارم قرن هیجدهم و در اوج بیداری دینی در آمریکا، مسیحیان یهودی آمریکا، صهیونیسم مسیحی را پیش از صهیونیسم یهودی، که در کنگره بال در سال ۱۸۹۷ شکل گرفت، به راه انداخته بودند و از نیمۀ قرن نوزدهم، صهیونیسم مسیحی آمریکایی در مورد اقامت یهود در فلسطین بر دیگران پیشی گرفت. رهبر این حرکت «ویلیام بلاکستون»[4]، مبلّغ مسیحی پروتستان بود. موضعگیری وی حتی شدیدتر از هرتزل بود که اندیشه ایجاد یک سرزمین قومی را برای یهودیان در قبرس یا اوگاندا پیشنهاد کرده بود. وی نسخه‌ای از تورات را که صفحات آن را علامت زده بود برای هرتزل فرستاد و به او یادآوری کرد که تورات، فلسطین را به عنوان سرزمین موعود برای قوم برگزیده، معین کرده است.

با فرا رسیدن قرن بیستم، تفکر و اندیشۀ صهیونیسم مسیحی در اعتقادات و فرهنگ مردم آمریکا رسوخ کرد. نشانه‌های این وابستگی را می‌توان در علاقۀ مردم آمریکا به پیمان بالفور و قیمومیت انگلیس بر فلسطین و سپس علاقه به تأسیس اسرائیل و تأمین امنیت آن مشاهده کرد. این امر پیش از شکل‌گیری «لابی یهودی» در سیاست آمریکا کاملاً مشهود بوده است.[5]

تحول دیدگاه مسیحیت در مورد یهود در اصل به جنبش اصلاح دینی (پروتستانتیسم) در قرن شانزدهم و کتاب «مارتین لوتر»[6] تحت عنوان، *مسیح یهودزاده* برمی‌گردد که در سال ۱۵۲۳ منتشر شد. وی در کتاب خود به تقویت دیدگاهی پرداخت که به رابطه‌ای ریشه‌دار میان یهودیت با مسیحیت معتقد است. دیدگاهی که لوتر طرح کرد کاملاً مغایر با افکاری بود که مسیحیان تا آن زمان به آن معتقد بودند. وی در این کتاب می‌نویسد:

---

1. Jesus

2. Messian

3. Wikipedia، "Christian Zionism"، 30 October 2006، ***http://en.wikipedia.org/wiki/Christian zionism***.

برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

- James B. Jordan، ***Christian Zionism and Messianic Judaism***، (USA: Geneva Ministries، 1986).

٤. ویلیام بلاکستون، مبلغ مذهبی آمریکایی بود که در سال ۱۸۷۸ کتابی تحت عنوان *مسیح می‌آید* را منتشر نمود و میلیون‌ها نسخه از آن به فروش رسید. محتوای این کتاب مسئله «بازگشت مسیح» بود. شرط تحقق ظهور که مسیحیان در طول تاریخ منتظر آن بودند، بازگشت یهودیان به سرزمین موعود بود.

۵. هلال، **پیشین**، صص ۲۱-۲۰.

6. Martin Luther (1483-1546)

«خواست روح‌القدس این بوده است که تمام اسفار کتاب مقدس را تنها از طریق یهود بـه زمینیـان نـازل کنـد و یهودیان در واقع فرزندان خداوند هستند و ما مهمانان غریبِ سفره‌ای هستیم که برای یهود پهـن شـده اسـت».[۱] وی در این کتاب، عهد قدیم یهودیان را مرجع والاترین اعتقادات مسیحی دانـست. البتـه وی بـه دلیـل اجتنـاب یهودیان به پذیرش آیین «مسیحیت جدید»، کتابی تحت عنوان، *دربـاره یهـود و دروغ‌هـایش*[۲] بـه رشـته تحریـر درآورد و از عقاید اولیه خود فاصله گرفت. اما به هر تقدیر کتاب اول او تـأثیر خـود را در اندیـشه صهیونیـسم مسیحی گذاشته بود.

براساس اندیشه صهیونیسم مسیحی، مسیح برای اولین بار (به عقیدهٔ یهود) و بـرای دومـین بـار (بـه عقیـدهٔ مسیحیان)،[۳] در آخرالزمان ظهور خواهد کرد تا در «هزاره خوشبختی»[٤] بر جهان حکومت کند. از نظـر آنهـا ایـن موضوع در کتاب‌های دانیال (عهد قدیم) و مکاشفهٔ یوحنا (عهد جدید) نیز آمده است. آنها بـر ایـن باورنـد کـه یهودیان در طرح پروردگار برای پایان جهان نقش اصلی را ایفا خواهند کرد. براسـاس ایـن طـرح، یهودیـان بـه فلسطین باز می‌گردند و هیکل سلیمان را پیش از ظهور مسیح بازسازی خواهنـد کـرد.[۵] در ایـن بـاره برخـی از مسیحیان یهودی آمریکایی معتقدند هدف خداوند طی تاریخ دو اصل بوده است: یکـی هـدف‌هـای زمینـی کـه همان یهودیت است و دیگری مربوط به هدف‌های آسمانی که مسیحیت می‌باشد. براسـاس ایـن اصـول، هـدف سرزمینی (سرزمین موعود)، ابزاری است برای رسیدن به هدف اصلی که همان هدف آسمانی و ظهور مسیح(ع) و پایان تاریخ خواهد بود. بدین ترتیب، از نظر آنها، قبل از بازگشت مـسیح، یهودیـان جهـان بایـد بـه سـرزمین موعود برگردند تا واقعه «آرماگدون[٦]»[۷] به وقوع بپیوندد.

---

۱. *همان*، ص ۱۹.
برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

- Alan Lazerte، “Christian Zionism”، ***http://www.Christianactionforisrael.org/Judeochr/radio.html***.

2. On the Jewish and Their Lies

۳. ارتدوکس‌ها معتقدند، وعده‌های الهی بازگشت یهود به سرزمین موعود در زمان کوروش کبیر و یوشع نبی محقـق شـد. کوروش پادشاه ایران (۵۵۹–۵۳۰ ق. م) ناجی یهودیان و هادی آنها به اورشلیم (بیت‌المقدس) بـود. بنـی‌اسـرائیل بـه دلیـل ارتکاب فساد بار دیگر از ارض مقدس رانده شدند و ارض مقدس تنها متعلق به پیروان واقعی ابـراهیم اسـت نـه یهودیـان صهیونیست.

٤. منظور از هزاره خوشبختی، اعتقاد به اینکه حکومت حضرت مسیح(ع) به عنوان پادشاه جهان به مدت هزار سال به طول خواهد انجامید. وی نجات‌بخش ملت اسرائیل از آوارگی، درد و رنج و آوردن آنها به سرزمین اورشلیم و تأسیس حکومـت جهانی است.

۵. هلال، **پیشین**، ص ١٦.

6. Armageddon War

7. David Rabeya، ***Fundamentalism: Roots، Causes and Implications***، (USA: Xlibris Corporation، 2003)، p. 27.

هم‌اکنون روابط میان صهیونیست‌های یهودی و صهیونیست‌های مسیحی از فرقه پروتستان‌ها حسنه است. صهیونیست‌های مسیحی (مسیحیان صهیونیست) معتقدند هر عملی دولت اسرائیل انجام می‌دهد، در حقیقت مسیح آن را طراحی کرده است و مسیحیان سراسر جهان باید از آن حمایت کنند.[1] همچنین، آنها در نوع روابط و سیاست خارجی دولت آمریکا و اسرائیل، جهت ظهور حضرت مسیح(ع) و هزاره خوشبختی تأثیرگذارند.

۲-۱-۳. یهودی‌ستیزی و هولوکاست

بسیاری از آمریکایی‌ها چه محافظه‌کار و چه نومحافظه‌کار ـ علاوه بر اعتقادات مذهبی و بازگشت به ارض موعود و نیز فرا رسیدن هزاره خوشبختی ـ به دلیل ارزش‌های فرهنگی و سیاسی مشترک و نیز در پاسخ به دوران وحشت «یهودستیزی»[2] با اسرائیل همدردی می‌کنند.[3] «هیکل» می‌گوید: «حوادث زمان جنگ جهانی دوم [ستم آلمان نازی (مسیحیان)] موجب شد، آمریکایی‌ها نوعی احساس گناه نسبت به همکیشان خود کنند. به تصور آنها با ایجاد سازگاری بین آنها رفتار گذشته‌شان نسبت به یهودیان جبران می‌شود.[4] بنابراین، آنها تمایل دارند به نوعی کاری انجام دهند که از شدت این رنج و محنت کاسته شود».[5] بخش اصلی این رنج و سختی، مسئله یهودی‌ستیزی و هولوکاست است که به آن اشاره خواهد شد.

«هولوکاست»،[6] در زبان یونانی به معنای کشتار یا سوزاندن کامل قربانی است. این اصطلاح در زبان عربی به معنای «کوره» و به زبان عبرانی «شوا»[7] است. هولوکاست اصطلاحی است که برای «اذیت و آزار»[8] و «کشتار دسته‌جمعی»[9] یهودیان و سایر گروه‌های اقلیت اروپایی و آفریقای شمالی اطلاق می‌شود که ادعا می‌شود آلمان نازی و متحدانش در خلال جنگ جهانی دوم انجام دادند.[10]

---

1. ***http://www.bashaah.net/Articles/bodya.asp***.

2. Anti-Semitism

3. Thomas Wiley، ***American Christianity: The Jewish State and the Arab-Israeli Conflict***، (Washington: Georgetown University، 1983)، pp. 10-12.

۴. هیکل، **پیشین**، ص ۱۵۸.

۵. ***همان***، ص ۱۸۷.

6. Holocaust

7. The Shoah

8. Persecution

9. Genocide

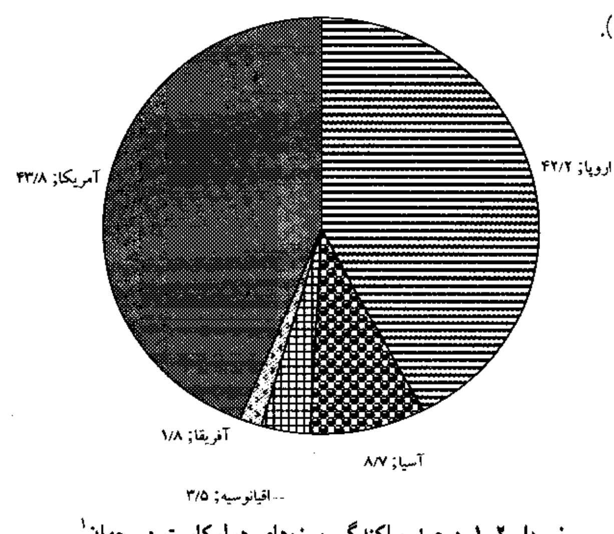
10. Donald L. Niewyk، ***The Columbia Guide to the Holocaust***، (USA: Columbia University Press، 2000)، p. 45.

- Andrew M. Kobos، "SHOAH The Holocaust"، January 8، 2005، ***http://www.Zwoje-Scrolls.com/shoah/index.html***.

ماجرای هولوکاست و کشته شدن یهودیان طی جنگ جهانی دوم، امروزه ابعاد تازه‌ای به خود گرفته است. با نگاهی به تاریخ و عملکرد یهودیان افراطی در قبال هولوکاست، دو مسئلهٔ اساسی خودنمایی می‌کند. نخست، اثبات وقوع این حادثه در زمان جنگ و خصومت آلمان نازی با یهودیان اروپا و اقدام به نسل‌کشی در این دوره و دوم، زنده نگه داشتن یاد و خاطرهٔ قربانیان این حادثه در اذهان عمومی و ایجاد نفرت دائمی نسبت به اقدامات هیتلر است.

در مورد موضوع اول، تنها یک سال پس از پایان جنگ، یعنی در سال ۱۹٤٦ با برگزاری دادگاه بین‌المللی نظامی در نورنبرگ و محاکمه رودلف هس، افسر نیروی مخصوص پلیس آلمان نازی تحقق یافت. در چنین فضایی بود که انجمن‌های یهودی احساس کردند مسئله دوم و بازسازی حادثه و گردآوری شواهد و مدارک، در جهت توجیه افکار عمومی ضرورت دارد. بدین منظور، اقداماتی نظیر برگزاری نمایشگاه‌های موقت در کشورهای مختلف، ساخت بناهای یادبود از قربانیان جنگ، تأسیس موزه‌های هولوکاست و حتی تغییر متون درسی مدارس نیز انجام شده است.

موزه‌های هولوکاست به لحاظ ماهیت به دو بخش کلی تقسیم می‌شوند. اول، موزه‌های موقتی که در موقعیت‌های خاصی دایر می‌شوند دوم، موزه‌های دائم که به لحاظ پراکندگی به پنج بخش آمریکا، اروپا، آسیا، آفریقا و اقیانوسیه تقسیم شده‌اند. به طور کلی، ۵۷ موزه دائمی هولوکاست وجود دارد که ۲۵ موزه آن در آمریکا، ۲٤ موزه در اروپا، ۵ موزه در آسیا، یک موزه در آفریقا و ۲ موزه در اقیانوسیه است. قابل توجه است که ایالات متحده آمریکا به تنهایی ۲۳ موزه از ۲۵ موزهٔ هولوکاست در قارهٔ آمریکا را به خود اختصاص داده است، (بنگرید به نمودار ۲-۱).



نمودار ۲-۱. درصد پراکندگی موزه‌های هولوکاست در جهان[1]

۱. مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی ـ علمی ندا، «پراکندگی جغرافیایی موزه‌های هولوکاست در جهان»، ***بولتن رویداد و گزارش صهیونیسم***، شماره ۱۱۷، (اردیبهشت ۱۳۸۵)، صص ۲۰-۱۳.

موزه یادبود هولوکاست در آمریکا که به موزه ملی معروف است، واقع در مکان مرتفع، مجاور «تفرجگاه ملی»[1] واشینگتن قرار دارد. این موزه برای نمایش اسناد و مدارک هولوکاست، آموزش و تفسیر تاریخ هولوکاست اختصاص یافته است.[2] بنابراین، برخلاف تمام کشورهای جهان، به استثناء اسرائیل، ایالات متحده، ماجرای کشتار یهودیان را در ساختار اجتماعی خود نهادینه و کنگره آمریکا آن را تصویب کرده است. استقرار موزه یادبود هولوکاست در مجاور مجسمه یادبود جرج واشینگتن و بنای یادبود لینکلن و اعلامیه اصلی استقلال و قانون اساسی آمریکا، عمق تجانس فرهنگی دو ملت را به نمایش می‌گذارد. اما چنین احکام یا موزه‌های یادبودی برای سایر قربانیان نازی‌ها، نظیر ارامنه، کامبوجی‌ها یا قربانی‌های گولاک که بازماندگان آنها نیز در آمریکا زندگی می‌کنند و نیز برای اعقاب چهار میلیون برده سیاه‌پوست و نیز سرخ‌پوستانی که محق به این سرزمین هستند وجود ندارد.[3] علاوه بر موزه‌های یادبود هولوکاست، حمایت و تبلیغات رسانه‌های ارتباط جمعی، نگارش مقالات، کتاب‌ها و سمینارها، سرودن شعر[4]، در بزرگ‌نمایی یهودی‌ستیزی و «تسویه حساب نهایی»[5] هیتلر از اهمیت خاصی برخوردار است.[6]

از موزه‌های مهم دیگر،موزه «آشویتس»[7] (محل ادعایی کشتار یهودیان توسط آلمانی‌های نازی در لهستان) و موزه «یادواشم» است.موزه یادواشم با تصویب کنست در سال ۱۹۵۳ در کوه صهیون در بیت‌المقدس (اورشلیم) تأسیس شده و متشکل از موزه‌ها، نمایشگاه‌ها، آرشیو اسناد و بناهای تاریخی، عکس، فیلم و نوار است.[8]

اسرائیلی‌ها جهت برانگیختن احساسات افکار عمومی جهان در مورد ماجرای هولوکاست، نحوه کشتار را از جنبه‌های مختلفی بزرگ‌نمایی کرده‌اند. نکته مهم این است که افراد قربانی جنگ جهانی دوم تنها مختص به یهودیان نبودند، بلکه گروه‌ها و قومیت‌های دیگری نظیر سنتی‌ها[9]، رومی‌ها، لهستانی‌ها، سرب‌ها، روس‌ها و

1. National Mall

2. Wikipedia، the Free Encyclopedia، "United States Holocaust Memorial Museum"، 1 November 2006، ***http://www.wikipedia.org/wiki/united-States-Holocaust-Memorial-Museum.***

۳. دیوید، شئون بام، ***ایالات متحده و اسرائیل***، ترجمه محمدرضا ملکی، (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱) صص ۵۹۷-۸.

4. Gidon Avraham، ***A Bridge of Words***، (Sweden: Uppsala University، 1999)، pp. 20، 28.

5. Final Solution

٦. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

- Laurel Leff، ***Buried by the Times: The Holocaust and America's Most Important Newspaper***، (Cambridge: Cambridge University Press، 2005)، 426 pp.

7. Auschwitz

۸. بولتن رویداد و گزارش صهیونیسم، شماره ۱۱۷، **پیشین**، ص ۲۹.

9. Sinti

حتی فراماسون‌ها[1] و... را شامل می‌شود،[2] ولی دولت اسرائیل با منحصر کردن نسل‌کشی به یهودیان قصد دارد از آن بهره‌برداری سیاسی کند که تاکنون در این زمینه موفق عمل کرده است.

برخی از یهودیان متعصب نسبت به ماجرای یهودی‌ستیزی و هولوکاست دیدگاه افراطی دارند و رقم بیش از شش میلیون نفر قربانی یهودی را مطرح می‌کنند. آنها از دولت آمریکا شکایت دارند که چرا از ارائه شواهد و اسناد کشتار دسته‌جمعی که در اختیار دارد برای کمک به افکار عمومی خودداری می‌کند.[3] ولی با این وجود، همانگونه که پیش‌تر گفته شد، دولت آمریکا ماجرای هولوکاست را در جامعه آمریکا نهادینه و کنگره در سال ۲۰۰٤ قانونی را تحت عنوان «تعقیب جهانی یهودی‌ستیزی» تصویب کرد. همچنین مقامات بلندپایه این کشور هرساله در همایش‌های مهم شرکت می‌کنند، از جمله همایش بین‌المللی کراکو که در ۲۷ ژانویه ۲۰۰۵ تحت عنوان «اجازه بده مردم من زندگی کنند»[4] برگزار شد و دیک‌چنی، معاون جرج دبلیو بوش در این همایش شرکت کرد.[5]

در اول نوامبر ۲۰۰۵ (۱۳۸٤/۸/۱۰) دولت اسرائیل با همکاری ایالات متحده، قطعنامه‌ای تحت عنوان «روز جهانی بزرگداشت یاد و خاطره قربانیان هولوکاست» را با اجماع ۱۱٤ کشور حاضر در نشست مجمع عمومی به تصویب رساند و ۲۷ ژانویه به عنوان روز گرامیداشت هولوکاست نامگذاری شد. در اسرائیل این روز تحت عنوان «یوم هاشواه»[6] معروف است.

برخی از نویسندگان از جمله نورمن فنکلشتاین، نویسنده معروف یهودی در اثر خود تحت عنوان «صنعت هولوکاست؛ تأملی در سوءاستفاده از رنج یهودیان» معتقدند، صهیونیست‌ها و بسیاری از فرصت‌طلبان از این ماجرا استفاده ابزاری می‌کنند. آنها با رواج صنعت هولوکاست منافع هنگفتی به دست می‌آورند و با معرفی کردن نژاد یهود به عنوان قربانی، خواستار مطالبات بیشتری هستند.

به هرحال، موضوع زنده نگهداشتن ماجرای هولوکاست موجب شده است از یک‌سو، مردم آمریکا به دلیل رنج و آلام یهودیان با آنها و دولت اسرائیل همدردی نشان دهند و از سوی دیگر این ماجرا به عنوان یک

1. Freemasons

2. Christopher Hodapp، *Freemasons for Dummies*، (USA: Wiley Publishing Inc، 2005)، p. 85.

3. Konrad Kwiet، "Anti Semitism and Holocaust from Prejudice to Genocide"، ***http://www. zfa.kgw.tu-berlin.de/Journal/kkwietool.htm.***

4. Let My People Live

۵. مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی ـ علمی ندا، **پیشین**، ص ۸.

6. Yom Hashoah

مستمسک و کارت برنده‌ای در اختیار دولت اسرائیل قرار گرفته است که در مناسبت‌های مختلف در سیاست بین‌الملل از آن بهره‌برداری سیاسی کند.

۲-۱-٤. همدردی رؤسای جمهور آمریکا

یهودیان با آمریکایی‌ها مشترکات تاریخی، ارزشی و فرهنگی فراوانی دارند. فرقه پیوریتن به طریق رومانتیکی سرنوشت یهودیان و نژاد انگلوساکسن را در آمریکا به یکدیگر پیوند داده است و به‌گونه‌ای خودشان را مردم برگزیده خداوند تلقی می‌کنند.

یهودیان معتقدند در مراحل اولیهٔ انقلاب آمریکا به طور مستقیم مشارکت داشتند. از این‌رو، رؤسای جمهور آمریکا از بدو انقلاب این کشور تاکنون چه در سیاست اعلامی و چه در سیاست اعمالی با یهودیان احساس همنوعی و همدردی کرده‌اند و معتقدند یهودیان نقش ارزشمندی در استقلال و توسعه آمریکا ایفا کردند.

«جرج واشینگتن»[1] (۱۷۹۷-۱۷۸۹)، اولین رئیس‌جمهور آمریکا در نامه‌ای به یهودیان «نیوپورت»[2] در سال ۱۷۹۰ می‌نویسد:

> *اتباع ایالات متحده آمریکا این حق را دارند که به خود ببالند، زیرا آنها به بشریت سیاست مبتنی بر آزادی را عرضه کرده‌اند، سیاستی که ارزش تقلید را دارد... فرزندان دودمان ابراهیم از حسن نیت سایر انسان‌ها برخوردارند، به نحوی که هر کس در نهایت امنیت زیر درخت مو و انجیر خود بنشیند و کسی وجود نداشته باشد که او را بترساند.*[3]

«جان آدامز»[4] (۱۸۰۱-۱۷۹۷)، دومین رئیس‌جمهور آمریکا در نامه‌ای به «توماس جفرسون» نوشت:

> *من به جد معتقدم یهودیان متمدن‌تر از دیگر ملت‌ها هستند. من واقعاً آرزو می‌کنم که یهودیان بار دیگر در سرزمین «یهودیه»[5] یک ملت مستقل برای روشنفکران یهودی که در پیشرفت فلسفه عصر مشارکت داشتند تأسیس کنند.*[6]

---

1. George Washington

2. Newport

۳. شون بام، **پیشین**، ص ۱٦.

4. John Adams

5. Judea

6. Mitchell G. Bard، "Roots of U.S.-Israel Relationship"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/ Jsource/US-Israel/roots-of-US-Israel.html.***

«توماس جفرسون»[1] (۱۸۰۹–۱۸۰۱)، سومین رئیس‌جمهور آمریکا، همراه «بنجامین فرانکلین»[2] و جان آدامز پیشنهاد کردند از تجربیات گذر یهودیان از دریای سرخ در زمانی که فرعون حضرت موسی(ع) را تعقیب می‌کرد و نیز از محتویات کتیبه عهد عتیق[3] استفاده شود.[4]

«آبراهام لینکلن» (۱۸۶۵–۱۸۶۱)، به صهیونیست کانادایی، «هنری ونت ورث مونک»[5] گفت:

ما امیدواریم یهودیان به دلیل رنج و سرکوب در روسیه و ترکیه، برای تحقق رویای‌شان و بازگشت به سرزمین ملی خود در فلسطین از زیرسلطه خارج شوند.[6]

«کالون کولیج»[7] (۱۹۲۹–۱۹۲۳)، سی‌امین رئیس‌جمهور آمریکا می‌گوید:

یهودیان به طور مستقیم در انقلاب آمریکا مشارکت کرده بودند. یهودیان که تعدادشان زیاد بود قابل‌ملاحظه‌ای در سراسر ایالات پراکنده شدند و آموزش‌های پیامبرشان را ترویج دادند. اعتقاد یهودیان عمیقاً ایمان به آزادی است.[8]

«هاری ترومن» (۱۹۵۳–۱۹٤٥)، به عنوان سی و سومین رئیس‌جمهور آمریکا، همزمان با تأسیس دولت اسرائیل می‌گوید:

مهاجران یهودی بیابان بی‌آب و علف را به یک کشور مدرن غربی تبدیل کردند... من کوروش هستم؛ چه کسی فراموش می‌کند که کوروش، یهودیان را از تبعیدگاه‌شان در بابل به قدس باز گرداند.[9]

به طور کلی، اکثر رؤسای جمهور آمریکا پس از تأسیس اسرائیل نیز، در صحبت‌های خود به‌گونه‌ای از ارزش‌های مشترک و میراث تاریخی و فرهنگی مشترک بین آمریکا و یهودیان مطالبی بیان کردند. امروزه بیشتر محافظه‌کاران آمریکا به دلایل گوناگون به طور سنّتی و تاریخی خواهان روابط حسنه با اسرائیل هستند. بعضی از آنها تأسیس دولت اسرائیل را به عنوان نوعی پرداخت غرامت جنگی مطرح می‌کنند که در ازای ماجرای «هولوکاست» به آنها واگذار شد. برخی دیگر حمایت از اسرائیل را به مثابه حمایت از دموکراسی در منطقه

---

1. Thomas Jefferson
2. Benjamin Franklin
3. Old Testament
4. *Ibid.*، p. 1.
5. Henry Wentworth Monk
6. *Ibid.*، p. 2.
7. Calvin Coolidge
8. *Ibid.*، p. 1.

۹. **ملال**، پیشین، صص ۱۲۵ و ۲۲.

خاورمیانه عنوان می‌کنند. اما «محافظه‌کاران مسیحی»[1] یهودیت را دشمن مسیحیت می‌دانند و خواهان کمترین ارتباط و حمایت از اسرائیل هستند. آنها همچون پالئوکان‌ها، مخالف روابط حسنه نومحافظه‌کاران با اسرائیل هستند و معتقدند، محافظه‌کاران یهودی مسئله یهودی‌ستیزی را دستاویزی برای پیشبرد غیرمنطقی برنامه‌های خویش قرار داده‌اند.[2]

برخی از اندیشمندان به تأثیر ارزش‌های آمریکایی بر نهادهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی اسرائیل معتقد هستند. از نظر آنها، ارزش‌های آمریکایی به طور چشمگیری بر ساختار اسرائیل نفوذ کرده است. گرایش و تقلید اسرائیل از مدل آمریکایی و آمریکایی شدن فرهنگ سیاسی اسرائیل، گرایش‌های سنتی جای خود را به تأثیر فرهنگ سیاسی آمریکا در این کشور داده است.[3] مدل آمریکایی شدن فرهنگ سیاسی اسرائیل، با نوعی تردید میان عشق و نفرت نسبت به آمریکا همراه است. برخی آن را یک موهبت و گروهی دیگر آن را یک مصیبت بزرگ می‌دانند. گروه اول، مدل آمریکایی شدن فرهنگ اسرائیل را بر اساس طرفداری از آزادیخواهی، جامعه مدنی و هویت جمعی ارزیابی می‌کنند، ولی گروه دوم آن را مدل جدید «هلنیزاسیون»[4] (ادغام ناخوشایند با فرهنگ غربی) می‌دانند.[5]

نتیجه‌گیری و ارزیابی فرضیه اول

در بررسی فرضیه اول، ارزش‌ها به مثابه ستون راهنما، ساخته و پرداخته فرهنگ (سیاسی)، فرایند جامعه‌پذیری سیاسی، تبادل فرهنگی و تجربیات تعریف می‌شوند. فرهنگ و تاریخ مشترک مجموعه عناصر معنوی و مادی‌اند که در بین بشر به ارث گذاشته شده‌اند و ایدئولوژی نوعی چهارچوب ذهنی است که نظام اخلاقی را به وجود می‌آورد که براساس آن، سیاستگذاران واقعیت‌های موجود را درک می‌کنند و به تصمیم‌گیری‌های سیاسی دست می‌زنند. همچنین نظام اعتقادیِ طولانی‌مدت و دیرپایِ تاریخی یک جامعه به همان اندازه در استحکام و ثبات سیاست خارجی آن جامعه نقش مؤثر ایفا می‌کند.

پیشینه تاریخی، تجانس ارزشی و فرهنگی میان آمریکا و اسرائیل به نخستین گروه مهاجران یهودی به جامعه آمریکا باز می‌گردد. یهودیان مهاجر، سرزمین آمریکا را مدینه فاضله می‌دانستند و برای اولین بار حس

---

1. Christian Conservatives

۲. مهدی علی‌پور، «نومحافظه‌کاری در سیاست مدرن»، ***کتاب آمریکا (٤)***، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۷۹)، ص ۲٦۸.

3. Myron J. Aronoff، "The Americanization of Israeli Politics: Political and Cultural Change"، ***Israel Studeis***، Vol. 5، No. 1، (Spring 2000)، pp. 119-120.

4. Hellenization

5. ***Ibid.***، p. 110.

آزادی را در آن تجربه می‌کردند که در جامعه اروپا با زندگی حاشیه‌نشینی از آن بی‌بهره بودند. پیوند ارزشی و دینی که میان یهودیت و مسیحیت به وجود آمد سبب شکل‌گیری اندیشه صهیونیسم مسیحی در این جامعه شد. صهیونیست‌های مسیحی شرط ظهور حضرت مسیح را بازگشت یهودیان به سرزمین موعود می‌پندارند. در واقع، تأسیس دولت اسرائیل به عنوان ابزاری به منظور رسیدن به هدف آسمانی و ظهور مسیح(ع) و هزاره خوشبختی عنوان می‌شود. صهیونیست‌های مسیحی معتقدند، اقدامات دولت اسرائیل را در حقیقت مسیح طراحی کرده است و مسیحیان سراسر جهان باید از آن حمایت کنند.

از شاخصه‌های دیگر، پیوند ارزشی و فرهنگی میان دو دولت آمریکا و اسرائیل موضوع آنتی‌سمیتیسم و ماجرای هولوکاست است که در این باره جامعه آمریکا با دولت اسرائیل احساس همدردی می‌کند و عملکرد اروپائیان و آلمان نازی نسبت به یهودیان را در خلال جنگ جهانی دوم تصدیق می‌کند و بر آن مهر تأیید می‌زند. به همین دلیل، موضوع هولوکاست به عنوان یک امر مقدس در جامعه آمریکا نهادینه شده و مورد حمایت کنگره آمریکا و دولت این کشور قرار گرفته است. از این‌رو، برخی از مقامات آمریکا تأسیس دولت اسرائیل را به عنوان نوعی پرداخت غرامت جنگی مطرح می‌کنند که در ازای ماجرای هولوکاست به آنها واگذار شد. اکثر رؤسای جمهور آمریکا نیز به اهمیت و تأثیر اشتراکات فرهنگی و ارزشی دو دولت بر روابط ویژه میان آمریکا و اسرائیل اذهان کردند. بنابراین، عوامل تاریخی، ارزشی و فرهنگی فوق به عنوان عوامل تأثیرگذار بر تصمیمات سیاست خارجی آمریکا نسبت به دولت اسرائیل حائز اهمیت است.

با توجه به بررسی نقش یهودیان در جامعه آمریکا، وجود پیوند میان یهودیت و مسیحیت و فعالیت صهیونیسم مسیحی، همدردی جامعه آمریکا از ماجرای یهودی‌ستیزی و هولوکاست و نیز نگرش رؤسای جمهور آمریکا نسبت به یهودیان که در مجموع پیشینه تاریخی، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک دو دولت ـ ملت را به نمایش می‌گذارد، به تنهایی نمی‌تواند به عنوان عامل اصلی و پاسخ منطقی و قانع‌کننده به چرایی روابط منحصربه‌فرد دو دولت آمریکا و اسرائیل را تبیین کند. به دلیل آن که نظیر این نوع اشتراکات با عمق و گستره بالاتری در میان ***کشورهای عربی خاورمیانه*** وجود دارد، اما این دولت‌ها نه تنها روابط ویژه با همدیگر ندارند بلکه در بسیاری از موارد سیاست‌های متناقض و متخاصم علیه هم اتخاذ می‌کنند.

دولت‌های عربی از اشتراکات تاریخی، فرهنگی، قومی و به ویژه اشتراکات زبانی و دینی برخوردارند. زبان عربی به عنوان زبان دینی و عامل همبستگی میان نژادهای مختلف گروه‌های اجتماعی از احترام خاصی برخوردار بوده است. همچنین این دولت‌ها خود را با مفهوم دینی ـ ارزشی «امت عربی» پیوند می‌دهند. اصطلاح «امت»[1] به

1. Ummat

گروهی از مردم گفته می‌شود که دارای زبان، نژاد، سرزمین، تاریخ و سرنوشت مشترکی داشته باشند.[1] علاوه بر آن، کشورهای عربی دارای اشتراکات ثانوی نظیر موقعیت جغرافیایی، اقتصادی و... نیز هستند.

به‌رغم اینکه ممکن است اشتراکات مطرح شده فوق، در میان جوامع و مناطق مختلف جهان بی‌نظیر باشد، این دولت‌ها اختلافات و کشمکش‌های متعددی دارند و گاه در رابطه با یک موضوع، سیاست‌ها و موضع‌گیری‌های متضاد و متخاصم اتخاذ می‌کنند. تنها وحدت نیم‌بندی که در سال ۱۹۵۸ با اتحاد مصر و سوریه شکل گرفته بود و خواهان تسرّی آن به سایر دولت‌های عربی بودند به دلیل تقابل و تضاد میان حامیان و مخالفان، تنها موجب تشدید بی‌ثباتی میان کشورهای عربی شد.[2]

عمده اختلافات میان دولت‌های عربی شامل اختلافات مرزی، اختلافات مذهبی (شیعه و سنی)، تضاد و شکاف میان کشورهای ثروتمند و فقیر، اختلافات قومی، منابع آبی، نحوه برخورد با دشمن مشترک اسرائیل و... است. برای نمونه، دولت‌های عربی خاورمیانه در مورد نحوه برخورد با دولت اسرائیل به عنوان یک دشمن مشترک، براساس منافع ملی خود جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های متفاوت و حتی گاه متخاصم اتخاذ کرده‌اند.[3] همچنین حدود نیمی از کشورهای عربی به نوعی درگیر مسائل مرزی‌اند که بعضاً آرام می‌گیرند و به مشکلات بلاتکلیف تبدیل می‌شوند و بعضاً به جریان درمی‌آیند و تا مرز درگیری مسلحانه و جنگ مرزی یا جنگ تمام عیار پیش می‌روند و این در حالی است که مشکلات مرزی چون دیگر موارد اختلافی در درون اعراب به صورت مسئله‌ای مزمن و لاینحل طی دهها سال ادامه یافته است. این مشکل همچنین در مناسبت‌های مختلف به نسبت‌های متفاوت بر همبستگی جهان عرب تأثیر گذاشته و زمینه مداخله‌های گسترده خارجی را نیز پدید آورده است.[4] نظیر اختلاف مرزی میان عراق و کویت که موجب حمله تمام‌عیار عراق به خاک کویت شد و در نتیجه آن بسیاری از کشورهای عربی از آمریکا و متحدین آن برای عقب راندن حمایت کردند.[5] بنابراین، تاکنون

---

1. Wikipedia، The Free Encyclopedia، "Ummat"، 14، April 2000، ***http://en.wikipedia.org/wiki/Ummat.***

۲. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

- Leonard Binder، ***Ethnic Conflict and International Politics in the Middle East***، (Gainesville، FL: University of Florida Press، 1999)، 372. pp.

۳. برای اطلاع بیشتر، به ***مبحث فرآیند صلح خاورمیانه*** پژوهش حاضر مراجعه نمایید.

٤. احمد یوسف احمد، «جهان عرب در ابتدای قرن بیست و یکم»، ترجمه سیدمحمود موسوی بجنوردی، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال ۸، شماره ۳، (پاییز ۱۳۸۰)، ص ۱۱۹.

٥. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

- ————، The Sharm Ash-Shaykh Conference to Support the U.S. Occupation of Iraq"، ***http://www.Cuttingedge.org/na/na358.htm.***

- Third World Resurgence Magazine، "The U. S. War Against Iraq: Some Perspectives"، Issue No 147-148، (Nov-Dec 2002)، ***http://www.twnside.org.sg/title/focus33.htm.***

اشتراکات تاریخی، ارزشی و فرهنگی نتوانسته است به عنوان عامل محوری در حل و فصل مشکلات و مسائل مختلف کشورهای عربی مؤثر واقع شود و آنها را با یکدیگر همگرا کند. همچنین اینگونه اشتراکات در بین ***کشورهای اروپایی*** نیز وجود دارد، ولی تاریخ اروپا آکنده از جنگ‌هاست از جمله جنگ جهانی اول و دوم که موجب کشته شدن میلیون‌ها نفر انسان شد. این فرضیه گرچه در استحکام روابط منحصربه‌فرد میان آمریکا و اسرائیل تأثیرگذار است، در تصمیمات سیاست خارجی ایالات متحده عامل محوری به حساب نمی‌آید.

فصل دوم:

نفوذ لابی‌های یهودی در نهادهای تصمیم‌گیری آمریکا

مقدمه

در دهه‌های پایانی قرن هجدهم، به دلیل نبود موجودیت سیاسی تحت عنوان ایالات متحده آمریکا، این قلمرو در معادلات نظام بین‌الملل دارای کمترین اهمیت بود. تصور نمی‌شد این کشور در کمتر از دو قرن، به عنوان مهم‌ترین واحد سیاسی در سیاست بین‌الملل نقش ایفا کند. عوامل مهمی که در تکوین سیاست جهانی آمریکا نقش‌آفرین بوده‌اند عبارتند از؛ موقعیت جغرافیایی، تنوع نژادی و مذهبی و نوع نظام سیاسی این کشور.

یکی از موضوعات مهم در نظام سیاسی دولت فدرال آمریکا، پیچیدگی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی است. در مراحل تصمیم‌گیری علاوه بر نقش‌های سیاسی رسمی کشور، نهادها، سازمان‌ها، احزاب و گروه‌های مختلف نژادی ـ مذهبی دخیل هستند. در بررسی فرضیه دوم در این بخش، برای فهم بهتر نقش مؤثر لابی‌های یهودی در تصمیمات سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، آن را در دو قسمت مورد مطالعه قرار می‌دهیم. در قسمت اول، پس از اشاره کوتاه به بحث نظری تصمیم‌گیری، برخی از نقش‌های رسمی تأثیرگذار در تصمیمات سیاست خارجی آمریکا و در قسمت دوم، تأثیرات لابی‌های صهیونیسم در تصمیمات تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی آمریکا به‌طور مجزا بررسی می‌شود.

۲-۲-۱. نهادهای تصمیم‌گیری در آمریکا

یکی از سطوح تحلیل سیاست بین‌الملل، بررسی رفتار دولت‌ها (به عنوان واحدهای رسمی سیاسی) بر پایهٔ ارزیابی تصمیماتی است که سیاستگذاران در زمینه‌های مختلف اتخاذ می‌کنند. بدین‌ترتیب، روش تصمیم‌گیری یکی از چهارچوب‌هایی است که برای بررسی روابط بین‌الملل می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. براساس تجزیه و تحلیل سیستمی، در فرایند تبادل میان سیستم و محیط، نهاده‌های سیستم به داده‌ها تبدیل می‌شوند و در حقیقت داده‌های مزبور همان تصمیمات به شمار می‌روند.

تصمیم‌گیرندگان با توجه به برخورداری از قدرت و با در نظر گرفتن امکانات و محدودیت‌های داخلی و خارجی به سیاستگذاری مبادرت می‌کنند. معیار عمده در اتخاذ تصمیمات مربوط به سیاست خارجی، منافع ملی دولت‌هاست که در این مورد باید دور از علایق فردی و گروهی به سیاستگذاری مبادرت کرد. علایق و منافع ملی در اشکال گوناگون فرهنگی ـ ایدئولوژیک، اجتماعی، اقتصادی، مالی، تجاری، تکنولوژیک، نظامی، امنیتی و نیز سیاسی ـ دیپلماتیک ظاهر می‌شود.[۱]

از نظر «دیوید ایستون»، تصمیمات، بروندادهای نظام سیاسی هستند که از طریق آنها ارزش‌ها در یک جامعه به نحو اقتدارآمیز توزیع می‌شود. تصمیم‌گیری صرفاً عمل گزینش میان راه حل‌های جایگزین یا بدیل‌های[۲] موجودی است که در موردشان یقین و قطعیت نداریم.[۳] در فرایند تصمیم‌گیری ممکن است کانون‌های مختلفی دخالت داشته باشند. فرایند اتخاذ تصمیمات سیاست خارجی در آمریکا به دلیل ساختار «کثرت‌گرا»[۴]ی آن گروه‌ها و نهادهای مختلفی تأثیرگذارند، اما نقش قوهٔ مجریه و کنگره تعیین‌کننده است. این قوا با در نظر گرفتن حداقل زیان و خطر برای به حداکثر رساندن منافع ملی و تحقق اهداف ملی ایالات متحده تلاش می‌کنند که در این قسمت آنها را بررسی خواهیم کرد.

۱. قوه مجریه

الف) رئیس‌جمهور

طبق قانون اساسی آمریکا، نظام حکومتی این کشور «نظام ریاستی» و شخصیت اصلی در این نظام، رئیس‌جمهور است. قانون اساسی وظایف و اختیارات رئیس‌جمهور را شامل ریاست قوه مجریه، فرمانده کل

---

۱. قوام، **پیشین**، صص ۲۳۹ و ٤۱.

2. Alternatives

۳. دوئرتی و فالتزگراف، **پیشین**، ۲۰-۷۱۹.

4. Pluralistic

قوای مسلح، نمایندهٔ سیاست خارجی، امضای قراردادها و معاهدات بین‌المللی، معرفی و پذیرش سفرا، عالی‌ترین مقام دیپلماتیک، نظارت و اجرای کلیه قوانین، می‌داند.[1] رئیس‌جمهور علاوه بر انتخاب وزراء، در گروه‌ها و نهادهای دیگری نظیر شورای امنیت ملی، شورای داخلی، دفتر مدیریت و بودجه[2]، شورای مشاوران اقتصادی، ستاد ریاست جمهوری که به عنوان قلب قوهٔ مجریه است، نقش محوری دارد. مقام رئیس‌جمهور تنها با «استیضاح»[3] کنگره قابل تغییر است.

رؤسای جمهور آمریکا در زمینه موضوعات سیاست جهانی در دهه‌های اخیر، به دلیل پیشبرد اهداف خود صرفاً به کنگره مقید نیستند و به شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز متوسل می‌شوند.[4] برای نمونه، جورج بوش برای خروج عراق از کویت، به مجوز سازمان ملل متوسل شد تا مجبور نباشد از کنگره مجوز دریافت کند. بیل کلینتون هم برای فرستادن نیروهای آمریکایی به هائیتی از پوشش سازمان ملل استفاده کرد. او همچنین در سال ۱۹۹۵ به هنگام فرستادن نیروهای نظامی برای حل بحران بوسنی، اعلام کرد به حمایت و مجوز قانونی کنگره نیاز ندارد و خود را به منع قوه مقننه مقید و محدود نکرد.[5] جورج دبلیو بوش، پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در حمله به افغانستان به شورای امنیت متوسل شد. وی در حمله به عراق متحدین و همپیمانان آمریکا را با خود همراه کرد و سرانجام برای ادامه حضور در عراق مجبور شد به سازمان ملل متحد متوسل شود.

رئیس‌جمهور در بسیاری از تصمیمات سیاست خارجی مجبور است نظر و حمایت کنگره و سایر سازمان‌ها و گروه‌های موجود در آمریکا را برای تأمین منافع ملی آمریکا به دست آورد. در مباحث بعدی به اهمیت این موضوع اشاره می‌شود.(روابط متقابل قوه مجریه و کنگره، نمودار شماره ۲-۲).

---

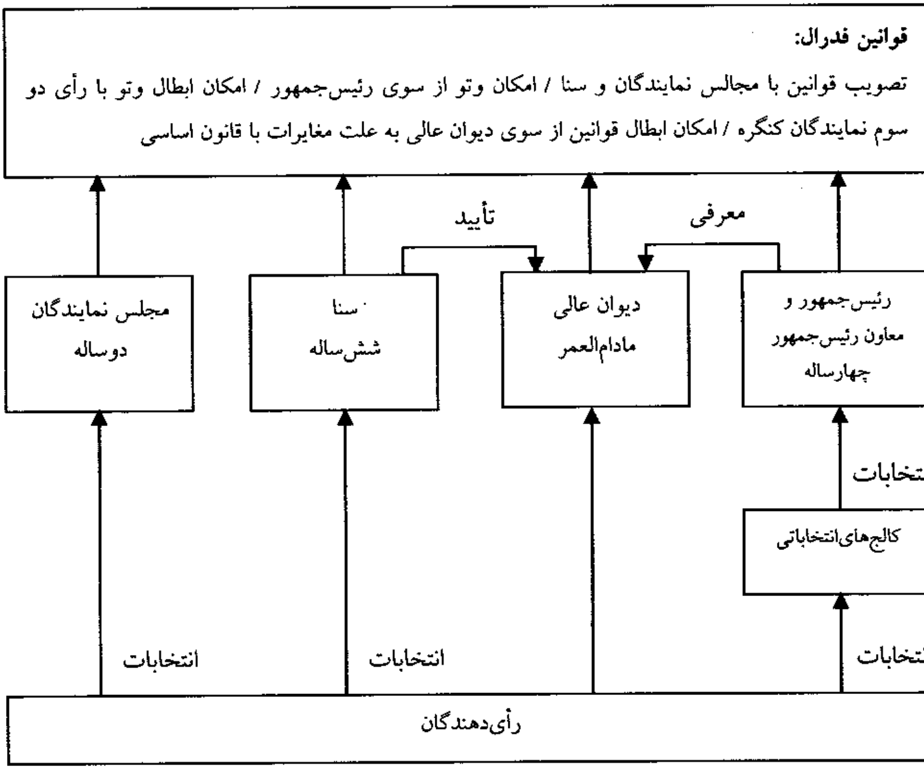
1. Baptiste H. Prentice and Araujo Blance، "American Presidents and their Attitudes، Beliefs، And Actions Surrounding Education and Multi Culturalism"، Fall 2004، ***http://www.findarticles.com/p/ articles/mi-qa.html***.

2. Office of Management and Budget (OMB)

3. Impeachment

4. John Gerard Ruggie، ***Constructing the World Polity: Essays on International Institutionalization***، (London and New York: Routledge، 1998)، pp. 227-8.

۵. حسین دهشیار، ***نومحافظه‌کاران و سیاست خارجی آمریکا***، (تهران: سرایی، ۱۳۸۳)، صص ٤-۷۳.



نمودار ۲-۲. روابط متقابل قوه مجریه و کنگره[1]

ب) شورای امنیت ملی

شورای امنیت ملی[2] آمریکا یکی از نهادهای ریاست جمهوری است که به موجب قانون امنیت ملی در سال ۱۹۴۷ تأسیس شد تا در مورد یکسان‌سازی و هماهنگ کردن تصمیمات سیاست‌های داخلی و خارجی مرتبط با امنیت ملی از رئیس‌جمهور حمایت به عمل آورد.[3]

اعضای شورای امنیت ملی که متشکل از رئیس‌جمهور، معاون رئیس‌جمهور، وزیر خارجه، وزیر دفاع و نیز رئیس ستاد مشترک و رئیس سیا و سایر مشاورین امنیت ملی رئیس‌جمهور می‌باشند، آخرین اطلاعات،

---

۱. ابوالفتح و قلی‌پور، **پیشین**، صص ۱۶۷.

2. National Security Council

3. Source Watch، "United States National Security Council"، Last Modified، 7 October 2006، ***http://www.sourcewatch.org/index.php.***

تحقیقات و تحلیل‌های سیاسی ـ امنیتی را به رئیس‌جمهور ارائه می‌کنند و از این طریق بر تصمیمات سیاست خارجی و داخلی ایالات متحده نقش‌آفرینی می‌کنند. گاهی مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور، نفوذ فوق‌العاده‌ای در تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا دارد. کیسینجر و برژینسکی به عنوان مغز متفکر نیکسون و کارتر به شمار می‌آمدند که بسیاری از دستاوردهای سیاست خارجی آمریکا بر پایه اندیشه و ذهنیت خلاق آنان بوده است. برای نمونه، اختلاف‌نظر میان برژینسکی و سایروس ونس، وزیر امورخارجه درباره انقلاب اسلامی ایران، موجب کناره‌گیری وزیر خارجه شد و تفکرات برژینسکی به عنوان مشاور امنیت ملی کارتر بر سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده حاکم شد. در ماجرای مک فارلین «ایران گیت»، در مورد فروش تسلیحات به ایران و تخصیص عواید آن به شورشیان کنترای نیکاراگوئه، اقدام شورای امنیت ملی آمریکا فراتر از مسئولیت شورا صورت گرفته است.

پ) سازمان اطلاعات مرکزی

یکی از ارکان تأثیرگذار در سیاست خارجی آمریکا «سازمان اطلاعات مرکزی»[1] است که در سپتامبر ۱۹٤۷ تأسیس شد. این سازمان با جمع‌آوری اطلاعات از سایر کشورهای جهان، ارائه تحلیل به رئیس‌جمهور، وزیر امورخارجه و مشاور امنیت ملی و انجام دادن عملیات برون‌مرزی به اعمال نظر در سیاست خارجی می‌پردازد. رئیس این سازمان را رئیس‌جمهور معرفی و سنا آن را تأیید می‌کند. رئیس کل «سیا»، ریاست عالی «جامعه اطلاعاتی» آمریکا را برعهده دارد و از اعضای بلندپایه شورای امنیت ملی به شمار می‌آید.[2] سازمان سیا علاوه بر جمع‌آوری اطلاعات و جاسوسی، به عنوان ابزار سیاست خارجی این کشور در زمینه مداخله در امور داخلی کشورها، انجام دادن کودتا، اجرای طرح ترور رهبران سیاسی دولت‌ها و ملت‌ها، اعمال نفوذ بر انتخابات کشورها و سایر اقدامات و عملیات سرّی مورد استفاده قرار می‌گیرد.[3] این سازمان با بسیاری از سازمان‌های اطلاعاتی جهان از جمله سازمان «موساد» در اجرای عملیات‌های پنهانی در منطقه خاورمیانه همکاری نزدیک دارد.[4] برقراری ارتباط با سازمان‌های اطلاعاتی خارجی و جمع‌آوری اطلاعات از تهدیدات خارجی، دو وظیفه اصلی آن است که «قانون امنیت ملی» آمریکا به آن واگذار کرده است. به این ترتیب، در تقسیم کار اطلاعاتی این کشور، عملیات اطلاعاتی و ضداطلاعاتی بر عهده «سیا» و

---

1. The Central Intelligence Agency (CIA)

۲. ابوالفتح و قلی‌پور، **پیشین**، ص ۲۰۸.

3. Yuno HU، "The CIA: A Brief History"، October 1، 2005، ***http://www.neravt.com/left/cia.html***.

4. Nat Hentoff، "CIA and Mossad Link to Darfur"، My 20th 2005، ***http://www.Signs-of-times.org/signs/forum/viewtopic.php***.

مقابله با تهدیدات داخلی در حوزه وظایف اداره تحقیقات فدرال «اف بی آی»[1] است. جورج دبلیو بوش برای تکمیل جامعه اطلاعاتی آمریکا، در ۳۰ ژانویه ۲۰۰۳ راه‌اندازی مرکزی به نام «خزانه اطلاعات مرکزی» آمریکا را از کنگره خواستار شد. بنابراین، سازمان اطلاعات آمریکا به شکل‌های مختلف و مرموزی در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی این کشور تأثیرگذار هستند.

۲. کنگره

قوه قانونگذاری ایالات متحده آمریکا، متشکل از دو مجلس سنا[2] و نمایندگان[3] است. اعضای مجلس نمایندگان ٤۳۵ نفر، که برای مدت ۲ سال و اعضای مجلس سنا ۱۰۰ نفر هستند که برای مدت شش سال انتخاب می‌شوند.[4] دو مورد از وظایف و اختیارات اصلی کنگره، قانونگذاری و نظارت است. همچنین، قانون اساسی آمریکا اختیارات مهم سیاست خارجی نظیر اعلان جنگ، تصویب بودجه یا مجوز اعزام نیروهای نظامی به خارج از مرزها را برعهده کنگره گذاشته است.

مصوبات باید هم در مجلس نمایندگان و هم در مجلس سنا به تصویب برسد تا اعتبار قانونی پیدا کند. کنگره با استفاده از کارشناسان مجرب عضو «کمیته دائمی» و براساس اولویت‌بندی‌های ملی و فراملی، مصوبات را به تصویب می‌رساند.[5] کمیته‌ها از اعضای هر دو حزب دموکرات و جمهوریخواه تشکیل شده‌اند. کمیته‌های دائمی در کنگره مسئولیت نظارت و قانونگذاری را در امور سیاست خارجی برعهده دارند. دولت فدرال برای اتخاذ هر تصمیمی باید نظر اعضاء، به ویژه رؤسای کمیته روابط خارجی سنا و کمیته روابط بین‌الملل مجلس نمایندگان را جلب کند. چرا که این دو کمیته بارها با تصویب قوانین، خط‌مشی سیاست خارجی رؤسای جمهور را تغییر دادند. برای نمونه، مخالفت با پیمان منع آزمایش‌های اتمی و پیمان منع استفاده از مین‌های ضد نفر و پیمان کاهش آلاینده‌های گلخانه‌ای، از این موارد است.[6] چرا که در صورت امضای پیمان‌هایی که آمریکا ذکر کرده است، این کشور به لحاظ نظامی، سیاسی و اقتصادی به دلیل کاهش آزمایش، تکثیر و فروش تسلیحات با مشکل مواجه می‌شد. همچنین پیوستن به پیمان‌های فوق با اصول

1. Federal Bureau of Investigation (FBI)

2. The Senate

3. The House of Representatives

4. Edward S. Greenberg، ***The American Political System***، (London: Cambridge، 1996)، p. 316.

5. Alan Grant، ***The American Political Process***، (Vermont: Grower Publishing Co، 1989)، p. 21.

٦. ابوالفتح و قلی‌پور، **پیشین**، صص ١٤-٣١٣.

بازدارندگی هسته‌ای رئالیسم - که در بخش سوم این پژوهش مورد بررسی قرار خواهد گرفت - مغایرت دارد.

به این ترتیب، کنگره به طور غیرمستقیم از طریق تصویب مصوبات خارجی، حضور در کمیته روابط بین‌الملل، سخنرانی‌ها و مسافرت‌های خارجی، در تصمیمات سیاست خارجی آمریکا تأثیر می‌گذارد.

در اتخاذ تصمیمات سیاست خارجی میان کنگره و رئیس‌جمهور نوعی تعامل عقلانی نیز وجود دارد. در این تعامل هم سیاستمداران و هم قانونگذاران در به حداکثر رساندن منافع ملی آمریکا با یکدیگر پیوند خورده‌اند.[1] برای نمونه در حیطه «سیاست بحرانی»[2] که منافع حیاتی مملکت مورد تهدید قرار گیرد مانند بحران کویت در سال ۱۹۹۱ و بحران عراق در سال ۲۰۰۳، رئیس‌جمهور تأثیر بیش‌تری در حیطه سیاست خارجی و دفاعی دارد؛ اما در حیطه «سیاست ساختاری»[3] درخصوص ماهیت و چگونگی تخصیص منابع یا اصطلاحاً «دلار سیاست است»[4] نقش کنگره حائز اهمیت است و در حیطه «سیاست استراتژیک»[5] مربوط به تعیین اهداف مهم و تاکتیک‌ها در امور خارجی و دفاعی هر دو قوه از نقش تقریباً هم‌وزن و هم‌سنگ برخوردار هستند.[6] برای نمونه، تصمیم‌گیری در حیطه سیاست استراتژیک حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر به قلمرو ایالات متحده با واقعه تهاجم به «پرل هاربر» مقایسه شد. در این مقطع، کنگره و رئیس‌جمهور در اتخاذ تصمیمات مهم بین‌المللی و منطقه‌ای فصل جدیدی از همکاری را در جهت اهداف منافع ملی آمریکا آغاز کردند. (روند قانونگذاری در کنگره آمریکا، نمودار شماره ۲-۳)

---

1. Louis Fisher، ***Congressional Abdication on War and Spending***، (College Station: Texas University Press، 2000)، p. 165.

2. Crises Policy

3. Structured Policy

4. Dollars are Policy

5. Strategic Policy

٦. دهشیار، پیشین، صص ۹۱-۸٦.

سنا

گام اول
نمایده‌ای؛ قانون را مطرح می‌کند یا به یک کمیته اصلی، ارجاع داده می‌شود.

گام دوم
کمیته اصلی، پیشنهاد را به کمیته فرعی، ارجاع می‌دهد.

گام سوم
کمیته فرعی بحث می‌کند، پیشنهادهای الحاقی را مطرح می‌کند و در صورت درخواست تعدادی از نمایندگان، پیشنهاد به کمیته اصلی، ارجاع داده می‌شود.

گام چهارم
در صورت تأیید کمیته‌ی اصلی، قانون در مجلس سنا، برای رأی‌گیری مطرح می‌شود.

تنها مورد اختلاف

گام پنجم
ضمن بحث،
اصلاحیه‌های جدید الحاق می‌شود.

مجلس نمایندگان

گام اول
نمایده‌ای؛ قانون را مطرح می‌کند یا به یک کمیته اصلی، ارجاع داده می‌شود.

گام دوم
کمیته اصلی، پیشنهاد را به کمیته فرعی، ارجاع می‌دهد.

گام سوم
کمیته فرعی بحث می‌کند، پیشنهادهای الحاقی را مطرح می‌کند و در صورت درخواست تعدادی از نمایندگان، پیشنهاد به کمیته اصلی، ارجاع داده می‌شود.

گام چهارم
در صورت تأیید کمیته اصلی، قانون تصویب می‌شود و در صورت که کمیته اصلی تأیید نکرد، از دستور کار خارج می‌شود.

گام پنجم
ضمن بحث،
اصلاحیه‌های جدید الحاق می‌شود.

این پیشنهاد ممکن است

اصلاحیه‌های جدیدی، افزوده می‌شود.

قانون ممکن است،
شکل جدیدی به خود بگیرد.

گام ششم
اگر هر دو مجلس، قانون را تأیید و آن را به دو شکل متفاوت ارائه کنند، کمیته‌ای مشترک تشکیل می‌شود تا دو شکل ارائه‌شده را هماهنگ کنند.

گام هفتم (سنا)
تصویب نتایج تصمیمات کمیته مشترک

گام هفتم (مجلس نمایندگان)
تصویب نتایج تصمیمات کمیته مشترک

اکنون، قانون هماهنگ شده است.

گام هشتم
در صورتی که هر دو مجلس آن قانون را تصویب کنند، برای امضاء یا وتو، به رئیس‌جمهور ارسال می‌شود.

نمودار ۲-۳. مراحل قانونگذاری در کنگره[1]

۱. ابوالفتح و قلی‌پور، **پیشین**، ص ۱۹۹.

۳. احزاب

احزاب، رابط میان دولت و ملت هستند. «منشور حقوق»، به عنوان یکی از بخش‌های مهم قانون اساسی آمریکا، آزادی احزاب و تشکل‌ها را در چهارچوبه قانون تضمین کرده است. از این‌رو، در ساختار سیاسی ایالات متحد، احزاب جایگاه خاصی برای تأثیر در بر تصمیمات دارند.

عرصه سیاسی آمریکا از زمان تأسیس این کشور معمولاً شاهد رقابت میان دو حزب قدرتمند دموکرات و جمهوریخواه بوده است. این دو حزب، تحت تأثیر نظام انتخاباتی خاص این کشور، اختلافات ایدئولوژیک و نیز متأثر از شیوه‌های مختلف اداره کشور، موجودیت پیدا کرده‌اند.[1] اختلاف تفکر و جهت‌گیری‌های احزاب کنونی در آمریکا در واقع میراث دوران تأسیس و پیدایش قلمرو آمریکا است.

یکی از کارویژه‌های اصلی احزاب در آمریکا تأثیرگذاری آنها در انتخابات است. نقش احزاب در تأثیرگذاری بر افکار عمومی از طریق رسانه‌ها و جهت دادن افکار عمومی در انتخابات و تعیین نامزد مورد نظر بسیار تعیین‌کننده است. برای نمونه، نقش احزاب در کسب پشتیبانی مردم از طرح‌ها و سیاست فرانکلین روزولت، موجب شده بود وی برای چهار دوره پیوسته (۱۹٤٥-۱۹۳۳) به مقام ریاست جمهوری انتخاب شود.

هر دو حزب سیاسی (دموکرات و جمهوریخواه) فراکسیون‌های فعالی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی در قوای سه‌گانه دارند. آنها از طریق سخنگویان و سایر رسانه‌های جمعی، افکار و عقاید حزبی خود را به اطلاع همگان می‌رسانند و تلاش می‌کنند از علایق، منافع و اعتقادشان از تصمیم‌گیری‌های سیاست داخلی و خارجی دفاع کنند. در آمریکا معمولاً حزب دموکرات (کبوترها)، به دلیل تأکید بر مسائل اقتصادی و اجتماعی در حوزهٔ سیاست داخلی نمایان کننده قدرت نرم‌افزاری است و حزب جمهوریخواه (بازها) نیز به دلیل پیروی از سیاست قدرت، امنیت و اقتدارگرایی نمایان کننده قدرت سخت‌افزاری به شمار می‌آید.[2] این دو حزب عمدتاً در تصمیم‌گیری‌های اهداف کلان سیاست خارجی و استراتژیک به طور یکپارچه عمل می‌کنند ولی ممکن است در شیوه و تاکتیک‌های تأمین اهداف ملی متفاوت عمل کنند.

نقش‌های فوق به دلیل سرشت تکثرگرای جامعه آمریکا، تنها بخشی از عوامل تأثیرگذار در سیاست خارجی آمریکا محسوب می‌شوند. سایر عوامل تأثیرگذار در سیاست خارجی آمریکا شامل جامعه دانشگاهی، شرکت‌های نفتی، صنایع اسلحه‌سازی، شرکت‌های چندملیتی، گروه‌های غیردولتی (NGOs) مانند گروه‌های

---

1. Malcolm Jewell and Sara M. House، ***Political Parties and Election in American States***، (Washington D. C.، 2001)، p. 2-10.

۲. حسن حسینی، ***راه سوم؛ راهبرد امنیت ملی و سیاست خارجی جان کری***، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳)، ص ۱۰۳.

حفظ محیط زیست، حقوق بشر، و... هستند. همچنین یکی دیگر از گروه‌های تأثیرگذار در سیاست خارجی و استراتژیک آمریکا، گروه طرفدار اسرائیل است که در مبحث بعدی به بررسی آن خواهیم پرداخت.

۲-۲-۲. لابی‌های یهودی در جامعه آمریکا

ایالات متحده آمریکا به دلیل ماهیّت غیرمتمرکز نظام سیاسی‌اش فرصتی برای فعالیت گروه‌ها و سازمان‌های غیردولتی فراهم می‌کند که با استفاده از ابزار قانونی منافع خاص خود را تأمین می‌کنند. با وجود این، دولت و مردم آمریکا، در برابر فعالیت گروه‌هایی که اقدامات آنها با منافع و مصالح ملی آمریکا مغایر باشد ایستادگی می‌کنند. برخی از گروه‌های فعال در این کشور شامل «گروه‌های فشار»،[1] «گروه‌های ذی‌نفع»[2] و «گروه‌های لابی»[3] هستند.

در این پژوهش منظور از گروه‌های طرفدار اسرائیل، عنوان مصطلح آن یعنی «لابی‌های یهودی» هستند که میزان و چگونگی تأثیرگذاری آن در شکل‌دهی روابط میان آمریکا و اسرائیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. مفهوم لابی

مفهوم «لابی» و چگونگی پیدایش لابی‌ها به اواخر قرن نوزدهم باز می‌گردد. در آن زمان افراد در راهروهای کنگره برای تأثیرگذاری بر تصمیمات لوایح و طرح‌ها به بحث و گفتگو می‌پرداختند. مفهوم لابی معنای مختلفی دارد که عبارتند از:

- به تالارها یا سالن‌های بزرگ متصل به اطاق‌های بزرگ‌تر اطلاق می‌شود که به عنوان راهرو یا اطاق انتظار مورد استفاده قرار می‌گیرند، مانند ورودی مجلس قانونگذاری یا سرسرای تالارها.
- تلاش گروهی از افراد به نمایندگی از گروه ذی‌نفع خود به منظور انجام دادن اقدامات مورد نظر آن گروه.[4]
- نوعی اصطلاح عمومی که برای گروه‌هایی که درگیر کار خاصی‌اند به کار می‌رود. برای نمونه «لابی نفتی»، «لابی محیط زیست»[5] یا لابی‌هایی که تلاش می‌کنند قوانینی را در مجلس یا کنگره تغییر دهند.[6] همچنین

---

1. Pressure Groups
2. Interest Groups
3. Lobby Groups
4. Merriam-Webster Online Dictionary، "Lobby"، 2006، ***http://www.m-m.com/cgi-bin/dictionary***.
5. Environmental Lobby
6. Wikipedia the Free Encyclopedia، "Lobby"، 23 March 2006، ***http://en.wikipedia.org/wiki/lobby***.

«لابی کردن» یک نوع اقدام حرفه‌ای است که فرد یا گروه در دفاع از امور عمومی بـه منظـور تـأثیر نداشـتن بـر دستگاه حکومتی انجام می‌دهد. «لابیست» کسی است که به طور داوطلبانه و یا از طریق پرداخت پـول، مجلـس قانونگذاری و نیز افکار عمومی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد.[1]

با توجه به تعاریف فوق کارویژه اصلی لابی‌ها استفاده از ابزار فشار برای رسیدن به اهداف مـشخص اسـت. اما گروه‌های فشار و گروه ذی‌نفع گروه‌هایی‌اند که اهـداف مـشترک دارنـد و بـا فعالیـت‌هـای سـازمان‌یافتـه در تصمیم‌گیری سیاستمداران در سطوح مختلف تأثیر می‌گذارند. آنها تلاش می‌کنند سیاست‌های عمومی جامعـه را در جهت منافع خاص خود سوق دهند.[2] گرچه این تعـاریف جـامع و مـانع نیـستند، وجـه مـشترک تمـام ایـن گروه‌ها، تعقیب اهداف مورد نظر در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و غیره، از طریـق تـشکیلات دولتـی یـا غیردولتی است.

حوزه فعالیت گروه‌های لابی به لحاظ کارویژه‌ای به سه دسته تقسیم می‌شود:

• *گروه‌های اقتصادی.* این گروه‌ها در زمینـه گـسترش صـادرات و بـازار آزاد کـالا، از سـازمان‌هـایی نظیـر سازمان تجارت جهانی، شرکت‌های چندملیتی[3] یا سازمان ملی تولیدکنندگان[4] حمایت کنند.

• *گروه‌های اجتماعی و مذهبی.* فعالیت این گروه‌ها در برابـر گـروه‌هـای متنفـذ اقتـصادی اسـت. آنهـا بـر موضوعاتی از قبیل آزادی‌های مذهبی، اجتماعی و حقوق بشر تأکید می‌کنند و همچنین نسبت به روابـط آمریکـا با دولت‌هایی که ناقض حقوق بشراند حساس می‌باشند.

• *گروه‌های نژادی.* این گروه‌ها شامل اقلیت‌های نژادی در آمریکا هـستند کـه متناسـب بـا سـهم جمعیتـی، قدرت اقتصادی، نفوذ رسانه‌ای و انسجام تشکیلاتی، دارای پایگاه و نفـوذی هـستند کـه موجـب مـی‌شـوند در تصمیمات دولت تأثیرگذار باشند. قدرتمندترین گروه متنفذ نژادی، لابی‌های یهودی هستند[5] که در ایـن قـسمت به بررسی آن خواهیم پرداخت.

---

1. ***Ibid.***، p. 2.

- Jeffrey H. Birnbaum، ***The Lobbyists: How Influence Get Their Way in Washington***، (New York: Times Books، 1992)، p. 13.

2. Roger Hilsman، ***The Politics of Policy Making in Defense and Foreign Affairs***، (New Jersey: Prentice Hall، 1993)، p. 230.

3. Multinational Corporations (MNCs)

4. National Association of Producers

۵. ابوالفتح و قلی‌پور، **پیشین**، ص ۳۲۲.

- Jentleson، ***Op. cit.***، p. 44.

۲. لابی یهودی و عملکرد آن

تصمیمات سیاست خارجی ایالات متحده متأثر از روابط پیچیده میان بخش‌های مختلف این کشور است. هر تصمیم‌گیری مهم، به دلیل ذات تکثرگرای نظام سیاسی این کشور باید از کانال‌های مختلفی عبور کند. برخی از بخش‌های تأثیرگذار بر تصمیمات سیاست خارجی این کشور شامل کنگره، وزارت امورخارجه، وزارت دفاع (پنتاگون)، سازمان اطلاعات مرکزی (سیا)، شورای امنیت ملی و نیز احزاب، گروه‌ها، رسانه‌ها و... هستند که نقش برخی از آنها در قسمت اول این فصل بررسی شد.

همان‌گونه که گفته شد، یکی از گروه‌های متنفذ نژادی در آمریکا «لابی‌های یهودی»[1] هستند. «جان مرشایمر»، استاد دانشگاه شیکاگو و «استفن والت» استاد دانشگاه هاروارد در مقالهٔ خود تحت عنوان *لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا* آورده‌اند که مبنای عمل کلیه گروه‌های فشار در آمریکا مشابه هم هستند، اما آنچه لابی یهودی را از سایر گروه‌های فشار متمایز می‌کند، قدرت تأثیرگذاری آنها است.[2] این لابی‌ها به دو شکل رسمی و غیررسمی در ساختار جامعه آمریکا نقش دارند. گروه‌های غیررسمی مانند گروه «بنی بریث»[3] و گروه «حداش»[4] و «کمیته اقدام سیاسی»[5] هستند که بیشتر در زمان انتخابات فعال می‌شوند. اما تأثیرات لابی‌های رسمی ـ که مهم‌ترین آنها کمیته امور عمومی آمریکا ـ اسرائیل (ایپک) است ـ در تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی آمریکا حائز اهمیت است.

الف) کمیته امور عمومی آمریکا ـ اسرائیل (ایپک)[6]

ایپک را که در آغاز تحت عنوان «کمیته صهیونیستی آمریکا برای امور عمومی»[7] نامیده می‌شد در سال ۱۹۵۱ «آی. ال. کنین»[1] تأسیس کرد. هدف از تأسیس آن فراهم کردن کمک برای اسرائیل بود. این کمیته در سال ۱۹۵۹ به نام فعلی «ایپک» تغییر نام داد. ایپک تا اواخر دهه ۱۹۷۰، سازمانی بود که تنها در حوزه واشینگتن فعالیت می‌کرد.

---

۱. لازم به توضیح است بسیاری از یهودیان که به قوانین دینی یهودیت و تورات اعتقاد دارند، صهیونیست‌ها را به عنوان یهود نمی‌شناسند و نیز از اقدامات لابی‌های افراطی به دلیل مغایرت آن با اصول تورات، شدیداً انتقاد می‌کنند، بنگرید به:

- Milesian، "Jews Against Zionism"، ***http://www.forum.skadi.net/archive/index.php/t-16597.html***.

2. John J. Mearsheimer and Stephen Walt، "The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy"، 23 March 2006، ***http://www.information clearinghouse.info/article.html***.

3. B'nai B'rith

4. Hadassah

5. Political Action Committee (PAC)

6. The American-Israel Public Affairs Committee (AIPAC)

7. The American Zionist Committee for Public Affairs

«ایپک» تشکیلات داخلی گسترده‌ای دارد که نیازهایی را اعلام و مطالب فراوانی ـ که عمده آنها جنبهٔ ستیزه‌جویانه دارد ـ دربارهٔ اسرائیل و جهان عرب منتشر می‌کند. اعضای این لابی با اعتقاد به اهمیت فعالیت‌های تبلیغاتی و اطلاعاتی، به طور مستمر، حجم زیادی از مطالب و نوشته‌های سیاسی را نه تنها دربارهٔ اسرائیل، بلکه دربارهٔ جهان عرب و اسلام منتشر می‌کنند. با این که بسیاری از این مطالب در ظاهر، مشی متعادلی دربارهٔ خاورمیانه ارائه می‌کنند، در حقیقت به طور مداوم از اسرائیل طرفداری و در بسیاری از مواقع، دشمنی خود را با اعراب و مسلمانان آشکار می‌کنند.[۲] این کمیته، فعالیت‌های زیادی در زمینه، ارتقای همکاری استراتژیک آمریکا و اسرائیل به منظور مقابله با تهدیدات جدید، کمک به پیشبرد فرایند صلح خاورمیانه، حمایت از بیت‌المقدس (اورشلیم) به عنوان پایتخت اسرائیل، ارتقای آگاهی کنگره دربارهٔ روابط آمریکا ـ اسرائیل انجام می‌دهد.[۳]

«ایپک» را یک مدیر اجرایی قدرتمندی اداره می‌کند که مسئولیت اجرای برنامه‌های سازمان را دارد. وی وظیفه دارد به طور روزانه کلیه عملیات و فعالیت‌های پرسنل را کنترل و بررسی کند. از آنجا که «ایپک» با موضوعات سیاستگذاری درگیر است و نیاز دارد پاسخ سریعی به تحولات بدهد، پرسنل حرفه‌ای آن دارای قدرت تصمیم‌گیری بالایی هستند. مدیر اجرایی، مدیریت مسائل روزانه و شرایط بحرانی را نیز بر عهده دارد و زیر نظر کمیته اجرایی ایپک و نظارت جامعه یهودیان آمریکا فعالیت می‌کند. تا دهه ۱۹۸۰، ایپک بیشتر بر کنگره آمریکا متمرکز بود. اما در دهه‌های اخیر با هر دو شاخه اجرایی و قانونگذاری، لابی‌گری می‌کند.[٤]

راه نفوذ آنها در قوای مقننه و مجریه به دو شکل است: حضور مستقیم و حضور غیرمستقیم با استفاده از لابی‌ها و گروه‌های ذی‌نفوذ یهودی. استراتژی گروه‌های طرفدار اسرائیل این است که به کسانی که علیه اسرائیل یا به طرفداری از اعراب در کنگره سخن می‌گویند، فشار تبلیغاتی زیادی وارد کنند و در انتخابات نیز تلاش می‌کنند موجبات شکست آنها را فراهم آورند. «ایپک» به شکل گسترده و با سرعت به اعضای کنگره، اطلاعات و اسناد را به شکل‌های مکتوب، تلفنی و ملاقات شخصی ارائه می‌دهد.[٥] تلاش آنها در فرایند انتصاب افراد در قوه مجریه، رایزنی در بوروکراسی وزارتخانه‌ها و نهادهای اداری قابل توجه است. آنها با توجه در اختیار داشتن رسانه‌ها و قابلیت اثرگذاری در افکار عمومی و تصمیم گیرندگان سیاست خارجی، ایفای نقش می‌کنند.

---

1. I. L. Kenen

۲. جان استیری، «نقش گروه‌های فشار در شکل‌گیری سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه»، ترجمه حجت رسولی، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***، جلد ۹، ۱۳۸۰، ص ٤٧.

3. Right Web Profile، "American Israel Public Affairs Committee (AIPAC)، September 8، 2006، ***http: www.apical.org/documents/Whowear***.

٤. سیدعلی طباطبایی، «خاستگاه‌های قدرت یهودیان آمریکا»، در ابرار معاصر، ***کتاب آمریکا (۳)***، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۲)، ص ۲۵.

٥. ***همان***، صص ٤١-۳۹.

استراتژی حمایت همه‌جانبه از سیاست‌های اسرائیل اثر معکوس نیز در جامعه آمریکا بر جای نهاده است. برای نمونه، در زمان تصدی نخست‌وزیری اسحاق شامیر از حزب لیکود، اسرائیل شروع به اجرای برنامه وسیعی در زمینه شهرک‌سازی در کرانه غربی کرد. برخی یهودیان اعتبار چنین موضعی را مورد سؤال قرار دادند و اعتقاد پیدا کردند که امنیت اسرائیل به بهترین وجه از طریق ایجاد محیطی باثبات و صلح‌آمیز در خاورمیانه تأمین می‌شود. «لابی صلح یهود» به منظور نمایندگی آن دسته از یهودیانی ایجاد شد که می‌خواستند اسرائیل موضعی در قبال سرزمین‌های اشغالی در پیش گیرد که امکان همکاری بیشتر میان فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها و در نهایت ایجاد دولت فلسطینی را فراهم کند.[1] همچنین در سال ۱۹۹۲، لابی صلح یهود به کنگره فشار آورد تا مادامی که دولت اسرائیل از وام دریافتی برای ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین در کرانه غربی استفاده می‌کند مانع تضمین این وام‌ها شود. آنها احساس می‌کردند این شهرک‌ها مانعی واقعی در راه صلح در منطقه هستند، زیرا با ادامه ساخت این شهرک‌ها، فلسطینی‌ها از مذاکره امتناع می‌کنند. با این همه، «ایپک» از موضع اسرائیل در مورد احداث شهرک‌ها حمایت می‌کرد. این موضوعی بود که در میان جامعه یهود تفرقه ایجاد کرد.[2]

ب) مؤسسهٔ همکاری‌های آمریکایی ـ اسرائیلی[3]

«مؤسسه همکاری‌های آمریکایی ـ اسرائیلی» در سال ۱۹۹۳ به منظور تقویت روابط آمریکا و اسرائیل براساس ارزش‌های مشترک دو دولت ایجاد شد. این مؤسسه هدف فعالیت خود را انتقال روش‌هایی که اسرائیلی‌ها با موفقیت در اسرائیل به کار برده‌اند به آمریکا و انتقال برنامه‌های جدید آمریکا به اسرائیل، بیان کرد. این مؤسسه معتقد است اسرائیل دارای توانایی‌هایی است که قابلیت انتقال به آمریکا را دارد. این مؤسسه کتابی به نام *شرکاء دگرگونی؛ چگونه همکاری‌های آمریکا و اسرائیل می‌تواند به سود آمریکا باشد* منتشر کرده است.
این مؤسسه اهداف خود را این چنین بیان می‌کند:

- فراهم کردن وسیله‌ای برای تحقیق، مطالعه، بحث و تبادل‌نظر پیرامون همکاری‌های غیرنظامی (ابتکارات ارزشی مشترک) بین دولت و ملت آمریکا و اسرائیل؛
- تسهیل ایجاد همکاری بین آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها؛
- تبلیغ فعالیت‌های مشترک و منافع آمریکا و اسرائیل؛

---

۱. پیروز ایزدی، «جایگاه لابی یهود در سیاست خارجی ایالات متحده»، در ابرار معاصر، ***کتاب آمریکا (۳)***، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۲)، ص ۱۸۸.
۲. ***همان***، ص ۱۸۹.

3. American-Israeli Cooperative Enterprise (AICE)

- کندوکاو در منافع تاریخی مشترک بین دولت و ملت آمریکا و اسرائیل؛
- حمایت مالی از تحقیق، کنفرانس‌ها و نوشتجات حمایت‌کننده از اسرائیل؛
- ایفای نقش به عنوان واسطه روابط آمریکا و اسرائیل.[۱]

این مؤسسه تا به حال گزارش‌هایی در مورد همکاری بین اسرائیل و ۲۵ ایالت آمریکا، دوباره‌نویسی تاریخ و افسانه‌ها و واقعیت‌ها در روابط اسرائیل و اعراب منتشر کرده است. این مؤسسه همچنین روی پروژه ویژه‌ای کار می‌کند که هدف آن بیان تاریخ بدرفتاری علیه آمریکایی‌ها در جنگ جهانی دوم از طریق فیلم است. این مؤسسه همچنین «کتابخانه مجازی یهود»[۲] دارد که به اینترنت مرتبط است.[۳]

پ) کنفرانس رؤسای سازمان‌های عمدهٔ آمریکایی‌های یهودی[٤]

«کنفرانس رؤسای سازمان‌های عمدهٔ آمریکایی‌های یهودی» یکی از گروه‌های لابی بزرگ یهودی در جامعه آمریکا است تشکیلات گسترده در بخش‌های مختلف جامعه آمریکا دارد.

برخی از سازمان‌های فعال یهودی در جامعه آمریکا عبارتند از: «کمیته یهودیان آمریکایی»،[٥] «سازمان صهیونیستی آمریکا»،[٦] «سایمون ویزینتال»،[٧] «مجمع ضد افترا»[٨] و... . این گروه‌ها علاوه بر تأثیرگذاری در تصمیمات تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی آمریکا، در بخش رسانه‌های گروهی آمریکا نظیر شبکه‌های تلویزیونی، ایستگاه‌های رادیویی، روزنامه‌ها و مجلات نیز فعال هستند.[۹] آنان اطلاعات لازم در رسانه‌های گروهی را نه تنها در جهت تقویت روابط بین آمریکا و اسرائیل به کار می‌گیرند؛ بلکه برای افزایش آگاهی تصمیم‌گیرندگان و نیز عموم مردم نیز عرضه می‌کنند.

به طور کلی لابی‌های یهودی و گروه‌های صاحب منافع برای تأثیرگذاری در تصمیمات سیاست خارجی ایالات متحده از خط‌مشی‌های متفاوتی استفاده می‌کنند. برخی از این شیوه‌ها عبارت‌اند از:

---

۱. سیدحمیدرضا سری، «گروه طرفدار اسرائیل در آمریکا و حمایت آمریکا از اسرائیل»، ***پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد***، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، (شهریور ۱۳۸۱)، ص ۱۳٦.

2. Jewish Virtual Library

۳. ***همان***، ص ۱۳٦.

4. The Conference of Presidents of Major American Jewish Organization

5. The American Jewish Committee

6. Zionist Organization of America

7. Simon Wiesenthal

8. Anti Defamation League (ADL)

9. Jeffrey Blankfort، "The Influence of Israel and Its American Lobby Over US Middle East Policy"، 10 July 2006، *http://www.ziopedia.org/index.php.*

- تماس تلفنی یا ارسال نامه و دورنما به کاخ سفید یا بخش‌های دیگر دولتی؛
- ارتباط مستقیم و خصوصی با رئیس‌جمهور و مسئولان بلندپایه؛
- تماس خصوصی با اعضای کنگره و همکاران‌شان و برقراری ارتباط درازمدت با آنان؛
- فشار آوردن به کاخ سفید و کنگره از سوی سازمان‌های داخلی با استفاده از روش‌های فوق‌الذکر؛
- دستیابی به رسانه‌های جمعی و نفوذ در آنها برای کسب وجهۀ مردمی و تبلیغ برنامه‌های مشخص؛
- اقدامات مردمی برای جلب حمایت مردم و
- ایجاد ارتباط با دست‌اندرکاران سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه.[1]

برای نمونه، لابی‌های یهودی طی سالیان دراز شبکه ارتباطی گسترده‌ای با اعضای کنگره و مسئولان دولتی آمریکا در سطح کشوری و محلی برقرار می‌کنند. کارمندان کاخ سفید نیز برای کاستن از مخالفت‌های احتمالی و تسلط بر برنامه‌های زمانی با دقت تمام نشست‌هایی با گروه‌های لابی و سازمان‌های نژادی ترتیب می‌دهند. هدف از این هماهنگی‌ها، فقط تعیین زمان‌بندی نیست، بلکه برای آن است که دقیقاً مشخص کنند کی و چگونه رئیس‌جمهور در مجامع عمومی آشکار می‌شود و چه موقع می‌توان با او عکس گرفت. در جلسات سازمان‌های یهودی آمریکایی، رهبران یهود آمریکایی با آمادگی و برنامه‌هایی متناسب با درخواست‌ها و توصیه‌ها حضور می‌یابند و کمک‌های مالی و نظامی مشخصی برای اسرائیل مطرح می‌کنند.[2] لابی‌های صهیونیستی برای حفظ قدرت خود و روزآمد نگه داشتن اعضای‌شان پول و وقت کافی نیز صرف می‌کنند تا از این طریق تأثیرات بیشتری در تصمیمات تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بگذارند. در بخش رسانه‌ها برخی از شبکه‌های تلویزیونی تحت مدیریت یهودی‌ها است نظیر شبکه‌های[3] (ABC)، [4] (CBS)[5] و (NBC) و نیز برنامه‌های رادیویی[6] (MBS) و شبکه‌های سرگرمی که با شرکت‌های ژاپنی در آمریکا رقابت می‌کنند.[7] همچنین سهم یهودیان در بخش روزنامه‌ها نظیر روزنامه واشینگتن پست و نیویرک تایمز با گرایش لیبرال، وال استریتجورنال با گرایش محافظه کارانه و نیز مجله نیوزویک حایز اهمیت است.

---

۱. استیری، **پیشین**، ص ٤٦.
۲. ***همان***، ص ٤٨.

3. American Broadcasting Companies
4. Columbia Broadcasting System
5. National Broadcasting Company
6. Mutual Broadcasting System
7. Bardes shelley and schmidt . American Government and Politics Today . The Essentialls (Belmont: Wads Worth، 2001),pp. 235-40.

نتیجه‌گیری و ارزیابی فرضیه دوم

ایالات متحده آمریکا به عنوان یک قدرت جهانی و اسرائیل به عنوان یک قدرت منطقه‌ای روابط ویژه و منحصربه‌فردی دارد. همان‌گونه که در این فصل بررسی کرده‌ایم، در کیفیت و نوع روابط دو دولت، گروه‌های طرفدار اسرائیل یا لابی‌های یهودی نیز دخیل هستند. آنها با شیوه‌ها و ابزارهای مختلفی که در اختیار دارند در کانون تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی آمریکا نفوذ می‌کنند و در تصمیم‌گیری‌ها مرتبط با مسائل خاورمیانه و اسرائیل نقش‌آفرینی می‌کنند. تأثیر این گروه‌ها در تصمیمات سیاست خارجی آمریکا به عنوان یک «واقعیت» انکارناپذیر است اما تمامی «واقعیت» نیست.

در تجزیه و تحلیل علت روابط منحصربه‌فرد آمریکا و اسرائیل و نیز نقش لابی‌های یهودی در جامعه آمریکا دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که در این قسمت به مهم‌ترین این دیدگاه‌ها خواهیم پرداخت:

گروه اول افرادی نظیر، «جان مرشایمر» و «استفن والت» در مقاله خود تحت عنوان، *لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا*، علت محوری روابط منحصربه‌فرد آمریکا و اسرائیل را نفوذ لابی‌های یهودی در تصمیمات سیاست خارجی آمریکا می‌دانند.[۱] مهم‌تر از آن «دونالد نف» در اثر خود تحت عنوان، *گروگانگیری سیاست خارجی آمریکا توسط اسرائیل*، معتقد است سیاست خارجی آمریکا به شدت تحت‌تأثیر منافع اسرائیل بوده است.[۲]

گروه دوم نظیر، «استفن سولارز»[۳] نماینده دموکرات‌ها از نیویورک در *هفته‌نامه یهودیان واشینگتن* می‌گوید: «در تجزیه و تحلیل نهایی، تنها وجود منافع برای طرفین عامل استمرار روابط نزدیک ایالات متحده و اسرائیل است و اعمال قدرت گروه‌های فشار (لابی‌های یهودی) نقشی در این باب ندارد».[۴]

گروه سوم نظیر، «نوام چامسکی» استاد و نظریه‌پرداز دانشگاه هاروارد آمریکا در کتاب، *مثلث سرنوشت: آمریکا، اسرائیل و فلسطینی‌ها* می‌نویسد: «در بررسی مناسبات ویژه آمریکا و اسرائیل، می‌باید نه دامنه حمایت آمریکا از اسرائیل را کم‌اهمیت دانست و نه نقش گروه‌های فشار سیاسی را در مراحل تصمیم‌گیری آمریکا بیش از اندازه برآورد کرد».[۵]

---

1. Mearsheimer and Walt، ***Op. cit.***، pp. 1-29.

- Mearsheimer and Walt، "Israel Lobby Driving US Foreign Policy"، 27th March، 2006، ***http://www.Story.Northkoreatimes.com/index.php/ct/g/cid.***

2. Donald Neff، ***Fallen Pillars***، (Washington D. C.: Institute for Palestine Studies، 1995)، pp. 167-182.

3. Stephen J. Solarz

۴. فیندلی، پیشین، ص ۱۰۱.

۵. نوم چامسکی، ***مثلث سرنوشت: آمریکا، اسرائیل و فلسطینی‌ها***، ترجمه: هرمز همایون‌پور، (تهران: آگه، ۱۳۶۹)، ص ۲۹.

در بررسی و تحلیل عقلانی، هر کدام از دیدگاه‌های فوق طرفدارانی دارند و بخشی از واقعیت را مطرح می‌کنند. به نظر می‌رسد دو دسته اول، روابط آمریکا و اسرائیل را بزرگ‌نمایی و یا به طور تقلیل‌گرایانه بیان می‌کنند. مرشایمر و والت میزان تأثیرگذاری لابی‌های یهودی در تصمیمات سیاست خارجی ایالات متحده را بزرگ‌نمایی می‌کنند. دونالد نف سیاستمداران آمریکایی را به عنوان گروگان اسرائیل ذکر می‌کند. وی به گونه‌ای مطرح می‌کند که تصمیم‌گیرندگان آمریکایی هیچگونه اراده و استقلال عملی از خود ندارند و فقط برای منافع خاص اسرائیل استخدام شده‌اند. همچنین سولارز به گونه‌ای اظهار می‌کند که لابی‌های یهودی نقشی در روابط نزدیک آمریکا و اسرائیل ندارند. به نظر می‌رسد گروه‌های اول و دوم تا حدودی چشم خود را از حقایق بسته‌اند و دیدگاه سوم به حقیقت نزدیک‌تر است.

گرچه کسی نمی‌تواند تأثیرگذاری لابی‌های یهودی را در جامعه آمریکا انکار کند، اما این فرضیه نمی‌تواند به عنوان عامل اصلی شکل‌دهنده روابط ویژه دو دولت آمریکا و اسرائیل توجیه شود. چون همان‌گونه که اشاره شد، لابی‌های مختلفی در جامعه آمریکا فعال هستند، ولی دولت‌های این لابی‌ها از روابطی همچون روابط آمریکا ـ اسرائیل برخوردار نیستند. برای نمونه به برخی از لابی‌های فعال در آمریکا و انگلستان به عنوان شاهد اشاره می‌شود.

گروه لابی ایرلندی. این گروه پس از کمیته امور عمومی آمریکا ـ اسرائیل (ایپک)، از نفوذ زیادی در جامعه آمریکا برخوردار است. ایرلندی‌ها، اقلیتی منسجم هستند، که در ایالت‌های شمالی و شرقی این کشور قدرت فراوانی دارند. بخش وسیعی از امکانات صنعتی و بانکی ایالت‌های ساحلی اقیانوس اطلس در اختیار ایرلندی‌ها قرار دارد. آنان توانسته‌اند طی دویست سال گذشته تاکنون جامعه‌ای منسجم در آمریکا به وجود آورند. عمدهٔ فعالیت‌های سیاسی ایرلندی‌ها در «کمیته کمک به ایرلند شمالی»[1] سازماندهی شده است. چنین امری در پی خودمختاری ایرلند شمالی و پس از آن وحدت دو ایرلند به وجود آمده است. بیل کلینتون، رئیس‌جمهور آمریکا تحت نفوذ چنین کمیته‌ای، در کنگره و کاخ سفید بود و از طریق سناتور سابق، جورج میچل، طرح صلح ایرلند شمالی را به لندن و ارتش آزادیبخش ایرلند شمالی پیشنهاد کرده بود. موفقیت آن طرح موجب بازگشت مجدد خودمختاری به ایرلند شمالی و کاهش نیروهای انگلیسی از شمال جزیره ایرلند شد و سرانجام قرارداد صلح بین ایرلند شمالی و انگلستان امضاء شد.[2] به‌رغم همکاری‌های ایرلند شمالی با دولت آمریکا و نیز نفوذ بالای این گروه در ساختار جامعه آمریکا، روابط ایرلند شمالی و ایالات متحده روابط ویژه‌ای نیست و ویژگی‌های روابط بین آمریکا و اسرائیل را ندارد. هم‌اکنون دولت خودمختار ایرلند شمالی با دولت آمریکا در زمینه‌های مختلف از

1. Irish Northern Aid Committee (NORAID)

۲. ابوالفتح و قلی‌پور، **پیشین**، ص ۳۲۳.

جمله مسئله مهاجرت، استرداد مجرمین و... با یکدیگر مشکل دارند.[۱] به عنوان نمونه، نفوذ لابی یهودی در کشوری غیر از ایالات متحده شاهد این مدعاست.

نفوذ گروه یهود در انگلستان. فعالیت یهودیان در جامعه انگلستان سوابقی طولانی دارد. آنها در سال ۱۸۳۰ میلادی موفق شدند با جلب نظر نمایندگان قانونگذاری در پارلمان این کشور به حقوق کامل سیاسی دست یابند. آنان با پیروزی «بنیامین دزرائیلی» در انتخابات، این امکان را یافتند که اولین نمایندهٔ یهودی را وارد پارلمان انگلستان کنند. چیزی نگذشت که او به عنوان نخست‌وزیر برگزیده شد. یهودیان در زمان «ادوارد هفتم» (۱۹۱۰-۱۹۰۱) پادشاه انگلستان و همچنین «پادشاه جرج» و «ملکه مری» تا جنگ جهانی اول و نیز تا حال در بخش‌های مختلف صنعت، اقتصاد و سیاست این کشور نفوذ داشته‌اند. انگلستان در شکل‌گیری و تأسیس دولت اسرائیل نیز نقش فعالی داشت[۲] و مقامات دو دولت دارای روابط حسنه‌ای هستند ولی هیچگاه این روابط همانند روابط آمریکا ـ اسرائیل نبوده است.

در ایالات متحده علاوه بر گروه یهودی و گروه ایرلندی، گروه‌های دیگری نظیر گروه‌های ایتالیایی، آفریقایی، کوبایی، چینی‌ها، ویتنامی‌ها، ژاپنی‌ها، استانبولی، عربی، ژرمنی، اسلاوها و ایرانی‌ها وجود دارند. این ملیت‌ها تلاش می‌کنند با ایجاد گروه‌های فشار و با انسجام بخشیدن به آن، در سیاست خارجی ایالات متحده به نفع خود یا کشورهای اصلی خویش تأثیر بگذارند.[۳]

لابی عربی. لابی‌های عربی در جامعه آمریکا بسیار فعال‌اند. کشورهای عربی می‌کوشند از طریق سفارتخانه‌های خود در واشینگتن و ارتباط مستقیم خود، در سیاست خارجی آمریکا تأثیر بگذارند. دولت‌های عربی طی سالیان طولانی، هزینه‌های گزافی به مؤسسات عمومی و فعال در آمریکا و لابی‌ها پرداخته‌اند تا اینکه آنان به منظور تأثیر در سیاستمداران آمریکا به نفع این کشورها فعالیت‌های تبلیغاتی انجام دهند، ولی این تلاش‌ها عموماً تأثیر مثبتی در مردم یا سیاستمداران آمریکا نداشته است. افزون بر این، اتحادیهٔ عرب نیز که به نظر می‌رسد سازمان مناسبی برای انجام دادن فعالیت‌های لابی عربی باشد، هرگز نتوانسته است در افکار عمومی

---

۱. برای اطلاع بیشتر بنگرید به :

- Joseph E. Thompson، ***American Policy and Northern Ireland: Asago of Peace Building***، (London: Westport، Co. 2001)، 250 Pages.

- Europe Intelligence Wire، "Irish Lobby Groups Try to Stop U.S. Treaty on Extradition"، 22. July. 2006، ***http://www.accessmylibrary.com/comsite5/bin/pdinventory***.

2. John Baxter، "Jowish Occupied Governments: United Kingdom"، 28th December 1995، ***http://www.abbc2.com/medias/UK.htm***.

۳. ابوالفتح و قلی‌پور، **پیشین**، ص ۳۲۳.

آمریکا تأثیر بگذارد. اعراب آمریکایی در زمینه‌های سیاسی، فعالیت زیادی از خود نشان داده‌اند و حتی در کاخ سفید و دیگر مراکز دولتی، نفوذ فعالی یافتند، ولی این امر تاکنون در تصمیمات سیاست خارجی آمریکا تأثیر چندانی نداشته است.[1]

به هر تقدیر، ایالات متحده، مرکز ثقل لابی کشورهای خارجی است. حتی برخی از کشورهای کوچک یا شرکت‌های تجاری خارجی برای تصویب یا جلوگیری از تصویب قانون مورد نظر، به لابی‌گری می‌پردازند. گرچه دولت آمریکا طی مراحل قانونی به گروه‌ها مجوز فعالیت می‌دهد، چنانچه این اقدامات با منافع آمریکا مغایر باشد، ایستادگی می‌کند. حتی بزرگترین گروه‌های لابی نمی‌توانند سیاستمداران یا کنگره را به امری وادار کنند که برخلاف منافع و مصالح آمریکا است.

برخی از نویسندگان به گونه‌ای قضاوت می‌کنند که گویی نخبگان، روشنفکران و مقامات ایالات متحده تابع محض لابی‌های یهودی هستند. بسیاری از آنها به تقلید و کپی‌برداری از افکار دیگران اکتفا و فقط به آن استناد می‌کنند بدون اینکه تأملی در روابط پیچیده دو دولت و اصل منافع ملی آمریکا داشته باشند.

در اندیشهٔ اعراب، عامل روابط آمریکا ـ اسرائیل به دلیل «تأثیر لابی یهودی» تفسیر می‌شود، چرا که دولت‌های عربی برای پنهان کردن شکست‌ها و نقاط ضعف خود قدرت لابی یهودی را بزرگ جلوه می‌دهند. از سوی دیگر، برخی از تصمیم‌گیرندگان سیاسی آمریکا ممکن است از لابی یهودی به عنوان سرپوشی برای رسیدن به منافع خود در منطقه خاورمیانه استفاده کنند.[2] به هر حال، به نظر می‌رسد چنین تحلیلی قانع‌کننده نیست، همچنان دور از ذهن است اگر گفته شود یهودیان بر آمریکایی‌ها حکومت می‌کنند و ملت آمریکا ملتی ساده‌لوح و دنباله‌رو یهودیان است و تنها ۲/۵ درصد از جمعیت یهود آن کشور، جهت‌گیری ایالات متحده آمریکا را معین می‌کنند.

براساس این تحلیل، در صورتی که تأثیر یهود را بپذیریم چگونه می‌توانیم فشار و دستورات آمریکا به اسرائیل را تفسیر کنیم؟ برخی از این نمونه‌ها عبارتند از: در زمان ریاست جمهوری آیزنهاور در سال ۱۹۵٦، آمریکا به دلیل منافع ملی خود، اسرائیل را تحت فشار قرار داد تا از مصر (کانال سوئز) عقب‌نشینی کند؛ نیکسون به دلیل منافع ملی آمریکا در جنگ ۱۹۷۳ از شکست اسرائیل جلوگیری کرد ولی خود دیدگاه ضدیهودی داشت؛ در زمان ریاست جمهوری بوش، آمریکا دولت شامیر را مجبور کرد ساخت شهرک‌های یهودی‌نشین را متوقف و در کنفرانس صلح مادرید در سال ۱۹۹۱ شرکت کند. افزون بر این، آمریکا در سال

---

۱. استیری، **پیشین**، صص ۵۱-٤۹.

۲. استیری، **پیشین**، ص ٦۵.

۱۹۹۱، شرکت اسرائیل در جنگ خلیج فارس را نپذیرفت و حتی اسرائیل را وادار کرد که از پاسخگویی به حملات موشکی عراق به شهرهای اسرائیل خودداری کند.[۱]

به‌رغم اینکه عده‌ای تأثیر لابی‌های یهودی را در زمان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بزرگ‌نمایی می‌کنند[۲]، در نمونه‌های مختلف خلاف این ادعا ثابت شده است. برای نمونه، حمایت آمریکا از پیمان بالفور در سال ۱۹۱۷، در شرایطی انجام شد که آرای یهودیان هیچ‌گونه تأثیری در انتخابات وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور دموکرات آمریکا نداشت؛ هری ترومن، از حزب دموکرات که تقسیم فلسطین را در سال ۱۹٤۷ به رسمیت شناخت و از تأسیس اسرائیل در سال ۱۹٤۸ حمایت کرد تنها ۲۰ درصد آرای یهودیان را به دست آورد؛[۳] دوره ریاست جمهوری نیکسون از حزب جمهوریخواه به عنوان مهم‌ترین دوره روابط استراتژیک دو دولت آمریکا و اسرائیل، وی تنها با ۱۵ درصد از آرای یهودیان روی کار آمد؛ ۸۰ درصد از رأی‌دهندگان یهود در انتخابات سال ۲۰۰۰ به جرج دبلیو بوش رأی ندادند و تنها ۱۹ درصد به وی رأی دادند[٤]، ولی به نظر می‌رسد استحکام روابط دولت بوش با دولت اسرائیل بیش از رؤسای جمهور قبلی این کشور بوده است.

بزرگترین، طولانی‌ترین و سخت‌ترین منازعه بین ایپک و کاخ سفید پیرامون فروش تسلیحات در سال ۱۹۸۱ پدید آمد. در آن سال، پرزیدنت ریگان تصمیم گرفت پنج فروند هواپیمای فوق‌پیشرفته آواکس را به بهای ۸/۵ میلیارد دلار به عربستان سعودی بفروشد. ایپک و اسرائیل با هدف متوقف کردن معامله، فشار خود را متوجه نمایندگان کنگره و سناتورها کردند ولی موفق نشدند. ریگان در این باره می‌گوید: «به سایر کشورها مربوط نیست که سیاست خارجی ایالات متحده را تعیین کنند».[۵] در نتیجه آواکس‌ها به عربستان تحویل داده شد.

اعضای لابی در اولویت‌بندی موضوعات مطرح در سیاست خارجی، تأثیرگذارند، اما این تأثیر در بیشتر تصمیمات سیاسی، عامل تعیین‌کننده به شمار نمی‌آید. برخلاف افکاری که قویاً دربارهٔ قدرت اعضای لابی مطرح است؛ عملکرد آمریکا در خاورمیانه از جنگ جهانی دوم به بعد نشان می‌دهد کاخ سفید، شورای امنیت ملی، پنتاگون و وزارت امور خارجه در ترسیم استراتژی سیاست خارجی آمریکا بر پایه اولویت منافع ملی عمل

---

۱. هلال، *پیشین*، ص ١٦.

2. Mark Weber، "A Look at the Powerful Jewish Lobby in America"، Feb. 13، ***http://www.ihr.org/Leaflets/Jewishlobby.html***.

۳. هلال، *پیشین*، ص ١٦.

٤. مؤسسه تحقیقات ندا، «جلب نظر یهودیان آمریکا»، ***بولتن صهیونیسم آمریکا***، شماره ۱-۵۱، (شهریور ۱۳۸۳)، ص ۵.

۵. فیندلی، *پیشین*، ص ۱۰۵.

- Evice M. Uslaner، "All Politics are Global: Interest Groups and Making of Foreign Policy"، In Allan J. Cigler، Burdett A. Loornis، ***The Interest Groups Politics***، (Washington D.C.: CQ Press، 1986)، p. 374.

می‌کنند.[1] به این ترتیب، در تئوری‌های سیاستگذاری خارجی هرچه اهمیت مسئله تصمیم‌گیری کمتر باشد، احتمال اثرگذاری گروه‌های ذی‌نفوذ در نتایج تصمیم‌گیری بیشتر است، اما برعکس، هرچه مسئله تصمیم‌گیری در سیاست خارجی یک کشور مهم‌تر باشد، احتمال نفوذ گروه‌های ذی‌نفوذ کمتر است.[2] بنابراین، از آنجایی که کنگره و کاخ سفید در سیاستگذاری‌های خارجی نقش مهمی دارند، به نظر نمی‌رسد لابی‌های یهودی بتوانند کلیه اعضای این نهادها را وادار به تصویب قانونی کنند یا آنها را با اغنای مالی در موضوع خاصی بخرند. اگر اینگونه باشد *اصول دموکراسی* آمریکا زیر سؤال خواهد رفت در حالیکه مردم آمریکا در این زمینه بسیار حساس هستند. در موارد بسیاری مشاهده شده است که کنگره در برابر سوءاستفاده رؤسای جمهور از قانون، واکنش شدیدی نشان داده است.

مطلب دیگر اینکه، فعالیت گروه‌های یهودی و سرمایه یهودیان موضوعی نیست که به یهودیان جامعه آمریکا منحصر باشد چون، اول اینکه در آمریکا طیف‌های سیاسی مختلفی وجود دارد که با یکدیگر رقابت می‌کنند؛ دوم، سرمایه‌داران بسیاری وجود دارند که اصلاً یهودی نیستند؛ سوم اینکه نوع نظام لیبرال دموکراسی و تکثرگرای این کشور، آزادی بیان را حتی برای مخالفین خود نیز فراهم می‌کند.[3] از طرف دیگر، براساس نظر کمیسیون، تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا: «ایالات متحده به معنای واقعی کشوری نیازمندی نیست، این کشور، هم به طور مطلق و هم به گونه‌ای نسبی از هر کشور دیگر یا ترکیبی از کشورها، نیرومندتر و ثروتمندتر است. هرچند بعید است در بیست و پنج سال آینده برای آمریکا رقیبی جهانی پیدا شود.»[4] بنابراین، قضاوت تقلیل‌گرایانه از یک قدرت اول جهانی و توصیف آن همانند کشوری تحت‌الحمایه و تبعیت آن از یک گروه کوچک یهودی، با ادبیات روابط بین‌الملل سازگاری ندارد. کشوری که دارای اندیشمندان، نظریه‌پردازان و مقاماتی است که براساس نظریه رئالیسم و نئوریالیسم غیر از منافع ملی به هیچ چیز دیگری نمی‌اندیشند، متهم کردن آن به تبعیت بی چون و چرا از یک گروه کوچک با عقلانیت آن جامعه مطابقت ندارد. ممکن است در رابطه با موضوعی یا در مقطع خاصی فعالیت لابی‌های یهودی بیشتر شود ولی دفاع از منافع ملی آمریکا برای آنها به عنوان یک اصل حیاتی و خدشه‌ناپذیر است و به زمان و مقطع خاصی بستگی ندارد.

---

۱. استیری، **پیشین**، ص ٦٣.

۲. جیمز باربر و مایکل اسمیت، ***ماهیت سیاستگذاری خارجی: در دنیای وابستگی متقابل کشورها***، ترجمه سیدحسین سیف‌زاده، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷٤)، ص ۱۸۸.

۳. محمدبن المختار الشنقیطی، «آمریکا برای چه می‌جنگد؟»، ترجمه سعید آقا علیخانی، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***، جلد ۱۳، ۱۳۸۱، ص ۲۰۳.

٤. کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا، ***استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱***، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳)، صص ۲۵۹-۲۳۹.

* * *

به طور کلی در این بخش به بررسی دو فرضیه جانشین رقیب تحت دو فصل جداگانه پرداختیم. در فرضیه اول، به این نتیجه رسیدیم که تجانس تاریخی، ارزشی و فرهنگی مشترک در برقراری پیوند دو جامعه نقش مهمی دارد. این عامل می‌تواند به طور آگاهانه و ناآگاهانه در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی بازیگران نقش داشته باشد، اما همان‌گونه که استدلال شده است این تجانس تاریخی، ارزشی و فرهنگی در میان کشورهای اروپایی یا کشورهای عربی خاورمیانه وجود دارد ولی روابط منحصربه‌فردی در بین این دولت‌ها مشاهده نشده است. در نتیجه این فرضیه نمی‌تواند به عنوان فرضیه اصلی روابط ویژه و منحصربه‌فرد آمریکا و اسرائیل توجیه شود.

در فرضیه دوم، یعنی گروه‌های طرفدار اسرائیل در جامعه آمریکا به عنوان عامل روابط میان آمریکا ـ اسرائیل، به این نتیجه می‌رسیم که این فرضیه گرچه اهمیت خاصی دارد، اگر به تنهایی طرح شود مطابق با استدلالی که به عمل آمد، جامعه مبتنی بر عقلانیت آمریکا، نظام دموکراسی و نیز استقلال عمل تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا را به طور جدی زیر سؤال می‌برد. لذا باید به سراغ فرضیه مهم‌تری برویم و آن «منافع استراتژیک مشترک» است که به عنوان عامل تعیین‌کننده روابط منحصربه‌فرد میان آمریکا ـ اسرائیل محسوب می‌شود.

در نتیجه‌گیری نهایی این بخش لازم به توضیح است، در به وجود آمدن یک پدیده بین‌المللی مطمئناً عوامل مختلفی دخیل‌اند. کسی نمی‌تواند ادعا کند پدیده‌های بین‌المللی تک علتی‌اند. بر همین اساس در به وجود آمدن روابط منحصر به فرد میان آمریکا و اسرائیل به مثابه روابط «اتحادگونه»، به طور قطع عوامل بسیاری دخیل هستند که ما در این پژوهش تنها سه مورد از آنها را مطرح کرده‌ایم. برای نمونه، حسین دهشیار، استاد دانشگاه علامه طباطبایی معتقد است: «مشاغل استراتژیک یهودیان در جامعه آمریکا» می‌تواند به عنوان یک فرضیه جانشین رقیب در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی آمریکا نسبت به دولت اسرائیل تأثیرگذار باشد. از نظر ایشان برخلاف گذشته که مشاغل سخت‌افزاری، کمپانی‌های نفتی، کارتل‌ها، تراست‌ها و شرکت‌های چندملیتی اهمیت زیادی در حیات بخشیدن به چشم‌اندازهای آمریکایی‌ها داشتند، ولی امروزه مشاغل استراتژیک نرم‌افزاری، نوشتن «مقالات»[1]، روزنامه‌ها، تیتر اصلی روزنامه‌ها، فیلم‌نامه‌های هالیوودی و... در تولید فرهنگ و چگونگی تعریف پدیده‌های ملی و جهانی، از اهمیت خاصی برخوردارند.[2]

---

1. Essays

۲. حسین دهشیار، «جلسه پیش‌دفاعیه رساله حاضر»، ***دفتر شورای گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی،*** (۲۹ بهمن ۱۳۸۵).

هر یک از این فرضیه‌ها برای تبیین روابط یا اتحاد میان آمریکا و اسرائیل خود اهمیت خاصی دارند. هدف ما در این پژوهش انکار یا نفی آنها نیست، بلکه معتقدیم هیچکدام از این سه فرضیه به تنهایی و به عنوان یک علت تامّه نمی‌تواند اتحاد میان آمریکا و اسرائیل را توجیه کند. فرضیه اول به لحاظ ایجاد پیوند ارزشی میان دو دولت ـ ملت نقش مهمی ایفا می‌کند؛ فرضیه دوم نیز در تصمیم‌گیری‌های سیاسی آمریکا مؤثر است، اما اهمیت محوری آن بیشتر در بُعد «سیاست داخلی»[1] آمریکا است[2] و فرضیه سوم بر اساس متغیر *«منافع استراتژیک مشترک»*، علاوه بر حفظ اهمیت فرضیه‌های اول و دوم، مکمّل آنها نیز به حساب می‌آید. همچنین این فرضیه با منطق و ادبیات رشته روابط بین‌الملل سازگاری بیشتری دارد. این فرضیه براساس نظریه‌های رئالیسم و نئورئالیسم در بخش سوم این پژوهش در دو فصل مجزا مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

---

1. Demestic Policies

۲. برای اطلاع بیشتر از نقش عوامل داخلی در شکل‌دهی به سیاست‌ها و رفتار دولت‌ها بنگرید به :

- Walt، International Relation: One World، Many Theories، ***Op. cit.***

بخش سوم:

منافع استراتژیک مشترک آمریکا و اسرائیل

فصل اول:

منافع مشترک سیاسی آمریکا و اسرائیل

مقدمه

دولت‌ها در سیاست خارجی خود برای تأمین اهداف و منافع ملی از ابزارها و شیوه‌های مختلفی بهره می‌گیرند. نحوه به‌کارگیری تکنیک‌ها و استراتژی‌ها در روابط میان دولت‌ها با میزان موفقیت آنها در تأمین منافع ملی ارتباط منطقی دارد. این دولت‌ها برای به حداکثر رساندن منافع ملی‌شان ممکن است به اتحادها و همکاری‌ها در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی روی آورند. از قوه به فعل درآوردن چنین همکاری‌هایی باید با واقعیت محیط بین‌المللی که نظریه‌ها و استراتژی‌ها در چهارچوب آن شکل می‌گیرند مطابقت داشته باشد.

با توجه به مطالب فوق، روابط ویژه میان آمریکا و اسرائیل در زمینه‌های همکاری سیاسی، اقتصادی و نظامی از واقعیت‌های محیط بین‌المللی پیروی می‌کنند که در چهارچوب نظریه رئالیسم و نئورئالیسم مورد بررسی قرار می‌گیرد.

براساس نظریه نئورئالیسم که در فصل نظری این پژوهش بررسی شد، در فضای نبود مرجع مقتدر مرکزی و آنارشی در نظام بین‌الملل، دولت‌های آمریکا و اسرائیل علاوه بر افزایش توانمندی‌های داخلی خود، در پی تقویت اتحاد و همکاری‌های متقابل و تضعیف اتحادها و همگرایی‌های دولت‌های منطقه خاورمیانه هستند. براساس نظر رابرت گیلپین، می‌توان گفت دولت‌های آمریکا و اسرائیل می‌کوشند به وسیله تهدید، اجبار، تشکیل اتحاد و ایجاد حوزه‌های نفوذ، بر دولت‌های خاورمیانه نفوذ و تسلط پیدا کنند. هدف غایی آنها گسترش نفوذ در اقتصاد جهانی و تأمین «منافع حیاتی» در منطقه خاورمیانه است که بعد از جنگ جهانی دوم، اهمیت چشمگیری پیدا کرده است.

براساس نظریه‌های رئالیسم و نئورئالیسم می‌توان چنین استدلال کرد که دولت‌های آمریکا و اسرائیل در روابط متقابل‌شان به عنوان بازیگران اصلی صحنه‌آرایی می‌کنند و هدف از این نوع همکاری‌های ویژه، به حداکثر رساندن قدرت و منافع ملی آنها است.

ایالات متحده آمریکا و اسرائیل دارای روابط استراتژیک هستند و از متحدان عمده در خاورمیانه به شمار می‌آیند. دولتمردان آمریکایی بر این باورند که اسرائیل «نقش حیاتی» برای «منافع استراتژیک آمریکا» در خاورمیانه ایفا می‌کند.[1] از زمان تأسیس دولت اسرائیل تاکنون دو دولت آمریکا و اسرائیل به تدریج گستره و عمق روابط‌شان را توسعه داده‌اند. اتحاد آمریکا با اسرائیل براساس نظریه استفن والت و کنث والتز و مدل‌سازی به عمل آمده در فصل نظریه‌ها، در جهت منافع استراتژیک آمریکا به عنوان یک قدرت بین‌المللی و منافع اسرائیل به عنوان یک قدرت منطقه‌ای استوار است.

از نظر روژه گارودی، نویسنده فرانسوی، اسرائیل دارای موقعیت استراتژیک تعیین‌کننده‌ای در رویارویی دو دنیا است. بنیانگذار دولت اسرائیل، حتی قبل از به وجود آمدن این کشور، رسالت اساسی آن را تعیین کرده بود. از نظر هرتزل، هر یک از قدرت‌های غرب که از دولت یهود حمایت کند نه تنها بر تمام رقبای خود به برتری خواهد رسید، بلکه دولت یهود زمینهٔ نفوذ آن را در خاورمیانه هموار خواهد کرد. وی دولت یهود را پیش‌قراول و سنگر تمدن غرب در برابر وحشی‌گری شرق دانسته است.[2] اکثر رؤسای جمهور آمریکا نیز منطقه خاورمیانه را مهم‌ترین منطقه استراتژیک دنیا و دولت اسرائیل را متحد استراتژیک و مطمئن‌ترین دوست در میان دولت‌های عربی ضعیف منطقه خاورمیانه می‌دانند.

محمد حسنین هیکل، نویسنده مصری براساس استناد به اسناد آمریکایی می‌گوید که آمریکا طبق سیاست استراتژیک خود دربارهٔ جهان بعد از جنگ، فعل و انفعالاتی جهت توصیف و توجیه منافع خویش در منطقه خاورمیانه آغاز کرد. این دولت، برای تأمین مواد سوختی آمریکا و نیز تسلط بر منطقه مهم استراتژیک جهان حضور طولانی مدت خود را در این منطقه حساس ضروری می‌داند.[3] به همین دلیل، دولت آمریکا تشکیل دولت یهودی در سرزمین فلسطین را با منافع خود در منطقه خاورمیانه سازگار می‌داند.

از نظر اسرائیل شاهاک، در دوران جنگ سرد، دولت اسرائیل به عنوان خط مقدم دفاعی در برابر پیشرفت کمونیسم در خاورمیانهٔ (دارای منبع انرژی جهان) نقش‌آفرینی می‌کرد و نیز پس از فروپاشی اتحاد جماهیر

---

1. Mitchell G. Bard، "Roots of U.S.-Israel Relationship"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/ Jsource/US-Israel/Roots-of-US-Israel.html.***

۲. روژه گارودی، ***محاکمه صهیونیسم اسرائیل***، ترجمه جعفر یاره، احمد نخستین و مجید خلیل‌زاده، (تهران: کیهان، ۱۳۷۸)، ص ۱٤٤.

۳. هیکل، **پیشین**، ص ۱٥٦.

شوروی، این کشور خود را به عنوان سد محکم و رسوخ‌ناپذیر در مقابل گسترش *بنیادگرایی اسلامی* در جهان عرب معرفی کرده است. از نظر شاهاک، اسرائیل همچنان یک ضرورت استراتژیک برای آمریکا در منطقه محسوب می‌شود. حضور آن در قلب دولت‌های خاورمیانه عربی ـ اسلامی از ملزومات منافع و مصالح ملی ایالات متحده آمریکا به حساب می‌آید.[۱]

گرچه دو دولت آمریکا و اسرائیل در زمینه‌های مختلف با یکدیگر همکاری می‌کنند، ممکن است هر یک از آنها اهداف و مقاصد خاصی نیز تعقیب کنند که با یکدیگر مشابه و یکسان نباشند. (متحدان استراتژیک) از طریق همکاری‌های مشترک و با تحت‌تأثیر قرار دادن سایر دولت‌هایی که خارج از اتحادهای‌شان قرار دارند (دولت‌های خاورمیانه) در به حداکثر رساندن قدرت و منافع ملی خود تلاش می‌کنند.[۲] همان‌گونه که اشاره شد متحدان استراتژیک در تأمین منافع استراتژیک مشترک گاه ممکن است اهداف مشابه و یکسانی تعقیب نکنند و هر یک از آنها در پی اهداف خاصی باشند. مجموعه این اهداف ممکن است به شکل همسو، متعارض، مکمل یا مشترک به وقوع بپیوندد که در بحث نظری به آن اشاره کردیم.

آمریکا و اسرائیل در تعقیب منافع استراتژیک خود دارای قراردادهای مختلف رسمی و غیررسمی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی دارند. همکاری‌های دو دولت در چارچوب قراردادهایی که به بررسی آن خواهیم پرداخت، در مقاطع مختلف زمانی؛ یعنی جنگ سرد، فروپاشی نظام کمونیسم و نیز مقطع پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تاکنون متحول و متکامل شده است. همچنین ایجاد صلح میان اعراب و اسرائیل و تعقیب استراتژی حفظ وضع موجود از موضوعاتی است که متحدان استراتژیک برای رسیدن به آن از روش‌ها و ابزارهای مختلفی بهره می‌جویند که در فرایند تحقیق به آن خواهیم پرداخت.

در این بخش در پاسخ به سؤال اصلی این پژوهش و تبیین فرضیه اصلی؛ یعنی «منافع استراتژیک مشترک آمریکا و اسرائیل در ایجاد اتحاد میان دو دولت»، مسئله را طی دو فصل کلی سیاسی و نظامی ـ امنیتی بررسی خواهیم کرد.

براساس نظریه‌های رئالیسم و نئورئالیسم می‌توان گفت یکی از استراتژی‌های سیاست خارجی دولت‌ها برای تأمین منافع ملی از طریق همکاری‌های سیاسی صورت می‌پذیرد. از نظر آنها، دولت‌ها به دلیل حفظ بقا و ارتقای منافع ملی در نظامی که مرجع تضمین بقا و منافع در آن وجود ندارد، تلاش می‌کنند با سایر واحدهای سیاسی رابطه برقرار کنند. به عقیده نئورئالیست‌ها، منافع ملی همچون راهنمای خودکاری است که تعیین می‌کند رهبران

1. Shahak، *Op. cit.*، pp. 31-45.

2. Jeffrey Hart، "Three Approaches to the Measurement of Power in International Relations"، ***International Organization***، No. 4، 1970، pp. 138-144.

دولت‌ها در چه موقع و به کدام سو و با چه ابزاری به تأمین آن بپردازند. به این ترتیب، یکی از ویژگی‌ها و دلایل مهم اتحاد، افزایش منافع ملی و متقابل متحدان استراتژیک در بُعد همکاری‌های سیاسی است، نظیر جلوگیری از نفوذ کمونیسم، مهار بنیادگرایی اسلامی، فرایند صلح خاورمیانه و طرح خاورمیانه بزرگ. بر همین اساس، قراردادها و تفاهم‌نامه‌های همکاری استراتژیک مختلف بین دو دولت منعقد شده است که در این فصل بررسی می‌شود.

۳-۱-۱. جلوگیری از نفوذ کمونیسم*

طی جنگ سرد، عامل بازدارندگی در مقابله با دشمنان احتمالی و بیش از همه اتحاد جماهیر شوروی سابق چه به شکل سد نفوذ و اتحاد استراتژیک با برخی از کشورهای قابل اعتماد و چه به شکل نظامی و سخت‌افزاری، همواره مورد توجه سیاستمداران ایالات متحده آمریکا قرار داشت. جلوگیری از نفوذ شوروی در استراتژیک‌ترین ناحیهٔ کرهٔ زمین و مرکز ثقل تأمین‌کننده منافع آمریکا موجب شد کلیه دکترین‌های رؤسای جمهور در زمان جنگ سرد و پس از جنگ سرد به طور مستقیم یا غیرمستقیم به منطقه خاورمیانه معطوف شود. یکی از شیوه‌های مهم ایالات متحده در مقابله با اتحاد شوروی، ایجاد روابط و همکاری استراتژیک با دولت‌های این منطقه بود که اسرائیل به عنوان مطمئن‌ترین دولت این منطقه مورد توجه سیاستمداران آمریکا قرار گرفت. همکاری دو دولت آمریکا و اسرائیل برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم براساس منافع استراتژیک مشترک تعریف شده است که با نظریه‌های «والت» و «والتز» سازگاری کامل دارد.

نقاط عطف شروع و فرایند همکارهای ایالات متحده و اسرائیل و شکاف فزاینده بین این دو دولت با اتحاد جماهیر شوروی در موضوعاتی از قبیل، تلاش آمریکا در جلوگیری از گرایش دولت اسرائیل به سمت شرق در سال ۱۹٤۸، حمایت اسرائیل از اقدام سازمان ملل متحد در مورد جنگ کره در ژوئن ۱۹۵۲، مبارزه اسرائیل علیه طرفداران اتحاد جماهیر شوروی در منطقه خاورمیانه با همکاری آمریکا در سال ۱۹٦۲، پیروزی اسرائیل بر اعراب در جنگ‌های سال ۱۹٦۷ و ۱۹۷۳[1]، انعقاد قراردادهای استراتژیک بین آمریکا و اسرائیل برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم در سال ۱۹۸۱ و ... می‌باشند که در این قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

قبل از آنکه مسئله فلسطین پس از جنگ جهانی دوم به یک بحران تبدیل شود، به قول یک ژنرال انگلیسی «خاورمیانه تقریباً از نفوذ شوروی پاک بود»، هدف اولیه مسکو آن بود که از اسرائیل به عنوان یک کشور دوست

---

* این مبحث به دلیل ترکیب مسائل سیاسی و نظامی و همچنین ماهیت تقابل سیاسی و روانی نظام دوقطبی جنگ سرد و نیز به خاطر اولویت تاریخیِ آغاز روابط استراتژیک بین آمریکا و اسرائیل، ترجیحاً در نخستین قسمت این فصل درنظر گرفته شده است.

1. Edmund Robertson، "The Role of Israel: The cold War، ***http://www.St-andrews.ac.UK/Pvteach/Coldwar/papers/html***.

سوسیالیست حمایت کند به همین دلیل در به رسمیت شناختن سریع دولت اسرائیل اقدام و به اجازهٔ مهاجرت یهودیان آن کشور به اسرائیل و فروش پنهانی تسلیحات به آن از طریق چکسلواکی مبادرت کرد.[1]

در ابتدای تأسیس دولت اسرائیل، مشخص نبود که آیا اسرائیل که اغلب جمعیت آن از اروپای شرقی مهاجرت کرده بودند، با مسکو همکاری خواهد کرد یا با واشینگتن. در واقع، خود اسرائیلی‌ها از این امر اطمینان نداشتند. هر دو ابرقدرت دارای منابعی بودند که اسرائیل به آن نیاز داشت. اتحاد جماهیر شوروی دارای اقلیت بزرگی از یهودیان و تسلیحات مورد نیاز اسرائیل بود و چکسلواکی تمامی هواپیماهای «مسرشمیت»[2] و «اسپیت فایرز»[3] که نیروی هوایی مدرن اسرائیلی را تشکیل می‌دادند، همراه تسلیحات دیگر به اسرائیل داده بود، ولی ایالات متحده آمریکا دارای منابع مالی بود. در این میان راه حل اسرائیل آن بود که سیاست موسوم به «عدم اعلان موضع» را اتخاذ کند.[4]

در اواخر سال ۱۹۴۸ هیئت‌های نمایندگی آمریکا در اروپای شرقی در گزارش‌های‌شان بر امکان رخنه عوامل شوروی در بین مردم اسرائیل خبر دادند. تا این زمان دولت ترومن هنوز اسرائیل را به طور «دو ژور» به رسمیت نشناخته بود اما به دلیل خطر نفوذ شوروی در جریان انتخابات به نفع حزب سوسیالیستی «ماپام»، دولت آمریکا درست پیش از برگزاری انتخابات در ۲۵ ژانویه ۱۹۴۹ حاکمیت اسرائیل را به طور «دو ژور» شناسایی و پرداخت وام به این دولت را تصویب کرد.[5] از این طریق ایالات متحده بر سیاست بی‌طرفی دولت اسرائیل به نفع خود تأثیر گذاشت.

حمایت اسرائیل از اقدام سازمان ملل متحد و طرفداری از ایالات متحده در مورد جنگ کره (۵۳-۱۹۵۰) و همراهی با این کشور در ۱۲ فوریه ۱۹۵۳[6]، به این معنی بود که در عمل دولت اسرائیل سیاست بی‌طرفی خود را کنار گذاشته است و به طرفداری و همکاری با دولت ایالات متحده می‌پردازد.

اسرائیل از آغاز دهه ۱۹۶۰، با موفقیت فزاینده‌ای بحران خاورمیانه را در چهارچوب جنگ سرد، یعنی «اسرائیل و آمریکا علیه اعراب و اتحاد جماهیر شوروی» تعریف می‌کرد. چرا که دولت شوروی توانست ضمن رابطه با بسیاری از کشورهای خاورمیانه، پایگاه‌های زمینی، هوایی و دریایی در منطقه خاورمیانه و دریای مدیترانه ایجاد کند. پس از جنگ ۱۹۶۷، ناصر به طور رسمی تسهیلاتی برای پایگاه‌های پشتیبانی نیروهای

---

۱. دونالد نف، **پیشین**، ص ۱۴۳.

2. Messerschmitt

3. Spitfires

۴. ***همان***، صص ۱۴۵-۱۴۴.

۵. استفن گرین، **پیشین**، صص ۲۴-۲۱.

6. Brecher، ***Op. cit.***

دریایی شوروی برای ارائه خدمات، پشتیبانی و تعمیر کشتی‌های شوروی در بندرهای «مرسا مطروح»، «پورت سعید» و «اسکندریه» در مدیترانه اختصاص داد. سه ماه بعد، هواپیماهای شناسایی «تی یو ١٦» شوروی اجازه یافتند از امکانات فرودگاهی مصر در غرب قاهره استفاده کنند تا بتوانند بر فراز ناوگان ششم نیروی دریایی آمریکا و اسرائیل پروازهای شناسایی انجام دهند. به این ترتیب، مسکو بالاخره توانست ساختار مدیترانه شرقی را دوباره در دست گیرد.[۱] اقدامات شوروی موجب شد دو دولت آمریکا و اسرائیل چاره‌ای جز همکاری‌های بیشتر در مقابل نفوذ بلوک رقیب نداشته باشند.[۲]

اسرائیل در همکاری متقابل با آمریکا، در سال ۱۹۷۰ به درخواست نیکسون و کیسینجر نسبت به حملات هوایی علیه نیروهای سوریه در شمال اردن در جهت حفظ رژیم ملک حسین اقدام کرد. دخالت اسرائیل و آمریکا در ماجرای جنگ داخلی سپتامبر سیاه در اردن که بین «سازمان آزادیبخش فلسطین» و ارتش ملک حسین صورت گرفت، موجب واکنش اتحاد جماهیر شوروی شد.[۳] نیکسون و کیسینجر جنگ داخلی اردن را رویارویی با اتحاد جماهیر شوروی ارزیابی می‌کردند و کیسینجر حتی افتخار می‌کرد که شوروی «عقب‌نشینی» کرده است.[٤] از این زمان به بعد میزان همکاری‌های استراتژیک آمریکا و اسرائیل گسترده‌تر شد و برای مبارزه با شوروی که کلیه دشمنان آمریکا و اسرائیل را در منطقه با سلاح‌های پیشرفته مجهز می‌کرد به انعقاد قراردادهای رسمی استراتژیک روی آوردند.

نیکسون در خاطرات خود می‌نویسد: «خانم گلدا مایر، نخست‌وزیر اسرائیل گفت اصولاً مسائل اسرائیل را اعراب ایجاد نکرده‌اند، بلکه نتیجهٔ مستقیم حضور شوروی و تجهیزات نظامی آن است».[٥] چرا که شوروی از سال ١٩٥٦ به بعد با هشدارها و تهدید به مداخله نظامی به جانبداری از متحدانش و تجهیز آنها در جنگ با اسرائیل، آزادی عمل اسرائیل را محدود کرد[٦] و موجب شد قدرت نظامی اعراب در جنگ علیه اسرائیل افزایش یابد؛ این موضوع منافع مشترک ملی آمریکا و اسرائیل را در خاورمیانه به مخاطره می‌انداخت.

---

۱. دونالد نف، **پیشین**، صص ١٥٥-١٥٤.

۲. برای اطلاع بیشتر در مورد سرآغاز روابط آمریکا و اسرائیل به بخش اول، فصل دوم مراجعه نمائید.

3. Mitchell G. Bard، "The Evolution of Strategic Cooperation"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary، org/Jsource/US-Israel.html.***

٤. دونالد نف، **پیشین**، ص ١٥٧.

٥. ***همان***، ص ١٥٦.

6. Uri Bar-Joseph، "Towards a Paradigm Shift in Israel's National Security Conception"، ***Israel Affairs***، Vol. 6، No. 384، (Spring/Summer 2000)، p. 101.

۱. قراردادهای مقابله با کمونیسم

در نظام دوقطبی جنگ سرد، آمریکا و اسرائیل برای جلوگیری از گسترش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی قراردادها و تفاهم‌نامه‌های مختلفی امضاء کردند که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

اسرائیل علاوه بر شرکت در طرح تأسیس «مرکز فرماندهی ویژه خاورمیانه»[1] در سال ۱۹۵۱ و نیز عضویت در سازمان جایگزین آن تحت عنوان «سازمان دفاعی خاورمیانه»،[2][3] و قرارداد همکاری‌های نظامی سال ۱۹۶۷، تفاهم‌نامه‌ها و قراردادهای دوجانبه استراتژیک دیگر نیز با ایالات متحده امضاء کرد.

در ۳۰ نوامبر ۱۹۸۱ «تفاهم‌نامه همکاری استراتژیک»[4] بین آمریکا و اسرائیل منعقد شد. براساس این پیمان، آمریکا و اسرائیل در مقابله با تهدید امنیتی و جدی اتحاد جماهیر شوروی، پیوندی استراتژیک برقرار ساختند. در ماده یک این قرارداد بر افزایش توانایی طرفین به منظور اقدام مشترک بر ضد شوروی و ارائه کمک‌های نظامی لازم به یکدیگر به منظور ارتقای توان نظامی طرفین در مواجهه با تهدید مذکور و سایر همکاری‌ها در برابر توسعه شوروی تأکید شد.[5]

در ۲۹ اکتبر ۱۹۸۳، پرزیدنت ریگان قرارداد جدیدی با اسرائیل براساس دستورالعمل شمارهٔ ۱۱۱ شورای امنیت ملی امضاء کرد که در آن بر اهداف قرارداد همکاری استراتژیک آمریکا و اسرائیل در برابر تحرکات شوروی در منطقه تأکید شد. این قرارداد در پی سفر اسحق شامیر، نخست‌وزیر اسرائیل به واشینگتن به امضاء رسید؛ زمانی که روابط وخیم سوریه با آمریکا به علت جنگ لبنان و کشته شدن دو خلبان آمریکایی در اثر سقوط هواپیما بر فراز مواضع سوریه در لبنان به دست نیروهای سوریه تیره شده بود. گروه‌های همکاری که بین دو دولت معین شده بودند. «گروه مشترک سیاسی ـ نظامی»[6]، گروه «کمک‌های امنیتی ماوراء البحار»[7] و نیز «طرح گروه کمک‌های مشترک امنیتی»[8] را شامل می‌شوند. این قراردادها اساساً برای آمریکا و اسرائیل ابزاری

---

1. Middle East Command (MEC)
2. Middle East Defense Organization (MEDO)

۳. المسیری، **پیشین**، ص ١٦٤.

4. Memorandum of Understanding on Strategic Cooperation
5. Bard، "The Evolution of Strategic Cooperation"، ***Op. cit.***

همچنین بنگرید به:
– شون بام، **پیشین**، ص ۹.
– علی صدرآبادی، «متحدان استراتژیک»، تهران، ***بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی***، شماره ۱-۵-۱۳۸۱، ص ۱۱۷.

6. The Joint Political-Military Group (JPMG)
7. Oversee Security Assistance
8. The Joint Security Assistance Planning Group (JSAP)

بود که برای مبارزه با تهدیدات و توسعه فزاینده شوروی در خاورمیانه طراحی شده بود. این قراردادها برای رفع نگرانی‌های دو دولت در مورد «تکثیر سلاح‌های شیمیایی و موشک‌های بالستیک» در منطقه امضاء شد که با فعالیت‌های شوروی صورت می‌پذیرفت.[1] همچنین کنگره آمریکا قانونی را در ۲۳ ژوئن ۱۹۸۷ به تصویب رساند که با اسرائیل به عنوان یک «متحد عمده غیرناتو» در برابر توسعه اتحاد جماهیر شوروی همکاری کند. طبق این قانون، اسرائیل مجاز شناخته شد تا با کلیه اعضای ناتو نیز همکاری کند.[2]

در زمینه «همکاری‌های استراتژیک آمریکا ـ اسرائیل» قراردادها و تفاهم‌نامه‌های مختلفی نظیر، موافقتنامه همکاری مشترک بین آمریکا و اسرائیل (۲۱ آوریل ۱۹۸۸)، بیانیه همکاری استراتژیک آمریکا و اسرائیل (۳۰ اوریل ۱۹۹٦) و... وجود دارد که در قسمت‌های بعدی به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

۲. متحدان استراتژیک

با توجه به مباحث مطرح شده درمی‌یابیم که سرآغاز موضعگیری دو دولت برای جلوگیری از توسعه شوروی و امضای پیمان‌های استراتژیک متقابل، به تدریج ارتقا پیدا کرد. ابتدا هر دو دولت گام‌های محتاطانه‌تری در این زمینه برمی‌داشتند تا اینکه این روابط به اتحاد ویژه‌ای برای مقابله با شوروی و حامیان آن تبدیل شد.[3] در این همکاری متقابل، نقش اسرائیل برای آمریکا بسیار حیاتی بوده است.

اسرائیل به شکست حرکت‌های ناسیونالیست رادیکال در لبنان، اردن، یمن، فلسطین و... کمک کرده است. دو دولت آمریکا ـ اسرائیل، سوریه را برای چندین دهه به صورت یک متحد شوروی تحت کنترل خود نگه داشتند. نیروی هوایی آنها بر سراسر منطقه مسلط شد. جنگ‌های پی‌درپی اسرائیل میدان آزمایش مناسبی برای تسلیحات آمریکا علیه جنگ‌افزارهای شوروی فراهم کرد. اسرائیل، مجرایی برای تسلیحات آمریکا به رژیم‌ها و جنبش‌های غیرمردمی همانند آفریقای جنوبی، ایران زمان شاه، گواتمالا، نیکاراگوئه و سایر رژیم‌ها و گروه‌های مخالف شوروی بود. مشاوران نظامی اسرائیل کنتراها، حونتا در السالوادور و دیگر جنبش‌ها و حکومت‌های مورد حمایت آمریکا را کمک کردند. موساد با سیا و دیگر سرویس‌های آمریکا در جمع‌آوری اطلاعات و عملیات پنهانی همکاری می‌کردند. موشک‌های اسرائیل توان رسیدن به قلمرو اتحاد جماهیر شوروی سابق را داشتند. این کشور در سیستم دفاع ضدموشکی و حتی ابتکار دفاع استراتژیک در برابر شوروی با آمریکا

---

1. Bard، "The Evolution of Strategic Cooperation"، *Op. cit.*

– لنچافسکی، **پیشین**، ص ۳۸٦.
– دونالد نف، **پیشین**، ص ۱٦۷.

2. Bard، *Op. cit.*

3. Organski، *Op. cit.*، p. 27.

همکاری داشت و هنوز این همکاری ادامه دارد. اسرائیل در کلیه جنگ‌ها نمونه‌های به غنیمت گرفته شده از جنگ‌افزارهای شوروی را به آمریکا تحویل می‌داد.[۱] اسرائیل در سال ۱۹۸۱ راکتور هسته‌ای عراق را ـ که یکی از حامیان شوروی بود ـ با بمباران هوایی نابود کرد. به هرحال در سراسر جنگ سرد، اسرائیل از منافع حیاتی آمریکا در مقابل شوروی و اقمار آن ایستادگی و دفاع می‌کرد.[۲]

نمونه‌های ذکرشده تنها بخشی از همکاری‌های متقابل آمریکا و اسرائیل در جلوگیری از توسعه شوروی و تضعیف حامیان آن است. همچنین کمک‌های مختلف آمریکا و اسرائیل به یکدیگر براساس منافع ملی طرفین صورت می‌پذیرد؛ برای مثال؛ در مبارزه با کمونیسم و سد نفوذ شوروی، آمریکا از طریق گسترش فن‌آوری، فروش تسلیحات و بازتولید اقتصادی، نزدیک به ۵۰۰۰ میلیارد دلار درآمد کسب کرد[۳] و اسرائیل نیز با استفاده از این فرصت به تثبیت و استمرار دولت یهودی و نیز توسعه ارضی و ارتقای توان اقتصادی و سرکوب همسایگان متخاصم می‌پرداخت.

سقوط رژیم شاه ایران و به تبع آن انحلال «سنتو» به عنوان حلقه مرکزی سیستم دفاعی و تهاجمی غرب و پیونددهنده «ناتو» و «سیتو»[۴] در مقابل کمونیسم، موجب شد ارزش استراتژیک اسرائیل در مقابله با شوروی و بازدارندگی علیه بلوک شرق افزایش یابد و برای آمریکا متحد قابل اعتمادتری در منطقه بی‌ثبات خاورمیانه به حساب آید.[۵]

به هرحال، دشمنی اسرائیل و آمریکا با اتحاد جماهیر شوروی پس از چند دهه، با فروپاشی شوروی در زمان گورباچف[۶] تغییر کرده است و به همکاری سه دولت تبدیل شد. پیامد آن، مجوز مسکو برای مهاجرت یهودیان به اسرائیل و شرکت در کنفرانس‌های حل بحران ۹۱-۱۹۹۰ خلیج فارس و کنفرانس صلح خاورمیانه در سال ۹۲-۱۹۹۱ بوده است.[۷]

---

۱. زیونز، **پیشین**، صص ۷-۱۲٦.

2. Raphael Danziger and Bradley Gordon، "End American Aid to Israel?: No، it Remains Vital"، Middle East Quarterly، September 1995، ***http://neforum.org/article.html***.

۳. محمود سریع‌القلم، «مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش»، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***، جلد ۱۳، ۱۳۸۱، ص ۲.

4. South-East Asia Treaty Organization (SEATO)

5. Danziger and Gordon، ***Op. cit.***

6. Gorbachev

7. Robert O. Freedman، "Soviet Policy Toward Israel Under Gorbachev"، ***http://www.greenwood.Com/Catalog/C3993.aspx.***

۳. اهداف متحدان استراتژیک

آمریکا و اسرائیل، در سال ۱۹۹۱ به یکی از اهداف مهم منافع استراتژیک مشترک یعنی مبارزه با نفوذ کمونیسم و فروپاشی نظام اتحاد جماهیر شوروی نایل آمدند. هدف ایالات متحده آمریکا در این مبارزه، علاوه بر خشکاندن اندیشه کمونیسم، جلوگیری از تسلط و نفوذ شوروی در منطقه استراتژیک خاورمیانه بود. این کشور تلاش کرد با تحقق این هدف، خود را به عنوان هژمون و رهبر نظام تک‌قطبی جهان از جمله منطقه خاورمیانه معرفی می‌کند. برهمین اساس دکترین نظم نوین جهانی ارائه شد.

هدف دولت اسرائیل نه تنها براندازی نظام کمونیسم به دلیل حمایت و تجهیز تسلیحاتی همسایگان متخاصم آن و نیز جلوگیری از تسلط آن بر منطقه خاورمیانه بود، بلکه در پی تعقیب اهداف دیگر نظیر تثبیت، بقا و برتری دولت اسرائیل بر منطقه خاورمیانه از طریق کسب حمایت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی بود که ایالات متحده بهتر از هر کشوری دیگر می‌توانست این نیاز مهم اسرائیل را برآورده کند.

حال با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آیا کارویژه اسرائیل برای منافع آمریکا به پایان رسیده است؟ نگرش آمریکایی‌ها چگونه است؟ به‌رغم پایان جنگ سرد، مطالعه‌ای قابل وثوق درباره افکار عمومی و نخبگان نسبت به سیاست خارجی آمریکا وجود دارد که نشان می‌دهد نگرش آمریکایی‌ها در رابطه با اهمیت منطقه خاورمیانه تغییر نکرده است. شورای روابط خارجی[1] در نیویورک این مطالعه را هر چهار سال یک بار انجام می‌دهد. مطالعه مزبور نشان می‌دهد اکثر مردم آمریکا نیز در حمایت از اسرائیل «منافع حیاتی» آمریکا را مدنظر دارند. در مصاحبه با رهبران این کشور، احساس فوق، قوی‌تر مشاهده شده است. در نظرسنجی سال‌های ۱۹۹۱ الی ۱۹۹۵، اسرائیل به عنوان «متحد کلیدی» آمریکا مورد تأیید اکثریت مردم آمریکا بوده است و در نظرسنجی‌ها و مصاحبه‌های جدیدتر ۸۶ درصد از مردم آمریکا رابطه با اسرائیل را براساس منافع حیاتی آمریکا مورد تأکید قرار داده‌اند.[2] بنابراین، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نه تنها از نقش اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک آمریکا در خاورمیانه نکاست، بلکه این نقش بر اساس مهار دشمن مشترک جدید تحت عنوان *«مبارزه با بنیادگرایی اسلامی»* در منطقه خاورمیانه تغییرشکل یافته است که در قسمت بعدی آن را بررسی خواهیم کرد.

---

1. The Council on Foreign Relations

۲. روبرت. جی لایبرت، «روابط آمریکا و اسرائیل پس از ۵۰ سال»، ترجمه بهزاد شانده، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***، جلد ۲، ۱۳۷۹، ص ۵۱.

۳-۱-۲. مهار بنیادگرایی اسلامی

اصطلاح «بنیادگرایی»[۱] در افراطگرایی و تندروی «دین مسیحی» و تفسیر گزینشی از دین ریشهٔ دارد که به دهه ۱٤۹۰ میلادی در غرب برمی‌گردد. این اصطلاح را برخی از کشورهای غربی برای دین اسلام و کشورهای اسلامی نظیر، رژیم سلطنتی محافظه‌کار عربستان، دولت سوسیالیست رادیکال لیبی، دولت جمهوری اسلامی ایران و بسیاری از کشورهای اسلامی در دهه‌های اخیر مورد استفاده قرار داده‌اند.[۲] بنیادگرایی مذهبی چه به شکل مسیحی، یهودی و یا اسلامی برای جامعه بشری «ناخوشایند» و خطرناک است؛[۳] اما استفاده ابزاری از این اصطلاح به منظور دستیابی به اهداف سیاسی، پدیده‌ای ناخوشایندتر و خطرناک‌تر برای جامعه بشری به ارمغان خواهد آورد.

فروپاشی اتحاد شوروی و پایان نظام دو قطبی جنگ سرد و نیز پدیدار شدن «بی‌اعتباری» ایدئولوژی چپ و ناسیونالیسم عربی موجب تقویت جناح‌های اسلامی شد. انقلاب اسلامی ایران نیز با نفی الگوهای شرقی و غربی و تأکید بر اصول اسلامی و تحقق آرمان اسلامی و دفاع از حق مظلوم از ظالم، آمریکا و اسرائیل را همزمان مورد خطاب قرار داده[٤] و خود را به عنوان دشمن مشترک متحدان استراتژیک معرفی کرده است.

نظریه «ساموئل هانتینگتون» مبنی بر «برخورد تمدن‌ها» و نظریه «فرانسیس فوکویاما» تحت عنوان «پایان تاریخ» و سایر اندیشه‌های متضاد با ارزش‌ها و اصول اسلامی،[۵] نیز موضع‌گیری سیاستمداران آمریکایی و اسرائیلی را علیه اسلام تقویت کرد. حمایت جنبش‌های اسلامی از عراق در جنگ خلیج فارس و نیز بحران بوسنی ـ هرزگوین، فعالیت حزب‌الله لبنان، اصول‌گرایی شیعیان عراق و ایران، انتفاضه فلسطین، چهره افراطگرایی گروه طالبان و القاعده و سایر جنبش‌ها هر کدام به شکل‌های گوناگونی به عنوان آلترناتیو مناسبی برای جایگزینی ایدئولوژی کمونیسم تحت عنوان دشمنان مشترک مسیحیت ـ یهودیت، مورد بهره‌برداری آمریکا و اسرائیل قرار گرفته است. بدین‌ترتیب، براساس منافع استراتژیک مشترک میان آمریکا ـ اسرائیل، تهدید پیمان ورشو جای خود را به خطر بنیادگرایی اسلامی می‌دهد. این همان وضعیتی است که استفن والت از آن به عنوان دشمن مشترک یاد می‌کند و برقراری اتحاد را اجتناب‌ناپذیر می‌داند.

---

1. Fundamentalism

2. Great Encyclopedia، "Islamic Fundamentalism"، ***http://encarta.msn.com/encyclopedia***.

3. Karen Armstrong، "The Battle for God"، Reviewed by Stuart Jordan، April 2006، ***http://www.wash.org/wlapr.html***.

٤. علی‌اکبر جعفری، «منافع استراتژیک مشترک و همگرایی اسرائیل و آمریکا»، بنگرید به سایت:

http://www.Gooya.com.22 October 2005.file://A:\USA-I.htm.

۵. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

- Hunter، ***Op. cit.***

همانگونه که اسرائیل غرب را قانع کرده بود که برای مقابله با توسعه‌طلبی کمونیسم نقشی منحصربه‌فرد ایفا می‌کند، این بار برای مقابله با خطر اسلام‌گرایان و بزرگ‌نمایی خطر اصول‌گرایی اسلامی در منطقه خاورمیانه به عنوان تهدیدکننده منافع غرب، خود را دارای نقش اصلی می‌داند و دولت جمهوری اسلامی ایران را به عنوان کانون بنیادگرایی اسلامی در منطقه و جهان معرفی می‌کند.[1]

گرچه پس از فروپاشی اتحاد شوروی، این جریان؛ یعنی موج اسلام‌گرایی و ظهور گروه‌های سیاسی اسلامی به عنوان مهم‌ترین تحولات سیاسی و اجتماعی در منطقه خاورمیانه به حساب می‌آید، ضرورتاً به معنای مقابله با غرب نیست. به نظر می‌رسد تعبیر برخی از محافل دانشگاهی در آمریکا و اسرائیل، تحت عنوان «بنیادگرایی اسلامی» و تصور منفی از دین اسلام و مترادف دانستن آن با رادیکالیزم و مخالف دموکراسی، با روح جامعه دانشگاهی سازگار نباشد.

۱. دیدگاه آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها دربارهٔ بنیادگرایی اسلامی

برای ارائه دیدگاه آمریکایی‌ها (غربی‌ها) و اسرائیلی‌ها دربارهٔ بنیادگرایی اسلامی، به طورکلی می‌توان آنها را به دو دسته سازش‌گرایان و تقابل‌گرایان تقسیم‌بندی کرد.

الف. سازش‌گرایان. این گروه بر این اعتقادند که روند مسلط اسلام‌گرایی تهدیدی برای ایالات متحده و متحدین خاورمیانه‌ای آن نیست، بلکه صرفاً چالشی در مقابل آنهاست. «جان اسپوزیتو»[2] و «لیون تی. هادر»[3] دو سازش‌گرای برجسته استدلال می‌کنند که غالباً دانشگاه‌ها، دولت‌ها و رسانه‌ها بر اعمال یک گروه کوچک و خشن تأکید می‌ورزند در حالیکه رفتارهای جنبش‌های سیاسی و غیرسیاسی معتدل را نادیده می‌گیرند. اسپوزیتو به این نکته اعتراض می‌کند که داشتن یک تصویر خشن و انحصارطلب از اسلام موجب نوعی تقلیل‌گرایی مذهبی می‌شود که تعارضات سیاسی در جهان اسلام را در درجهٔ اول در قالب مناقشات اسلامی ـ مسیحی می‌بیند.

سازش‌گرایان بر این نکته تأکید می‌کنند که اسلام نه تنها ذاتاً ضددموکراتیک نیست بلکه در معرض تفاسیر متعارض و متعدد از جمله دموکراسی، دیکتاتوری، جمهوری و پادشاهی قرار داد. سنت اسلامی به جای آنکه متصلب باشد منعطف و حتی سیال است. برخی از اندیشمندان از جمله، «روبین رایت»[4] از نشریهٔ لس‌آنجلس تایمز معتقدند دولت بوش، حکومت نظامی را به دموکراسی اسلامی در الجزایر ترجیح می‌دهد. آنها می‌پرسند

---

1. Peres، *Op. cit.*، p. 65.
2. John Esposito
3. Leon T. Hadar
4. Robin Wright

که چگونه می‌توان اقدام دولت بوش را در جهت تعلیق فرایند دموکراتیک در الجزایر توجیه کرد در حالیکه در نقطه‌ای دیگر از جهان از تکثرگرائی سیاسی فعالانه حمایت می‌کند؟ برخی از سازش‌گرایان نیز موضع‌گیری ایالات متحده دربارهٔ گسترش سلاح‌های کشتار جمعی در خاورمیانهٔ اسلامی را مورد انتقاد قرار می‌دهند. «جوکن هیپلر»[1] مدعی است که مسئله اصلی غرب در مورد گسترش تسلیحات هسته‌ای در منطقه بیش از آن که قدرت نظامی باشد، کنترل نفت در خلیج فارس است. وی مخالفت غرب با بمب اسلامی را براساس هراس آنها از شورش جهان سوم ارزیابی می‌کند.[2]

سازش‌گرایان معتقدند اسلام‌گرایان با برخی سیاست‌های مشخص غرب مخالف هستند، سیاست‌هایی که به نظر می‌رسد موجب تداوم سلطهٔ غرب و وابستگی و تحقیر جوامع اسلامی است؛ از جمله پشتیبانی واشنگتن از رژیم‌های فاسد و سرکوبگر خاورمیانه، پشتیبانی بدون قید و شرط ایالات متحده از اسرائیل و تاریخ طولانی مداخلهٔ نظامی و اقتصادی آمریکا در منطقه به ویژه مسئله اسرائیل حجم زیادی از این سابقهٔ تاریخی و موج احساسات را در بر می‌گیرد که سراسر جهان اسلام را فرا می‌گیرد و به محور اصلی اعتراض جمعی مسلمانان علیه ایالات متحده تبدیل می‌شود.

این گروه دولت آمریکا را به شناخت، پذیرش یا حداقل تحمل تفاوت‌های ایدئولوژیک میان غربِ مسیحی و اسلام فرا می‌خوانند. آنها معتقدند برای تضعیف رقیب، (که در این مورد بیش از آنکه رقیبی واقعی باشد رقیبی خیالی است)، سازش و همراهی با آنها مؤثرتر از رویارویی است. همچنین آنها به دولت آمریکا توصیه می‌کنند که اسلام‌گرایان افراطی را در انزوا قرار دهد به گونه‌ای که باعث شود استفاده طرفین از شیوه خشونت‌آمیز افزایش یابد، چرا که از نظر آنها زور در حل و فصل بحران حاکمیت و مشروعیت در منطقه، غیرمؤثر و ناکارآمد بوده است. «فولر»[3] و «لسر»[4] اعتراف می‌کنند که مداخلهٔ غرب فی‌نفسه به رویارویی در خاورمیانه منجر نمی‌شود. با وجود این، آنها به رهبران غرب هشدار می‌دهند که انباشت کینه و خشونت در میان مسلمین می‌تواند باعث بروز تنش‌های جدی شود که این امر به اسلام‌گرایان امکان می‌دهد سوار بر موج پشتیبانی عمومی، قدرت را به دست گیرند.[5]

---

1. Jochen Hippler

۲. فواز ای. جرجیس، ***آمریکا و اسلام سیاسی: رویارویی فرهنگ‌ها یا تضاد منافع***، ترجمه سیدمحمدکمال سروریان، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲)، صص ۶۳-۶۱.

3. Fuller

4. Lesser

۵. ***همان***، صص ۶۹-۶۴.

ب. تقابل‌گرایان. این گروه، غالباً همهٔ اسلام‌گرایان فعال را در قالب بنیادگرایان اسلامی طبقه‌بندی می‌کنند و مدعی‌اند اسلام و دموکراسی در عمل با یکدیگر در تضادند. آنها بر این باورند که بنیادگرایان اسلامی همانند تمامیت‌خواهان کمونیست ذاتاً ضددموکراتیک و عمیقاً ضدغربی‌اند و بی‌تردید غرب را هدف قرار می‌دهند. در این‌باره هانتینگتون می‌گوید، سنت‌های فرهنگی ریشه‌دار و مانع توسعهٔ دموکراسی است. وی می‌افزاید، اسلام ذاتاً غیردموکراتیک است. «برنارد لوییس»[1] معتقد است نفوذ اسلام‌گرایی در حکومت، اوضاع را به طور چشمگیری نه بهتر بلکه بدتر خواهد کرد. از دیدگاه «آموس پرل ماتر»[2]، اسلام یک جنبش انقلابی رادیکال و جنگ سالار نظیر جنبش‌های بلشویک، فاشیست و نازی است، لذا نمی‌توان آن را با مسیحیت غرب سکولار آشتی داد و در نتیجه ایالات متحده باید این جنبش را در منطقه خفه کند. برنارد لویس حتی قبل از هانتینگتون معتقد بود: «مبارزه آینده چیزی جز برخورد تمدن‌ها نیست؛ یعنی واکنش احتمالاً غیرعقلانی اما مطمئناً تاریخی یک رقیب کهن علیه میراث *یهودی* ـ مسیحی، علیه وضعیت سکولار کنونی ما و علیه گسترش سیاست جهان‌شمول ما است».[3] مطابق نظر هانتینگتون تضاد غرب با اعراب و مسلمانان در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ منجر به این شد که در خلال آن، جنبش‌های بنیادگرای اسلامی در سطح جهان مورد حمایت قرار گیرند.

از نظر «دانیل پایپس»[4]، اسلام یک نیروی جنگ‌افروز است که انزجار از اندیشه سیاسی غربی محرک آن است، تنفری که در تعارض طولانی با مسیحیت ریشه دارد. به بیان «مورتیمر زوکرمان»[5]، اکنون ما در خط مقدم مبارزه‌ای هستیم که به صدها سال پیش در زمان جنگ‌های صلیبی برمی‌گردد. از نظر آنها چالش بنیادگرایان اسلامی نسبت به غرب ژرف‌تر از امپراطوری اهریمنی کمونیست است. کمونیست‌ها صرفاً با سیاست‌های ما مخالف بودند نه با کل جهان‌بینی، شیوهٔ لباس پوشیدن، شیوهٔ عبادت و شیوه همسرگزینی ما.[6] از نظر این گروه، بیداری اسلامی باید پیش از تبدیل شدن آن به یک ویروس نامیرا مهار شود؛ چرا که این یک‌پنجم جمعیت مسلمان نه تنها دشمن غرب‌اند بلکه دشمن سایر بشر نیز هستند.

«جورج شولتز»[7]، وزیر خارجه دولت ریگان، از بنیادگرایی اسلامی به عنوان افراط‌گرایی رادیکال یاد می‌کرد و «گاسپار واینبرگر»[1]، وزیر دفاع شیعیان را متعصب‌ترین و ضدغربی‌ترین فرقه مسلمین نامید. رونالد ریگان،[2]

---

1. Bernard Lewis

2. Amos Perlmutter

۳. ***همان***، صص ۵۵-۵۳.

4. Daniel Pipes

5. Mortimer Zuckerman

٦. ***همان***، ص ٥٦.

7. George Shultz

رئیس‌جمهور وقت آمریکا در سال ۱۹۸۱ در مصاحبه‌ای با نشریه تایم مدعی شد که مسلمانان بار دیگر به این عقیده خود برگشته‌اند که آنها به بهشت نمی‌روند مگر اینکه یک مسیحی یا یهودی را بکشند.[۳] وی در دور دوم ریاست جمهوری خود در بیانیه‌ای عامل انفجار بمب را در ایالات متحده در سال ۱۹۸٦ یک تروریست لیبیایی معرفی کرد و آن را بخشی از یک جنبش جهانی بنیادگرایان مسلمان دانست. اتهام بنیادگرایی اسلامی را به کشورهای مسلمان بسیاری از مقامات آمریکا و اسرائیل مطرح کرده‌اند. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، جورج دبلیو بوش این اتهامات را با الفاظ گوناگونی بیان کرد.

«حیم بارام»[٤]، نویسنده اسرائیلی می‌گوید: از زمان فروپاشی شوروی و سقوط کمونیسم، رهبران اسرائیل کوشیده‌اند، با ارایه تصویری از اسلام به عنوان یک دشمن دیرینه، ایالات متحده و اروپا را در جنگ علیه بنیادگرایی اسلامی وارد کنند و استراتژی آنها به گونه‌ای طراحی می‌شود که افکار عمومی و سیاست‌گذاران ایالات متحده را به ارزش استراتژیک دائمی و مستمر اسرائیل در یک جهان آشوب‌زده متقاعد کنند. یک نگاه اجمالی به بیانیه‌ها و مواضع سیاستمداران اسرائیلی گویای مواضع سرسختانه آنها در قبال اسلام سیاسی است. برای مثال، در اوایل سال ۱۹۹۲، رئیس‌جمهور پیشین اسرائیل، «هرزوگ»[۵] در پارلمان لهستان گفت: «بنیادگرایی اسلامی به سرعت گسترش می‌یابد و نه تنها برای یهودیان، بلکه برای کل بشریت خطر محسوب می‌شود».[٦]

نخست‌وزیر وقت اسرائیل، اسحاق رابین، در دیدارهای خود از ایالات متحده غالباً برای متقاعد کردن آمریکایی‌ها به اینکه «اکنون ایران تهدیدی همانند مسکو در دوران جنگ سرد است»، بارها به خطر اسلام‌گرایان اشاره کرده بود. رابین در دیدار خود از ایالات متحده چند روز پس از بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی به کلینتون گفت: «بنیادگرایی که ایران برانگیخته است، در نهادهای مسلمانان در غرب رخنه می‌کند». شیمون پرز، نخست‌وزیر پیشین اسرائیل، با صراحت بیشتری این نکته را بیان کرد: «پس از سقوط کمونیسم، بنیادگرایی بزرگترین خطر زمانهٔ ما شده است.» در یک سخنرانی دیگر، وی با یادآوری شرارت‌های نازیسم و کمونیسم، دربارهٔ تهدید کنونی بنیادگرایی اسلامی هشدار داد. به اعتقاد وی، بنیادگرایی اسلامی، همچون کمونیسم شعار ماکیاولی «هدف وسیله را توجیه می‌کند» را سرلوحهٔ کار خود قرار داده است که مجوزی برای دروغ، نابودی، سرکوب و کشتن انسان‌هاست.[۷]

---

1. Caspar Weinberger

2. Ronald Reagan

۳. ***همان***، ص ۱۳۲.

4. Haim Baram

5. Herzog

٦. ***همان***، ص ۱۰۱.

۷. ***همان***، صص ۱۰۳-۱۰۱.

بدگمانی‌های ایالات متحده دربارهٔ اسلام‌گرایان بعضاً به مخالفت اسلام‌گرایان با فرایند صلح با اسرائیل مربوط می‌شود که یکی از مسائل مهم سیاست خارجی ایالات متحده است. وعده بیل کلینتون، رئیس‌جمهور سابق آمریکا، در پارلمان اردن در اکتبر ۱۹۹٤، مبنی بر ایستادگی در مقابل نیروهای تاریک و وحشت و افراط‌گرایی، اشاره صریح به گروه‌های رزمندگان اسلام‌گرا است که با فرآیند صلح اعراب ـ اسرائیل مخالفت می‌ورزند. «آرتور لوری»[1]، یک مقام پیشین وزارت خارجه، اظهار کرد: «سیاست مهار دوگانهٔ کلینتون در قبال ایران و عراق و متعاقباً تحریم کامل تجاری ایران در سال ۱۹۹۵ متأثر از تلاش سیاسی اسرائیل بود».[2] در مجموع، اکثر مقامات و نویسندگان آمریکایی و اسرائیلی معتقدند موضع ایالات متحده باید با متحد منطقه‌ای آن اسرائیل در مبارزه و مهار بنیادگرایی اسلامی هماهنگ باشد.

ساموئل هانتینگتون، در اثر خود تحت عنوان *سیاست آمریکایی* اعلام می‌کند که اگر قدرت می‌خواهد کارآمد باشد، باید نامرئی باقی بماند. از نظر او، معماران قدرت در آمریکا باید نیرویی خلق کنند که حس شود نه اینکه با چشم دیده شود. قدرت هنگامی قوی می‌ماند که در تاریکی عمل کند؛ اگر در معرض نور خورشید قرار گیرد، بخار می‌شود.[3] وی همین حکم را در خصوص مهار کمونیسم داده بود، اما این بار در برخورد با اسلام و مهار آن تجویز می‌کند.

سیاستمداران آمریکایی و اسرائیلی در مدیریت منافع مشترک، با بهره‌گیری از نظریه‌های مطرح و نیز متناسب با تحولات نظام بین‌الملل و نظام منطقه خاورمیانه اقدام می‌کنند. دو دولت برای مهار بنیادگرایی اسلامی قراردادهای دوجانبه و چندجانبه با برخی از کشورهای منطقه خاورمیانه امضاء کردند. این قراردادها ساختارهای امنیتی این کشورها را تحت تأثیر قرار داده است و به تبع آن، مانع فعالیت‌های اسلام‌گرایان در این کشورها می‌شود. همچنین دو دولت با استفاده از ابزارهای گوناگون تلاش می‌کنند از به قدرت رسیدن بنیادگرایان در کشورهای اسلامی جلوگیری به عمل آورند، چون از نظر آنها حاکمان بنیادگرا تبعات جبران‌ناپذیری نظیر تهدید موجودیت اسرائیل، ناآرامی‌های سیاسی در خلیج فارس، افزایش قیمت انرژی، تشدید مسابقهٔ تسلیحاتی غیرمتعارف، ایجاد تروریسم بین‌المللی و نیز جنگ‌های بی‌پایان را به همراه خواهند داشت.[4] در این قسمت به نمونه‌هایی از موضع‌گیری‌های آمریکا و اسرائیل علیه دولت‌ها و جنبش‌های اسلامی برای مبارزه و مهار به اصطلاح بنیادگرایی اسلامی اشاره می‌شود.

---

1. Arthur Lowrie

۲. ***همان***، صص ۱۰۳-۱۰۱، برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

- Haim Baram, "The Demon of Islam", ***Middle East International***, (December 1994), p. 8.

۳. چامسکی، **پیشین**، ص ۱٦٢.

4. Sami G. Hajjar, ***The U.S. and Islamic Fundamentalism in American Foreign Policy***, (Pukin: McGraw-Hill, 2000), p. 71.

۲. متهمان بنیادگرایی

الف. جمهوری اسلامی ایران. مثلث روابط آمریکا ـ اسرائیل ـ ایران در اثر ظهور انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹)، با اتخاذ «استراتژی تجدیدنظرطلبانه»[1] جمهوری اسلامی در برابر «استراتژی حفظ وضع موجود»[2] ایالات متحده با چالش جدی مواجه شد. تقابل این استراتژی‌ها موجب شده است روابط سه‌گانه سیاسی، اقتصادی و نظامی این اتحاد، به فشار و تضییقات سیاسی، اقتصادی و نظامی تبدیل شود که هنوز نیز ادامه دارد.[3] سیاست تجدیدنظرطلبانه جمهوری اسلامی موجب شد آمریکا و اسرائیل آن را به عنوان بنیادگرایی اسلامی معرفی کند. آنها از مفهوم صدور انقلاب به عنوان سیاست برهم‌زننده معادلات خاورمیانه، تغییر رژیم‌های منطقه و استقرار حکومت اسلامی از طریق روش تروریستی تعبیر کردند. پس از ماجرای گروگان‌گیری در سفارت آمریکا در ایران، انواع تحریم‌ها و فشارها علیه ایران برای تغییر رفتار دولتمردان از سیاست اصول‌گرایی و بازگشت به استراتژی حفظ وضع موجود سابق به‌کار گرفته شد، از جمله؛ حادثه طبس، کودتای نوژه، جنگ عراق علیه ایران و حمایت از رژیم بعث (با هدف انحراف افکار عمومی اعراب از منازعه با دولت اسرائیل و سوق دادن آن به سمت ایران و نیز تضعیف دولت‌های به اصطلاح رادیکال منطقه)،[4] تحریک امارات متحد عربی، حمایت از گروه‌های گریز از مرکز از جمله سازمان مجاهدین خلق، نفوذ و تحریک دولت‌های همسایه شمال ایران از طریق قراردادهای دو یا چندجانبه به منظور جلوگیری از بسط ایدئولوژی انقلاب اسلامی، منزوی کردن جمهوری اسلامی و نیز تنگ‌تر کردن حلقه محاصره ایران، حمایت از گروه افراطی طالبان و القاعده در شرق ایران، تحریک دولت‌های پاکستان و ترکیه و انعقاد قراردادهای امنیتی و جاسوسی با آنها، «سیاست مهار دوجانبه»،[5][6] و نیز متهم کردن ایران به مخالف فرایند صلح اعراب ـ اسرائیل، حمایت از تروریسم بین‌المللی، دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، نقض حقوق بشر و دموکراسی، صدور اندیشه بنیادگرایی و قرار دادن حزب‌الله لبنان در «نوک پیکان مبارزه با اسرائیل»[7] و ... که در قسمت‌های بعدی آن را خواهیم کرد.

---

1. Revisionism Strategy

2. Status quo Strategy

۳. علی‌اکبر جعفری، «تقابل استراتژی‌ها و اختلاف ایران ـ آمریکا»، ***پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد***، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، (بهمن ۱۳۷۹)، صص ۱۸٤–۱.

٤. ***همان***، صص ۱۱۹–٥۱.

5. Dual Containment

٦. ***همان***، صص ۱٥۲–۱٤٦.

7. Raymond Tanter، ***The Peace Between Syria and Israel***، (Michigan: The University of Michigan Press، 1997)، pp. 119-112.

آمریکا و اسرائیل برای مهار اندیشه اصول‌گرایی جمهوری اسلامی، سیاست تضعیف آن را از طریق کشورهای اسلامی پایه‌گذاری کردند که تا حدودی موفق شده‌اند. از نظر استراتژیست‌های اسرائیلی، حمله عراق به ایران بزرگترین پیروزی برای تثبیت حاکمیت اسرائیل بر فلسطین و جنوب لبنان بوده است، زیرا این جنگ به‌رغم این که زمینه را فراهم کرد تا ایران مهار و انقلاب اسلامی تضعیف شود، جهان اسلام را از اتحاد جدید خارج کرد و هدف اصلی استراتژی مشترک آمریکا و دولت اسرائیل، مبنی بر ایجاد انشقاق و اختلاف میان کشورهای جهان اسلام و نیز تثبیت دولت اسرائیل را تحقق بخشید.[1] سیاست مهار دوجانبه نیز براساس منافع مشترک آمریکا و اسرائیل صورت گرفت. این سیاست، همزمان ایران و عراق را به عنوان دو قدرت برتر منطقه با کمترین هزینه تضعیف کرد و موجب تقویت منافع آمریکا و اسرائیل شد.[2] هدف دیگر اتخاذ این سیاست، در حاشیه نگه داشتن ایران و عراق در سیاست‌های منطقه‌ای برای تسلط و تسهیل فرایند صلح اسرائیل با دولت‌های میانه‌رو منطقه طراحی شده بود.

سیاست مهار اصول‌گرایی اسلامی را به شکل تهدید ـ فشار ـ دیپلماسی، جورج دبلیو بوش ادامه داد. قطعنامه‌هایی که علیه ایران از اوت ۲۰۰۶ به بعد در شورای امنیت سازمان ملل براساس فصل هفتم، ماده ٤١، مبنی بر تحریم اقتصادی علیه جمهوری اسلامی صادر شده، بخشی از سیاست مهار این کشور است که در فصل بعدی بررسی می‌شود.

ب. *جنبش حزب‌الله لبنان.* عامل محوری به وجود آمدن جنبش حزب‌الله لبنان را باید در شکست دولت‌های عربی برای مقابله با توسعه‌طلبی‌های اسرائیل و آمریکا در منطقه، همراهی دولت‌های محافظه‌کار در مذاکرات صلح با اسرائیل بدون دستاورد مطلوب و تأثیرات انقلاب اسلامی ایران جستجو کرد. ریچارد نورتون،[3] تحلیل‌گر آمریکایی مسائل لبنان و حزب‌الله، می‌گوید: رادیکالیسم شیعی لبنان، در جو و فضای اشغال‌گری اسرائیل رشد کرده است.[4]

همکاری آمریکا و اسرائیل برای مهار جنبش حزب‌الله لبنان و اتهام آن به بنیادگرایان اسلامی نه تنها با هدف تسلط بر ساختار جامعه لبنان و پیشبرد فرایند صلح مورد دلخواه صورت می‌پذیرد، بلکه معتقدند اگر این جنبش و نظیر آن مانند جنبش‌های حماس و مقاومت اسلامی قدرتمندتر شوند، «قدرت نظارت‌های قانونی را نفی و

---

۱. حسن واعظی، *تروریسم: ریشه‌یابی تروریسم و اهداف آمریکا از لشکرکشی به جهان اسلام*، (تهران: سروش، ۱۳۸۰)، ص ۱۱۸.

۲. امیر اسدیان، *سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس*، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱)، ص ۱۳۷.

3. Richard norton

4. Augustus Richard Norton، "Shiism and Social Protest in Lebanon"، In Juan R. Cole & Nikki R. Kiddie، ***Shiism and Protest***، (New Haven: Yale University Press، 1988)، p. 33.

تئوکراسی‌های تمامیت‌خواه» را تأسیس خواهند کرد.[1] همچنین این جنبش‌ها در صورت توانایی بالا، به اقدام تروریستی دست خواهند زد و منافع آمریکا و اسرائیل را در منطقه به مخاطره می‌اندازند؛ همان‌گونه که تا کنون چندین بار به عملیات گروگان‌گیری علیه نیروهای آمریکایی و اسرائیلی و نیز عملیات بمب‌گذاری اقدام کرده‌اند.

از نظر حزب‌الله، اسرائیل، دولتی نامشروع است. این جنبش در نامهٔ سرگشاده خود، آمریکا را به چشم یک قدرت استکباری می‌نگرد. قدرتی که در فکر سیطره بر منابع و ثروت مسلمانان و مستضعفان است و می‌خواهد لبنان را مستعمره خود یا به کشوری مبدل کند که تحت‌الحمایهٔ اسرائیل باشد. حزب‌الله، آمریکا را ریشهٔ تمامی منکرات در جهان معرفی می‌کند و جنگ با آن را در دفاع از اسلام و عزّت امت مسلمان حق مشروع خود می‌داند. حزب‌الله، اسرائیل را سرنیزه آمریکا در جهان اسلام و فالانژهای مسیحی را مجری طرح‌های آمریکا و اسرائیل در لبنان می‌داند.[2]

آمریکا همراه متحدین خود در حمایت از امین جمیل در مهرماه سال ۱۳۶۱ و برای وادار کردن لبنان به امضای قرارداد صلح با اسرائیل به نفع مسیحیان مارونی در برابر مسلمانان وارد عمل شد و از طریق توپخانهٔ عظیم رزمناو نیوجرسی آمریکا و هواپیماهای فرانسوی، به بمباران مناطق شیعه‌نشین جنوب بیروت و دره بقاع اقدام کرد.[3]

سرکوب و مهار جنبش حزب‌الله، اتهام تروریست به آن و تحمیل جنگ سال ۱۹۸۲ و نیز جنگ ژوئیه ۲۰۰۶ علیه آن توسط اسرائیل بدون شک با همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا صورت گرفته است که در بخش نظامی ـ امنیتی این بخش به آن خواهیم پرداخت.

جورج دبلیو بوش، رئیس‌جمهور آمریکا در تاریخ ۱۱ ژوئیه ۲۰۰۶ حمله نظامی اسرائیل را به لبنان، «دفاع از خود» دانست و اظهار کرد: «امنیت و صلح اسرائیل بخشی از منافع ملی ایالات متحده به حساب می‌آید».[4] از نظر دولتمردان آمریکایی، همکاری همه‌جانبه با اسرائیل از جمله همکاری نظامی و تحویل هواپیماهای هدایت‌شونده فوق مدرن "F22"، برای مبارزه با بنیادگرایی اسلامی و تروریسم است. هدف اصلی اقدامات نظامی اسرائیل در تابستان ۲۰۰۶، در جنوب لبنان و غزه که با همکاری آمریکا صورت گرفت، خلع سلاح حزب‌الله لبنان و خلع قدرت جنبش حماس در فلسطین طراحی شده بود. این دو گروه بر دو موضوع اصلی تأکید می‌کردند: نخست، استمرار مبارزه با اشغال‌گران و آزادی سرزمین‌شان؛ دوم، به رسمیت نشناختن رژیم صهیونیستی و نابودی کامل آن.

---

۱. جرجیس، *پیشین*، ص ۳۵.
۲. مسعود اسداللهی، *جنبش حزب‌الله لبنان: گذشته و حال*، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲)، صص ۱۲۳–۱۲۱.
۳. *همان*، ص ۱۵۸.
4. MP News، Israel's Attack in Lebanon is Justified، 08/07/2006، *http://www.zwire.com/site.html*.

مهار بنیادگرایی اسلامی به شکل‌های مختلفی در کشورهای اسلامی صورت می‌پذیرد:

ب. عراق. پس از جنگ عراق علیه ایران، مهار بنیادگرایی در عراق براساس «استراتژی مهار دوگانه»[1] نه به شکل نظامی بلکه برای منزوی کردن و کنترل عراق و ایران «به طور همزمان» طراحی شد و به اجرا درآمد.[2] نقش اسرائیل در مهار عراق اهمیت خاصی داشت. جنگ دوم خلیج فارس و پرتاب موشک‌های عراقی به اسرائیل، هراس اسرائیل را از عراق افزایش داد. از این‌رو اسرائیل یکی از طرفداران اصلی سیاست مهار شناخته می‌شود. هراس از توانمندی نظامی فزایندهٔ عراق بعد از جنگ عراق علیه ایران همواره بر اذهان دولتمردان اسرائیلی سنگینی می‌کرد؛ زیرا حیات این رژیم در گروه تضعیف قدرت‌های بزرگ منطقه (عراق و ایران) و ایجاد آشوب و بحران در منطقه است.[3] بر همین اساس، دولت بوش پس از عقب‌نشینی عراق از قلمرو کویت صدام‌حسین را از بین نبرد تا اینکه بتواند از این مهره دیکتاتور استفاده ابزاری فزاینده در مهار بنیادگرایی اسلامی و شیعی کند. براساس این سیاست، دست صدام در سرکوب قیام شیعیان بازگذاشته شد، از ترس اینکه مبادا حرکت شیعیان عراق، قدرت ایران اسلامی را افزایش دهد.[4] پس از سقوط صدام مخصوصاً با اعدام او در سحرگاه ۳۰ دسامبر ۲۰۰٦ (۹ دی ۱۳۸۵) ـ با امضای حکم اعدام توسط «نوری المالکی» شیعی به جرم کشتارجمعی ١٤٨ نفر از «شیعیان دُجیْل[5]»[6] در سال ۱۹۸۲، ـ دامنه اختلافات میان شیعه و سنی افزایش یافت. اعدام صدام حسین (در آستانه سال جدید ۲۰۰۷ میلادی) در حالی صورت گرفت که فرصت ادامه محاکمه او در مورد سایر جنایات او نظیر حمله به جمهوری اسلامی ایران با تحریک ایالات متحده،[7] استفاده از سلاح‌های شیمیایی علیه ایران و حلبچه و... مسکوت باقی ماند که ایالات متحده و متحدان او نیز در آن‌ها دخیل بودند.[8]

ت. عربستان سعودی. مهار بنیادگرایی در عربستان از طریق تضمین بقای رژیم استبدادی اما اصول‌گراترین کشور اسلامی در تقابل با جنبش‌های اسلامی[9] و فراهم کردن امکانات نظامی برای حکومت مرکزی در سرکوبی این جنبش‌ها اجرایی می‌شود.

---

1. Dual Containment

۲. جعفری، «تقابل استراتژی‌ها و اختلاف ایران ـ آمریکا»، **پیشین**، صص ۷-١٤٦.

۳. اسدیان، **پیشین**، ص ١٩٤.

٤. جرجیس، **پیشین**، ص ١٤٢.

5. Dujail

6. Wikipedia، The Free Encyclopedia، "Execution of Saddam Hussein"، 8 January 2007، ***http://en.wikipedia.org/Wiki/Execution_of_Saddam_Hussein***.

۷. جعفری، «تقابل استراتژی‌ها و اختلاف ایران ـ آمریکا»، **پیشین**، صص ۸۰-۷۹.

۸. ***همان***، ص ٩٤.

۹. شیرین هانتر، «اسلام‌گرایی: نقش سیاسی جنبش‌های اسلام‌گرا در خاورمیانه معاصر»، ترجمه پرویز کریمی ناصری و مریم سلمان یزدی، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال ۹، شماره ۱، (بهار ۱۳۸۱)، ص ١٦٧.

مهار بنیادگرایی در افغانستان با خلق گروه «اسامه بن لادن»[1] و «القاعده»[2] به عنوان بنیادگراترین گروه اسلامی و سپس سرکوب آنها، حمایت از «سلمان رشدی»[3] به دلیل معرفی او و از اسلام به عنوان دین افراط‌گرا[4]، پیشگیری از اصول‌گرایی در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز پس از استقلال دولت‌های این منطقه[5]، طراحی شده است. همچنین مهار بنیادگرایی در کشورهایی نظیر مصر، لیبی، سودان، الجزایر، سوریه، اردن، ترکیه و منطقه بالکان[6] با شیوه‌های مختلفی صورت می‌گیرد.

ایالات متحده و اسرائیل در اجرای سیاست مهار بنیادگرایی تا حدود زیادی موفق بوده‌اند اما برای کاهش هزینه و نتیجه مطلوب‌تر، شیوه مکمل آن یعنی مذاکرات صلح را به اجرا گذاشته‌اند که در مبحث بعدی به آن پرداخته خواهد شد. در این قسمت براساس مطالب این مبحث خلاصه‌ای از اهداف متحدان استراتژیک ارائه می‌شود.

۳. اهداف مشترک آمریکا و اسرائیل از استراتژی مهار بنیادگرایی

- ایجاد واگرایی بین دولت‌های اسلامی و نیز تسلط بر جنبش‌های اسلامی.
- استمرار پایگاه‌های نظامی در کشورهای اسلامی، برای نمونه حزب‌الله لبنان خواستار خروج آمریکایی‌ها و برچیده شدن پایگاه‌های نظامی آن در لبنان و نیز خروج نیروهای اسرائیلی از جنوب لبنان شده بود و بن‌لادن از دولت عربستان، خواستار خروج نیروهای آمریکایی و برچیده‌شدن پایگاه‌های نظامی آن در این کشور بود.
- جلوگیری از به قدرت رسیدن دولت‌ها و جنبش‌های اصول‌گرای ضدآمریکایی ـ اسرائیلی، برای نمونه جبهه نجات اسلامی در الجزایر، حزب سعادت در ترکیه، حماس در فلسطین و حزب‌الله در لبنان، اخوان المسلمین در مصر. از نظر آمریکا و اسرائیل در صورت به قدرت رسیدن اصول‌گرایان، آنها نه تنها بر حل مسالمت‌آمیز مناقشه اعراب ـ اسرائیل مخالفت می‌ورزند، بلکه ممکن است پیمان‌های صلح گذشته را باطل اعلام کنند.
- حفظ امنیت اسرائیل، جریان آزاد نفت و پیشبرد *«فرایند صلح خاورمیانه»* که در قسمت بعدی به بررسی آن خواهیم پرداخت.

---

1. Osama Bin Laden
2. Al-Qaeda
3. Salman Rushdie
4. Fawzia Afzal-Khan، Zionism، US Imperialism and Islamic Fundamentalism. December 1، 2003، ***http://www.Counterpunch.org/khan.html***.
5. David Menashri، ***Central Asia Meets the Middle East***، (London: Frank Cass Publishers، 1998)، p. 9.
6. Francisco Gil-White، "What Really Happened in Bosnia?"، 19/Aug/2005، ***http://www.hirhom.com/ yugo/ihra***.

۳-۱-۳. فرایند صلح خاورمیانه

مذاکره و دیپلماسی یکی از روش‌های حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات میان دولت‌ها محسوب می‌شود. برای تحقق اهداف و تأمین منافع در سیاست خارجی، اغلب ابزار دیپلماسی و مذاکره به عنوان تنها شیوه به کار گرفته می‌شود که اهمیت آن مهمتر از روش‌های سخت‌افزاری، نظیر ابزارهای نظامی و اقتصادی است. روش صلح‌آمیز حل اختلافات زمانی به نتیجه مطلوب خواهد رسید که منافع کلیه طرف‌های دیگر مورد توجه قرار گیرد.

جیمز بیکر، وزیر امور خارجه آمریکا بر این نکته تأکید می‌کرد که صلح هنگامی در خاورمیانه برقرار خواهد شد که تمام طرف‌های درگیر خواهان آن باشند. سابقه اقدامات اسرائیل بیان کننده آن است که این کشور همواره زمین را به صلح ترجیح می‌دهد. دیوید بن گوریون، نخست‌وزیر اسرائیل در سال ۱۹٤۹ در خاطرات خود نوشت: «صلح بسیار حیاتی است ولی نه به هر قیمتی.»[1] این اصل تاکنون در سیاست خارجی کلیه رهبران اسرائیل مورد توجه قرار گرفته است. از نظر هنری کیسینجر، بزرگ‌ترین موفقیت دیپلماتیک در منازعه اعراب و اسرائیل، از بطن دو عامل مرتبط با هم برخاسته است: نخستین عامل، نقش مسلط ایالات متحده در شکل‌دهی وضعیت سیاسی و راهبردی منطقه خاورمیانه؛ عامل دوم، هم‌رأیی اسرائیل با متحد آمریکایی خود[2]، برای دسترسی به اهداف و منافع مشترک. بدین ترتیب، اهداف متحدان استراتژیک از فرایند صلح در منطقه خاورمیانه وضعیتی است که بتواند منافع مشترک دو دولت آمریکا و اسرائیل را بهتر تأمین کند.

۱. پیشینه فرایند صلح

صلح زمانی به وجود می‌آید که کلیه طرف‌های منازعه نسبت به نتیجه آن راضی باشند. ادعای برقراری مذاکرات صلح نیز باید با واقعیات موجود رفتار دولت‌ها سازگاری داشته باشد و دولت میانجی نیز باید بی‌طرفی کامل خود را حفظ کند.

استفن گرین در کتاب *جانبداری: روابط سری آمریکا و اسرائیل* به نقل از نیویورک تایمز می‌گوید: «دولت اسرائیل، در پی امضای قرارداد آتش‌بس جنگ در سال ۱۹٤۹، اعلام کرد که خواهان صلح پایدار با تمام کشورهای شرکت‌کننده در جنگ ۱۹٤۸ است، ولی رهبران اعراب از مذاکره با دولتی که از نظر آنها مشروعیت ندارد خودداری می‌کردند». در دسامبر ۱۹۵۲، کمیتهٔ سیاسی مجمع عمومی سازمان ملل به رغم مخالفت‌های شدید دولت‌های عرب، از پیشنهاد اسرائیل مبنی بر مذاکره مستقیم میان اعراب و اسرائیل بر سر مسائل مورد

---

۱. فیندلی، ***پیشین***، ص ۲۰۹.

۲. هنری کیسینجر، ***دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱***، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳)، ص ۲۹٤.

اختلاف طرفین، یعنی اسکان آوارگان عرب، پرداخت غرامت به اعراب و تعیین خطوط مرزی حمایت کرد ولی دولت‌های عراق و سوریه این پیشنهاد را رد کردند.

در مارس ۱۹۵۳، وزارت خارجه آمریکا پیشنهادهایی برای برقراری صلح میان اعراب و اسرائیل ارائه کرد تا در اجلاس جامعهٔ عرب به بحث گذاشته شود. این اقدام بخشی از طرح آمریکا برای ایجاد «سازمان دفاعی خاورمیانه» با شرکت تمام کشورهای این منطقه بود. دولت اسرائیل این پیشنهادها را پذیرفت اما اعراب آن را نپذیرفتند.

در سال ۱۹۵٤ با تماس‌های مستقیم و مستمری که میان نمایندگان رسمی مصر و اسرائیل برقرار شد دو دولت تا به مرحله تدوین پیش‌نویس طرح صلح پیش رفته بودند. در این جریان موشه شارت، نخست‌وزیر وقت اسرائیل تلاش زیادی برای برقراری مذاکره صلح به عمل آورد، ولی بن گوریون هرگز خواهان مذاکره با اعراب نبود.[1] دولت آیزنهاور نیز در سال ۱۹۵۵ تلاش کرد جمال عبدالناصر و بن گوریون را به پای میز مذاکره بکشاند ولی موفق نشد.

از نظر گرین، جان کندی (٦۳-۱۹٦۱) معتقد بود آمریکا برای اینکه بتواند از بهترین راه به امنیت ملی اسرائیل کمک کند باید روابطاش را با کشورهای خاورمیانه حفظ کند و گسترش دهد تا بتواند با استفاده از نفوذش مانع از آن شود که منافع اساسی اسرائیل نادیده گرفته شود. کندی می‌گوید: گرچه رابطه آمریکا با اسرائیل در خاورمیانه از نوع رابطهٔ ویژه‌ای است که فقط با رابطهٔ آمریکا با بریتانیای کبیر قابل قیاس است، به سود اسرائیل نیست که ما از خاورمیانه عربی خارج شویم و روابطمان را فقط با اسرائیل حفظ کنیم.[2] براساس این تفکرات در مراحل مختلف مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل ما شاهد نفوذ فزاینده ایالات متحده در فرایند مذاکرات صلح بین اعراب و اسرائیل هستیم.

پیروزی اسرائیل در جنگ سال ۱۹٦۷، این ذهنیت را برای مقامات آمریکا و اسرائیل به وجود آورد که صلح از طریق پیروزی تأمین می‌شود.[3] چرا که ناصر پس از این جنگ، اعلام کرده بود که اگر اسرائیل مناطق اشتغالی را تخلیه و مشکل پناهندگان فلسطینی را حل کند برقراری صلح پایدار میان اعراب و اسرائیل میسر خواهد شد، ولی این هدف به دلیل سیاست توسعه‌طلبانه اسرائیل تحقق نیافت. پس از مرگ ناصر، سادات در فوریه ۱۹۷۱ پیمان صلح کاملی را بر مبنای مرزهای پس از جنگ ۱۹٦۷ با شناسایی اسرائیل و تضمین امنیت آن پیشنهاد کرد. دو سال بعد وقتی سادات پی برد تلاش‌های سیاسی وی به بن‌بست انجامید به اقدام نظامی متوسل شد.

---

۱. استفن گرین، **پیشین**، صص ۱۱۸-۱۱۳.

۲. **همان**، صص ۲۲۲ و ۱۳۹.

3. Abba Eban, ***Personal Witnes: Israel Through my Eyes***, (New York: Putnam, 1992), p. 436.

۲. مذاکرات و قراردادهای صلح در زمان جنگ سرد

پس از جنگ سال ۱۹۷۳، ایجاد صلح پایدار میان اسرائیل و اعراب به عنوان یکی از اولویت‌های هدف ایالات متحده در خاورمیانه ضرورت پیدا کرد. حفظ و توسعه منافع ملی آمریکا در خاورمیانه ایجاب می‌کرد که این کشور، متحد استراتژیک خود یعنی اسرائیل را به عنوان مطمئن‌ترین رژیم منطقه و تنها ضامن ارزش‌های غربی، محور سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود قرار دهد. بنابراین وجود نفت در کشورهای عربی به عنوان محور و اساس منافع آمریکا و کنترل بخش زیادی از انرژی دنیا و بهره‌گیری از آن به منظور حفظ و توسعه تسلط و نفوذ خود بر اروپا و ژاپن و همچنین کنترل نفوذ شوروی در میان اعراب سبب شد ایالات متحده توجه و تلاش خود را بر استقرار صلح و آرامش یا به حداقل رساندن تشنج معطوف کند.

ناکامی و ناتوانی اعراب و سازمان‌های چریکی در برخورد نظامی با اسرائیل باشد به سازش با اسرائیل متمایل شوند. همچنین گرایش سادات به آمریکا، از عواملی بودند که زمینه‌های مساعدی برای تلاش‌های به اصطلاح صلح‌جویانه آمریکا فراهم کرد.[1] دولت آمریکا در طی مذاکرات متعدد بین اعراب و اسرائیل مخصوصاً از دهه ۱۹۷۰ همواره منافع ملی خود و متحد استراتژیک منطقه‌ای خود را در اولویت قرار داده است.

گروه مطالعات ریاست جمهوری آمریکا متشکل از دولتمردان، دیپلمات‌ها، نمایندگان مجلس، دانشمندان و متخصصان با همکاری انستیتو واشینگتن (مؤسسه تحقیقاتی خاور نزدیک در بهار ۱۹۹٦) در گزارش خود به رئیس‌جمهور، دربارهٔ روند صلح اعراب و اسرائیل چنین توصیه می‌کنند:

ایالات متحده باید به استراتژی تعهد و سیاست گام به گام و شراکتی خود، برای پیشبرد اهداف و منافع خود در روند صلح اعراب و اسرائیل وفادار بماند. لزوم هماهنگی و همکاری نزدیک با اسرائیل به عنوان کلید پیشرفت روند صلح است. به طوری که حتی به هنگام وجود تفاوت میان سیاست‌های آمریکا و اسرائیل در قبال برخی مسائل خاص مربوط به مذاکرات، لزوم همکاری و هماهنگی همچنان پابرجاست ... به اعتقاد ما، مشارکت اسرائیل و آمریکا به حدی از پختگی و جاافتادگی رسیده است که نداشتن توافق در مورد چند موضوع خاص، کل شبکهٔ ارتباطات این دو کشور را مخدوش نخواهد کرد.

ارزش نهادن به نکات مشترک در منافع استراتژیک و نه لزوماً فقط منافع یکسان و تلاش دائم برای پرهیز از به زیر سؤال کشیدن انگیزه‌های یکدیگر ضروری است. ارتباطات بین دولت‌ها و رهبران دو کشور در صورت امکان، باید خصوصی و محرمانه باشد، آن‌گونه که شایسته روابط صمیمی و

۱. سلیمانی، **پیشین**، ص ۲۵.

اهداف مشترک دو کشور است. ایالات متحده باید با دخالت سازمان ملل در دیپلماسی اعراب و اسرائیل مصرانه مخالفت نماید... .[1]

الف. قرارداد کمپ دیوید

اهمیت خاورمیانه به عنوان مهم‌ترین منبع تأمین‌کننده انرژی و وابستگی شدید ایالات متحده آمریکا به نفت این منطقه به دلیل کاهش میزان تولید نفت این کشور و افزایش فزاینده تقاضای این ماده حیاتی در آمریکا، دولت نیکسون را متقاعد کرد که در خاورمیانه نفت و سیاست می‌تواند به طور قابل انفجاری درهم آمیزد. در توسعه این تفکر در اواخر دهه ۷۰ دولت کارتر به این نتیجه رسید که مصر کلید حل بحران انرژی و بحران سیاسی خاورمیانه محسوب می‌شود و بدون حل بحران سیاسی خاورمیانه، بحران انرژی لاینحل باقی خواهد ماند. بنابراین این تفکر را برای اولین بار در اوایل دهه ۷۰، دولت ریچارد نیکسون و ویلیام راجرز، وزیر امور خارجه او مطرح کردند که در اواخر این دهه تحقق یافت و راه را برای حضور جدی آمریکا در منطقه هموار کرد.[2]

کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا در جهت منافع استراتژیک مشترک با اسرائیل تصمیم گرفت نقش فعال‌تری برای مذاکره اعراب ـ اسرائیل ایفا کند. وی ابتدا «انور سادات»[3] رئیس‌جمهور مصر را تشویق کرد ملاقات مستقیم را در سطوح عالی با مناخیم بگین در بیت‌المقدس بپذیرد که در نوامبر ۱۹۷۷ عملی شد. سپس در ژوئیه ۱۹۷۸ موفق شد سادات و بگین را به اقامتگاه تابستانی خود در کمپ دیوید مریلند از ایالت ماساچوست دعوت کند و رهبری مذاکرات صلح را بر عهده گیرد.[4] کنفرانس صلح کمپ دیوید از ٤ سپتامبر به مدت ۱۲ روز به طور سرّی برگزار شد.

بالاخره، در تاریخ ٢٦ مارس ۱۹۷۹ «قراردادهای کمپ دیوید»[5] بین سادات و بگین در دو سند به امضاء رسید: ۱. *قرارداد صلح میان مصر و اسرائیل*، و ۲. *سندی که چهارچوب آینده کرانه باختری و غزه* را معین می‌کرد. کیسینجر در کتاب *دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱* می‌گوید: «این قراردادها شرایط لازم را برای عقب‌نشینی نیروهای اسرائیلی از صحرای سینا، عادی شدن روابط بین اسرائیل و مصر و غیرنظامی شدن

---

۱. گروه مطالعات ریاست جمهوری آمریکا، ***ایجاد صلح و امنیت در خاورمیانه***، ترجمه مؤسسه اندیشه نور، (تهران: نشر سفیر، ۱۳۷۹)، صص ۲۵ و ۸–۹۷.

۲. رضا رئیسی طوسی، ***نفت و بحران انرژی***، (تهران: سازمان انتشارات کیهان، ۱۳٦۳)، صص ۱۱٦–٤٨.

3. Anwar Sadat

4. Jewish Virtual Library، "President Carter Discusses the Resolution of the Arab-Israeli Conflict، (March 16، 1977)"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/peace***.

5. Camp David Agreements

صحرای سینا فراهم کرد، ولی تمهیدات در نظر گرفته شده برای عادی‌سازی روابط، چندان اجرا نشد، اما ترتیبات نظامی پیمان، موجب ارتقای امنیت اسرائیل در مقابل عقب‌نشینی از صحرای سینا شد.»[۱] مفاد این قرارداد، تأکید بر اجرای قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت مبنی بر فرمول زمین در برابر صلح و عقب‌نشینی اسرائیل از بلندی‌های جولان، بیت‌المقدس، غرب رود اردن و نوار غزه بود که قرار بود در مذاکرات صلح آینده بین اسرائیل و همسایگانش که آمادگی لازم را جهت مذاکره داشته باشند به اجرا درآید.

اسرائیل در برابر باز پس دادن بیشتر بخش‌های باقی‌مانده صحرای سینا به مصر، امتیاز بسیار بزرگی کسب کرد که طی ۳۱ سال تأسیس دولت یهود از اعراب به دست نیاورده بود. به این ترتیب، اسرائیل و آمریکا موفق شدند، اولاً شکاف زیادی بین اعراب ایجاد نمایند و ثانیاً با کسب مشروعیت و شناسایی سیاسی و رسمی اسرائیل از سوی بزرگ‌ترین و قدرتمندترین کشور عربی، انحراف و بدعتی در میان اعراب به وجود آورند.[۲] بنابراین، تلاش‌های مستمر کارتر و کیسینجر موجب شد مصر در نظام آمریکایی مستحیل شود و خود ابتکار سیاسی را در دست گیرند و شوروی و سایر رقبای اروپایی نیز از صحنه بیرون بمانند.

واکنش اعراب نسبت به قرارداد کمپ دیوید اصولاً منفی بود و معتقد بودند نقش آمریکا در اعطای امتیازات صلح جداگانه از جانب مصر به خطرناک‌ترین دشمنش و خیانت به فلسطینی‌ها همانند فروختن اروپای شرقی به روس‌ها در یالتا به وسیله روزولت قابل مقایسه است. در حالیکه اعراب سادات را نکوهش می‌کردند، رهبران مهم آمریکا از جمله کیسینجر و کارتر وی را به عنوان «بزرگ‌مرد» و دوست صمیمی ستایش می‌کردند.[۳]

در عین حال رادیکال‌ترین گروه‌های اسلام‌گرایی خاورمیانه، در واکنش به قرارداد صلح سادات با اسرائیل به وجود آمدند. «خالد اسلامبولی» یکی از اعضای نظامی سازمان «الجهاد» انگیزه اصلی قتل سادات را به خاطر امضای قرارداد صلح او با اسرائیل عنوان کرده بود.[۴] به نظر می‌رسد محاصره بیروت و حمله به لبنان نتیجه منطقی قراردادهای کمپ دیوید باشد. در واقع، وقتی سادات دست اسرائیل را به طور مطلق بازگذاشته بود، نه فقط به حساب فلسطینی‌ها بلکه به حساب تمامی اعراب، اسرائیل را از آزادی عمل بهره‌مند کرد. به تعبیر هیکل، همه اعراب آسیایی بی‌دفاع، از همه اعراب آفریقا جدا ماندند. لبنان بخش اعظم هزینه‌ها را پرداخت کرد. اما سوریه هم سنگینی سلاح‌های اسرائیل را حس کرد. عراق هم رها شد تا اسرائیل، جرأت عملیات بمباران هوایی علیه راکتور اتمی این کشور را داشته باشد. صلح مصر با اسرائیل نه فقط سلاح‌های مصر را در مقابل اسرائیل

---

۱. کیسینجر، **پیشین**، ص ۲۷٤.

۲. سلیمانی، **پیشین**، ص ۲٦.

۳. لنچافسکی، **پیشین**، ص ۲۷۲.

4. 12th House، "Anwar Sadat Assassinated on October 6، 1981"، 2005، ***http://www.wzo.org.il/view.html.***

- Muhammad Heikal، ***The Autumn of Fury***، (London: Andre Deutsch، 1983)، p. 256.

بدون استفاده گذاشت، بلکه سایر اعراب را نیز عملاً خلع سلاح کرد.[1] وضعیت موجود میان کشورها و جنبش‌های عربی را می‌توان تقابل «پان ساماتیسم» و «پان اسلامیسم» ذکر کرد.[2]

فرایند صلح خاورمیانه پس از امضای قرارداد کمپ دیوید و خروج مصر از اردوگاه اعراب به شکل طرح‌های مختلفی دنبال شد نظیر طرح ملک فهد (در سال ۱۹۸۱ برای حل مناقشه اعراب و اسرائیل، حل مشکل آوارگان فلسطینی و به رسمیت شناختن دولت اسرائیل) طرح فاس (در سال ۱۹۸۲ در مراکش، پس از پایان محاصرهٔ همه‌جانبه و خونین اسرائیل در جنوب لبنان و خروج آخرین چریک فلسطینی (ساف) از لبنان، مشابه محتوای طرح فهد) و طرح ریگان (در سال ۱۹۸۲ به منظور تقدم امنیت مرزهای اسرائیل بر هر چیز دیگر و مخالفت با تأسیس کشور مستقل فلسطین مصادف با تهاجم گسترده اسرائیل به لبنان). در تجزیه و تحلیل این طرح‌ها امتیازدهی به اسرائیل بیش از امتیازدهی به اعراب ارزیابی می‌شود.

۳. مذاکرات و قراردادهای صلح پس از جنگ سرد

فرایند صلح خاورمیانه که از دهه ۱۹۷۰ آغاز شده بود، در دهه ۱۹۸۰ متوقف ماند؛ ولی از دهه ۱۹۹۰ مجدداً به طور جدی دنبال شد. پرسش اساسی که در اینجا طرح می‌شود این است که چرا اعراب که تا این زمان مصر را به دید یک کشور مرتد عربی و سازشکار در مقابل دولت اسرائیل می‌نگریستند، حال خود با اشتیاق زیاد به سوی مذاکرات و قراردادهای صلح به طور «هروله‌کنان»[3] از یکدیگر سبقت می‌گیرند؟ به عبارت دیگر چرا طرح اعراب ـ اسرائیل ـ آمریکا صلح در این مقطع زمانی با «سیاست همراهی»[4] اعراب روبرو شد؟

کارشناسان خاورمیانه در این رابطه بر دو عامل مهم بین‌المللی و منطقه‌ای تأکید می‌کنند:

ا. بعد بین‌المللی، (پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی)؛ پس از پایان جنگ سرد یا در آستانه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا خود را برای زمامداری بلامنازع جهان آماده می‌کرد. بر این اساس، آمریکا به عنوان طراح اصلی نظم نوین جهانی و تغییر ساختار بین‌المللی براساس منافع و مصالح ملی خود،

---

۱. جمیله کدیور، **پشت پرده صلح**، (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷٤)، ص ۲۱۹.

۲. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به:

- داود باوند، «پان ساماتیسم و استراتژی جدید منطقه‌ای اسرائیل»، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال اول، شماره ۳، (زمستان ۱۳۷۳)، صص ٤۹۳-٤۹۲.

۳. هَرْوَله: در زبان عربی به معنای نوعی دویدن همراه اشتیاق است.

٤. Bandwagoning: همان‌گونه که در پانوشت فصل نظری اشاره شد، نوعی سیاست همراهی شدن است که دولت‌های ضعیف در گرایش به اتحاد با دولت‌های قوی‌تر اتخاذ می‌کنند. برای اطلاع بیشتر از بحث نظری این مفهوم، بنگرید به:

- Schweller، ***Op.cit.***، pp. 72-107.

مناطق مختلف جهان را اولویت‌بندی کرد. نظر به اینکه منطقهٔ حساس و استراتژیک خاورمیانه همواره در مناسبات بین‌المللی از اولویت ویژه‌ای برخوردار بود، واشینگتن حل مسائل خاورمیانه و برقراری صلح اعراب و اسرائیل را به عنوان زمینه‌ساز طرح خاورمیانه بزرگ ضروری می‌دانست. در قسمت بعدی به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت.

۲. بعد منطقه‌ای، (حمله عراق به کویت و جنگ دوم خلیج‌فارس و واگرایی جهان عرب)؛ وقوع بحران خلیج فارس، شکاف میان اعراب و تضعیف اردوگاه سوسیالیسم در منطقه، یک فرصت استثنایی به آمریکا داد تا برای دستیابی به اهداف منطقه‌ای خود ابتدا به حل بحران اعراب و اسرائیل مبادرت کند. بر این اساس، آمریکا سران اعراب و اسرائیل را جهت پایان دادن به خصومت دیرینه و دستیابی به صلحی فراگیر به مذاکره دعوت کرد. اعراب با توجه به ضعف مفرط و واگرایی و نیز به منظور پیدا کردن جایگاهی در نظام جدید منطقه‌ای و بین‌المللی، دعوت آمریکا را مشتاقانه پذیرفتند. اسرائیل هم که در سناریوی جدید طراحی شده، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود برای دستیابی به منافع بیشتر از طرح صلح جدید استقبال کرد.

رهبران سیاسی اسرائیل بر این عقیده بودند که با فروپاشی کمونیسم، دشمنان اسرائیل «چتر حمایتی شوروی» را از دست داده و در حالت ضعف و تنهایی شدید قرار گرفته‌اند.

بنابراین تحقق صلح و مذاکره با این دشمنان در چنین شرایطی کاملاً به نفع متحدان استراتژیک بود.[1] به این ترتیب، در پرتو تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای سمت و سوی روند مذاکرات صلح خاورمیانه وارد فاز جدیدی شد.

الف) کنفرانس صلح مادرید

کنفرانس صلح مادرید در ۳۰ اکتبر ۱۹۹۱، با سخنرانی جورج بوش با هدف حل و فصل پایدار تحت عنوان «زمین در برابر صلح» در شهر مادرید اسپانیا گشایش یافت. رئیس‌جمهور آمریکا قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت سازمان ملل (مبنی بر عقب‌نشینی اسرائیل به مرزهای قبل از جنگ ۱۹۶۷) را مبنای مذاکرات عنوان کرد.[2] در این جلسه، علاوه بر جورج بوش، رئیس‌جمهور شوروی، نخست‌وزیران اسپانیا و اسرائیل در حضور هیئت‌هایی از سوریه، لبنان، اسرائیل و هیئت مشترک اردنی ـ فلسطینی سخنرانی کردند. اسحق شامیر، نخست‌وزیر دولت اسرائیل در این سخنرانی با طرح «زمین در برابر صلح» مخالفت و تأکید کرد که از سرزمین‌های اشغالی چشم‌پوشی نمی‌کند و ساخت شهرک‌های یهودی‌نشین را نیز متوقف نخواهد کرد. ولی از

۱. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: سلیمانی، **پیشین**، صص ۳۰-۲۸.

2. John King, ***Handshake in Washington***, (U.K.: Ilhaca Press, 1994), p. 69.

دور ششم مذاکرات که حزب کارگر[1] به رهبری اسحق رابین در اسرائیل روی کار آمد، به ظاهر مذاکرات صلح با پیشرفت پیشتری ادامه یافت. رابین اعلام کرد، قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت را می‌پذیرد ولی عقب‌نشینی از جنوب لبنان براساس قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت را رد کرد و این عقب‌نشینی را منوط به تضمین امنیت اسرائیل از سوی لبنان و از طریق خلع سلاح حزب‌الله دانست.

با روی کار آمدن بیل کلینتون، رئیس‌جمهور دموکرات در آمریکا در دور هفتم مذاکرات، حمایت آمریکا از اسرائیل در مذاکرات صلح بیشتر شد. وی در صدر سیاست‌های صلح خاورمیانه‌ای خود مذاکرات چندجانبه (اسرائیل و هیئت‌های عربی) را به مذاکره دوجانبه تغییر داد. اما مذکرات صلح مادرید پس از یازده دور به نتیجه قطعی و روشنی منجر نشد و از دور دوازدهم به واشینگتن انتقال یافت.[2]

رئیس هیئت فلسطینی علت طولانی شدن مذاکرات را جانبداری کلینتون از اسرائیل و کارشکنی اسرائیلی‌ها دانست. کلینتون هم که افزایش خطر اصول‌گرایان اسلامی را در کشورهای عربی و سرزمین‌های اشغالی حس کرده بود، تلاش کرد براساس منافع مشترک با اسرائیل در فرایند صلح برخوردی جدی‌تر به عمل آورد و آن را به نتیجه مطلوب‌تری هدایت کند.

ب) قرارداد صلح غزه ـ اریحا (اسلو I)

«قرارداد اسلو»[3] در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ بین «اسحق رابین» و «یاسر عرفات» در واشینگتن به امضاء رسید. این قرارداد به عنوان نخستین سند جامع و تاریخی محسوب می‌شد که مقامات اسرائیلی و نمایندگان سازمان آزادیبخش فلسطینی را به یکدیگر نزدیک می‌کرد.[4] قرارداد غزه ـ اریحا یا «اسلو ۱» تحت عنوان «صلح در برابر زمین»[5]، دو طرف یکدیگر را به رسمیت شناختند و توافق شد یک حکومت خودگردان فلسطینی در بخش‌هایی از «نوار غزه» و «کرانه باختری» ایجاد شود.[6] این قرارداد در واقع پس از شکست انتفاضه به شکل سری، در

۱. لازم به توضیح است، حزب *لیکود* که راست‌گرایان افراطی، بازها، یقه آبی‌ها، سفاردین‌ها یا مذهبی‌ها نامیده می‌شوند به عنوان مخالف صلح، انعطاف‌پذیری یا طرفداران اسرائیل بزرگ معروف‌اند، مثل اسحق شامیر، نتانیاهو؛ ولی حزب *کارگر* که چپ‌گرایان، کبوترها، یقه‌سفیدها، اشکنازی‌ها یا تحصیل‌کرده‌ها نامیده می‌شوند به عنوان طرفدار صلح، همکاری، سازش معروف‌اند، مثل اسحق رابین، شیمون پرز و ایهود باراک.

۲. سلیمانی، **پیشین**، ص ۳۲.

3. Oslo Agreement

4. Jostein Brobak، "After the Cold War: Structural Changes and Israeli-Palestinian Rapprochement"، August 1998، ***http://www.smi.uib.no.html***.

5. Peace for Land

6. Israel Shahak، "Also Agreement Makes PLO Israel's Enforcer"، 1993، ***http://www.Washington-report.org/backissues.html***.

اوسلو پایتخت نروژ و واشینگتن به نتیجه رسید. در این قرارداد، دولت اسرائیل در مورد انجام ندادن اقدام خشونت‌آمیز نسبت به فلسطین انجام ندهد و پذیرش قطعنامه‌های سازمان ملل هیچ تعهدی نداد. دولت اسرائیل نه تنها توانست از ساف مشروعیت بگیرد بلکه عملاً توانست ساف را خلع‌سلاح کند و قدس را تحت حاکمیت خود درآورد. این قرارداد به مثابه قماری بود که قطعاً در جهت منافع و مصالح فلسطین نبود.

پ) قرارداد صلح طابا (اسلو II)

همکاری مشترک میان آمریکا و اسرائیل در فرایند صلح سبب شد زمینه مساعد برای امضای قرارداد صلح طابا یا «اسلو ۲» فراهم شد. سند نهایی این قرارداد را در سپتامبر ۱۹۹۵، عرفات و رابین در واشینگتن به امضاء رساندند. براساس این قرارداد، کلیه امور دفاعی، امنیتی و سیاست خارجی مناطق خودگردان تحت کنترل اسرائیل باقی ماند، ساف مفادی از منشور ملی فلسطین مبنی بر «مقاومت تا نابودی اسرائیل» را لغو و در مقابل ارتش اسرائیل به طور مرحله‌ای از شش شهر کرانه باختری و نیز نوار غزه عقب‌نشینی و اداره آن را به حکومت خودگردان واگذار کند.[1]

یک طلبهٔ یهودی از پیروان «گوش آمونیم» به نام «ایگال امیر»[2] اسحق رابین را چهل روز پس از امضای قرارداد اسلوی ۲، در چهارم نوامبر ۱۹۹۵، پس از سخنرانی در جمع هواداران حزب کارگر خود، ترور کرد.[3] وی علت قتل رابین را گفتگوی او با فلسطینی‌ها و صدور مجوز تشکیل حکومت خودگردان بیان کرد.

ت) قرارداد الخلیل

موضع انعطاف‌ناپذیری نتانیاهو در روند صلح، شهرک‌سازی در سرزمین‌های اشغالی و به ویژه در ابوغنیم (حومه قدس شرقی) و همچنین افتتاح تونلی در زیر مسجدالاقصی، زمینه اعتراضات مردمی فلسطین را فراهم کرد. برای حل این موضوع نتانیاهو و عرفات با میانجی‌گری کلینتون در کاخ سفید موافقتنامه الخلیل را در ۱۵ ژانویه ۱۹۹۷ به امضاء رساندند.

نخست‌وزیر اسرائیل به دلیل حمایت داخلی راستگرایان افراطی و نیز حمایت بین‌المللی ایالات متحده، به شهرک‌سازی در مناطق سرزمین‌های ۱۹۶۷ پرداخت. این اقدام به موضع‌گیری تند یاسر عرفات، کشورهای

1. Anita Miller، Jordan Miller and Sigalit Zetouni، ***Sharon: Israel's Warrior-Politician***، (Chicago: Chicago Publishers & Oliver Publishing، 2004)، p. 194.

2. Yigel Amir

3. ***Ibid.***، p. 194.

عربی و اروپایی منجر شد. نهایتاً، طرح شکایت توقف شهرک‌سازی را در شورای امنیت، کشور به اصطلاح میانجی فرایند صلح خاورمیانه یعنی آمریکا، به عنوان تنها عضو مخالف، «وتو» کرد.[1] این اقدام آمریکا در جهت اهداف و منافع مشترک دو دولت ایالات متحده و اسرائیل صورت گرفت.

ث) قرارداد مریلند (وای ریور یا وای پلانتیشن)

قرارداد مریلند در ۲۳ اکتبر ۱۹۹۸ میان بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل و عرفات، رئیس حکومت خودگردان فلسطین با حضور بیل کلینتون در «وای پلانتیشن» مریلند آمریکا به امضاء رسید. در این قرارداد، اسرائیل متعهد شد که از ۱۳ درصد اراضی اشغالی در کرانهٔ غربی عقب‌نشینی و با تأسیس یک فرودگاه برای فلسطینی‌ها، گشودن گذرگاه امن در حد فاصل کرانه غربی و غزه و نیز آزادی ۷۵۰ زندانی موافقت کند. در مقابل، یاسر عرفات متعهد شد، اصل «نابودی اسرائیل» را در منشور ملی فلسطین لغو و تحت یک برنامهٔ کاری و با همکاری مأموران امنیتی «موساد» و «سیا» با مبارزان فلسطینی ضدصهیونیست مقابله کند.[2] ایالات متحده و اسرائیل توافق کردند پس از امضای این قرارداد توان دفاعی و بازدارندگی اسرائیل افزایش یابد و قرارداد اتحاد استراتژیکی که در زمان ریگان به امضاء رسیده بود تقویت شود.

ج) مذاکرات صلح اسرائیل با اردن، سوریه و لبنان

اردن. ملک حسین و اسحق رابین و با حضور کلینتون قرارداد صلح بین پادشاهی اردن هاشمی و اسرائیل را در تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۹۹۴ به امضاء رساندند. این قرارداد[3] شامل موضوعاتی از قبیل امنیت، زمین، آب، آوارگان، مهاجرت، روابط سیاسی دوجانبه، اماکن مقدسه و ارتباطات بود. اردن، دومین کشور عربی (پس از مصر) بود که دولت اسرائیل را به رسمیت شناخت و به قطار صلح تل‌آویو پیوست.

وزارت خارجه آمریکا اعلان کرد: اردن در روند صلح، نقش سازنده‌ای داشت. بدین ترتیب، دو دولت متحد آمریکا و اسرائیل این قرارداد را گام مهمی برای اهداف آینده‌شان در منطقه خاورمیانه برشمردند.

سوریه. دولت آمریکا وارد کردن سوریه را به عنوان سازش‌ناپذیرترین دولت عربی به فرایند مذاکرات صلح خاورمیانه (پس از مشارکت این کشور در «عملیات طوفان صحرا»)، یک پیروزی بزرگ برای اهداف منطقه‌ای

---

۱. سلیمانی، **پیشین**، ص ۵۸.
۲. *همان*، ص ۵۹.
۳. برای اطلاع از متن کامل قراردادهای صلح خاورمیانه بنگرید به: سلیمانی، صص ۴۲۰–۲۳۷.

خود و متحد استراتژیک خود بیان کرد. اما فرایند صلح با سپری کردن دوره‌های مختلف مذاکرات مادرید، مریلند و ژنو، هنوز به نتیجه قطعی نرسیده است.

لبنان. فرایند مذاکرات صلح با لبنان در دوره‌های مختلف به دلیل جانبداری آمریکا از اسرائیل و تحت فشار قرار دادن دولت لبنان و درخواست خلع‌سلاح نیروی مقاومت حزب‌الله و نیز حمایت همه‌جانبه از اسرائیل، مخصوصاً در جنگ ژوئیه ۲۰۰٦ و نقض آتش‌بس صلح توسط اسرائیل که با همکاری آمریکا صورت پذیرفت، نتوانست موفقیتی به دست آورد.

چ) طرح صلح نقشه راه

جورج دبلیو بوش پس از حمله نظامی به عراق و تسخیر این کشور، طی یک سخنرانی در ۲٤ ژوئن ۲۰۰۲، طرح «نقشه راه»[1] را ارائه کرد. وی از اسرائیل و فلسطین خواست تنفر قدیمی را کنار بگذارند و در کنار یکدیگر مسئولیت‌شان را در مورد صلح اجرا کنند. وی گفت فلسطینی‌ها باید کشوری صلح‌آمیز و دموکرات داشته باشند و برای همیشه استفاده از روش ترور و خشونت را کنار بگذارند. اسرائیل نیز باید دست از تهدید بردارد و کلیه دولت‌های عرب نیز بایستی با تروریسم مبارزه کنند تا صلح و دموکراسی به خاورمیانه بازگردد.[2] پس از اینکه جورج بوش طرح نقشه راه را کرد، اتحادیه اروپا، روسیه و سازمان ملل متحد نیز طی بیانیه‌ای در ۱٦ جولای و ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۳ از آن استقبال کردند.

طرح صلح نقشه راه خاورمیانه، دارای سه مرحله زمانی با اهداف معین سیاسی، امنیتی، اقتصادی و بشردوستانه، برای حل و فصل جامع و نهایی منازعه اسرائیل و فلسطین، به محوریت گروه چهارجانبه، تا سال ۲۰۰۵ تدوین شده بود.

مرحله اول. پایان ترور و خشونت و عادی‌سازی زندگی فلسطینی‌ها و ایجاد نهاد فلسطینی تا ماه مه ۲۰۰۳؛

مرحله دوم. مرحله گذار یا ایجاد دولت مستقل با مرزهای موقت از ژوئن ۲۰۰۳ تا دسامبر ۲۰۰۳؛

مرحله سوم. توافق دائمی و پایان منازعه اسرائیل ـ فلسطین (۲۰۰۵-۲۰۰٤).[3]

---

1. The Road Map

2. Jewish Virtual Library، "President Bush، Previews Road Map، (March 14، 2003)"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource.html***.

3. Jewish Virtual Library، "The Middle East Road Map، (April 30، 2003): A Performance-Based Road Map to a Permanent Two-State Solution to the Israeli-Palestinian Conflict"، 2006، ***http://www. Jewishvirtuallibrary.html***.

براساس این طرح، کلیه دولت‌های عرب، روابط عادی و کامل را با اسرائیل خواهند پذیرفت و نیز همه دولت‌های منطقه براساس این طرح در صلح و امنیت زندگی خواهند کرد. اما این طرح پس از گذشت مراحل زمانی سه‌گانه به هیچ یک از اهداف خود دست نیافت.

به لحاظ نظری، فرایند صلح خاورمیانه و مکانیزم «نقشه راه» از طریق ایجاد ائتلاف واحدهای سیاسی موجود در خاورمیانه، می‌توانست هزینه ایالات متحده را به عنوان قدرت محوری سیستم بین‌المللی در سیستم آنارشی موجود منطقه‌ای کاهش دهد که در عین حال موجب کاهش هزینه متحد منطقه‌ای آن یعنی اسرائیل شود. همچنین ایالات متحده از این طریق تلاش کرد محبوبیت از دست رفته خود را در جهان عرب به دلیل حمله غیرقانونی به کشور عراق جبران کند. در اینجا براساس مطالب این مبحث اهداف متحدان استراتژیک را دسته‌بندی می‌کنیم.

٤. اهداف صلح خاورمیانه

اهداف آمریکا

- نیاز ایالات متحده به صلح خاورمیانه بیشتر جنبه سلطه‌جویی دارد،
- تسلط بر نفت به عنوان شریان حیاتی اقتصاد آمریکا و جهان،
- تحقق صلح می‌تواند توان اقتصادی و تکنولوژی اسرائیل را در خدمت طرح‌های کلان آمریکا در خاورمیانه قرار دهد،
- تحقق فرایند صلح موجب سهولت اجرای طرح خاورمیانه بزرگ می‌شود،
- تحکیم و تقویت منافع آمریکا در منطقه از طریق همکاری با کشورهای هم‌پیمان،
- قرار دادن اسرائیل به عنوان نماینده و متحد استراتژیک آمریکا در منطقه،
- ادعای صلح‌طلبی و ایجاد پرستیژ در افکار عمومی منطقه و جهان.

اهداف اسرائیل

- نیاز اسرائیل به صلح بیشتر جنبه روانی دارد،
- به رسمیت شناخته شدن دولت اسرائیل و تضمین ثبات داخلی،
- رهایی از هزینه‌های سنگین نظامی و زندگی پادگانی،
- دسترسی آسان به انرژی و نیروی کار ارزان منطقه،
- رهایی از برخی تحریم‌های مستقیم و ثانویه،

- ادغام در بازار خاورمیانه و تسلط اقتصادی،
- رهایی از آسیب‌پذیری «عمق استراتژیک» در برابر سلاح‌های دوربرد دشمن.

اهداف مشترک آمریکا ـ اسرائیل

- دسترسی آزاد به منابع نفت خاورمیانه،
- ایجاد شکاف بین دولت‌های اسلامی منطقه و جنبش‌های اسلامی،
- عادی‌سازی روابط اسرائیل ـ آمریکا با کشورهای منطقه،
- اهتمام به فرصت‌های سرمایه‌گذاری و ایجاد بازار مشترک خاورمیانه،
- مهار، تضعیف، انزوا و فروپاشی دولت‌ها و جنبش‌های مخالف صلح،
- فراهم‌سازی شرایط طرح خاورمیانه بزرگ به محوریت آمریکا ـ اسرائیل،
- جلوگیری از رادیکالیسم سیاسی،
- امنیت همه‌جانبه اسرائیل تضمین‌کننده منافع ملی آمریکا در خاورمیانه.

مجموعه اهداف نامبرده، برخی از آنها براساس منافع ملی است و در عین حال ممکن است اهداف مشترک و متقابل دو دولت آمریکا ـ اسرائیل را تأمین کند. همچنین برخی از اهداف تاکنون محقق نشده و ممکن است در میان‌مدت یا درازمدت تحقق یابد یا اصلاً تحقق نیابد.

۳-۱-٤. طرح خاورمیانه

در استراتژی ایالات متحده آمریکا و اسرائیل، بهره‌گیری از دو روش نرم‌افزاری و سخت‌افزاری، برای کسب منافع اقتصادی و سیاسی بیشتر اهمیت خاصی دارد. استفاده صحیح از قدرت نرم‌افزاری، گاه مؤثرتر از قدرت سخت‌افزاری است. «جوزف نای»، یکی از نظریه‌پردازان نئولیبرالیسم معتقد است، قدرت نرم‌افزاری، مکمل قدرت سخت‌افزاری است و به مثابه ابزاری برای نیل به اهداف و منافع مطلوب در حوزه سیاست خارجی و استراتژی امنیت ملی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.[1] سیاستمداران ایالات متحده و اسرائیل برای دستیابی به اهداف درازمدت خود در منطقه خاورمیانه طرح‌های مختلف نرم‌افزاری و سخت‌افزاری تدوین کردند و با توجه به شرایط مختلف یکی از آنها یا از هر دوی آنها بهره می‌جویند. در اکثر جهت‌گیری‌های دو دولت، «قدرت نرم» تنها به عنوان سیاست اعلامی مطرح می‌شود اما آنچه اعمال می‌شود «قدرت سخت» است. اندیشه «نیل تا فرات»

---

1. Joseph Nye، "Soft Power and American Foreign Policy"، ***Political Science Quarterly***، (Summer 2004)، pp. 255-270.

صهیونیست‌ها، طرح «خاورمیانه جدید» شیمون پرز و نیز طرح «خاورمیانه بزرگ» جورج دبلیو بوش از جمله طرح‌هایی‌اند که بر اساس سیاست فوق و بدون توجه به نهادهای بین‌المللی به اجرا درمی‌آیند.

روژه گارودی به نقل از خاخام یهودی «الزار ولدمن»[۱] می‌گوید: «ما باید در خاورمیانه و دنیا به برقراری نظم بپردازیم. اگر مسئولیت این کار را بر عهده نگیریم، نه تنها در برابر خودمان بلکه در برابر کل دنیا گناهکار خواهیم بود...»[۲] و آریل شارون قبل از حمله به لبنان در دسامبر ۱۹۸۱ اعلام کرد: «در سال‌های آتی، دامنهٔ منافع استراتژیک اسرائیل، نه تنها کشورهای عربی مدیترانه بلکه تمام خاور نزدیک را در بر خواهد گرفت و باید ایران، پاکستان، خلیج فارس، آفریقا و ترکیه را نیز شامل شود.» از نظر گارودی این طرح را که سازمان صهیونیسم جهانی ارائه کرده و به «نقشه استراتژیک اسرائیل» معروف است، خواستار نابودی تمام همسایگان این کشور از رود نیل تا فرات است.[۳] (پیوست ۳-۱ الف. نقشه خاورمیانه، ب. خاورمیانه بزرگ)

۱. خاورمیانه جدید

در دهه ۱۹۹۰ شیمون پرز، نخست‌وزیر و وزیر خارجه وقت اسرائیل، طرح «خاورمیانه جدید»[۴] را در قالب همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری منطقه‌ای ارائه کرد.[۵] وی در طرح خود به موضوعاتی از قبیل ثبات سیاسی (مهار بنیادگرایان) ۲. ثبات اقتصادی (ارتقای سطح زندگی مردم خاورمیانه) ۳. امنیت ملی (بی‌اثر نمودن عمق استراتژیک) و ٤. ترویج دموکراسی اشاره کرده است و شرط اصلی تحقق آن را برقراری صلح دانست که با کمک ایالات متحده امکان‌پذیر خواهد شد. وی در طرح خود به امضای قراردادهای صلح بین اعراب و اسرائیل اشاره می‌کند و همگی آنها را گام‌های مثبتی برای ایجاد خاورمیانه جدید و بازار مشترک خاورمیانه با همکاری آمریکا می‌داند. در این باره «ماجد کیالی»، نویسنده عرب می‌گوید: «هدف اصلی آمریکا و اسرائیل این است که مسئله سازش را به همکاری‌های اقتصادی ربط دهند تا از این رهگذر انگیزه‌های حاد نزاع عربی ـ اسرائیلی به ویژه مسائل مربوط به فلسطین را از بین ببرند». پروژه‌هایی مانند ایجاد بازار مشترک خاورمیانه، ایجاد صندوق توسعه، توریسم، آب، کشاورزی، صنعت، عمران و آبادانی صحراها، خدمات، ارتباطات، انرژی و... با محوریت علمی و تکنولوژیکی اسرائیل و با حمایت مالی و نیروی کار دولت‌های عرب باعث خواهد شد که اسرائیل بر تمامی جنبه‌های تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی منطقه تسلط یابد. اسرائیل علاوه بر سود اقتصادی

---

1. Elzar Valdman

۲. گارودی، *پیشین*، ص ۱۵۰.

۳. *همان*، ص ۱۵۳.

4. The New Middle East

5. Arye Naor & Shimon Peres, *The New Middle East*, (New York: Henry Holt & Co., 1993), p. 46.

عظیمی که از اجرای پروژه‌های اقتصادی خاورمیانه که یکی از پایه‌های اصلی صلح محسوب می‌شود کسب می‌کند و شریک ثروت‌های منطقه می‌شود، سودهای سیاسی کلانی نیز خواهد برد. چون این پروژه‌ها زمینه را برای گشایش روابط طبیعی و عادی‌سازی روابط طبیعی با همسایگانش فراهم و مساعد می‌کند و از این طریق می‌تواند مسائل حاد خود را با فلسطینی‌ها مانند مسئله قدس، پناهندگان و حق بازگشت آنان به نتیجه دلخواه خود برساند؛ یعنی این مسائل را عملاً در چهارچوب نظام خاورمیانه‌ای استحاله و ذوب کند و به تقویت جایگاهش در چهارچوب پروژه خاورمیانه‌ای آمریکا که یک مسئله استراتژیک است، بپردازد.[۱]

۲. خاورمیانه بزرگ

کنگره آمریکا در دوره ریاست‌جمهوری کلینتون قانون منطقه آزاد تجاری در خاورمیانه را در اکتبر ۱۹۹٦ به منظور اهداف ملی و نیز خروج اسرائیل از انزوای سیاسی و اقتصادی در منطقه خاورمیانه تصویب کرد.[۲] در این دوره «گسترش دموکراسی»[۳] در خاورمیانه به عنوان یکی از اهداف سیاست خارجی دولت کلینتون تعقیب شد که برخی از مقامات و صاحب‌نظران از جمله «ریچارد هاس»[٤] مشاور امنیت ملی در دولت جورج بوش و «مارک پری»[٥] آن را مورد انتقاد قرار دادند. چرا که آنها معتقد بودند مردم‌سالاری در این منطقه، منافع امنیتی ایالات متحده را به دلیل روی کار آمدن احتمالی اصول‌گرایان اسلامی با خطرات جدی مواجه می‌کند. از نظر پری حاکمان اقتدارگرا راحت‌تر می‌توانند با اسرائیل کنار آیند. بنابراین، ترویج دموکراسی در همه جا ضرورتاً به سود منافع ملی آمریکا نخواهد بود.[٦]

در ۲۱ نوامبر ۱۹۹۹ «آدام گارفینکل»[۷] از «انستیتو تحقیقات سیاست خارجی» طی گزارشی «خاورمیانه بزرگ‌تر در سال ۲۰۲۵» را که شامل جهان عرب، اسرائیل، ترکیه، ایران، آسیای میانه و قفقاز می‌شد مطرح کرد. اما «لسر و دیگران»[۸] در کتاب *ریشه‌های بحران در خاورمیانه بزرگتر*، این منطقه را شامل شمال آفریقا، ترکیه، فلسطین، خلیج فارس و حاشیه‌های این مناطق، یعنی آسیای میانه و قفقاز، دانستند و منافع آمریکا را در این

---

۱. سلیمانی، **پیشین**، ص ۹۹.

2. State of Israel Ministry of Industry، Trade & Labor، "Background on Qualifying Industrial Zones (QIZ's)"، ***http://www.moit.gov.il/NR/exeres/htm***.

3. Enlargement of Democracy

4. Richard Hass

5. Mark Paris

٦. جرجیس، **پیشین**، ص ۲۰۰.

7. Adam Garfinkel

8. Lesser، Nardulli & Arghavan

منطقه تا سال ۲۰۲۵ در شش محور ۱. ادامه حیات اسرائیل و فرایند صلح خاورمیانه؛ ۲. دسترسی به نفت؛ ۳. ممانعت از به قدرت رسیدن هژمون منطقه‌ای چالشگر؛ ٤. ممانعت از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی؛ ٥. اصلاحات اقتصادی و سیاسی و ثبات داخلی کشورها؛ و ٦. کنترل تروریسم، ارائه کردند.[۱] در عین حال، طرح خاورمیانه در گذشته در قالب‌های «جدید»، «بزرگ» و «بزرگ‌تر» به طور رسمی و غیررسمی مطرح بوده است.

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ موجب شد جورج دبلیو بوش استراتژی پیشدستانه و مبارزه با تروریسم را مطرح سازد و طرح خاورمیانه بزرگ را با استفاده از الفاظ زیبای «ارتقای دموکراسی» و «آزادی انسان‌ها» به اجرا درآورد. وی در مرحله اول با حمله نظامی به افغانستان و عراق نظریه آرمانگرایی لیبرالیسم را به چالش کشاند و به نظریه رئالیسم و نئورئالیسم روحی تازه دمیده است. سیاست خارجی تناقض‌نمای بوش کلیه نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل را به شگفتی واداشت.

جورج دبلیو بوش مبنای طرح خاورمیانه بزرگ را در سخنرانی خود در ٦ نوامبر ۲۰۰۳ در واشینگتن، نبودن موهبت دموکراسی در خاورمیانه از شمال آفریقا، مراکش تا خلیج فارس و با اشاره به تک‌تک کشورهای خاورمیانه از جمله عراق، سوریه، ایران و... دانست.[۲] وی اندکی قبل از تهاجم نظامی به عراق در ۲٦ فوریه ۲۰۰۳ طی سخنرانی در انستیتو آمریکایی اینترپرایز[۳]، عزم خود را به استقرار دموکراسی در خاورمیانه به پشتیبانی اروپا و با کمک اسرائیل اعلام[٤] و در ۳ مارس ۲۰۰۳ به عراق حمله کرد تا دموکراسی را با روش «سخت‌افزاری» به اجرا در آورد و از این طریق مردم این سرزمین را آزاد کند.

بخش‌هایی از سند اجرایی طرح خاورمیانه بزرگ تحت عنوان «مشارکت کشورهای گروه هشت در خاورمیانه»،[٥] در ۱۳ فوریه ۲۰۰٤ در روزنامه الحیات منتشر و در ژوئیه ۲۰۰٤ در کنفرانس گروه هشت در سی آیلند جورجیا در ایالات متحده به بحث گذاشته شد. این طرح بر سه تحول اساسی در زمینه‌های ۱. اصلاحات سیاسی (ارتقای دموکراسی، حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین) ۲. اصلاحات اقتصادی (ارتقای همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای، بین‌منطقه‌ای و منطقه آزاد تجاری) و ۳. اصلاحات اجتماعی و فرهنگی (آموزش فراگیر

---

۱. حسن حسینی، *طرح خاورمیانه بزرگتر: القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا*، (تهران: مؤسسه ابرار معاصر، ۱۳۸۳)، صص ۳-۳۲.

2. Jewish Virtual Library، "President Bush Lays Out Vision for Democracy in the Middle East، (November 6، 2003)"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org***.

3. The American Enterprise Institute

4. Guadrian Special Report، "George Bush's Speech to the American Enterprise Institute: on the Future of Iraq"، February 26 2003، ***http://www.gardian.co.uk.html***.

5. G-8 Greater Middle East Partnership

دانش و فن‌آوری و حمایت از حقوق زنان) مبتنی است.[1] این طرح را کشورهای سی و پنج‌گانه محدوده طرح خاورمیانه بزرگ به دلیل جانبداری آمریکا از اسرائیل با هدف عادی‌سازی موقعیت اسرائیل در خاورمیانه، مورد انتقاد جدی قرار داد. برخی معتقدند، طرح خاورمیانه بزرگ یا «طرح خاورمیانه وسیع‌تر و آفریقای شمالی»[2] در واقع براساس مشارکت و اتحاد منطقه‌ای طراحی نشده است بلکه بیشتر به همکاری‌های دوجانبه و موردی با دولت‌های خاص به اجرا درمی‌آید.[3] بسیاری از سیاستمداران و حقوقدانان تحمیلی بودن اصلاحات و ارائه الگوهای غیربومی، بدون توجه به شرایط تاریخی اجتماعی و فرهنگی را نوعی مداخله‌گرایی در امور دولت‌ها و با مقررات حقوق بین‌المللی مغایر می‌دانند.

در طرح خاورمیانه بزرگ، اسرائیل یکی از برندگان اصلی منطقه‌ای در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی است. پذیرفتن و نپذیرفتن طرح خاورمیانه بزرگ توسط کشورهای اسلامی منطقه موجب شکاف بین آنها خواهد شد. به این ترتیب، تفرقه و جدایی بین کشورهای اسلامی مخصوصاً کشورهای عربی موضوعی است که اسرائیلی‌ها همواره آرزوی آن را در سر می‌پروراندند و آن را مهم‌تر از بمب اتمی تلقی می‌کنند.[4] این آرزو در صلح خاورمیانه، طرح خاورمیانه بزرگ و در جریان حمله آمریکا به عراق تا حدودی محقق شده است.

یکی از اهداف و انگیزه‌های اصلی آمریکایی‌ها در طرح خاورمیانه بزرگ مبارزه با تروریسم در خاورمیانه است. گروه‌هایی نظیر حماس، جهاد اسلامی، حزب‌الله لبنان، جمهوری اسلامی و... که در لیست تروریستی دولت آمریکا قرار دارند و نیز دشمن اسرائیل محسوب می‌شوند، هر لحظه در معرض خطر حمله اسرائیل و آمریکا قرار دارند. برای نمونه، دولت سوریه پس از حمله نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا علیه عراق، به دلیل فشار آمریکا مجبور شد دفاتر سیاسی برخی از گروه‌های فلسطینی را در دمشق تعطیل کند. با این وجود، دولت اسرائیل با حمله هوایی، مراکز شناسایی‌شده در حومه پایتخت این کشور را بمباران کرد.[5] در خلال جنگ اسرائیل با لبنان در ژوئیه ۲۰۰۶، کاندولیزا رایس در سفر خود به تل‌آویو هدف این جنگ را هموارسازی و آلام زایمان خاورمیانه جدید ذکر کرد.[6]

اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک و منحصربه‌فرد آمریکا در طرح خاورمیانه بزرگ موقعیت و جایگاه کم‌نظیری بر مناسبات و معادلات اقتصادی خاورمیانه پیدا خواهد کرد و از طرفی با وابسته کردن کشورهای

---

1. Salem، *Op. cit.*

2. Broader Middle East & North Africa Plan

3. Thomas Donnelly، "Transforming America's Alliances"، December 13، 2004، ***http://www.aei.org. html.***

4. Augusts R. Nerton، ***Civil Society in the Middle East***، (New York: E. J. Brill، 1995)، p. 35.

۵. علیرضا ملاقدیمی، «خاورمیانه بزرگ، طراحی برای سه اجلاس مهم بین‌المللی»، ***ماهنامه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی***، شماره ۱۸۰، ص ٦۵.

6. FARS NEWS AGENCY، http://www.Farsnews.***com/newstext.php.***

خاورمیانه در بخش‌های اقتصادی، صنعتی، کشاورزی و تجاری از هزینه کردن در بخش امنیتی و نظامی رهایی خواهد یافت.

بنابراین، منافع مشترک آمریکا و اسرائیل در طرح خاورمیانه بزرگ، تصاحب چاه‌های نفت و جنگ علیه تروریسم و خلع‌سلاح کشورهای به اصطلاح یاغی بهانه‌ای برای توجیه اقدامات‌شان است. حادثه ۱۱ سپتامبر نیز اقدامات خشونت‌آمیز آمریکا و اسرائیل را برای تأمین منافع‌شان بیشتر توجیه کرده است.[۱] دولت اسرائیل همواره آرزومند راه‌اندازی مجدد خط لوله «کرکوک ـ حیفا»[۲] و «موصل ـ حیفا» است. این هدف با اجرای طرح خاورمیانه بزرگ و هموار شدن شرایط در عراق پس از صدام محقق می‌شود.[۳] میزان صادرات مستقیم و غیرمستقیم اسرائیل به عراق در خلال ۳ ماهه اول سال ۲۰۰٤ ارزشی معادل ۲ میلیون دلار بوده است که این رقم تاکنون رشد تصاعدی داشته است. جان تیلور، وزیر خزانه‌داری آمریکا در نشست اقتصادی در اردن، از شرکت‌های اسرائیلی برای بهره‌گیری از «فرصت جدید اقتصادی» در عراق، دعوت به سرمایه‌گذاری و مشارکت در بازسازی کرد.[٤] همچنین مقامات رسمی آمریکا نیز بارها تأکید کردند که «درب‌های عراق برای سرمایه‌گذاری و مشارکت اسرائیل در زمینه‌های مختلف» باز است. اتحادیه صنعتی صهیونیسم در سال ۲۰۰۳، اعلام کرد که ۲۱ شرکت اسرائیلی، قراردادهایی در خصوص بازسازی عراق منعقد کرده‌اند که ارزش آن به ۱۱ میلیارد دلار می‌رسد. اکنون بیش از صد شرکت اسرائیلی در عراق فعال‌اند. شرکت‌های آمریکایی و اسرائیلی فعال در عراق بیشتر در بخش قراردادهای پرسود فعالیت دارند[۵] که با نظریه اقتصاد سیاسی نئولیبرالیسم مطابقت دارد. فعالیت‌های امنیتی سیا و موساد در پوشش تجارت و بازرگانی در کشورهای «خاورمیانه بزرگ» از جمله در میان کردها و نیز همکاری با سازمان تروریستی مجاهدین خلق بر ضد جمهوری اسلامی قابل ذکر است. به این ترتیب، سرنگونی صدام یک هدف غایی نبود بلکه به عنوان دریچه‌ای برای به اجرا درآوردن «طرح خاورمیانه» بزرگ قابل ارزیابی است.

---

1. Larry Ross، Israel U.S. V.S Palestine & the Middle East، October، 2003، ***http://www.nuclear free. 1ynx.co.html***.

2. Kirkuk-Haifa Pipeline

3. Gilles Munier، "U.S. Plan for the Great Middle East: The Kurdish Pipeline"، 2006، ***http://www. uruknet.info.html***.

٤. علیرضا خسروی و مهدی میرمحمدی، «بررسی اهداف، برنامه‌ها و زمینه‌های حضور اسرائیل در عراق پس از صدام»، ***کتاب خاورمیانه (۲)***، (تهران: مؤسسه ابرار معاصر، ۱۳۸۳)، ص ٢٦٦.

٥. ***همان***، ص ٧-٢٦٦.

به نظر می‌رسد حمله به عراق یا به لبنان برای آماده‌سازی اجرای طرح خاورمیانه بزرگ در عمل به نفع متحدان استراتژیک نبوده است، چرا که با روی کار آمدن شیعیان موقعیت «ژئوپولیتیک شیعه» در منطقه خاورمیانه متحول شده است. از نظر استیون وایزمن، نویسنده نیویورک تایمز، گرچه برای اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها سقوط صدام یک آرزو بود، به نظر می‌رسد یک هراس دیگری نیز به وجود آورد و آن قدرت و نفوذ ایران در کشور عراق و منطقه و نیز دسترسی این کشور به دانش هسته‌ای است که تهدید کشنده‌ای برای اسرائیل فراهم کرد به گونه‌ای که پذیرش یک دولت فلسطینی برای اسرائیل آسان‌تر از چنین تهدید تدریجی است.[۱] در این باره، یک لطیفه سیاسی در واشینگتن مطرح است و آن اینکه: «جنگ با عراق به پایان رسید اما پیروزی از آن ایران بود».[۲] نویسنده این مطلب در مقاله «خاورمیانه بزرگ، بازی‌های قدرت»، می‌گوید: پروژه دموکراسی و مدرنیسم، ایجاد حکومت سکولار در کشورهای مختلف عربی از جمله عراق، سوریه، لبنان و... میسر نشد و شیعیان به قدرت رسیدند.[۳] در این باره ملک عبدالله دوم، پادشاه اردن، هشدار «تونی بلر» را در مورد ظهور یک «هلال شیعه»[۴] به گستره تهران، عراق، سوریه و بیروت تکرار کرد.[۵] همچنین حسنی مبارک ادعا کرد ایران شیعیان عراق را تحریک می‌کند و با اتکای شیعیان ٦٥ درصدی این کشور قصد دارد جنگ داخلی در این کشور ایجاد کند.[٦] در میان برخی از مسلمانان، اسرائیل دشمن سرسختی نیست بلکه خطرناک‌تر از آن تضاد بین شیعه و سنی در خاورمیانه است که حتی عمیق‌تر از اختلاف بین اعراب و اسرائیل است.[۷] این قضاوت چه درست باشد یا نادرست، همان چیزی است که اسرائیل آرزوی آن را می‌کرد و میزان اثربخشی آن را بالاتر از بمب اتمی توصیف می‌کند. براساس مطالب این مبحث، اهداف متحدان استراتژیک دسته‌بندی می‌شود.

---

1. Steven R. Weisman، "The Great Middle East Shake-UP"، 30.01.2005، ***http://www.nytimes.com. html***.

2. "The War is Over and Iran Has Won"

3. Soumaya Ghannoushi، "The Great Middle East Power Gawes"، 2006، ***http://www.english.aljazeera.Net/UR/exeres.html***.

4. Shiit Arc

5. Marcus GEE، "Why We Must Stand with Israel"، 2006، ***http://www.vigile.net/spip/orticle.html***.

6. Christopher Ayad، "Arabs Worried About Shiite Take Over"، ***http://www.truthout.org/docs***.

7. The Dail Star، "Shiite-Sunni Conflict"، July 26، 2006، ***http://www.imra.org.il.html***.

۳. اهداف طرح خاورمیانه بزرگ

اهداف آمریکا

- تثبیت هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل و منطقه خاورمیانه،
- افزایش ضریب امنیتی حضور خود در منطقه،
- ارتقای موقعیت استراتژیک آمریکا،
- اعمال کنترل بر جریان نفت.

اهداف اسرائیل

- تثبیت تسلط و برتری بر نظام منطقه خاورمیانه،
- خروج از انزوای سیاسی و اقتصادی منطقه،
- راه‌اندازی لوله‌های نفت اعراب ـ اسرائیل.

اهداف مشترک

- ایجاد ثبات اقتصادی درازمدت،
- سرنگونی رژیم‌های چالشگر و ناهمگون با منافع آمریکا ـ اسرائیل،
- تغییر ساختار فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مطابق با ساختار غرب،
- ایجاد منطقه آزاد بزرگ تجاری در خاورمیانه،
- حفظ برتری نظامی اسرائیل ـ واشینگتن در منطقه،
- منسوخ‌سازی فعالیت‌های تروریستی، هسته‌ای و رادیکالیزم اسلامی،
- شکاف بین دولت‌های اسلامی و شیعه و سنی،
- حمایت از صنعت تسلیحاتی واشینگتن ـ تل‌آویو،
- محاصره و براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران.

نتیجه‌گیری

در این فصل منافع استراتژیک مشترک میان ایالات متحده آمریکا و اسرائیل در بعد سیاسی مورد بررسی قرار گرفت. با توجه به نظریه‌های رئالیسم و نئورئالیسم دولت‌ها برای به حداکثر رساندن منافع ملی خود به تقویت اتحادهای خودی و تضعیف اتحادهای طرف مقابل روی می‌آورند.[1] بر همین اساس، دولت آمریکا در زمان جنگ سرد همزمان با تأسیس دولت اسرائیل برای جلوگیری از خطر کمونیسم در استراتژیک‌ترین ناحیه کرهٔ زمین و مرکز ثقل تأمین‌کننده منافع آمریکا با این دولت رابطه برقرار کرد و تلاش کرد گرایش این دولت را به سمت غرب هدایت کند. هرتزل، بنیانگذار دولت اسرائیل نیز خواستار حمایت غرب به ویژه آمریکا برای تثبیت دولت یهود بود و در ازای آن آمادگی دولت خود را برای تأمین منافع حیاتی غرب در منطقه خاورمیانه اعلان کرد.

به این ترتیب، ایالات متحده اولین دولت جهان بود که به شکل دو فاکتو (١٤ می ١٩٤٨) و دو ژور (٢٥ ژانویه ١٩٤٩) دولت اسرائیل را به رسمیت شناخت و با این دولت رابطه مستحکم برقرار کرد. حمایت اسرائیل از اقدام سازمان ملل متحد و طرفداری از آمریکا در جنگ کره و همراهی با این کشور در ١٢ فوریه ١٩٥٣ به معنای این بود که این دولت در عمل سیاست بی‌طرفانه خود را کنار گذاشته و به طرفداری و همکاری با دولت ایالات متحده پرداخته است. دولتمردان اسرائیلی از آغاز دهه ١٩٦٠ بحران خاورمیانه را در چهارچوب جنگ سرد یعنی «اسرائیل و آمریکا علیه اعراب و اتحاد شوروی» تعریف می‌کردند. به همان اندازه که اتحاد جماهیر شوروی اعراب را به تسلیحات جنگی مجهز می‌کرد، دو دولت آمریکا و اسرائیل را به یکدیگر نزدیک‌تر و آنها را به امضای تفاهم‌نامه‌ها و قراردادهای همکاری استراتژیک بیشتر برای مبارزه با نفوذ کمونیسم و طرفداران منطقه‌ای آن مصمم‌تر می‌کرد. در این مبارزه، هدف ایالات متحده، خشکاندن اندیشه کمونیسم و تسلط بر منطقه استراتژیک خاورمیانه بود و هدف دولت اسرائیل اصولاً تثبیت، بقا و برتری دولت اسرائیل بر منطقه خاورمیانه بود که تا حد زیادی محقق شد.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نه تنها از نقش اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک آمریکا در منطقه خاورمیانه نکاست، بلکه این نقش براساس مهار دشمن مشترکِ جدید یعنی «بنیادگرایی اسلامی» تغییر شکل یافت. دولت اسرائیل همان‌گونه که اعتماد غرب را برای مقابله با نفوذ کمونیسم در منطقه خاورمیانه به دست آورد، این بار برای مقابله با خطر اصول‌گرایی اسلامی به عنوان تهدیدکننده منافع دو دولت نقش خاصی برای خود قائل شد. از نظر گروه سازش‌گرایان، اصول‌گرایی اسلامی تهدیدی علیه آمریکا و متحدین خاورمیانه‌ای آن

---

۱. قوام، پیشین، ص ٣٦٤.

محسوب نمی‌شوند، اما تقابل‌گرایان آن را ذاتاً ضددموکراتیک و ضدغربی می‌دانند. متحدان استراتژیک اصول‌گرایی اسلامی را خطری برای تمدن غرب و منافع مشترک دو دولت و حتی آن را خطرناک‌تر از کمونیسم می‌پندارند. به همین دلیل آنها برای مبارزه با آن تاکنون از کلیه ابزارهای ممکن از قبیل فشارهای سیاسی، تحریم اقتصادی و اهرم نظامی استفاده کرده‌اند.

در فرایند صلح خاورمیانه نیاز دولت آمریکا مبتنی بر حفظ و استمرار منافع ملی و سیاست سلطه‌جویی است؛ ولی نیاز اسرائیل به صلح با هدف همیشگی تضمین بقا و امنیت دولت صهیونیستی است. از نظر بن گوریون، نخست‌وزیر اسرائیل «صلح بسیار حیاتی است ولی نه به هر قیمتی». اصول مطرح‌شده تاکنون در سیاست خارجی کلیه رهبران اسرائیل مورد توجه قرار گرفته و متحد استراتژیک آن، ایالات متحده نیز چه در مذاکرات و قراردادهای صلح در زمان جنگ سرد و چه پس از جنگ سرد و نیز در مجامع بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد از آن حمایت به عمل آورده است.

طرح خاورمیانه بزرگ، تحت عناوین مختلف، در ظاهر برای همزیستی مسالمت‌آمیز دولت‌های خاورمیانه، ثبات سیاسی، اقتصادی، امنیتی، اجتماعی و ترویج دموکراسی ارائه شد، ولی هدف غایی آن، عادی‌سازی روابط اسرائیل با همسایگان متخاصم آن، تسلط متحدان استراتژیک بر منابع و قابلیت‌های منطقه خاورمیانه مورد بررسی قرار گرفت. پروژه خاورمیانه بزرگ به دلیل منطبق نبودن اصول آن با منافع و مصالح بسیاری از دولت‌ها و جنبش‌های اسلامی منطقه خاورمیانه تاکنون با انتقادات فراوانی روبرو بوده است. بخشی از تلاش‌های متحدان استراتژیک برای تأمین منافع مشترک از طریق اقدامات نظامی و امنیتی بوده است که در فصل بعدی بررسی خواهد شد.

فصل دوم:

منافع مشترک نظامی و امنیتی آمریکا و اسرائیل

مقدمه

پژوهش پیرامون امنیت و قدرت، به عنوان یک موضوع ارزشمند در کانون مباحث نظریه‌های رئالیسم و نئورئالیسم بین‌الملل قرار دارد. کنث والتز به عنوان مهم‌ترین نظریه‌پرداز نئورئالیسم معتقد است، در نظام بین‌المللی که اقتدار مرکزی متمرکزی وجود ندارد، وجود قدرت امنیتی و نظامی برای تنظیم امور اهمیت خاصی دارد.[1] همچنین قدرت نظامی یکی از عناصر مهم تشکیل‌دهنده قدرت ملی نیز به حساب می‌آید.

قدرت نظامی دولت‌ها خود تحت تأثیر عوامل سیاسی، اقتصادی، ژئوپولیتیک، ایدئولوژی و غیره است که در جهت هدف و منافع مشخص به کار گرفته می‌شود. باید توجه کرد، امنیت چهره‌ای چند بعدی دارد و نمی‌توان آن را فقط در بعد واحد نظامی محدود کرد. به طورکلی امنیت را می‌توان، تلاش دولت‌ها در جهت کاهش تهدیدات خارجی، افزایش توانایی‌ها و نیز صیانت از شهروندان تعریف کرد.

از نظر والتز، کشورها در یک نظام مبتنی بر «خودیاری»[2] عمل می‌کنند که در آن نظام تهدیدات نسبت به امنیت ملی در همه جا وجود دارد؛ به ویژه کشورهای کوچک در رویارویی با مبارزه‌طلبی‌های متجاوزان قدرتمند، مشکلاتی دارند. چرا که این کشورها از نظر توانایی ایجاد تشکیلات نظامیِ نسبتاً بزرگ و مجهز، قطعاً محدودیت‌هایی دارند، به همین دلیل این کشورها با هم‌پیمان شدن با دیگر کشورها در رویارویی با تهدیدات

---

1. N. Waltz، *Op. cit.*، p. 82.

2. Self-Help

توازن به وجود می‌آورند. اسرائیل نمونه‌ای از چنین کشورهای کوچک است[1] که با برقراری اتحاد استراتژیک با ایالات متحده مشکل امنیتی خود را حل کرده است. آمریکا برای تأمین منافع کلان خود در خاورمیانه بیشترین سرمایه‌گذاری را روی اسرائیل انجام داده، چرا که اسرائیل مطمئن‌ترین کشور برای آمریکا در منطقه خاورمیانه است. آمریکا علاوه بر امنیت اسرائیل خواهان تأمین منافع خود نیز است و به همین دلیل پیدایش هیچ وضعیتی را در منطقه که با منافع آن سازگار نباشد نمی‌پذیرد. براساس این تحلیل می‌توان گفت گروه فشار یهود تأثیر آنچنانی بر سیاست‌های آمریکا در قبال اسرائیل و خاورمیانه نمی‌گذارد. به دلیل اینکه منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه با منافع اسرائیل پیوند خورده است و وجود اسرائیل در منطقه کمک شایانی به آمریکا در تأمین خواسته‌ها و منافع خود می‌کند. از همین روست که نمایندگان کنگره آمریکا همواره بر نقش اسرائیل در تقویت موضع آمریکا در خاورمیانه تأکید می‌کنند.[2] براساس تحلیل فوق، معارضان اسرائیل تنها با دولت اسرائیل درگیر نیستند چرا که امنیت اسرائیل در بطن استراتژی امنیت آمریکا قرار دارد و «امنیت مشترک»[3] را به وجود آورده است.[4] در نتیجه، معارضان اسرائیل با متحدان استراتژیک روبرو هستند.

در نظام بین‌الملل آنارشیک نئورئالیست‌ها، ایالات متحده و اسرائیل با تهدیدات مشابه و نه ضرورتاً یکسان روبرو هستند؛ این تهدیدات نظامی و امنیتی شامل فعالیت گروه‌های به اصطلاح تروریستی و نیز تکثیر سلاح‌های هسته‌ای و کشتار جمعی است. در این فصل تلاش خواهیم کرد همکاری‌های واشینگتن و تل‌آویو را در زمینه‌های مبارزه با تروریسم، مقابله با دستیابی کشورهای خاورمیانه به سلاح‌های کشتار جمعی و هسته‌ای، همکاری‌های اطلاعاتی و امنیتی و نیز همکاری در زمینه تسلیحات متعارف و نامتعارف که به عنوان عوامل مهم تأثیرگذار در روابط مستحکم دو دولت به حساب می‌آیند، در چهارچوب منافع مشترک و قراردادهای رسمی بین دو دولت، بررسی کنیم.

۳-۲-۱. مبارزه با تروریسم

بحران تروریسم و طرح حمله پیش‌دستانه[5] ایالات متحده آمریکا به کشورهای مورد هدف، بر نظریه‌های آرمانگرایی و لیبرالیسم خط بطلان کشید و بار دیگر منطق حاکم بر نظریه رئالیسم و نئورئالیسم با پوشش مبدل مفاهیمی نظیر اقدامات «بشردوستانه» و «آزادی ملت‌ها» به نمایش در آمد.

---

۱. افریم اینبار، «خطوط برجسته تفکر استراتژیک نوین اسرائیل»، ترجمه: میرسعید مهاجرانی، ***مجله سیاست دفاعی***، سال ۵، شماره ۲، (بهار ۱۳۷۶)، صص ۲-۳۱.

۲. مقصود رنجبر، اسرائیل و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، ***پژوهشکده مطالعات راهبری***، ۱۳۷۹، ص ۱۸.

3. Common Security

4. Miller، ***Op. cit.***، pp. 13-42.

5. Preemptive

ایالات متحده و متحد استراتژیک آن اسرائیل بر اساس نظریه نئورئالیسم، برای به حداکثر رساندن ظرفیت‌های نظامی (دفاعی و تهاجمی) در نظام بین‌الملل آنارشیک که بر نبود مرجعِ تنظیم‌کنندهٔ رفتار دولت‌ها مبتنی است، با تفسیر موسّع از اصول مندرج منشور سازمان ملل متحد در خصوص مبارزه با تروریسم و با بی‌اهمیت نشان دادن قطعنامه‌های سازمان ملل متحد به بهانه مبارزه با تروریسم به اقدامات نظامی علیه اهداف مورد نظر مبادرت می‌ورزند.

«جیمز دردریان»[1] معتقد است: تروریسم مقوله‌ای ابهام‌آلود است و به نظر نمی‌رسد جهان بتواند ـ به رغم تمامی توسعه و توانمندی‌های تازه‌ای که به دست آورده است ـ از آن رهایی یابد. به عبارت دیگر، «تروریسم» را می‌توان «آفت تکامل‌یابنده» جهان معاصر قلمداد کرد که متناسب با شرایط نظام بین‌الملل، تحولاتی در ماهیت و روش‌های اجرایی‌اش به وجود می‌آورد. به همین خاطر است که «دیوید فروم» و «ریچارد پرل» از آن به مثابه «روح اهریمنی» یاد می‌کنند که تلاش برای زدودن آن از چهره جهان، تلاشی سخت و جانکاه و احتمالاً با دستاورد محدود همراه خواهد بود.[2]

از زمان جنگ جهانی دوم، اندیشه مبارزه با تروریسم یکی از اهداف سیاست خارجی دولت‌ها به شمار می‌رفته است؛ اما تحولات نظام بین‌الملل در آستانه قرن ۲۱ اهمیت مبارزه با این هدف را افزایش داد و آن را به هدفی محوری در سیاست خارجی دولت‌ها از جمله ایالات متحده و اسرائیل تبدیل کرد. بر همین اساس، نئورئالیست‌ها به دولت ایالات متحده توصیه می‌کنند که رهبران این کشور باید با هوشیاری کامل موازنهٔ مطلوب قدرت را به نفع آمریکا به اجرا گذارند و با استفاده از قدرت و تبدیل آن به نفوذ علیه تهدیدهای خرده امنیتی مانند تروریسم حداکثر استفاده را به عمل آورند.[3] بر همین اساس، جورج دبلیو بوش در سند استراتژی امنیت ملی آمریکا که در ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۲[4] منتشر شد و نیز در اکثر سخنرانی‌های خود[5] برای توجیه اقدامات نظامی در خاورمیانه از مفاهیم زیبای دموکراسی، آزادی، حقوق بشر و مبارزه با تروریسم استفاده می‌کند و بسیاری از دولت‌ها و گروه‌ها را در خاورمیانه که برای دفاع از خود علیه یکجانبه‌گرایی آمریکا و اسرائیل دفاع می‌کنند، به تروریسم و دیکتاتوری متهم می‌کند.

---

1. James Der Derian

۲. اصغر افتخاری، «مدارات تروریسم: چهره دوگانه تروریسم در عراق»، ***عراق پس از سقوط بغداد***، (تهران: وزارت امورخارجه، ۱۳۸٤)، ص ۸۹.

3. Jentleson، ***Op. cit.***، pp. 312-15.

4. Gary Hart، ***The Fourth Power: A Grand Strategy for United States in the Twenty First Century***، (Oxford: University Press، 2004)، 187 pp.

5. Erin Roach، "Bush: Iraq is "Central Front" Against Terrorism"، Sep. 1، 2006، ***http://www.sbcbaptistpress.org/bpnews.asp***.

استنباط مشترک از تهدید[1] تروریسم کشورهای خاورمیانه، نقش مهمی در نزدیک‌تر شدن مواضع دو دولت آمریکا و اسرائیل داشته است که با نظریه رئالیسم تدافعی نئوکلاسیک استفن والت مطابقت کامل دارد.[2] سیاستگذاران ایالات متحده و اسرائیل از اسلام اصول‌گرا به مثابه تهدید امنیتی عمده در دوران پساجنگ سرد[3] برای ائتلاف خود بهره می‌جویند. آنها ایدئولوژی اسلامی را جایگزین مارکسیسم و دفاع از سرزمین و آزادی را مترادف با تروریسم می‌دانند. رئیس‌جمهور آمریکا در سخنرانی ۳ آگوست ۲۰۰۶ می‌گوید: «این تروریست‌ها جانشین فاشیست‌ها، نازیست‌ها، کمونیست‌ها و سایر حکومت‌های مستبد قرن ۲۰ هستند.»[4] دولت‌های آمریکا و اسرائیل معتقدند، تروریسم بین‌المللی همانند سایه‌ای شناور و سیّال نه قابل مشاهده و نه مسئولیت‌پذیر است. آنها در پس این سایه عمل می‌کنند و تنها راه قابل اطمینان، عمل پیشگیرانه است.

۱. معنی و مفهوم تروریسم

اصطلاح تروریسم برگرفته از واژه ترور[5] (به معنای ترس، عامل وحشت و ترس همگانی) است که تعاریف مختلفی دارد. در ادبیات سیاسی روابط بین‌الملل، تروریسم اینگونه تعریف می‌شود: «استفاده غیرقانونی یا تهدیدآمیز از قدرت زور یا خشونت توسط یک شخص و یا یک گروه سازمانی بر علیه مردم یا دارایی آنها همراه با «ارعاب»[6] یا اجبار علیه جوامع یا دولت‌ها، که اغلب به دلیل ایدئولوژیکی یا سیاسی صورت می‌پذیرد»[7]، وجه مشترک کلیه تعاریف از تروریسم، «خشونت» و «هدفمند» بودن آن است. اقدام تروریستی ممکن است به شکل حذف فیزیکی، شخصیتی و روانی و تخریبی باشد.

اصطلاح تروریسم مفهوم تازه‌ای نیست، ولی سرشت آن و ابزارهایی که تروریست‌ها به کار می‌گیرند امروزه متحول شده است. شیوه‌های تروریستی ممکن است با استفاده از فناوری‌های مدرن نظیر «سلاح‌های هسته‌ای»، «تروریسم بیولوژیک»[8]، «تروریسم از طریق مسموم کردن»،[9] «تروریسم شیمیایی»[10] و غیره باشد.

---

1. Common Perception of Threat

۲. امامزاده‌فر، **پیشین**، ص ۱۵۰.

3. Post Cold War Era
4. Roach، *Op. cit.*، 2006.
5. Terror
6. Intimidating
7. Wikipedia، "Definition of Terrorism"، August 28، 2006، ***http://www.wikipedia.org.html***.
- Pippa Norris، ***Framing Terrorism***، (USA: Harward U.P.، 2005).
8. Biological Terrorism
9. Toxin Terrorism
10. Chemical Terrorism

براساس بیانیه سازمان ملل متحد، کلیه اقدامات، شیوه‌ها و اعمال تروریستی به مثابه اقدام جنایتکارانه و توجیه‌ناپذیر محسوب می‌شوند.[۱] البته باید توجه کرد اقدامات تروریستی با اقدامات آزادی‌بخش و مقاومت مشروع تفاوت دارند.

۲. قرارداد ضدتروریستی میان آمریکا و اسرائیل

بیل کلینتون، رئیس‌جمهور سابق آمریکا و شیمون پرز، نخست‌وزیر وقت اسرائیل در ۳۰ آوریل ۱۹۹۶ مهم‌ترین سند همکاری استراتژیک واشینگتن ـ تل‌آویو را امضاء کردند. در این سند پس از بیان پیوندهای عمیق و مشترک و نیز ارزش‌ها و منافع مشترک دو دولت، در بخش نظامی و امنیتی آن آمریکا متعهد شد که در صورت استمرار تهدیدات امنیتی منطقه‌ای نسبت به اسرائیل که منافع ایالات متحده را نیز به خطر می‌اندازد به گسترش همکاری‌های استراتژیک با اسرائیل بپردازد. براساس سند «ضدتروریسم»،[۲] دو دولت متعهد شدند با انواع اقدامات عملی و با بهره‌گیری از منابع و توانمندی‌های خود در جنگ *با تروریسم* با یکدیگر همکاری کنند. بر همین اساس، یک گروه مشترک *ضدتروریسم* برای اطلاع‌رسانی و نظارت بر اجرای موافقتنامه ایجاد شد. همچنین حوزه همکاری‌ها در رابطه با تبادل اطلاعات مربوط به تروریست‌ها و سازمان‌های تروریستی، آموزش، تبادل متخصصین، تبادل تجربیات در رابطه با حوادث تروریستی، مدیریت بحران، تحقیقات و... در نظر گرفته شد.[۳] لازم به ذکر است پیش از این واشینگتن و تل‌آویو از هماهنگی فعالیت‌هایشان در سطح جهانی علیه اقدامات تروریستی در شرم‌الشیخ در ۱۳ مارس ۱۹۹۶ به توافق رسیده بودند. در این نشست کلینتون اظهار کرد:

> *آمریکا به طور قدرتمندتر از همیشه دوش به دوش اسرائیل برای خشکاندن ریشه تروریسم به خصوص علیه حزب‌الله لبنان و جهاد اسلامی خواهد ایستاد.*[۴]

1. "Declaration on Measures to Eliminate International Terrorism"، 1994، ***http://www.G.A.Res.60.U.N. DOC.html***.

2. Counter-Terrorism

3. Jewish Virtual Library، "Counterterrorism Cooperation Accord Between the Government of the State of Israel and the Government of the United States of America (April 30، 1996)"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel***.

4. Jewish Virtual Library، "President Clinton on Arrival in Tel Aviv، Israel (March 13، 1996)"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel/Clinton_Israel 19.html.***.

۳. پیشینه اقدامات تروریستی

تروریسم دارای پیشینه‌ای تاریخی است، اما در اواخر قرن ۲۰ بـه دلیـل نظـام ناعادلانـه در جهـان و منطقـه خاورمیانه، بستر مناسبی برای شکل‌گیری اندیشه تروریسم فراهم شد. برخی از اتهامات به اصـطلاح تروریـستی علیه منافع آمریکا و اسرائیل که بیشتر آن به مسلمانان خاورمیانه نسبت داده می‌شود عبارتند از:

- بمب‌گذاری شهادت‌طلبانه در سفارتخانه آمریکا در بیروت، (۱۸ آوریل ۱۹۸۳)؛
- بمب‌گذاری شهادت‌طلبانه در مقر نیروی دریایی آمریکا در بیروت، (۲۳ اکتبر ۱۹۸۳)؛
- سقوط هواپیمای مسافربری پان آمریکن در لاکربی اسکاتلند، (۲۱ دسامبر ۱۹۸۸)؛
- حمله به کارمندان کنسول‌گری اسرائیل در استانبول، (ژانویه ۱۹۹۲)؛
- بمب‌گذاری در سفارتخانه اسرائیل در بوئنوس آیرس، (مارس ۱۹۹۲)؛
- ترور مأمور امنیتی سفارت اسرائیل در آنکارا، (مارس ۱۹۹۲)؛
- انفجار کامیون حامل بمب در مرکز تجارت جهانی در شهر نیویورک آمریکا، (فوریه ۱۹۹۳)؛
- ساقط نمودن بالگردهای آمریکایی در سومالی، (اکتبر ۱۹۹۳)؛
- حمله به سفارت اسرائیل در بانکوک تایلند، (مارس ١٩٩٤)؛
- بمب‌گذاری در ساختمان جمعیت یهودیان در بوئنوس آیرس، (ژوئیه ١٩٩٤)؛
- انفجار کامیون حامل بمب در برج‌های مسکونی الخُبر[1] در ظهران عربستان، (ژوئن ١٩٩٦)؛
- انفجار همزمان سفارتخانه‌های آمریکا در نایروبی، کنیا و دارالسلام تانزانیا، (اوت ۱۹۹۸)؛
- حمله به کشتی قاره‌پیمای (ناوشکن) کول،[2] (اکتبر ۲۰۰۰)؛[3]
- حمله انتحاری هوایی به ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی و پنتاگون آمریکا، (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱)؛
- حمله مسلحانه به سفارتخانه آمریکا در دمشق سوریه، (۱۲ سپتامبر ٢٠٠٦).

---

1. Khobar Towers

2. COLE

۳. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

- Gary Sick، "Iran: Confronting Terrorism"، ***http://www.twq.com/03autumn/docs.html***.

- "Iranian Support of Terrorism"، April 25، 1998، ***http://www.ict.org.il/articles/html***.

در میان اقدامات فوق حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، پیشرفته‌ترین، دقیق‌ترین و مخرب‌ترین عملیات *تلافی‌جویانه* جهان محسوب می‌شود. این حادثه، شیوه مبارزه با تروریسم را در نظام بین‌الملل وارد مرحله نوینی کرد.

٤. استراتژی مبارزه با تروریسم پس از حادثه ۱۱ سپتامبر

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (۲۰ شهریور ۱۳۸۰) در حقیقت نقطه عزیمت نهادینه کردن مفهوم تروریسم بود در رأس اولویت‌بندی‌های استراتژی بین‌المللی قرار گرفت. یک سال پس از حملات تروریستی به نیویورک و واشینگتن، در ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۲، کاخ سفید براساس نامه‌ای از طرف جورج دبلیو بوش، رئیس‌جمهور آمریکا، سند «استراتژی امنیت ملی آمریکا» را منتشر کرد. وی در این سند سی صفحه‌ای، نقطه تمرکز سیاست بین‌الملل آمریکا را منطقه خلیج فارس و خاورمیانه را منطقه تأثیرگذار در معادلات آینده جهان دانست. دولت بوش در این استراتژی، قرن ۲۱ را برای ملت آمریکا و متحدانش به دلیل وجود سازمان‌های تروریستی و نیز دولت‌های یاغی مخاطره‌آمیز اعلام کرد. وی می‌گوید، ایالات متحده از توان نظامی فراتر از هر چالشی برخوردار است و برای حفظ توان خود در جهان در هر کجا و هر زمان که لازم بداند یکجانبه اقدام خواهد کرد. بوش می‌گوید، تروریست‌ها چند نوع هستند: گروه‌های تروریستی و نیز دولت‌های حامی تروریسم که دارای اهداف و تشابهات ایدئولوژیک مشترک علیه آمریکا و متحدینش هستند. تروریست‌ها شبکه انسانی مبهم و نامشخصی دارند. هزینه ایجاد آشوب و درد و آلام، برای آنها کمتر از هزینه خریدن یک دستگاه تانک است.[1]

بوش در دکترین خود برای مبارزه با تروریسم از متحدین منطقه‌ای خود خواست کلیه ابزارهای لازم را برای منزوی کردن تروریست‌ها فراهم دارایی‌های آنها را مسدود و آنها را از دسترسی به نظام مالی بین‌المللی محروم کنند.[2] بوش معتقد بود: «حمله تروریستی «بن لادن» و «القاعده» به واشینگتن و نیویورک به معنای اعلام جنگ با آمریکا است. آنها نماد دستاوردهای اقتصادی ما را از بین بردند و موجب کشته شدن ۷۰۰۰ نفر آمریکایی شدند.»[3] بدین‌ترتیب، در استراتژی بوش برای مبارزه با تروریسم، نبرد میان آزادی و وحشت، تهاجم پیشگیرانه و شکار تروریسم در سرزمین تروریست‌ها به اجرا درمی‌آید.

1. National Commission on Terrorist Attacks Upon The United States، *Op. cit.*، 2004.

2. ***Ibid.***، p. 7.

3. U. S. Government Website، "September 11، 2001، Attack on America، Congressional Record Senate Terrorism (October 30، 2001)"، ***http://www.yale.edu/lawweb/avalon/html.***

نظریه‌پردازان دولت بوش، (نومحافظه‌کاران) افرادی چون دیک چنی، دونالد رامسفلد، پل ولفوویتز و ریچارد پرل، عموماً سابقه فعالیت در شرکت‌های نفتی، تسلیحاتی و مالی داشتند. این گروه معتقد بودند آمریکا برای بسط افکار و ارزش‌های خود باید از قدرت عظیم خویش ـ به خصوص قدرت نظامی ـ استفاده کند. از نظر ریچارد پرل، بی‌تفاوتی کلینتون به انفجار برج‌های تجارت جهانی، سفارتخانه‌های آمریکا، الخبر و کشتی قاره‌پیما، زمینه‌های ضعف آمریکا و تقویت مخالفین را فراهم کرد. ریچارد پرل معتقد است دولت‌های حامی گروه‌های تروریستی، به عنوان مخاطبان اصلی آمریکا در مبارزه با تروریسم، به مراتب از گروه‌های تروریستی مهمتر هستند. ریچارد پرل در رابطه با استراتژی آمریکا نسبت به منطقه خاورمیانه می‌گوید:

آنهایی که فکر می‌کنند عراق در صدر لیست برخورد با تروریسم قرار دارد، باید در رابطه با سوریه، ایران، سودان، یمن، سومالی، کره شمالی، لبنان یا دولت خودگردان فلسطین نیز فکر کنند. اینها دولت‌ها و نهادهایی هستند که اجازه اعمال تروریستی می‌دهند و حامیان تروریست هستند... اگر ما یک یا دو عامل حکومتی تروریستی را از میان برداریم، سایرین حساب کار خود را خواهند کرد... ما وقتی یک مورد را حل کردیم به کشور دیگر می‌گوییم شما بعدی هستید. اگر دست برندارید همان‌گونه که با قبلی رفتار کردیم با شما رفتار خواهیم کرد.[1]

دکترین بوش تصریح می‌دانست که دولت آمریکا باید از هرگونه ابزار نظامی و حملات غافلگیرانه استفاده کند تا اینکه تروریسم را نابود کند، رفتار کشورهای صاحب سلاح کشتار جمعی را تعدیل کند و حامیان تروریسم را برای همیشه شکست دهد. علاوه بر این، دولت بوش معتقد بود که یازدهم سپتامبر در تحقق نیافتن آرمان‌های آمریکایی در دنیای عرب ریشه دارد و حذف صدام و ظهور دموکراسی در عراق، به طور زنجیره‌وار تحولات جدی در دنیای عرب ـ به نفع غرب و آمریکا ـ را فراهم خواهد کرد. به همین دلیل، اروپایی‌ها، راهبرد دولت بوش را به «ویلسونیسم در چکمه»[2] تعبیر کرده و معتقد بودند این بار آمریکا می‌خواهد با قوای نظامی خود، آرمان‌های ویلسون را نهادینه کند.[3] دکترین بوش در بسیاری از زمینه‌ها با نظریه نئورئالیسم به خصوص در مورد اولویت موضوعات امنیتی و استفاده از توان نظامی برای اهداف و منافع ملی سازگاری داشت. چرا که اگر ایالات متحده از قدرت نظامی خود که با حدود ۲۷ کشور قدرتمند جهان برابری می‌کند، حداکثر استفاده را به عمل نیاورد به تدریج قدرت آمریکا در نظام آنارشی بین‌المللی به حاشیه کشانده خواهد شد.

---

۱. محمود سریع‌القلم، «مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش»، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***، جلد ۱۳، ۱۳۸۱، صص ۷-۵.

۲. Wilsonism in Boots به معنای بسط ارزش‌های *لیبرال دموکراتیک* حتی با استفاده از ابزارهای قهرآمیز.

۳. ***همان***، ص ۱۰.

با وجود اینکه اکثر شخصیت‌ها و دولت‌های جهان اسلام برای جلوگیری از هرگونه سوءبرداشت و اتهام به مسلمانان و اسلام، حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر را محکوم کرده‌اند[1]، نوک پیکان اتهام، علیه جهان اسلام و مسلمانان خاورمیانه است. چرا که پس از فروپاشی نظام کمونیسم، ایالات متحده برای کسب و تثبیت قدرت اول جهانی وجود دشمن خارجی را ضروری می‌دانست، همانگونه که متحد منطقه‌ای آن دولت اسرائیل این خلاء را حس کرده بود. لذا مفاهیم بنیادگرایی اسلامی و تروریسم اسلامی می‌توانست بهترین آلترناتیو باشد. در این رابطه، بسیاری از تحلیل‌گران و کارشناسان مسائل بین‌المللی و سیاسی نظیر «تیری میسان»، پژوهشگر فرانسوی و «لیندون لاروش»، فعال سیاسی آمریکایی و پنج بار نامزد ریاست جمهوری این کشور[2]، معتقدند، عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اقدامی طراحی شده بود. برخی بر این باورند این اقدام برای پیشبرد استراتژی آمریکا در قرن ۲۱ بود و انتساب آن به مسلمانان با این هدف صورت گرفت که رهبران کاخ سفید با بهره‌گیری از آن بتوانند مرکز ثقل سیاست خارجی خود را به منطقه حساس خاورمیانه منتقل و به بهانه مبارزه با تروریسم، استراتژی و تاکتیک‌های خود را عملی کنند.[3] به این ترتیب، حادثه ۱۱ سپتامبر، موتور محرک اجرای استراتژی آمریکا در قرن ۲۱ بوده است و تا آینده نامعلومی ادامه دارد.

آریل شارون، نخست‌وزیر وقت اسرائیل پس از حادثه ۱۱ سپتامبر پس از اعلام عزای عمومی در اسرائیل گفت: اسرائیلی‌ها همانند یک شهروند آمریکایی در کنار ایالات متحده ایستاده‌اند. وی به پاول گفت: «هر کس بن‌لادن خودش را دارد و عرفات هم بن‌لادن اسرائیل است». از نظر شارون: «هیچگونه تفاوتی بین ترور شهروندان اسرائیلی و ترور شهروندان آمریکایی وجود ندارد. بنابراین اولین ائتلاف ما علیه تروریست‌ها باید علیه کشورهای ایران، سوریه و سازمان تروریست عرفات باشد». وی از دولت آمریکا درخواست نکرد گروه‌های به اصطلاح تروریستی فلسطینی و حزب‌الله لبنان را در لیست گروه‌های تروریستی قرار دهد.[4] علاوه بر پیامدهای مثبت فراوان استراتژی ضدتروریسم آمریکا برای اسرائیل، کنگره آمریکا به دلیل منافع مشترک دو دولت در مبارزه با تروریسم، بر اساس درخواست بوش ۲۰۰ میلیون دلار در قالب بودجهٔ حمایت اقتصادی ضدتروریسم[5] به اسرائیل پرداخت کرد.[6] این کمک به دلیل آمادگی بیشتر اسرائیل در رویارویی با حمله موشکی احتمالی عراق به اسرائیل و نیز مبارزه با گروه حزب‌الله و مهار انتفاضه تخصیص داده شد.

---

۱. محمود سریع‌القلم، «عراق جدید، خاورمیانه جدید: پی‌آمدهای نظری برای ایران»، ***فصلنامه خاورمیانه***، سال ۹، شماره ٤، (زمستان ۱۳۸۱)، ص ٢٦.

۲. منوچهر محمدی، ***استراتژی نظامی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر***، (تهران: سروش، ۱۳۸۲)، صص ۲۱-۱۷.

۳. واعظی، **پیشین**، ص ۵.

4. Miller، ***Op. cit.***، pp. 483-505.

5. Anti-Terrorism Economic Support Fund

٦. کلاید. آر. مارک، «کمک‌های آمریکا به اسرائیل»، ترجمه احسان موحدیان، ***بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی***، شماره ۱۳۸، ۱۳۸۲، ص ۸.

به این ترتیب، اسرائیل و آمریکا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر به طور متمرکز و رسمی خاورمیانه را به عنوان مرکز مبارزه با تروریسم انتخاب کردند. آنها پس از افغانستان، عراق، فلسطین و لبنان، اهداف بعدی را کشورهای ایران و سوریه دانستند.

۵. متهمان تروریسم

دولت آمریکا و اسرائیل پس از به انفعال در آوردن مصر، اردن و لیبی و نیز به دلیل ملاحظات خاص نسبت به دولت عربستان، امارات متحده، پاکستان و سایر کشورهای دوست آمریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه، با پنج گروه تروریسم و حامی تروریسم (به زعم آنها)* در منطقه خاورمیانه درگیر هستند که عبارتند از:

الف. گروه‌های القاعده و طالبان،

ب. دولت عراق (صدام‌حسین)،

پ. جنبش حزب‌الله لبنان،

ت. جنبش حماس و جهاد اسلامی فلسطین و

ث. ایران، سوریه و سودان به عنوان دولت‌های حامی تروریسم.

الف. گروه القاعده و طالبان

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، گروه القاعده و طالبان به عنوان متهم ردیف اول اقدام تروریستی در آمریکا محکوم شدند. دولت ایالات متحده در بین ابزارهای مختلف در نخستین مرحله اقدام نظامی را برای از بین بردن شبکه القاعده و طالبان و به طور تروریسم ترجیح داد.[1] به نظر می‌رسد عملیات نظامی آمریکا در افغانستان برای هموارسازی ابتکار طرح خاورمیانه بزرگ با درنظر گرفتن مدیریت اجرای طرح استراتژیک از ساده به پیچیده قابل استدلال است.

بوش در سخنرانی خود در ۳ آگوست ۲۰۰٦ می‌گوید: «زمانی‌که ایالات متحده را تروریست‌ها مورد حمله قرار دادند، آمریکایی‌ها به واقعیت منازعه قطعی ایدئولوژیک در قرن ۲۱ پی بردند. از نظر ما دشمن هنوز قصد

---

*. از نظر نگارنده، اتهام تروریسم به آن دسته از جنبش‌ها و دولت‌هایی که از سرزمین، حاکمیت و صیانت کشور خود دفاع می‌کنند، طبق اصول منشور سازمان ملل متحد (فصل ۷، اصل ۵۱) به عنوان اقدام «دفاع از خود» تلقی می‌شود و اقدامات تروریستی به حساب نمی‌آید.

1. Ivo H. Daalder & James M. Lindsay، "Nasty، Brutish، and Long: America's War on Terrorism"، ***Current History***، Vol. 100، No. 650، (December 2001)، p. 404.

ضربه زدن به ما را دارد، ولی در این جنگ ما پیروز خواهیم شد. علت تروریسم، نبودن آزادی در منطقه خاورمیانه است. بدین‌ترتیب افغانستان آزاد خواهد شد و طالبان روزهای پایانی خود را سپری می‌کند».[1]

در حقیقت هنوز گروه طالبان و القاعده وجود دارند و اسامه بن‌لادن در قید حیات است. از طرف دیگر این گروه‌ها به صورت تشکیلاتی عمل می‌کنند و دارای شبکه گسترده و تأثیرگذار بر سایر گروه‌ها در مبارزه با منافع آمریکا و اسرائیل عمل می‌کنند. از نظر تئوریک، القاعده به دلیل ماهیت ایدئولوژیک و نظام کارکردی یک جنبش جهانی محسوب می‌شود.

ب. دولت عراق

حمله نظامی آمریکا به عراق در ۳ مارس ۲۰۰۳ چالشی علیه همه برداشت‌های خوش‌بینانه در مورد «نظم نوین جهانی» و پیروزی «چندجانبه‌گرایی» در مسائل جهانی و رؤیای واقع‌گرایان برای بازگشت به «عصر زرینی» از جهان چندقطبی و مبتنی بر موازنه قدرت بود.[2] یکجانبه‌گرایی ایالات متحده برای مبارزه با تروریسم بدون توجه به مقررات سازمان ملل متحد، نشان‌دهنده اهمیت فزاینده منافع ملی آمریکا در خاورمیانه می‌باشد.

در سال ۱۹۹۶ ریچارد پرل، رئیس هیئت مشاوران پنتاگون، داگلاس فیث[3]، معاون سیاسی پنتاگون و برخی از مشاوران ارشد نتانیاهو[4]، نخست‌وزیر تندروی وقت اسرائیل سندی را تهیه کردند که در آن «تمرکز روی مسئله خلع صدام از قدرت» به عنوان یک اولویت در منطقه مطرح شد. این ایده را در آن زمان، افراد تندرو در دولت بوش پدر به عنوان مطمئن‌ترین راه برای تضمین امنیت اسرائیل ارائه کرده بودند. در دوره کلینتون «پروژه قرن جدید آمریکایی»[5] برای برخورد با تهدیدات احتمالی علیه منافع آمریکا تدوین شد به گونه‌ای که برخی از متفکران معتقدند این اعلامیه محرک اصلی تروریست‌هایی بود که ۱۱ سپتامبر را آفریدند. چرا که در این سند آمده بود: ایالات متحده باید مسئولیت و نقش منحصربه‌فرد در ایجاد یک نظم بین‌المللی را که با اصول، ارزش‌ها، امنیت ملی و رشد و شکوفایی ما سازگار باشد بر عهده گیرد. غربی کردن منطقه[6] باید از طریق جنگ و زور عملی شود. در این طرح تغییر رژیم‌های منطقه، بخشی از برنامه دفاع از اسرائیل را تشکیل می‌داد. در این

---

1. Roach، *Op. cit.*، 2006.

۲. مشیرزاده، «واقع‌گرایی، لیبرالیسم و جنگ آمریکا علیه عراق»، **پیشین**، ص ۸۲۷.

3. Douglas Feith

4. Benjamin Netanyahu

5. Project for a New American Century (PANC)

6. Westernizing the Region

سند بر حضور یکجانبه و فوق‌العاده فعالانه و سرسختانه[1] آمریکا در صحنه سیاست جهانی از جمله منطقه خلیج فارس هدفی بسیار فراتر از مسئله تغییر رژیم صدام تأکید شد.[2]

جورج دبلیو بوش با به اجرا در آوردن آموزه‌های استراتژی قرن ۲۱ آمریکا ابتدا پس از برخورد نظامی با گروه اول (القاعده و طالبان)، مرحله دوم مبارزه با تروریسم را با سرنگونی رژیم صدام حسین اجرا کرد.

موراویک، علت اصلی حمله به عراق را در کنار تسلیحات کشتار جمعی، ارتباط بین صدام حسین و القاعده، اقدامات تروریستی صدام حسین و آزادسازی عراق، به منظور اعلام قدرت برتر آمریکا در خاورمیانه ذکر می‌کند. رابرت کاپلان، معتقد است آینده پایگاه‌های نظامی آمریکا در عربستان نامعلوم بود و عراق می‌توانست جایگزینی برای استقرار نیروهای آمریکایی باشد.[3] از نظر محمدرضا تخشید، استاد دانشگاه تهران، حمله آمریکا به عراق براساس سیاست استراتژیک بلندمدت و از پیش طراحی شده‌ای که در دوره جورج بوش پدر نیمه‌تمام مانده بود صورت گرفت. از نظر ایشان هدف آمریکا در براندازی حکومت صدام و روی کار آوردن دولت مورد نظر، تسلط بر جریان نفت خاورمیانه و نیز فائق آمدن بر بنیادگرایی اسلامی و مبارزه با تروریسم، به عنوان عوامل تهدیدکننده منافع مشترک آمریکا و اسرائیل بود.[4]

برخی از اعضای هیئت حاکمه آمریکا علت حمله به عراق را جلوگیری از دستیابی گروه‌های تروریستی بین‌المللی به سلاح‌های کشتار جمعی عراق بیان کردند.[5] «دیوید روز» معتقد است صدام و مأموران ارشد عراق در حملات ۱۱ سپتامبر دخالت داشتند[6] و عملیات نظامی آمریکا به منظور حس انتقام‌گیری صورت پذیرفت. «جوزف گریکو» در تحلیلی واقع‌گرایانه، به پیروی از تمایلات اقتصادگرایانه در میان نوواقع‌گرایان با دیدی تأییدآمیز به جنگ می‌نگرد. وی دلیل واقعی حمله به عراق را دستیابی آمریکا به نفت و جلوگیری از اختلال در عرضه نفت برای صلح عنوان می‌کند.[7] از نظر رضا رئیسی طوسی، استاد دانشگاه تهران، مهم‌ترین علت حمله آمریکا به عراق، بهره‌برداری از منابع انرژی نفت این کشور بود؛ عراق دومین کشور دارنده ذخایر نفت جهان پس از عربستان

---

1. Violently Hyperactive & Unilateral Presence

۲. مهدی رضایی، «نومحافظه‌کاران و مسئله مبارزه با تروریسم جهانی»، در ابرار معاصر، ***کتاب آمریکا (٤)***، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳)، صص ۱٦-۳۱۱.

۳. محمدرضا اسفندیاری، «دکترین امنیت ملی آمریکا: مبارزه با تروریسم»، در رضاداد درویش، ***کتاب آمریکا (۷)***، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸٤)، صص ۳-۲۰۲.

٤. محمدرضا تخشید، ***مصاحبه حضوری***، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، (۳۰ مهر ۱۳۸۵).

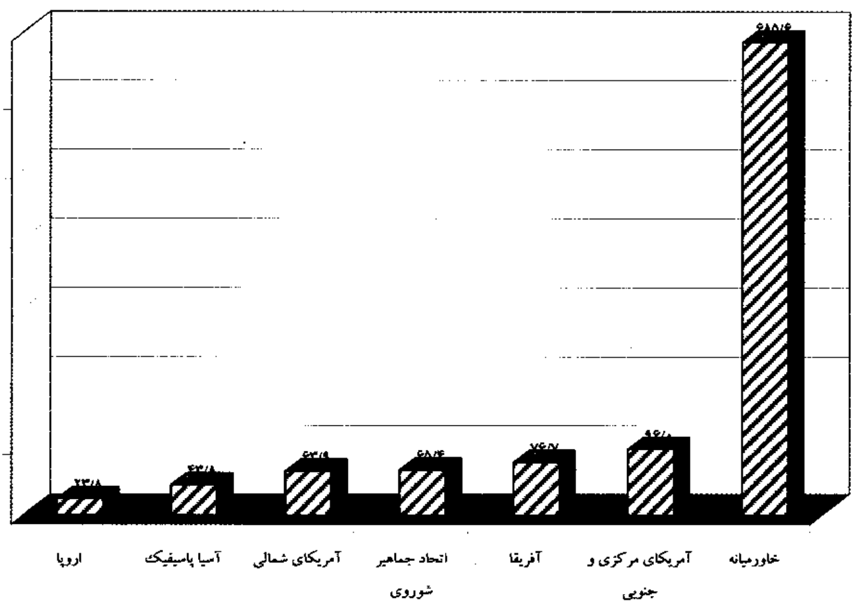
۵. امیرمحمد حاجی یوسفی، «آمریکا و عربستان پس از اشغال عراق: سیاست پیشگیری دموکراتیک»، ***فصلنامه خاورمیانه***، سال ۱۱، شماره ۱، (بهار ۱۳۸۳)، ص ۳۸.

6. David Rose، "A Blind Spot Called Iraq"، ***Observer***، (January 13، 2002)، p. 16.

۷. مشیرزاده، **پیشین**، ص ۸۳۲.

سعودی است. با اقدامات تروریستی گروه القاعده علیه منافع آمریکا در عربستان، این کشور دیگر پایگاه مطمئنی برای آمریکا نبود.[1] از طرف دیگر عراق طی چندین دهه با عناوین مختلف موجب بی‌ثباتی در عرصه جریان نفت شده بود. آمریکا به دنبال حادثه ۱۱ سپتامبر، بهانه خوبی برای تأمین امنیت خطوط انرژی به وجود آورده بود.

براساس گزارش «گروه تعیین سیاست ملی انرژی آمریکا»، تولید داخلی نفت خام ایالات متحده در سال ۲۰۲۰ به ۵/۱ میلیون بشکه در روز تنزل می‌یابد، در حالی که مصرف داخلی به ۲۵/۸ میلیون بشکه در روز افزایش پیدا می‌کند، در نتیجه ایالات متحده مجبور خواهد شد روزانه ۲۰/۷ میلیون بشکه نفت وارد کند و این به معنای وابستگی استراتژیک به سایر کشورهای تولید کننده عمده نفت است. این کشور با کمتر از ۵ درصد جمعیت جهان، به تنهایی حدود یک چهارم کل انرژی تولیدی جهان را مصرف می‌کند. براساس بررسی «مایکل رنر» از مؤسسه دیده‌بان جهانی[2]، ذخیره نفت آمریکا به شدت رو به کاهش است و بسیاری از میدان‌های نفتی غیراوپک نیز شروع به خشکیدن کرده است. این در حالی است که پنج کشور، عربستان، عراق، ایران، کویت و امارات، چهارپنجم ذخایر شناخته شده جهانی را در اختیار دارند (نگاه کنید به نمودار شماره ۳-۱).



نمودار شماره ۳-۱. ذخایر ثابت‌شده در پایان سال ۲۰۰۱ هزار میلیون بشکه[3]

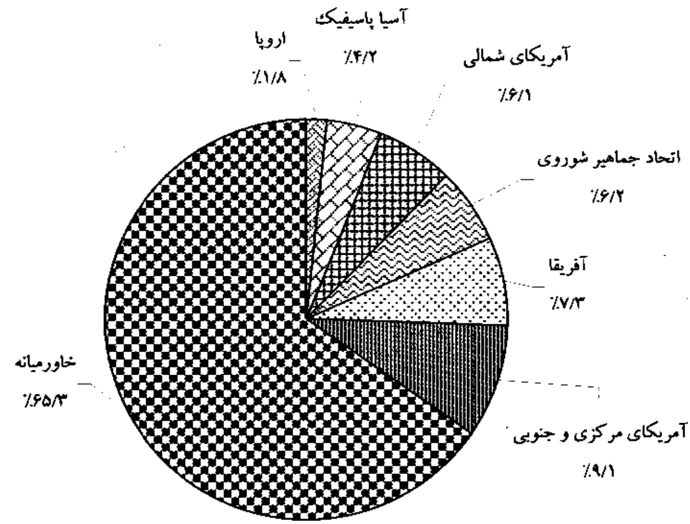
---

۱. رضا رئیسی طوسی، *مصاحبه حضوری*، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، (٦ آبان ۱۳۸۵).

2. World Watch Institute

۳. رضا رئیسی طوسی، «خاورمیانه، نفت و سیاست»، *مجله نامه*، شماره ۳۵، (بهمن ۱۳۸۳)، ص ۳۲.

آمار بریتیش پترولیوم از ذخایر نفت جهان تا پایان سال ۲۰۰۱ نشان می‌دهد ٦٥/٣ درصد از باقیمانده کل ذخایر نفت جهانی در خاورمیانه و ٣٤/٧ درصد آن در سایر کشورهای جهان وجود دارد. (نگاه کنید به نمودار شماره ۳-۲)



نمودار شماه ۳-۲. توزیع ذخایر ثابت‌شده در سال ۲۰۰۱ درصد هزار میلیون بشکه[1]

بنابراین، تسخیر عراق و براندازی طبقه حاکمه با منافع مشترک آمریکا و اسرائیل مطابقت دارد. همان‌گونه که در مبحث «طرح خاورمیانه بزرگ» مطرح شد، راه‌اندازی مجدّد خط لوله کرکوک ـ حیفا و موصل ـ حیفا یکی از آرزوهای مهم دولت اسرائیل بوده است. علاوه بر آن شرکت‌های اسرائیلی در بخش‌های مختلف اقتصاد عراق به طور مستقیم و غیرمستقیم فعال هستند که در مبحث طرح خاورمیانه بزرگ به آن پرداخته شد.

با توجه به بررسی دیدگاه‌های فوق عوامل عمده تسخیر کشور عراق را باید در موضوعاتی از قبیل استراتژی رهبری جهانی آمریکا، اجرای پروژه قرن جدید آمریکا (PANC)، تسلط بر منابع نفت و نیز ضدیت افراطی رهبری این کشور با اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک آمریکا در منطقه جستجو کرد.

سابقه مواضع ضداسرائیلی عراق به سال ۱۹٦۳ همزمان با ظهور حزب بعث این کشور و اعمال محدودیت‌های مضاعف بر یهودیان برمی‌گردد. در تمامی سال‌های دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی رژیم صدام تبلیغات ضدیهودی و ضداسرائیلی را ادامه داد.[2] صدام حسین در دیدار خود با سلیم زعنونی، رئیس شورای ملی

---

۱. *همان*، ص ۳۳.

۲. خسروی و میرمحمدی، **پیشین**، صص ۷۳-۲٤۸.

فلسطین گفته بود: «حمایت ملت عراق از مردم فلسطین نامحدود است زیرا عراقی‌ها و فلسطینی‌ها یک ملت هستند.» وی قول داد از انتفاضه حمایت مالی ـ علاوه بر ۹۳۰ میلیون دلاری که قبلاً به این امر اختصاص یافته بود ـ کند و به فلسطینی‌ها اجازه داد به طور رایگان در دانشگاه‌های عراق به تحصیل بپردازند. همچنین سخنگوی صدام اعلام کرد آموزش دومین گروه داوطلبان برای خدمت در «ارتش آزادیبخش بیت‌المقدس» آغاز شده است. این ارتش به عنوان بیست و یکمین لشکر عراق قرار بود با اسرائیل بجنگد.[۱]

صدام حسین طی جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، دستور پرتاب ۳۹ فروند موشک اسکاد با کلاهک متعارف را به اسرائیل صادر کرده بود؛[۲] ولی آمریکا برای جلوگیری از متحد شدن اعراب، از اسرائیل خواسته بود که مقابله با مثل نکند. همچنین رئیس‌جمهور عراق به مسئولین آتشبار موشک‌ها دستور داده بود در صورت پیشروی نیروهای ائتلاف به سوی بغداد، موشک‌های مسلح به مواد بیولوژیک و شیمیایی را به شهر تل‌آویو پرتاب کنند.[۳]

تسخیر عراق، هم راه را برای تغییر نقطه ژئوپلیتیکی خاورمیانه که یکی از اصول و اهداف اصلی سیاست خارجی آمریکا و اسرائیل بود در جهت منافع متحدان استراتژیک هموار و هم یک تهدید مهم علیه منافع اسرائیل و آمریکا را خنثی می‌کرد.

در جنگ با عراق، دولت اسرائیل هرگونه همکاری نظامی، لجستیکی و اطلاعات‌رسانی را به دولت آمریکا به عمل آورد و به عنوان متحد مبارزه با تروریسم شمرده شد. نخستین اقدام مأموران «موساد» پس از ورود به عراق، غارت کتابخانه قدیمی یهودیان در سازمان اطلاعات عراق بود. آنها از مراکز مذهبی و آرامگاه پیامبران بنی‌اسرائیل در شهرهای موصل، ذوالکفل و استان عماره اطلاعات بسیاری تهیه کردند. بسیاری از این اقدامات اطلاعاتی و جاسوسی در عراق با همکاری موساد و سیا انجام گرفت. همچنین دستگاه جاسوسی اسرائیل با همکاری نیروهای آمریکایی در عراق، در جزیره ام‌الرصاص در نزدیکی شهر بصره، به منظور رد پای اقدامات نظامی و امنیتی در عمق خاک ایران، رادارهایی نصب کردند.[٤] سایر اهداف مشترک آمریکا و اسرائیل در عراق

---

۱. مؤسسه تحلیل سیاست خارجی، «استراتژی آمریکا: جنگ در دو میدان اصلی»، ترجمه غلامرضا رفعت‌نژاد، ***بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی***، شماره ۷/۲۱، ۱۳۸۰، صص ۸-۲۷.

2. William Rosenau، ***Special Operations Forces and Elusive Enemy Ground Targets***، (California: Rand Publications، 2002)، p. 68.

3. Kenneth M. Pollack، ***The Threatening Storm: The Case for Invading Iraq***، (New York: Random House، 2002)، p. 150

٤. احمد فراهانی، «اسرائیل و محیط امنیتی جدید عراق: اهداف و رویکردها»، در میرقاسم مؤمنی، ***کتاب خاورمیانه (۲)***، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳)، صص ٦-۲۳۵.

شامل تسلط سیاسی بر قلمرو عراق و کنترل دولت‌های همسایه از جمله ایران و سوریه و نیز تسلط بر جریان انرژی، سودهای سرمایه‌گذاری و بازرگانی تعقیب شد که در جهت طرح خاورمیانه بزرگ طراحی شده بودند. از نظر روژه گارودی منابع عظیم نفتی در عراق، هدف اصلی اسرائیل محسوب می‌شود و تجزیه این کشور به عنوان خطرناک‌ترین کشور، مهم‌تر از تجزیه سوریه برای اسرائیل است.[1]

بوش در سخنرانی ۳ اوت ۲۰۰٦ می‌گوید :

آمریکا با برنامه‌هایی که دارد تروریسم را در عراق از بین خواهد برد. خروج ما از عراق به معنای سپردن عراق به دست دشمنان بدتر، مثل القاعده و طالبان است که دست به عملیات وحشتناکی خواهند زد. در صورت خروج ما از خیابان‌های بغداد، آنگاه شاهد حضور این تروریست‌ها در خیابان‌های خود در آمریکا خواهیم بود. اگر ما دست از مبارزه با تروریسم برداریم، آنها هرگز دست از اقدامات تروریستی علیه ما بر نخواهند داشت. بنابراین ما به مبارزه علیه تروریسم ادامه خواهیم داد تا به پیروزی نایل آییم. راه صلح در خاورمیانه بسیار «ناهموار و دشوار»[2] است.[3]

گرچه ایالات متحده در جنگ با تروریسم توانست یک قدرت دیکتاتور و دژ مستحکم منطقه‌ای را سرنگون کند ـ مایکل ماستاندونو در این باره می‌گوید «قدرت است که قدرت را مهار می‌کند»[4] ـ همانگونه که خود بوش اظهار کرد راه صلح بسیار پرفراز و نشیب است و دولت‌سازی حتی برای قدرت‌های هژمون کار آسانی نیست. مسئله مهم استقرار طولانی مدت نظامی آمریکا در منطقه علاوه بر مشکلات داخلی، پیامدهای استراتژیک منفی فراوانی برای دولتِ‌های منطقه خواهد داشت از جمله تقویت قدرت و توسعه‌طلبی اسرائیل و محاصره نظامی جمهوری اسلامی ایران به اتهام دولت حامی تروریسم که متحدان استراتژیک آنها را دنبال می‌کنند.

پ. جنبش حزب‌الله لبنان

بسیاری از اتهاماتی که آمریکا و اسرائیل وارد می‌کنند، به حزب‌الله لبنان نیز نسبت داده می‌شود. در این میان، اقداماتی نظیر بمب‌گذاری‌های شهادت‌طلبانه در سفارتخانه آمریکا در بیروت و نیز مقر نیروی دریایی آمریکا در بیروت در سال ۱۹۸۳، برج‌های الخُبر در ظهران و غیره قابل ذکر است. اسرائیل و آمریکا در لبنان با

---

۱. گارودی، **پیشین**، ص ۱۵٤.

2. Uphill and Uneven

3. Roach، *Op. cit.*، 2006.

4. Michael Mastanduno، "Preserving the Unipolar Moment: Realist Theories and U.S. Grand Strategy After the Cold War"، ***International Security 21***، No. 4، (Spring 1997)، p. 88.

یک دشمن مشترک روبرو هستند. در ژوئیه ۱۹۸۹ اسرائیل شیخ عبدالکریم عبید، از مقامات مذهبی حزب‌الله لبنان را به اتهام دخالت در ربودن سربازان اسرائیلی ربود. حزب‌الله در واکنش به این اقدام اسرائیل تهدید کرد در صورتی که اسرائیل عبید را آزاد نکند نمایندهٔ به اسارت گرفته شده سازمان ملل و سرهنگ آمریکایی، «ویلیام هیگینز»[1] را اعدام خواهد کرد و همین کار را نیز کرد و جسد هیگینز را در دسامبر ۱۹۹۱ به آمریکا تحویل داد.[2] حزب‌الله لبنان از اوایل دهه ۱۹۸۰ در لیست سازمان‌های تروریستی آمریکا قرار گرفت و پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، تاکنون این اتهام هر ساله تمدید و بر شدت فشار به این جنبش مردمی افزوده می‌شود. آمریکا و اسرائیل معتقدند تهدید حزب‌الله علیه منافع متحدین استراتژیک قوی‌تر از خطر القاعده و طالبان است.

ایالات متحده و اسرائیل تصمیم گرفتند در مرحله سوم مبارزه با تروریسم از طریق ابزارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی، حزب‌الله را تحت فشار قرار دهند. آنان استدلال می‌کنند توان نظامی تهدیدکننده حزب‌الله علیه اسرائیل الگویی برای مبارزه شیعیان عراقی علیه آمریکا در عراق خواهد شد. دانیل بایمن، تحلیل‌گر مؤسسه بروکینگز می‌گوید: «نوع تهدیدات حزب‌الله علیه آمریکا بسیار متفاوت از گروه القاعده است. انگیزه‌های حزب‌الله مقابله با اسرائیل و مشارکت در فعالیت‌های سیاسی در لبنان است»، ولی ریچارد آرمیتاژ، معاون وزیر امور خارجه وقت آمریکا، حزب‌الله را از القاعده خطرناک‌تر دانست؛ بوش نیز در سخنرانی سالانه خود در کنگره، حزب‌الله را یک گروه تروریستی نامید که حیطه فعالیت آن بسیار جهانی است.[3] وی این اتهام را در سالروز حادثه ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۶ نیز تکرار کرد.

آمریکا و اسرائیل تاکنون برای از بین بردن حزب‌الله از کلیه شیوه‌های موجود خشونت‌آمیز استفاده کرده‌اند. جنگ‌های سال ۱۹۸۲ و ۱۹۹۶ و ۱۹۹۳ ژوئیه ۲۰۰۶ اسرائیل با حزب‌الله لبنان با همکاری آمریکا صورت گرفت. همکاری بی‌دریغ آمریکا با اسرائیل در جنگ ۲۰۰۶، براساس تعهدات قرارداد ضدتروریسم و «جنگ با تروریسم» صورت پذیرفت.[4] در این جنگ، آمریکایی‌ها علاوه بر همکاری‌های نظامی و اقتصادی با اسرائیل، با کمک‌های سیاسی خود به آن در شورای امنیت سازمان ملل متحد که با تلاش جان بولتون، نماینده مستعفی آمریکا در این سازمان صورت پذیرفت، شگفتی سیاستمداران و حقوقدانان را برانگیختند. سیدحسن نصرالله، دبیرکل حزب‌الله لبنان در ۷ دسامبر ۲۰۰۶ (۱۶ آذر ۱۳۸۵) در جمع تحصن‌کنندگان (برای

---

1. William Higgins

۲. کلاید آر. مارک. «روابط اسرائیل و آمریکا»، ترجمه عبدالله بیچرانلو، ***بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی***، شماره ۷۸، ۱۳۸۲، ص ۳۱.

۳. اسفندیاری، **پیشین**، ص ۲۰۷.

4. Counterterrorism Cooperation Accord Between the Government of the State of Israel and the Government of the United States of America (April 30، 1996)، ***Op. cit.***، 1996.

تشکیل دولت وحدت ملی لبنان) در بیروت، براساس اسناد فاش کرد که جنگ ۳۳ روزه اسرائیل علیه لبنان در ژوئیه ۲۰۰٦ به دستور ایالات متحده صورت پذیرفت.[1]

گزینه‌های دیگر متحدان استراتژیک برای وادار کردن حزب‌الله به توقف اقدامات تروریستی، اعمال فشار بر لبنان، سوریه و ایران است که این پروژه نیز در حال اجراست.

ت. جنبش حماس و جهاد اسلامی فلسطین

از زمان تأسیس اسرائیل، مبارزه با گروه‌های مختلف فلسطینی وجود داشته است. از اواخر دهه ۱۹۸۰ درخصوص سابقه مثبت همکاری و هماهنگی بین اسرائیل و آمریکا در مقابله با تروریسم، دولت ریگان اسرائیل را الگویی برای انجام دادن اقدامات قاطع برای جلوگیری از حوادث تروریستی و انتقام‌گیری از تروریست‌ها پس از وقوع حوادث تروریستی عنوان کرد. در یک مورد، پس از آن که اسرائیل در سال ۱۹۸۵، مقر سازمان آزادیبخش فلسطین را در تونس بمباران کرد، دولت آمریکا بلافاصله با تمجید از این اقدام، آن را ضربه‌ای علیه تروریسم دانست.[2]

متعاقب حادثه ۱۱ سپتامبر، شارون تلاش بسیاری کرد تا به نوعی، عاملان این حادثه را با عاملان انتفاضه مرتبط کند و از این رهگذر، ضمن تروریست جلوه دادن فعالان انتفاضه، از بار فشارهای بین‌المللی بر اسرائیل بکاهد و برای مهار انتفاضه، از ایالات متحده حمایت بیشتری به دست آورد. وی عرفات را به بن‌لادن تشبیه کرد.[3] به همین دلیل دولت آمریکا در شرایط پس از ۱۱ سپتامبر گروه‌های فلسطینی را «نماد تروریسم» معرفی کرد. از آن پس، هجوم ارتش اسرائیل به مناطق فلسطینی‌نشین کرانه باختری و شهرهای رام‌الله، نابلس، بیت لحم، بیت جالا، طولکرم و سایر مناطق، به طور همه‌جانبه شدت یافت. در این هنگام، همکاری آمریکا با اسرائیل جهت مبارزه با تروریسم عنوان شد. به همین دلیل مردم فلسطین حتی دختران و زنان آن عملیات شهادت‌طلبانه را آغاز کردند چرا که فلسطینی‌های ناامید هیچ راه حلی در پیش روی خود به جز به خطر انداختن جان خویش نداشتند. خوزه ساراماگو، نویسنده پرتغالی دارای جایزه نوبل می‌گوید: «آنچه در فلسطین

---

۱. سید حسن نصرالله، «تشکیل دولت وحدت ملی لبنان»، ***صدا و سیمای ج.ا.ا. شبکه ۱***، پخش مستقیم، (۱٦ آذر ۱۳۸۵)، س ۲۱.

- Associated Press، "Hezbollah Leader Praises Lebanon Protests"، December 7، 2006، ***http://www.Vaildaily.com/article/20061207/National.***

۲. مارک، **پیشین**، ص ۳۰.

۳. عبدالله قنبرلو، «سیاست خاورمیانه‌ای اسرائیل از منظر احزاب کارگر و لیکود»، ***بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی***، شماره ۲۱۰، ۱۳۸۳، ص ۱۱.

روی می‌دهد، جنایتی است که با «آشویتس» پهلو می‌زند.» وی افزود: «باید همه زنگ‌ها را به صدا در آورد. تمامی سرزمین فلسطین یک بازداشتگاه بزرگ است و اهالی آن زندانیانش هستند.[1]

بخشی از طرح نقشه راه به پیشنهاد بوش، به مقابله با حماس اختصاص داده شده است. در حقیقت، هدف آمریکا و اسرائیل این است که با استفاده از این طرح، حماس و سایر گروه‌های اسلامی را در قالب (مبارزه با تروریسم) خلع سلاح کنند.[2] همخوانی میان سیاست نظامی‌گری آمریکا و سیاست مشت آهنین دولت شارون موجب عمیق‌تر شدن بحران خاورمیانه شده است. این اتحاد و ائتلاف به وجود آمده به چالش بیشتر علیه منافع آمریکا منجر می‌شود.[3] با توجه به این واقعیت، دفاع حق‌طلبانه گروه‌های فلسطینی تحت عنوان پروژه مبارزه با تروریسم، در دوره اولمرت، با همکاری بوش از شدت بیشتری برخوردار شده است و برای آینده نامعلومی ادامه خواهد داشت.

ث. جمهوری اسلامی ایران

پروژه ایران حدود سه دهه است که در کانون توجهات تصمیم‌گیران آمریکایی و اسرائیلی به عنوان یک معضل لاینحل باقی مانده است. متحدان استراتژیک با انواع اقدامات دیپلماتیک، اقتصادی، سیاسی، جاسوسی، کودتا، ایجاد جنگ خارجی، اتهامات مختلف را به کار بسته‌اند تا شاید ایران را در چهارچوب دکترین منافع محور خود قرار دهند، ولی تاکنون این هدف محقق نشده است.

تا قبل از انقلاب اسلامی روابط ایران ـ آمریکا ـ اسرائیل در حقیقت اتحاد مثلث‌گونه‌ای به وجود آورد به طوری که کسی تصور نمی‌کرد حلقه‌های این اتحاد از هم جدا شود. استراتژی تغییر وضع موجود جمهوری اسلامی در مقابل استراتژی حفظ وضع موجود آمریکا ـ اسرائیل، موجب تقابلی شد که تا حال رفع نشده است.

ایالات متحده پس از ماجرای گروگان‌گیری در تهران روابط دیپلماتیک خود را در سال ۱۹۸۰ با ایران قطع کرد و در سال ۱۹۸٤ جمهوری اسلامی را در لیست کشورهای حامی تروریسم قرار داد.[4] وارن کریستوفر، وزیر امور خارجه سابق آمریکا می‌گوید: «ایران پیشگام‌ترین حامی تروریسم در جهان است، و به همین سبب یکی از تهدیدهای بزرگ برای صلح و ثبات در منطقه به شمار می‌آید». وی در ژانویه ۱۹۹۵، خواستار سرنگونی حکومت‌های ایران و عراق شد. وی می‌گوید: برای این کار باید این دو کشور را منزوی کنیم تا در سیاست آنها

---

۱. حسین اردستانی، «تأثیر اسرائیل بر تعمیق بحران ایران و آمریکا»، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال ۹، شماره ٤، (زمستان ۱۳۸۱)، صص ۲۹-۱۲۷.
۲. اسفندیاری، **پیشین**، ص ۲۰۹.
۳. محمدی، **پیشین**، ص ۱۱٦.
٤. جعفری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، **پیشین**، صص ٦٤-۵۲.

تغییر ایجاد شود. بر همین اساس، کلینتون به سازمان سیا مأموریت داد عملیات پنهانی برای تغییر ماهیت حکومت ایران را اجرا کند. وی در سخنرانی خود در کمیته اقدام سیاسی آمریکایی ـ اسرائیلی در ماه مه ۱۹۹۵ گفت ایران تلاش می‌کند با حمایت از حملات شهادت‌طلبانه جهاد اسلامی و حزب‌الله و سایر گروه‌های تروریستی، غرب را تضعیف کند.[۱] اتهام حمایت از تروریسم علیه ایران در زمان حادثه ۱۱ سپتامبر، تشدید شد.

ایران در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی همان‌گونه که برای آمریکا دارای اهمیت بود و به عنوان سد دفاعی در مقابل کمونیسم و نیز به عنوان ژاندارم منطقه عمل می‌کرد؛ برای اسرائیل نیز به مثابه عمق استراتژیک شمرده می‌شد. جهت‌گیری اسرائیل نسبت به ایران را می‌توان در دو طرز تفکر از دو نسل متفاوت تقسیم‌بندی کرد. طرز تلقی نخست را بن گوریون، اولین نخست‌وزیر اسرائیل تحت عنوان «پیوند استراتژیک با ایران» طرح کرد، اما طرز تلقی نسل دوم که بازتاب انقلاب ایران است، خواستار مبارزه با جمهوری اسلامی تا حد پیاده کردن سناریوی عراق و تکرار آن در مورد ایران است.[۲] این طرز تلقی با همکاری ایالات متحده به عنوان متحد استراتژیک اسرائیل در منطقه علیه ایران دنبال می‌شود.

شیمون پرز در اثر خود، تحت عنوان «خاورمیانه جدید» می‌گوید: تنها چیزی که منطقه را تهدید می‌کند، اصول‌گرایی اسلامی و تروریسم است که ایران در رأس آن قرار دارد؛ جنگ آینده، جنگ بین کشورها نیست، بلکه جنگ با تروریسم است.[۳] آریل شارون، نخست‌وزیر وقت اسرائیل نیز می‌گوید: ایران با گسترش نفوذ خود در منطقه درصدد کشاندن اسرائیل به جنگ است. نفوذ ایران در منطقه، گروه‌های فلسطینی و نیز شهروندان اسرائیلی فلسطینی‌تبار، سبب دگرگونی راهبردی اسرائیل خواهد شد و سرانجام تل‌آویو را به جنگ خواهد کشاند.[۴]

به نظر می‌رسد حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در جهت منافع اسرائیل در منطقه خاورمیانه اتفاق افتاد. این حادثه تروریستی فرصت مناسبی در اختیار اسرائیل قرار داد تا دشمنی خویش را با ایران تشدید کند. اسرائیل سعی کرد ایران را به عنوان حامی اصلی تروریسم در تیررس حملات آمریکا قرار دهد. نتیجه این تلاش، قرار گرفتن ایران در «محور شرارت» بوش بود. به عبارت دیگر، اسرائیل نقش بسیار عمده‌ای در اعلام ایران به عنوان یکی از کشورهای محور شرارت ایفا کرد.[۵] افزون بر آن روی کار آمدن رئیس جمهور احمدی‌نژاد و زیر سؤال بردن افسانه هولوکاست و برقراری همایشی تحت عنوان «جهان بدون صهیونیسم» و نیز موضع‌گیری قاطع وی در

---

۱. جرجیس، **پیشین**، صص ۲۳٦، ۲۳۱، ۹۱.

۲. محمدکاظم سجادپور، «ایران، آسیای مرکزی و اسرائیل: کیفیت، شرایط و منافع ج. ا. ا.»، ***فصلنامه خاورمیانه***، سال ۱، شماره ۳، (زمستان ۱۳۷۳)، ص ٤۸٤.

۳. سلیمانی، **پیشین**، ص ٤۳.

٤. اردستانی، **پیشین**، ص ۱۳۳.

۵. حاجی‌یوسفی، ایران و رژیم صهیونیستی از همکاری تا منازعه، **پیشین**، صص ٦۰ و ۱۵۹.

مقابل سیاست یکجانبه‌گرایی آمریکا و اسرائیل در منطقه، عمق و دامنه خصومت متحدان استراتژیک علیه جمهوری اسلامی را بیشتر کرد.

برخی از اتهامات به اصطلاح حمایت‌گرایانه ایران از تروریسم عبارتند از :

- گروگان‌گیری در سفارتخانه آمریکا در تهران؛
- همکاری ایران با سازمان‌های فلسطینی از جمله جنبش حماس و جهاد اسلامی؛
- همکاری ایران با حزب‌الله لبنان در ترور اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها؛
- بی‌ثبات کردن رژیم‌های عملگرای عرب؛
- ایجاد دوره‌های آموزشی تروریستی در اطراف تهران علیه منافع آمریکا و اسرائیل؛
- دستور به حزب‌الله برای ربودن شهروندان غربی جهت گرفتن امتیازات؛
- حمایت از اقدامات تروریستی علیه اهداف اسرائیلی و آمریکایی در سراسر جهان؛
- دخالت ایران در انفجار ساختمان جمعیت یهودیان در بوئنوس آیرس؛
- دخالت ایران در انفجار برج‌های «الخُبر» ظهران در عربستان؛
- حذف فعالان مخالف نظام و دستور ترور سلمان رشدی؛
- دست داشتن ایران در اقدام تروریستی علیه منافع اسرائیل در ترکیه؛
- حمایت ایران از اقدامات تروریستی در عراق.[1]

برخی از نویسندگان معتقدند کلینتون به دنبال روزنه‌ای می‌گشت تا با ایران روابط دیپلماتیک برقرار کند ولی قضیه بمب‌گذاری برج‌های «الخبر» عربستان که موجب کشته شدن ۱۹ نفر آمریکایی و صدها زخمی شد و نیز بی‌ثمر بودن پیام کلینتون به خاتمی، موجب شد طرح مهار و تحریم ایران تقویت شود.[2] اسرائیلی‌ها نیز کلینتون را متقاعد نمودند که دولت ایران از تروریسم حمایت می‌کند و توان نظامی آن منافع مشترک دو دولت را به مخاطره می‌اندازد. از نظر دولت اسرائیل، تهران از تروریست‌های حزب‌الله به بهانه اشغال غیرقانونی اسرائیل در جنوب لبنان حمایت می‌کند. به همین دلایل تحریم اقتصادی علیه ایران به تصویب رسید.[3] ۵ سال پس از قضیه «الخبر» در ژوئن ۲۰۰۱، جورج دبلیو بوش یک کیفرخواستی منتشر کرد که در آن شاخهٔ سعودی

1. Al-Mutamar، "Syria/Iran Support Terrorism in Iraq"، 8/29/2006، ***http://www.kurdmedia.com/html***.

- Yoram Schweitzer، "Iranian Transnational Terrorism"، May 24، 2001، ***http://www.ict.org.il/articles html***.

2. Jane Perlez & James Risen، "Clinton Seeks an Opening to Iran، but Efforts Have Been Rebuffed"، ***http://www.library.cornell.edu/colldev/mideast***.

3. Andrew I. Killgore، "Neocons Battle Against U.S. Rapprochement with Iran"، May 2004، ***http://www.wrmea.com/archives.html***.

حزب‌الله به عنوان مسئول اجرایی حمله تروریستی شناخته شد و در آن ادعا شد که ایران، سازمان‌های حزب‌الله در عربستان، لبنان، کویت و بحرین را از اوایل دهه ۱۹۸۰ به بعد، ترغیب، حمایت و رهبری می‌کند.[1] همچنین در مورد قضیه کشتی حامل تسلیحات کارن ای در دریای سرخ در ۵ ژانویه ۲۰۰۲، شارون مدعی شد محموله تسلیحاتی این کشتی را ایران برای فلسطینی‌ها می‌فرستد.[2] هم دولت خودگردان و هم ایران این اتهام را رد کردند. علاوه بر آن دولت جمهوری اسلامی کلیه اتهامات علیه این کشور را رد کرد و تاکنون هیچ یک از این اتهامات به اثبات نرسیده است. جمهوری اسلامی، عملیات نظامی گروه‌های فلسطینی و لبنانی را دفاع مشروع و «دفاع از خود» در پاسخ به «تروریسم اسرائیل و آمریکا» می‌داند.

آمریکا و اسرائیل حمایت ایران از تروریسم را موجب تضعیف منافع مشترک واشینگتن - تل‌آویو و تعامل مشترک علیه ایران را برای تضمین امنیت اسرائیل و آمریکا و نیز حفظ برتری آنها در منطقه ضروری عنوان می‌دانند. به همین دلیل آمریکا و اسرائیل با تأسیس پایگاه‌های نظامی در پیرامون مرزهای ایران، تلاش می‌کنند هزینه مقابله با اسرائیل و منافع آمریکا را برای ایران افزایش دهند. برای نمونه، ایجاد پایگاه‌های نظامی و برقراری روابط حسنه با ترکیه، کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز مثل آذربایجان، قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان[3] و نیز افغانستان، پاکستان، عراق و سایر شیخ‌نشین‌های حوزه خلیج فارس براساس همین واقعیت قابل تعبیر است.

مارک گازیورسکی، استاد دانشگاه لوئیزیانا، معتقد است برای وادار کردن ایران به حمایت نکردن از گروه‌های تروریستی سه گزینه وجود دارد :

۱. اعمال فشار؛ از طریق تحریم‌های اقتصادی، تهدیدات نظامی، عملیات محدود نظامی یا تهاجم تمام عیار به ایران. وی معتقد است این استراتژی احتمالاً نتیجه معکوس خواهد داشت؛ زیرا توان نظامی ایران بسیار بیشتر از عراق است و مردم این کشور دارای احساسات ملی‌گرایانه هستند؛

۲. تغییر رژیم در ایران؛ از طریق سیاست انتظار. وی این گزینه را غیرعملی می‌داند و می‌گوید تظاهرات (۲۲ بهمن) نشان می‌دهد دولت ایران در آینده نزدیک سقوط نخواهد کرد.

۳. مذاکره با ایران؛ گازیورسکی اعتقاد دارد این بهترین گزینه است. برای رسیدن به این هدف ایران باید از حمایت گروه‌های تروریستی دست بردارد و در مقابل، نیازهای مشروع امنیتی این کشور مورد توجه قرارگیرد.[4]

---

1. Sick، *Op. cit.*، pp. 86-8.

2. Miller، *Op. cit.*، p. 539.

3. Daniel Byman & Others، ***Israel's Security Policy in the Post Revolutionary Art***، (Santo Monica: Rand، 2001)، p. 67.

٤. اسفندیاری، **پیشین**، صص ۱۵-۲۱٤.

آمریکا و اسرائیل برای وادار کردن جمهوری اسلامی به حمایت نکردن گروه‌های به اصطلاح تروریسم، از ابزارهای مختلف از قبیل تهدیدهای نظامی، تحریم اقتصادی[1]، انزوای سیاسی و محاصره نظامی استفاده کرده‌اند. آنها از طریق ابزار آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و نیز شورای امنیت سازمان ملل متحد برای صدور قطعنامه تحریم اقتصادی همه‌جانبه و توقف فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران با کمک سایر متحدین مبادرت کردند که در مبحث بعدی به این موضوع خواهیم پرداخت.

رئیس‌جمهور آمریکا در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۶، به مناسبت سالروز حمله تروریستی به واشینگتن و نیویورک در سخنرانی خود در کاخ سفید، ایران را به بن‌لادن و القاعده تشبیه کرد و جمهوری اسلامی را بزرگترین تروریست جهان دانست. وی همچنین حزب‌الله لبنان و سایر گروه‌های اسلامی را تهدید کننده منافع آمریکا و اسرائیل در منطقه دانست و آنها را، تروریست نامید. عسگرخانی، استاد دانشگاه تهران در رابطه با اتهام فوق می‌گوید: بوش و یارانش اعتقاد اصولی به ایجاد بحران و تنش دارند، زیرا آنها بر این باورند که موفقیت‌های مهم آمریکا تاکنون در زمان بحرانی و بحران‌آفرینی به دست آمده است. از نظر وی، تبلیغات «طبل جنگ» برای نزدیک کردن نظر چین و روسیه و نیز در جهت منافع مشترک با اسرائیل صورت می‌گیرد. عسگرخانی اضافه می‌کند: بوش مقامات ایران را مستبد و تروریست می‌نامد چرا که ایران خواهان نابودی اسرائیل و خروج آمریکا از خلیج فارس است تا خود بر منطقه سیطره پیدا کند. وی در پاسخ به این اظهار بوش می‌گوید: چگونه آمریکا متعلق به قاره دیگر، در منطقه خاورمیانه منافع داشته باشد، ولی ایران این حق را نداشته باشد؟ وی می‌گوید: آمریکا در سال‌های آتی به دلیل نیاز مبرم به نفت خاورمیانه مشعل‌دار بحران و تنش خواهد بود. به همین دلیل بوش حاضر نیست با احمدی‌نژاد مناظره کند چرا که این مناظره نوعی تنش‌زدایی به وجود خواهد آورد که مقامات آمریکایی خواهان آن نیستند.[2] در این رابطه زبیگنیو برژینسکی در گفتگو با هفته‌نامه آلمانی «فرایتاگ» می‌گوید :

طبیعی است که پیشبرد سیاست مبتنی بر روشنگری و دیالوگ، دشوارتر از سیاست مبتنی بر ترس و ارعاب است که خود را تنها در قالب یک شعار «جنگ علیه تروریسم» خلاصه کرده است. اگر ایرانی‌ها در دیالوگی مسالمت‌آمیز بر سر مسائل و منافع امنیتی منطقه ادغام شوند، آنگاه شرایط بین‌المللی تدریجاً رو به کاهش تنش‌ها خواهد رفت... حل تهدیدهای تروریستی علیه ما پرداختن به ۱. روند صلح اسرائیل و فلسطینی‌ها ۲. خروج باورمندانه و اعتمادانگیز از عراق و ۳. عادی‌سازی

---

1. Andrew Redding، "Sanctions Punish and Inflame the Innocent"، August 18، 2002، ***http://www.worldpolicy.org/globalrights/US/html.***

۲. ابومحمد عسگرخانی، «تحلیل اتهام تروریستی بوش نسبت به ایران»، ***گفتگوی خبر ویژه صدا و سیمای ج. ا. ا.***، شبکه ۲، (۱۵ شهریور ۱۳۸۵)، س ۳۰: ۲۲.

مناسبات با ایران ضروری است. چرا که ایران کشوری بسیار مهم و قابل اعتناست، با تاریخی ویژه و احساسی از غنا و آگاه به مزیت‌ها و ارزشمندی‌های خود. ایران برخلاف بسیاری از کشورهای منطقه، ملتی مصنوعاً سرهم‌بندی شده نیست. این کشور می‌تواند فاکتور و عامل ثبات باشد. سیاست ما آمریکایی‌ها، از جمله در خاورمیانه، باعث شده است تروریسم مستقیماً خود ما را نشانه رود، اما کل مشکل را نمی‌توان با تروریسم تبیین و تعریف کرد.[1]

به این ترتیب، آمریکا و اسرائیل بر موج مبارزه با تروریسم سوار هستند. آنها اتفاقات جهان اسلام را بزرگ جلوه می‌دهند و اقدامات غیرقانونی خود را علیه افغانستان، عراق، لبنان، فلسطین، ایران و سایر کشورهای اسلامی درست می‌دانند. به نظر می‌رسد تا زمانی که متحدان استراتژیک، مفهوم «مبارزه حق‌طلبانه» را با مفهوم «تروریسم» یکسان تلقی کنند، تنش و بحران در خاورمیانه وجود خواهد داشت. نوع عملکرد نظامی آمریکا ـ اسرائیل در مبارزه با تروریسم به مثابه رساندن اکسیژن به اقدامات انتقام‌گیرانه است. در این قسمت براساس مباحث مطرح‌شده، اهداف مشترک متحدان استراتژیک دسته‌بندی می‌شود.

٦. اهداف مشترک آمریکا و اسرائیل در اجرای پروژه مبارزه با تروریسم

- براندازی دولت‌ها و خلع سلاح گروه‌های مخالف آمریکا و اسرائیل،
- تغییر نقشه ژئوپولیتیک خاورمیانه،
- برتری و سیطره بر منطقه خاورمیانه،
- براندازی نظام‌های چالشگر منطقه،
- تفرقه میان دولت‌ها و گروه‌های مختلف در منطقه،
- تسلط بر جریان نفت خاورمیانه،
- مسابقه تسلیحاتی و ایجاد تقاضاهای تسلیحاتی از صنایع نظامی متحدان استراتژیک،
- هویت‌بخشی «ما» (آمریکا ـ اسرائیل)، در برابر «دیگران» (دولت‌های اسلامی خاورمیانه).

۳-۲-۲. مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی

رئالیست‌ها و نئورئالیست‌ها در نظریه‌پردازی‌های خود برای موضوع «امنیت» اولویت خاصی قائلند. آنها بر این اعتقادند که رژیم‌های امنیت کاملاً به قدرت‌ها وابسته هستند. کنث والتز می‌گوید: «نظام بین‌الملل، نظامی

---

۱. زبیگنیو برژینسکی، «آمریکا سیاست دیگری می‌خواهد»، ترجمه احمد سمایی، ***روزنامه اطلاعات***، شماره ۲۳۶۹۹، (۲۱ مرداد ۱۳۸۵)، ص ۱۲.

است که همهٔ اعضای آن، خواهان افزایش قدرت‌اند و یک عضو نمی‌تواند قدرتش را افزایش دهد و بر سیستم چیره شود، زیرا سایر اعضا نیز به این کار مبادرت می‌ورزند و در نتیجه ناکام می‌شود.[1] از این رو در نظام بین‌الملل، آنارشیک امنیت به مهم‌ترین دغدغه دولت‌ها تبدیل شده است، زیرا باقی ماندن شرط اصلی برای تحقق هر هدف دیگری است. دولت‌ها برای تأمین امنیت خود ابزارهای دفاعی به دست می‌آورند، با دیگران متحد می‌شوند و حتی به جنگ مبادرت می‌ورزند. اما این اقدامات می‌تواند به ناامنی بیشتر ناشی از ظهور «معمای امنیت»[2] منجر شود که ناشی از مسابقه تسلیحاتی و اقدامات متقابلی است که سایر دولت‌ها برای حفظ امنیت خود در برابر دیگران به آنها متوسل می‌شوند.[3] گاه این مسابقه تسلیحاتی برای حفظ امنیت از طریق بازدارندگی به وسیله تسلیحات هسته‌ای صورت می‌پذیرد که نظریه‌ها و مناظرات جنجال‌برانگیزی در عرصه روابط بین‌الملل به وجود آورده است.

نظریه والتز که در نظریه نئورئالیسم (ساختارگرا) ریشه دارد به نظریه «سودمندی اشاعه سلاح‌های هسته‌ای» تأکید می‌کند. وی بر این اعتقاد است میان گسترش سلاح‌های هسته‌ای و ثبات، صرف‌نظر از خصوصیات رژیم‌های دارای این تسلیحات و رهبران آنها، رابطه وجود دارد. از نظر وی در دوران جنگ سرد، ابرقدرت‌ها با سلاح‌هایی که در اختیار داشتند یکدیگر را کنترل می‌کردند و صلح نسبی در این دوران ناشی از وجود این تسلیحات بود. همچنین او معتقد است که دسترسی کشورهایی مثل عراق یا کره شمالی به این سلاح‌ها مهم نیست. منطق بازدارندگی در هر صورت عمل می‌کند و مانع از آن می‌شود که این کشورها از این سلاح‌ها استفاده کنند. وی می‌گوید بازدارندگی با سلاح‌های متعارف اغلب به شکست می‌انجامد اما بازدارندگی با سلاح‌های هسته‌ای همیشه موفق بوده است. این اصل در مورد همه دولت‌ها صادق است و نمی‌توان پاره‌ای از آنها (مثلاً دولت‌های به اصطلاح سرکش) را استثناء دانست. چرا که حتی رهبران سرکش به طور خاص تحت تأثیر این واقعیت هستند که استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی موجب نابودی رژیم‌های آنها می‌شود.[4]

جان میرشایمر، به عنوان یک «واقع‌گرای تهاجمی» و استفن والت، به عنوان یک «واقع‌گرای تدافعی»، نظریه والتز را تأیید می‌کنند. این دو نظریه‌پرداز در آستانه جنگ علیه عراق طی یک مقاله‌ای اعلام کردند، مهار و بازدارندگی (هسته‌ای) ملاحظه‌کارانه‌تر از جنگ پیشگیرانه است.[5] به این ترتیب والتز مدعی است اشاعه تدریجی سلاح‌های هسته‌ای بر صلح و امنیت بین‌المللی اثر مثبت خواهد داشت. هسته اصلی استدلال وی در

---

۱. عسگرخانی، رژیم‌های بین‌المللی، **پیشین**، ص ۲۷۳.

2. Security Dilemma

۳. مشیرزاده، واقع‌گرایی، لیبرالیسم و جنگ آمریکا علیه عراق، **پیشین**، ص ۸۳۰.

٤. *همان*، ص ۸۳۷.

٥. *همان*، ص ۸۳۸.

این است که دستیابی اتم از سوی کشورهای کوچک خطرآفرین نیست بلکه خطر اصلی از ناحیه قدرت‌های دیرین است که نظام بین‌المللی را تهدید می‌کنند.[۱] «بردلی تیر» نیز ضمن تأیید نظریه والتز معتقد است سلاح‌های هسته‌ای به دلیل بالا بردن هزینه‌های جنگ، احتمال بروز آن را کاهش می‌دهد.

«اسکات سیگن»[۲] در مقابل نظریه والتز و طرفدارانش، نظریه «خطرآفرینی اشاعه سلاح‌های هسته‌ای» را مطرح می‌کند. به عقیده وی، تکثیر سلاح‌های هسته‌ای نه تنها ثبات به همراه نمی‌آورد بلکه به دلیل رعایت نکردن قوانین بازدارندگی، ثبات موجود جهانی را نیز به مخاطره خواهد انداخت. استفن لی و آیک ژان نیز از این نظریه طرفداری می‌کنند.[۳]

۱. معنی و مفهوم سلاح کشتار جمعی

سلاح کشتار جمعی،[٤] به جنگ‌افزاری گویند که قابلیت بر جای گذاشتن تلفات انسانی در مقیاس بسیار گسترده را داشته باشد، که سلاح‌های هسته‌ای، بیولوژیک، شیمیایی و رادیولوژیک[٥] را شامل می‌شود.[٦] در بین این تسلیحات، *سلاح‌های هسته‌ای* قابلیت بیشتری برای کشتار جمعی دارند، همانند بمباران آمریکا به شهرهای هیروشیما و ناکازاکی در اوت ۱۹٤٥. اصطلاح کشتار جمعی در رابطه با تجاوز به عراق در سال ۲۰۰۳ به رهبری آمریکا نیز استفاده عام پیدا کرده است.[۷]

موشک بالستیک. اصطلاح بالستیک از واژه یونانی "ballein" به معنای پرتاب کردن مشتق شده است. موشک بالستیک، به موشکی گفته می‌شود که یک منحنی بالستیکی را تا زمان سوخت موجود در آن، طی

---

۱. عسگرخانی، **پیشین**، ص ۱۲۰.

2. Scott D. Sagan

۳. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:
- عسگرخانی، **پیشین**، صص ۱۲۱-۱۲۰.
- Kenneth N. Waltz، ***The Spread of Nuclear Weapons: More May Be Better***، (London: IISS، 1981).
- Scott D. Sagan and Kenneth N. Waltz، ***The Spread of Nuclear Weapons: A Debate***، (New York and London: Norton & Co. 1995).

4. Weapons of Mass Destruction (WMD)

5. Nuclear، Biologic، Chemical and Radiological Weapons

6. Britanica Encyclopedia، "Weapons of Mass Destruction"، 2006، ***http://www.answers.com/topic/ weapons-of-mass-destruction***.

7. Wikipedia Encyclopedia، "Weapons of Mass Destruction"، 13، September، 2006، ***http://www.en.Wikipedia.org/wiki/weapons-of-mass-destruction.html***.

می‌کند و با سقوط آزاد به سمت هدف سرازیر می‌شود.[1] بیشتر موشک‌های بالستیک بخشی از خط سیر خود را در خارج از جو زمین طی می‌کنند. برد آنها نیز متفاوت است، همچنین موشک‌های بالستیک قابلیت حمل کلاهک‌های هسته‌ای را دارا هستند.

به دلیل پیشرفت‌های علمی از طریق انرژی هسته‌ای و با توجه به کاربرد مسالمت‌آمیز آن در جهت منافع بشری، این انرژی، عامل مناسبی برای کمک به پیشرفت و ترقی کشورها به حساب می‌آید. اما به دلیل استفاده از این انرژی در کاربردهای نظامی، به خصوص توسط اسرائیل در خاورمیانه که شرایط پیچیده‌ای دارد، می‌تواند خطرساز نیز باشد. خطرات تشعشعات تسلیحات هسته‌ای اساساً متوجه غیرنظامیان است و به عنوان قاتل نامرئی، قربانیان خود را می‌بلعد.

کنترل و کاهش تدریجی تسلیحات از طریق انعقاد قراردادهایی نظیر «سالت ۱»[2] (۱۹۷۲)، «سالت ۲» (۱۹۷۹)، «استارت ۱»[3] (۱۹۹٤)، «استارت ۲» (۱۹۹۷)، معاهده ضدموشک‌های بالستیک "ABM"[4] (۱۹۷۲)، معاهده منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای "NPT"[5] (۱۹٦۸)، معاهده منع جامع آزمایش سلاح‌های هسته‌ای "CTBT" (۱۹۹٦)[6] و سایر معاهدات نه تنها موجب کاهش تسلیحات نشده‌اند بلکه بر کمیّت و کیفیت سلاح‌های کشتار جمعی نیز افزوده شده است که منشاء اصلی آن (در این مبحث)، قدرت‌های بزرگ از جمله ایالات متحده (قدرت بین‌المللی) و اسرائیل (قدرت هسته‌ای منطقه‌ای) هستند. علت تمایل کشورهای کوچک‌تر به دانش هسته‌ای را نیز باید در موضوعاتی از قبیل نبود امنیت، کمک به پیروزی، موقعیت و نفوذ، صرفه‌جویی اقتصادی و ایجاد بازدارندگی جستجو کرد.

۲. استراتژی مبارزه با دستیابی به سلاح هسته‌ای پس از ۱۱ سپتامبر

موضوع سلاح‌های کشتار جمعی در زمان جنگ سرد به عنوان ابزار تهدیدکننده دو بلوک شرق و غرب مطرح بود، اما پس از جنگ سرد به خصوص بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اهمیت سلاح‌های کشتار جمعی در خاورمیانه در کانون بحث‌های امنیتی آمریکا و اسرائیل به عنوان تهدیدکننده منافع مشترک دو دولت قرار گرفت.

---

1. John R. Harvay، "Regional Ballistic Missiles and Advanced Strike Air Craft"، ***International Security***، (Fall 1992)، p. 44.
2. Strategic Arms Limitation Talks (SALT)
3. Strategic Arms Reduction Talks (Start)
4. Anti-Ballistic Missile Treaty (ABM)
5. Nuclear Non-Proliferation Treaty (NPT)
6. Comprehensive Test Ban Treaty (CTBT)

هنگامی که دولت جورج دبلیو بوش وارد کاخ سفید شد، عمدتاً بر دو مسئله تأکید کرد: مسئله تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی. مسئله سلاح‌های کشتار جمعی همواره از اهمیت بیشتری برخوردار بوده‌اند که در دو سند استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا (سپتامبر ۲۰۰۲) و استراتژی ملی مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی (دسامبر ۲۰۰۲) به آن اشاره شد. این دو سند حاوی چند نکته اساسی در زمینه مبارزه با گسترش سلاح‌های کشتار جمعی است که عبارتند از:

۱. تهدید سلاح‌های کشتار جمعی به عنوان بزرگترین اولویت برای آمریکا و سایر کشورها؛
۲. تهدید امروز متفاوت و وسیع‌تر از زمان جنگ سرد؛
۳. دستیابی دولت‌های سرکش به سلاح‌های کشتار جمعی و رعایت نکردن قوانین بین‌المللی.[1]

بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، این اسناد مبنای موضوع مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی قرار گرفت که دکترین جورج بوش را نیز شامل می‌شود.

به زعم متحدان استراتژیک (آمریکا ـ اسرائیل)، موضوع به اصطلاح تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی مسائل جدیدی نیستند، اما همراه شدن این دو موضوع موجب هراس آنها شده است. مقام‌های آمریکایی استدلال می‌کنند زمانی که رژیم‌های منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای نتوانسته‌اند مؤثر واقع شوند و کشورهایی همچون عراق، ایران و کره شمالی به عنوان «کشورهای محور شرارت»[2] در پی دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی هستند، جنگ پیشگیرانه برای جلوگیری از حمله احتمالی آنها علیه آمریکا و متحدین آن در خاورمیانه توجیه است.

جورج بوش در استراتژی ملی برای مبارزه با تسلیحات «کشتار جمعی» گفت: ما به خطرناک‌ترین رژیم‌های دنیا و تروریست‌ها اجازه نخواهیم داد که ما را با مخرب‌ترین تسلیحات دنیا تهدید کنند. ما باید بالاترین اولویت را حفاظت از آمریکا، نیروها، دوستان و هم‌پیمانان خود در برابر تهدید سلاح‌های کشتار جمعی موجود، بدهیم.[3] بدین‌ترتیب، ایالات متحده برای اجرای استراتژی امنیت ملی با هدف مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی سه محور اصلی را مورد توجه قرار داده است:

۱. ضد تکثیر، با هدف مبارزه با کاربرد سلاح‌های کشتار جمعی؛[4]

---

1. U. S. Government، ***"National Security to Combat Weapons of Mass Destruction"***، December 2002، ***http://www.gsinstitute.org/docs/national-wmd-strtegy.html***.

2. Axis of Evil

3. George W. Bush، "National Strategy to Combat Weapons of Mass Destruction"، December 2002، ***http://www.whitehouse.html***.

4. Counter-Proliferation to Combat WMD Use

۲. تقویت عدم تکثیر، به منظور مبارزه با اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی؛[1]

۳. مدیریت پیامد، به منظور واکنش علیه کاربرد سلاح‌های کشتار جمعی.[2]

در محور اول، «ممنوعیت»[3] کشورهای متخاصم و تروریست‌ها در دستیابی و به‌کارگیری از سلاح‌های کشتار جمعی است و در صورت لزوم از اقدامات «پیشگیرانه»[4] نیز استفاده خواهد شد. در محور دوم، تأکید بر روش دیپلماسی فعال، همکاری‌ها و امضای قراردادها است و در محور سوم، بر دفاع از قلمرو آمریکا و نیز متحدین آن تأکید شده است.[5] یکی از متحدین مهم و منحصر به فرد آمریکا در خاورمیانه دولت اسرائیل است. استراتژی آمریکا و اسرائیل چه در زمینه مبارزه با تروریسم و چه در مورد مبارزه با دستیابی دولت‌های خاورمیانه به سلاح‌های هسته‌ای، براساس بازی با حاصل جمع جبری صفر است. حمله به عراق و حذف یکی از دشمنان مخوف و مشترک متحدان استراتژیک مطابق با تئوری بازی فوق صورت گرفته است. اکنون حذف سایر بازیگران چالشگر منافع آمریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه در دستور کار دو دولت است که در این مبحث به بررسی آن خواهیم پرداخت.

از دیدگاه اسرائیلی‌ها، امروزه تهدیدهای سابق علیه این دولت موسوم به هجوم فراگیر و غیرمترقبه اعراب که از اوایل دهه ۵۰ به بعد در کانون اندیشه و نظریه استراتژیست‌های اسرائیل قرار داشت، تقریباً موضوعیت خود را از دست داده است. منشأ اصلی تهدید علیه این کشور هم‌اکنون، زرادخانه‌های تسلیحاتی نامتعارفی است که در اختیار آن دسته از کشورهای منطقه قرار دارد که در روند صلح خاورمیانه شرکت نمی‌کنند. اگر یکی از این کشورها موفق شود توانایی عملیات اتمی به دست آورد، می‌توان گفت برای نخستین بار اسرائیل از بدو تأسیس در سال ۱۹۴۸ تاکنون با خطر نابودی کامل مواجه شده است. از نظر مقامات اسرائیلی، مصر، اردن و سایر دشمنان معهود اسرائیل در آینده نزدیک، خطر چندانی برای موجودیت اسرائیل محسوب نمی‌شوند. بلکه خطر اصلی از جانب کشورهای عربی مدار دوم همانند عراق (که از طریق جنگ پیشگیرانه در مارس ۲۰۰۳ حذف گردید) و لیبی (بدون جنگ تسلیم گردید)، و نیز کشورهای مدار سوم مانند ایران و احتمالاً سودان می‌باشند.[6] سودان به دلیل بحران داخلی، دیگر به عنوان خطر تلقی نمی‌شود، اما جمهوری اسلامی ایران به عنوان چالشگر پیچیده و مهم منافع اسرائیل و آمریکا در خاورمیانه مطرح است که نه تنها در تئوری بازی با حاصل جمع جبری صفر حذف نشده بلکه در زمینه تسلیحات موشک‌های بالستیک قدرتمندتر نیز شده است.

---

1. Strengthened Non-Proliferation to Combat WMD Proliferation

2. Consequence Management to Respond to WMD Use

3. Interdiction

4. Preemptive Measures

5. U.S. Government، *Op. cit.*، pp. 1-6.

۶. اوری بار، **پیشین**، صص ۸-۷۷.

آمریکا و اسرائیل تاکنون چندین قرارداد همکاری دفاعی مشترک در مقابله با موشک‌های بالستیک دولت‌های خاورمیانه و نیز قراردادهای همکاری‌های هسته‌ای به امضاء رسانده‌اند که در این قسمت به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۳. قراردادهای دفاعی

ایالات متحده آمریکا و اسرائیل علاوه بر قرارداد همکاری استراتژیک ۳۰ نوامبر ۱۹۸۱ (که در بخش سیاسی این پژوهش بررسی گردید)، قرارداد همکاری مشترکی نیز در (۲۱ آوریل ۱۹۸۸) امضاء کردند. در این قرارداد، علاوه بر همکاری‌های نظامی و امنیتی، ایالات متحده، اسرائیل را هم‌پیمان استراتژیک خود در خارج از ناتو می‌داند. قراردادهای «اتحاد استراتژیک»[1]، نوعی «سیستم امنیتی منطقه‌ای»اند که براساس «منافع استراتژیک متقابل»[2] دو دولت آمریکا ـ اسرائیل طراحی شده‌اند.[3]

همچنین ویلیام پری، وزیر دفاع آمریکا و شیمون پرز، نخست‌وزیر اسرائیل بیانیه مشترک همکاری دفاعی موشکی امضاء کردند. براساس این قرارداد، آمریکا در صورت استمرار تهدیدات امنیتی منطقه‌ای علیه اسرائیل که منافع آمریکا را نیز به خطر می‌اندازد، متعهد به همکاری‌های استراتژیک با اسرائیل در زمینه نظامی و ارائه فن‌آوری و تجهیزات مورد نیاز در این زمینه می‌شود. آن دو علاوه بر همکاری برای مقابله با موشک‌های بالستیک، قرارداد بین‌المللی برنامه توان دفاعی «آرو»[4] را امضاء کردند. این سیستم دفاعی اسرائیل با توانایی‌های امنیتی ایالات متحده «همگرا» می‌شود و به عنوان تضمین دفاعی منافع دو دولت در مقابل موشک‌های بالستیک منطقه به اجرا در خواهد آمد.[5]

در پیمان ارتقای هسته‌ای بین آمریکا و اسرائیل که در ۲۲ فوریه ۲۰۰۰ به امضاء رسید، به دانشمندان هسته‌ای اسرائیل اجازه داده می‌شود که از تکنولوژی هسته‌ای ایالات متحده استفاده کنند. در این پیمان دو دولت متعهد می‌شوند که در زمینه تبادل تجهیزات، تجربیات و سایر همکاری‌های هسته‌ای تلاش کنند. این قرارداد، هیچگونه تغییری در سیاست "NPT" اسرائیل یا سایر برنامه‌های هسته‌ای نظامی این کشور به وجود

1. Strategic Alliance

2. Mutual Strategic Interests

3. Doug Krieger، "The US-Israel Strategic Alliance"، December 3، 2005، ***http://www.the-tribulation-network.com/dougkrieger/your_covenant_with_death.html***.

4. Arrow

5. Office of Assistant Secretary of Defense، "U.S. –Israel Sign Joint Statement of Intent on Theater Missile Defense"، 1996، ***http://www.defenselink.mil/releases/html***.

نخواهد آورد. طبق این قرارداد، واشینگتن اعلام می‌کند اسرائیل به دلیل اینکه یک کشور حساس در منطقه خاورمیانه محسوب می‌شود معاهده عدم تکثیر سلاح‌های هسته‌ای (NPT) را امضاء نمی‌کند.[1]

همچنین در ۳۱ اکتبر ۱۹۹۸ بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل و بیل کلینتون، رئیس‌جمهور آمریکا قرارداد دفاع مشترک و ارتقای توانایی بازدارندگی دفاعی را برای مقابله با موشک‌های بالستیک منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای امضاء کردند.[2] این قراردادها تنها بخشی از همکاری‌های مشترک امنیتی دو دولت به حساب می‌آیند.

٤. پیشینه تسلیحاتی دولت‌های تهدیدکننده به منافع متحدان استراتژیک

امروزه غیر از ۵ کشور بزرگ اتمی جهان، حدود ۲۸ کشور دیگر موشک‌های بالستیک دارند و کمتر از ۱۰ کشور دارای توانایی تولید و نگهداری این نوع موشک‌ها هستند و فقط ۵ کشور (هند، ایران، اسرائیل، پاکستان و کره شمالی) توانسته‌اند موشک‌هایی با برد بیش از ۱۰۰۰ کیلومتر را تولید و آزمایش کنند.[3] بقیه این کشورها دارای موشک‌های کوتاه برد مانند «اسکاد ـ بی» و «اسکاد ـ سی» هستند که از شوروی دریافت کردند. از بین ۲۸ کشور دارای موشک‌های بالستیک، ۱۸ کشور آن در منطقه خاورمیانه قرار دارند[4]، که کشورهای مصر، عربستان، لیبی، سوریه، سودان، یمن، امارات متحده عربی، پاکستان، عراق و ایران را شامل می‌شوند که در مقاطع مختلف در صف تهدیدکنندگان منافع آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه قرار می‌گیرند (بنگرید به جدول شماره ۳-۲).

سلاح‌های کشتار جمعی تاکنون بارها در خارومیانه به کار رفته است. همچنین دولت‌های خاورمیانه در بحران‌های مختلف منطقه‌ای چندین بار این نوع سلاح‌ها را علیه آمریکا و اسرائیل استفاده کرده‌اند (بنگرید به جدول شماره ۳-۳).

آمریکا و اسرائیل براساس منافع مشترک خود برخی از این تهدیدها را با روش‌های مختلف دیپلماسی، فشار اقتصادی و حمله نظامی تا حدودی رفع کرده، اما از نظر متحدان استراتژیک مهم‌ترین تهدیدکننده منافع آنها هم‌اکنون جمهوری اسلامی ایران است که همچنان ثابت‌قدم و استوار است.

---

1. BBC News Online، "US Increases Nuclear Ties with Israel"، 22 February، 2000، ***http://www.news.bbc.co.UK/2/Low/middle-east.html***.

2. CNS، "US-Israel Memorandum of Agreement"، ***http://www.cns.miis.edu/research/wmdme***.

۳. کشورهایی که توانایی هسته‌ای دارند ولی به آن مبادرت نمی‌ورزند نظیر کشورهای ژاپن، کانادا و استرالیا؛ و کشورهایی که فعالیت هسته‌ای خود را کنار گذاشته‌اند کشورهای آفریقای جنوبی، آرژانتین، برزیل، اوکراین، قزاقستان و روسیه سفید را شامل می‌شوند.

٤. سعیده لطفیان، «بر آورد تهدید سلاح‌های کشتار جمعی در خاورمیانه و راه مقابله با آن»، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال ۱۲، شماره ۲، (تابستان ۱۳۸٤)، صص ٦-٥.

الف. مصر[1]

پیشینه تهدید تسلیحاتی دولت مصر علیه اسرائیل به زمان انورسادات باز می‌گردد. وی در سال ۱۹۷۲ اعلان کرد: کشورش دارای سلاح‌های بیولوژیک است که می‌تواند علیه جمعیت متراکم اسرائیل به کار برده شود. به نظر می‌رسد بیانیه سادات از روی برنامه و هم‌زمان با تصمیم برای حمله غافلگیرانه به اسرائیل (جنگ ۱۹۷۳) بوده است تا توانایی بازدارندگی راهبردی مصر را برای خنثی‌سازی حمله اتمی تلافی‌جویانه اسرائیل برای همگان آشکار کند. این کشور، موشک‌های «فراگ» و «اسکاد» را از شوروی خرید سپس به کمک فرانسه موشک «ساکر ـ ۸۰»[2] را برای جایگزینی موشک‌های «فراگ ـ ۷» تولید کرد. این کشور با کره شمالی در ساخت موشک‌های اصلاح‌شده «اسکاد ـ بی» و با مراکز نظامی ـ صنعتی عراق همکاری داشت. دولت مصر نهایتاً به دلیل شکست‌های پیاپی در جنگ و فشارهای سیاسی و اقتصادی آمریکا و اسرائیل از زمان امضای قرارداد کمپ دیوید، برنامه‌های سلاح‌های کشتار جمعی را کاهش داد تا اینکه هم‌اکنون به یک کشور متمایل به منافع آمریکا ـ اسرائیل تبدیل شده است.

ب. عربستان سعودی

زرادخانه موشکی خریداری شده عربستان، یکی از زرادخانه‌های مهم دنیای عرب به شمار می‌رود. گزارش تأییدنشده‌ای در مورد انتقال کلاهک‌های اتمی ساخت چین برای موشک‌های «سی.اس.اس ـ ۲» خریداری شده از چین در ۱۹۹۰ منتشر شده بود. این موشک‌ها برای مقاصد بازدارندگی تهیه شد اما این کشور به آمریکا اطمینان داد که برای موشک‌های خود کلاهک‌های غیرمتعارف خریداری نکند. در بهار ۱۹۸۹، جورج بوش تأیید کرد که عربستان دارای سلاح‌های کشتار جمعی نیست. با وجود این، دولت اسرائیل نسبت به برنامه تسلیحات شیمیایی عربستان سوءظن دارد. سیاست آمریکا ـ اسرائیل در مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی نسبت به دولت عربستان به دلیل موقعیت خاص این دولت در جهان عرب، محتاطانه است. بدین‌ترتیب، دولت

---

۱. برخی از مطالب این مبحث از منابع زیر استفاده شده است :

- *همان*، صص ۳۰-۱.

- سعیده لطفیان، «کشمکش‌های آینده در خاورمیانه: جستجوی علل و اقدامات پیشگیرانه»، ***فصلنامه خاورمیانه***، سال ۷، شماره ۳، (پاییز ۱۳۷۹)، صص ۱۹٤-۱۵۵.

- جهانگیر کرمی، «جنگ‌افزارهای مدرن و منازعات منطقه‌ای: پیامدهای استراتژیک موشک بالستیک برای خاورمیانه»، ***راهبرد***، سال ۱، شماره ۱۲، (زمستان ۱۳۷۵)، صص ۵۸-۳۷.

- Raphael Israeli، ***The Iran War: Hidden Agenda and Babylonian Intrigue***، (Brighton: Sussex Academic Press، 2004).

2. SAKR-80

پادشاهی عربستان با «خرید امنیت» از متحدان استراتژیک آمریکا ـ اسرائیل هیچگونه خطری برای آنها محسوب نمی‌شود. وجود پایگاه‌های نظامی آمریکا در این کشور و همکاری اطلاعاتی و امنیتی سیا ـ موساد هراس از دستیابی این کشور به سلاح‌های کشتار جمعی را برطرف کرده است.

پ. لیبی

لیبی از جمله کشورهای منطقه است که نیروهای نظامی خود را به تسلیحات شیمیایی مجهز کرد. در برخی از گزارش‌ها آمده است این کشور با عراق در ساخت سلاح‌های کشتار جمعی همکاری دارد. معمر قذافی، رهبر لیبی در سال ۱۹۸٦ صراحتاً بیان کرد، «اگر موشک‌هایی در اختیار داشتم که برد آن می‌توانست به نیویورک برسد، در اولین فرصت آنها را شلیک می‌کردم.» در همین سال، لیبی یک فروند موشک «اسکاد ـ بی» خود را علیه تأسیسات و فرودگاه نظامی آمریکا در جزیره «لمپدوسا» واقع در سیسیل شلیک کرد. این حمله در واکنش به عملیات نظامی آمریکا علیه این کشور صورت گرفت. دولت لیبی علاوه بر اتهام دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی به تروریسم بین‌المللی نیز متهم شد. این کشور در اثر فشارهای سیاسی، اقتصادی و بمباران‌های نظامی مجبور شد با آمریکا و اسرائیل سازش کند. در دسامبر ۲۰۰۳، دولت لیبی به ظاهر در حرکتی داوطلبانه تصمیم گرفت برنامه هسته‌ای خود را متوقف کند. معمر قذافی که یکی از رهبران تندروی ضدغربی و اسرائیلی بود، به دلایل فشارهای فوق، ناگهان آمادگی خود را برای همکاری در زمینه کنترل سلاح‌های کشتار جمعی اعلام و با دعوت از کارشناسان و بازرسان سازمان ملل متحد برای بازدید از مراکز مورد سوءظن و ارائه اطلاعات در مورد تجهیزات، مواد و اسناد، فعالیت هسته‌ای خود را رها کرد. این اقدام موجب شد نگرانی‌های متحدان استراتژیک خاورمیانه پایان یابد.

ت. سوریه

منابع بسیاری در مورد توانایی این کشور به تولید مواد و جنگ‌افزارهای شیمیایی وجود دارد. همچنین زرادخانه سوریه حاوی موشک‌های بالستیک «فراگ ـ ۷»، «اس.اس ـ ۲۱» و «اسکاد ـ بی» شوروی است. این کشور موشک‌های «ام ـ ۹» از چین نیز خریده است. کارشناسان نظامی آمریکا در دیدار خود با همتایان خود و ژنرال‌های اسرائیلی در اواخر تابستان ۲۰۰۰ نسبت به سلاح‌های کشتار جمعی سوریه اظهار نگرانی کردند. استراتژی بازدارندگی سوریه، این کشور را ملزم خواهد کرد که در صورت تجاوز اسرائیل، از تسلیحات کشتار جمعی استفاده کند؛ این اقدام موجب خواهد شد ابهت بازدارندگی دولت اسرائیل کاهش یابد. در خلال جنگ آمریکا علیه عراق، سوریه دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای و انتقال تسلیحات عراق به این کشور متهم و فشارهای مختلف سیاسی، اقتصادی و تهدید حمله نظامی آمریکا و اسرائیل به این کشور تشدید شد. آمریکا و

اسرائیل توانسته‌اند سوریه را در طرح صلح خاورمیانه به پای میز مذاکره صلح بکشانند اما به‌رغم تلاش آنها برای خنثی کردن این تهدید مهم منطقه‌ای، تاکنون این هدف عملی نشده.

علاوه بر کشورهای فوق، اطلاعات اثبات‌نشده‌ای در مورد وجود سلاح‌های کشتار جمعی در کشورهایی نظیر سودان، یمن، امارات متحده عربی وجود دارد. همچنین آمریکا و اسرائیل نگران تجهیز گروه‌های به اصطلاح بنیادگرای اسلامی نظیر جنبش حزب‌الله لبنان، حماس، القاعده، طالبان و... به تسلیحات کشتار جمعی هستند که آن‌ها را گروه‌های «تروریستی مجهز به سلاح‌های کشتار جمعی» می‌نامند. به نظر می‌رسد یکی از اهداف حمله نظامی به حزب‌الله لبنان در جولای ۲۰۰۶، برای محک زدن احتمال وجود تسلیحات کشتار جمعی در اختیار حزب‌الله و به‌کارگیری آن بوده است.

ث. عراق

از زمان سقوط حکومت پادشاهی در عراق (۱۹۵۸)، بغداد در نظر اسرائیل به یک دولت افراطی و خطرناک تبدیل شده بود. مخالفت پیوسته عراق با صلح خاورمیانه و شرکت در جنگ اعراب علیه اسرائیل، این کشور را مطمئن کرده بود که عراق یک تهدید جدی است. بر همین اساس، اسراییل تلاش‌های عراق را برای ساخت تأسیسات هسته‌ای در اواسط دهه ۱۹۷۰ یک تهدید جدی تلقی کرد.[۱] به همین جهت در ژوئن ۱۹۸۱ همزمان با پیشروی ایران به خاک عراق، راکتور هسته‌ای این کشور واقع در «اوزیراک»[۲] پیش از بهره‌برداری با حمله سنگین هوایی اسرائیل منهدم شد.[۳] این اقدام موجب شد عراق برنامه هسته‌ای خود را در سراسر کشور پراکنده کند. دولت عراق با همکاری متخصصان آرژانتینی و مصری توانست دو نوع موشک بسیار حساس و قوی به نام‌های «تموز ـ ۱» و «کندور» تولید کند. در نمایشگاه بین‌المللی بغداد در زمینه صنایع نظامی عراق در ماه‌های آوریل و مه ۱۹۸۹، این کشور برای اولین بار مدل‌های موشک «الحسین» و «العباس» را به نمایش گذاشت. از نظر صدام، این کشور بایستی انحصار فن‌آوری موشک را از غرب بگیرد و خود را رهبر جهان عرب معرفی کند. این کشور علاوه بر برنامه سلاح‌های هسته‌ای، به کمک غربی‌ها به تولید سلاح‌های کشتار جمعی شیمیایی و بیولوژیک پرداخت و در جنگ با ایران در نقاط مختلف ایران به ویژه در عملیات حلبچه آن را به‌کار گرفت.[۴]

---

۱. جودت بهجت، «ایران و اسرائیل: معارضه یا تنش‌زدایی»، ترجمه مرتضی بحرانی، ***بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی***، شماره ۲، ۱۳۸۱، ص ۱۹.

2. Osirak

3. Stephen Zunes، "The United States، Israel، and the Possible Attack on Iran"، 2، May، 2006، ***http://www.zmag.org/content/showarticle.cfm/html.***

4. Gordon M. ***Burck and Charles C. Flowerree، International Handbook on Chemical Weapons Proliferation،*** (New York: Greenwood Press، 1991)، pp. 31-152.

صدام حسین در سال ۱۹۹۰ به یکی از گزارشگران گفته بود موشک‌های ما نمی‌توانند به واشینگتن برسند، اما اگر چنین عملی ممکن بود، ما فوراً چنین کاری می‌کردیم. برای تکمیل سخنان وی ابوعباس، رهبر جبهه آزادیبخش فلسطینی گفت: اگر فرزندان ما نتوانند انتقام بگیرند، نوه‌های ما چهل سال دیگر این کار را خواهند کرد؛ یعنی روزی که ما به موشک‌هایی دست پیدا کنیم که تا به نیویورک برسد.[1] موضوعی که در سال ۱۹۹۱ اسرائیل را به شدت وحشت‌زده کرده صدام قبل از بحران خلیج‌فارس، اسرائیل را تهدید کرد که از کلاهک‌های شیمیایی علیه آن کشور استفاده خواهد کرد. وی قبلاً گفته بود، اگر اسرائیل بخواهد علیه عراق به اقدامی دست بزند، با آتش موشک‌های خود نیمی از آن کشور را می‌سوزاند. آنان که ما را به بمب‌های هسته‌ای تهدید می‌کنند بدانند که ما با سلاح‌های شیمیایی آنها را نابود خواهیم کرد. پس از آن، عراق موشک‌های اسکاد خود را به نزدیک مرز اردن منتقل کرد تا شهرها و مراکز نظامی و صنعتی اسرائیل را در تیررس داشته باشد.[2]

جنجالی‌ترین مورد به‌کارگیری موشک‌های بالستیک در عرصه استراتژیک خاورمیانه به جنگ ۱۹۹۱ خلیج‌فارس و عقب‌نشینی عراق از خاک کویت مربوط است. دولت عراق با موشک‌هایی با برد ٦٣٠ کیلومتر، عربستان و اسرائیل را نشانه گرفت. طی این حملات، عراق ٤٢ فروند موشک به عربستان و ۳۹ فروند به اسرائیل شلیک کرد. هر یک از این موشک‌ها می‌توانست به طور بالقوه حامل یک کلاهک شیمیایی باشد. این موضوع به ویژه با توجه به سابقه دولت عراق در استفاده از سلاح‌های شیمیایی علیه ملت خود و ایران، اسرائیل را با چالش جدی مواجه کرد.[3] با شکست عراق در این جنگ و صدور قطعنامه ٦٨٧ شورای امنیت در ۳ آوریل ۱۹۹۱ علیه این کشور، کمیسیون ویژه سازمان ملل متحد برای خلع سلاح عراق (آنسکام)[4] برای تخریب تمامی مواد و تسلیحات ممنوعه موجود در عراق تشکیل و از این طریق بخشی از سلاح‌های کشتار جمعی عراق منهدم شد. به دنبال همکاری نکردن بغداد با «آنسکام» در سال ۱۹۹۸، هواپیماهای آمریکایی و انگلیسی در ادامه عملیات «روباه صحرا»[5] در دسامبر ۱۹۹۸ کلیه نقاط مشکوک عراق را بمباران کردند.

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و اتهام علیه دولت این کشور مبنی بر همکاری با گروه‌های تروریستی القاعده و طالبان، دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی و اختلاف در جریان نفت، تهدیداتی بود که منافع مشترک

---

۱. کرمی، **پیشین**، صص ۵۰-٤٤.

۲. **همان**، صص ۳-۵۲.

- Jewish Virtual Library، "Iraq's Biological Weapons and Israel (September 30، 2004)"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/threats_to_Israel/iraqbio.html***.

۳. کرمی، **پیشین**، صص ۵۳ و ٤٨.

4. United Nations Special Committee

5. Operation Desert FOX

متحدان استراتژیک را به مخاطره می‌انداخت. به نقل از واشینگتن پست در ١٦ آگوست ۲۰۰۲، مقامات اسرائیلی به مقامات آمریکا گفتند که نباید از حمله نظامی صدام حسین غافل ماند. براساس گفته شارون، نخست‌وزیر اسرائیل، هماهنگی استراتژیک ویژه‌ای بین اسرائیل و آمریکا به وجود آمد و اسرائیل اطلاعات با ارزشی در مورد فعالیت‌های نظامی عراق در اختیار بوش قرار داد. سیستم اطلاعاتی اسرائیل از کلیه توانایی‌های تسلیحاتی عراق آگاه بود و در این زمینه با آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها همکاری می‌کرد. زمانی که جورج بوش برای حمله به عراق به دنبال مجوز شورای امنیت بود اسرائیلی‌ها بسیار نگران بودند، چرا که این امکان وجود داشت صدام بتواند با اعضای شورای امنیت کنار بیاید. از این‌رو شیمون پرز در سپتامبر سال ۲۰۰۲ بر حمله نظامی علیه صدام حسین تأکید کرد. در همین زمان بنیامین نتانیاهو طی مقاله‌ای که در وال استریت ژورنال به چاپ رسید، نوشت؛ اکنون نباید به چیزی کمتر از جنگ برای مقابله با عراق رضایت داد. به این ترتیب، در بین کشورهای دوست آمریکا در منطقه خاورمیانه فقط اسرائیل بود که هم سیاستمدارانش و هم ملت‌اش از جنگ با عراق استقبال و برای خلع سلاح صدام و براندازی رژیم بعث همکاری کردند.[1] گرچه گفته شد مهم‌ترین دلیل حمله به عراق مبارزه با فعالیت‌های هسته‌ای و سلاح‌های کشتار جمعی است، تاکنون هیچ نوع مدرک متقنی در این باره ارائه نشده است. از نظر مقامات آمریکایی و اسرائیلی در این حمله پیش‌دستانه یکی از عناصر «محور شرارت» حذف شد.

ج. جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران با استناد به ماده ٤ معاهده منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای "NPT"[2]، و پیوستن به پروتکل الحاقی "CTBT"[3] فعالیت‌های هسته‌ای خود را صلح‌آمیز اعلام می‌کند، در حالیکه ایالات متحده و اسرائیل ایران را به تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی متهم می‌کنند و خواستار پایان دادن به کلیه برنامه‌های هسته‌ای ایران هستند. متحدان استراتژیک با همکاری سایر هم‌پیمانان خود در مجامع بین‌المللی از جمله آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و شورای امنیت سازمان ملل متحد و نیز تهدید به حمله پیشگیرانه علیه تأسیسات هسته‌ای ایران بزرگ‌ترین چالش امنیتی را برای این کشور فراهم کرده‌اند.

---

1. John J. Mearsheimer and Stephen Walt، the Israel Lobby and U.S. Foreign Policy"، 2006، ***http://www. information Clearinghouse.info/article.html.***

2. U.S. Department of State، "Treaty on the Non-Proliferation of Nuclear Weapons"، ***http://www. state.gov/t/np/trty/16281.htm***.

3. CTBTO، "Comprehensive Test Ban Treaty (CTBT)"، September 24، 1996، ***http://nawcwpns.navy.mil/ ~treaty/CTBT.html***. ***http://prop1.org/2000/ctbttxt1.htm.***

قبل از ظهور انقلاب اسلامی، مسئله کسب فناوری هسته‌ای ایران مورد حمایت کامل آمریکا قرار داشت. به گونه‌ای که مقام‌های آمریکایی نسبت به دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای نیز بی‌میل نبودند، چرا که موقعیت ایران در زمان جنگ سرد، هسته‌ای شدن یکی از قابل اعتمادترین هم‌پیمانان آمریکا، تا حد زیادی می‌توانست منافع و امنیت آمریکا و متحدین آن را در منطقه بهبود بخشد. به همین دلیل شاه سازمان انرژی اتمی ایران را در سال ۱۹۷٤ تأسیس و به سرعت مذاکرات را برای ساخت نیروگاه‌های هسته‌ای را آغاز کرد. قرار بود شبکه‌ای متشکل از ۲۳ راکتور هسته‌ای در سراسر ایران تا اواسط دهه ۱۹۹۰ عملیاتی شوند. به اعتقاد کارشناسان آمریکایی، شاه یک برنامه تحقیقاتی هسته‌ای را در «مرکز تحقیقات هسته‌ای امیرآباد» تهران آغاز کرده بود که شامل مطالعات طراحی تسلیحات و بازیابی پلوتونیم از سوخت مصرف‌شده و غنی‌سازی لیزری بود.[۱] همچنین دولت ایران قراردادهای متعددی با دولت‌های هسته‌ای جهان امضاء کرد. اما با انقلاب اسلامی ایران، کلیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران متوقف شد و روابط آمریکا و جمهوری اسلامی رو به تیرگی پیش رفت به گونه‌ای که سفارتخانه آمریکا به موزه عبرت و سفارتخانه اسرائیل به سفارتخانه فلسطین تبدیل شد.

دولت ایران تاکنون کلیه قراردادهای مربوط به منع تولید و بهره‌برداری از سلاح‌های کشتار جمعی را امضاء کرده است. دولت ایران در اول ژوئیه ۱۹٦۸ همزمان با قدرت‌های بزرگ (آمریکا، شوروی و انگلستان)، «معاهده منع گسترش تسلیحات هسته‌ای»[۲] را امضاء کرد. همچنین این کشور تاکنون «کنوانسیون سلاح‌های بیولوژیک»[۳]، «کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی»[٤]، «معاهده منع جامع آزمایش سلاح‌های هسته‌ای» و پروتکل الحاقی[٥] را به امضاء رسانده است.[٦] دولت ایران به طور مداوم اعلان می‌کند تحقیقات انرژی هسته‌ای این کشور ماهیت صلح‌آمیز دارد و به طور کامل تحت نظارت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی[۷] صورت می‌گیرد، ولی متحدان استراتژیک فعالیت هسته‌ای ایران را به منظور دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی می‌دانند و حتی برای مبارزه با آن تلاش می‌کنند تا جامعه بین‌المللی را با خود همگام کنند. از این‌رو، از دسامبر ۲۰۰٦ تاکنون، براساس ماده ٤۱ از فصل ۷ منشور سازمان ملل متحد چند قطعنامه را علیه ایران صادر کرده‌اند.

---

۱. محمودرضا گلشن‌پژوه، «بررسی علل اهمیت یافتن مسائل هسته‌ای ایران در سیاست خارجی آمریکا در دوران ریاست جمهوری جورج بوش»، در ***پرونده هسته‌ای ایران (۲): روندها و نظرها***، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸٤)، صص ۱۰۲-۹۷.

2. Chen Zak، ***Iran's Nuclear Policy and IAEA***، (Washington: Washington Institute for Near East Policy، 2004)، 81 pp.

3. The Biological Weapons Convention (BWC، 1972)

4. The Chemical Weapons Convention (CNC، 1993)

5. Additional Protocols

6. The CTBT Organization Website، "Comprehensive (Nuclear) Test-Ban Treaty (CTBT)"، September 2005، ***http://www.reachingcriticalwill.org/legal/ctbt/ctbtindex.html***.

7. International Atomic Energy Agency (IAEA، 1957)

اتهامات هسته‌ای علیه جمهوری اسلامی

منافع مشترک ایالات متحده و اسرائیل در مبارزه با برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران با روی کارآمدن جورج دبلیو بوش به یکی از جنجال‌برانگیزترین و پرماجراترین پرونده‌های هسته‌ای تبدیل شده و به گونه‌ای که افکار بین‌المللی را شدیداً به خود جلب کرده است. در ١٤ اوت ۲۰۰۲، نمایندگان سازمان تروریستی مجاهدین خلق در هتل ویلارد واشینگتن طی یک مصاحبه خبری به اصطلاح افشاگرایانه پیرامون کشف دو تأسیسات مهم مخفی و سرّی در اراک و نطنز پرداختند. شبکه‌های خبری غرب براساس ادعای این سازمان، موج گسترده تبلیغاتی علیه جمهوری اسلامی به راه انداختند. این در حالی بود که البرادعی، مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای قبلاً از تأسیسات هسته‌ای ایران بازدید کرده بود.

مقامات آمریکا و اسرائیل معتقدند ایران در آستانه تولید بمب اتمی است این کشور مشغول تحقیق، آزمایش و تولید سلاح‌های هسته‌ای است. این دو دولت در تئوری‌پردازی خود می‌گویند: عبدالقدیرخان (پدر بمب اتمی پاکستان) و شبکه او تأمین‌کننده و حامی برنامه ساخت سانتریفیوژ در ایران و لیبی بودند و در طراحی و اجرای برنامه تسلیحات هسته‌ای ایران نقش داشتند. آنها ادعا می‌کنند موشک‌های «شهاب ـ ۳» ایران مجهز به کلاهک‌های هسته‌ای است.[1] منبع اصلی این نوع ادعاها اسرائیل است. در سال ۱۹۹۲ مطبوعات اسرائیل ادعا کردند پس از فروپاشی شوروی، قزاقستان چند کلاهک هسته‌ای به ایران فروخته است.[2] اسرائیل و آمریکا ادعا کردند موشک «شهاب ـ ۳» به منظور تهدید تل‌آویو و منافع آمریکا طراحی شده است. در گزارش سالانه‌ای شورای ملی اطلاعات آمریکا از روند تولید موشک‌های بالستیک در جهان در سال ۱۹۹۹ داد، ایران را کشور متخاصمی نامیده است که قابلیت و امکان آزمایش موشک قاره‌پیما با کلاهک جنگی را به سوی ایالات متحده آمریکا تا ۱۵ سال آینده خواهد داشت.[3] همین نوع ادعا در گزارش اوت ۲۰۰۰ سازمان سیا مطرح شد و هدف از برنامه هسته‌ای ایران را به عنوان برتری قدرت منطقه‌ای و تهدیدکننده منافع اسرائیل و آمریکا و سایر دولت‌های دوست آمریکا در منطقه ذکر کرد. «مئیر داگان»[4] رئیس موساد گفت:

ایران تا پایان ۲۰۰۵ به بمب هسته‌ای دست خواهد یافت، در آن صورت فعالیت هسته‌ای ایران بازگشت‌ناپذیر خواهد بود.[5]

---

1. David Albright and Corey Hinderstein، "Iran: Countdown to Showdown"، 2005، ***http://www.thebulletin.org/article.php***.

۲. لطفیان، کشمکش‌های آینده در خاورمیانه: جستجوی علل و اقدامات پیشگیرانه، **پیشین**، ص ١٦٥.

۳. اردستانی، **پیشین**، ص ۱۳۸.

4. Meir Dagan

5. Megan Goldin، "Iran Nuclear Capability Raises Worry for Israel-U.S"، 2005، ***http://www.boston.Com/news/world/middeeast/html***.

از نظر آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها برنامه مخفیانه تسلیحات هسته‌ای و ایجاد تأسیسات چرخه کامل سوخت هسته‌ای ایران برای غنی‌سازی اورانیوم در سطح بالا[1] است که برای ساخت بمب‌های هسته‌ای کاربرد دارد. همچنین این اعتقاد وجود دارد که هدف ایران از تسلیحات هسته‌ای به دلیل علاقه ذاتی جمهوری اسلامی برای محو اسرائیل و نیز از بین بردن تمدن «یهودی ـ مسیحی» است.[2] این ادعا برای تهییج افکار عمومی و مجامع بین‌المللی و همچنین صدور قطعنامه‌های مختلف در شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و شورای امنیت مؤثر بوده است. در حالیکه فقها و مقامات ایران استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی را جایز نمی‌دانند و در سخنرانی‌های عمومی خود به تقبیح آن می‌پردازند و خود را قربانی سلاح‌های شیمیایی صدام می‌دانند که با حمایت غرب صورت پذیرفت. به نظر می‌رسد، آمریکا و اسرائیل تصور می‌کنند در صورت دستیابی ایران به سلاح‌های کشتار جمعی، این کشور احتمالاً جنبش‌های حزب‌الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی را به این نوع تسلیحات مجهز خواهد کرد.

احمدی‌نژاد، رئیس جمهور ایران در سخنرانی خود در جمع سیاستمداران آمریکایی در نیویورک، در ۲۱ سپتامبر ۲۰۰٦ می‌گوید:

دوره بمب اتمی گذشت. اگر بمب اتمی کاربردی داشت از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی جلوگیری می‌کرد. از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ یا از جنبش انتفاضه فلسطینی جلوگیری می‌کرد. امروزه دوره فکر است نه بمب اتمی.

فشارهای مشترک علیه جمهوری اسلامی

از زمان مطرح شدن پرونده هسته‌ای ایران در جامعه بین‌الملل، موضع‌گیری‌ها، فشارها و تهدیدهای ایالات متحده و اسرائیل بر موضوع پرونده هسته‌ای ایران سنگینی می‌کند. به طوری که عمدهٔ تصمیمات شورای حکام ناشی از مسائل فنی در پرونده نیست بلکه ناشی از فشارهای سیاسی و تهدید ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت است. در کنار این فشارها، ایالات متحده به ویژه اسرائیل، ایران را به حمله نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای به عنوان «حمله پیشگیرانه» تهدید کردند. همچنین آنها شرکای تجاری ایران از جمله کشورهای

---

1. Highly Enriched Uranium

۲. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

- Jerom R. Corsi، ***Atomic Iran: How the Terrorist Regime Bought the Bomb and American Politicians***، (Nashvaille، Tennessee: WND Books، 2005)، 300 pp.

- Mitchell Bard، "Potential Threats to Israel: Iran"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/threats _to _Israel/Iran.html***.

اروپایی و ژاپن را به قطع سرمایه‌گذاری و همکاری با ایران در زمینه نفتی و گازی ترغیب کرده‌اند. طی نامه‌ای که برخی از اعضای کنگره به رئیس جمهور نوشتند آمده است:

برای متوقف کردن ایران در راهی که می‌پیماید، قبل از آن که جهان ناگهان متوجه شود که حامی طراز اول تروریسم بین‌المللی، دارای توانایی تولید سلاح هسته‌ای است، دچار ضیق وقت خواهیم شد. باید به ایران پیام داد که دنیا عضو تازه‌ای را در باشگاه سلاح‌های هسته‌ای نخواهد پذیرفت. ایران باید همانند لیبی متقاعد شود که جستجو برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای هیچ‌گونه تضمینی برای بهره‌مند شدن از قدرت به شمار نمی‌رود، بلکه مسیری برای انزوا و نابودی است.[1]

اسرائیل خیلی جدی‌تر از آمریکا ایران را به حمله پیشگیرانه تهدید می‌کند. مقامات اسرائیلی اعلام کردند در صورتی که اسرائیل از طریق فشارهای جامعه بین‌المللی به نتیجه دلخواه خود دست نیابد، ممکن است از طریق دیگر برای متوقف کردن برنامه‌های هسته‌ای ایران اقدام کند. شائول مفاز[2]، وزیر دفاع اسرائیل به آمریکا گفت تحت هیچ شرایطی اسرائیل یک ایران هسته‌ای را تحمل نخواهد کرد. به گزارش خبرگزاری «رویترز»، آمریکا در نظر دارد معادل ۱۳۹ میلیون دلار بمب‌های قابل پرتاب از هوا از جمله بمب‌های نفوذکننده در تأسیسات بتونی موسوم به «بانکر باستر»[3] را برای از بین بردن تأسیسات زیرزمینی ایران به اسرائیل بفروشد. براساس گزارش پنتاگون، این اقدام آمریکا در جهت حفظ برتری کیفی اسرائیل و پیشبرد منافع راهبردی و تاکتیکی واشینگتن صورت می‌گیرد.[4] از نظر مقامات اسرائیل، «جاه‌طلبی»[5] تسلیحات هسته‌ای ایران نه فقط برای اسرائیل بلکه برای کل کشورهای خاورمیانه و جهان آزاد خطرناک خواهد بود. لذا ما باید قبل از اقدامات شورای امنیت از کلیه روش‌های تحریم‌آمیز و کنترل‌کننده علیه «دشمنان اصلی»[6] خود در تهران استفاده کنیم. چرا که پس از سقوط صدام، ایران دشمن شماره یک اسرائیل است.[7] شارون در مصاحبه‌ای با روزنامه تایمز لندن، ایران را «مهد تروریسم جهانی» خواند و از آمریکا خواست پس از شکست عراق با ایران بجنگد. سفیر اسرائیل در سازمان

---

۱. شهروز ابراهیمی، «بررسی طرح حمله پیشگیرانه اسرائیل و آمریکا به تأسیسات هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران»، ***بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی***، شماره ۱۲٤، ۱۳۸۳، صص ۷-۵.

2. Shaul Mofaz

3. Bunker Buster

٤. ***همان***، صص ۹-۸.

5. Ambitions

6. Arch-Enemies

7. Ariel Sharon، "Israel will Not Accept Iran Nuclear Weapons"، 2. December، 2005، ***http://www.arabnews.com.html***.

ملل گفت: شکست صدام کافی نیست، ما با دشمن خطرناک‌تری مثل ایران مواجه هستیم. وی خواستار تغییر نظام جمهوری اسلامی ایران شد.[1] سیلوان شالوم، وزیر امورخارجه اسرائیل، از آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای تصویب قطعنامه‌ای که ممکن است باعث ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت شود، تقدیر کرد. وی قطعنامه (۲٦ سپتامبر ۲۰۰۵) را گام مهمی برای متوقف کردن برنامه‌های هسته‌ای ایران دانست. وی گفت: گام مهم بعدی این است که چنانچه ایران برنامه‌های هسته‌ای خود را متوقف نکند، این کشور را تحریم کنیم. واشینگتن نیز با ابراز خرسندی از تصویب قطعنامه علیه برنامه جمهوری اسلامی آن را گام مهمی به سوی جلو خواند، چرا که ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت را تضمین می‌کند.[2] بر همین اساس، شورای امنیت در اوت ۲۰۰٦ قطعنامه‌ای علیه ایران صادر کرد و از ایران خواست برنامه غنی‌سازی اورانیوم را متوقف کند، در غیر این صورت، براساس اصل ٤۱ از فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد (تحریم اقتصادی بین‌المللی) با ایران رفتار خواهد شد. پیروز مجتهدزاده، مدیر بنیاد پژوهشی «یورو سویک» لندن در این باره می‌گوید:

> *اصل ارجاع پرونده هسته‌ای ایران از آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به شورای امنیت، با قوانین بین‌المللی مغایر است و وجاهت حقوقی ندارد. نمی‌توان کشوری را به خاطر استفاده صلح‌آمیز از دانش هسته‌ای تحریم اقتصادی کرد.*[3]

ایالات متحده در سپتامبر ۲۰۰٦ تحریم اقتصادی علیه ایران را که در واقع از زمان ماجرای تسخیر سفارتخانه آمریکا در تهران شروع شده بود، برای مدت پنج سال دیگر یعنی تا سال ۲۰۱۱ تمدید کرد.

تاکنون آمریکا و اسرائیل تلاش زیادی کردند تا روسیه را در همکاری هسته‌ای با ایران در ساخت راکتور آب سبک نیروگاه هسته‌ای بوشهر منصرف کنند. این راکتور قرار بود سال ۲۰۰۳ به بهره‌برداری رسد، ولی شاهد تأخیر چند ساله آن هستیم.[4]

آمریکا و اسرائیل مصمم‌اند در صورت بی‌نتیجه بودن فشارهای سیاسی، اقتصادی از اهرم نظامی علیه ایران استفاده کنند. «میشل کازودفسکی»، نویسنده مقاله «حمله طراحی‌شده آمریکا ـ اسرائیل به ایران» می‌نویسد: بمباران تأسیسات هسته‌ای ایران به صورت عملیات مشترک نظامی آمریکا ـ اسرائیل صورت خواهد گرفت. سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل در پی شناسایی اهداف دقیق در خاک ایران هستند. در حمله به نیروگاه

---

1. Mearsheimer، *Op. cit.*، 2006.

۲. گلشن‌پژوه، **پیشین**، صص ۳-۵۲.

۳. پیروز مجتهدزاده، «ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت»، ***گفتگوی خبر ویژه صدا و سیمای ج. ا. ا.***، شبکه دوم، (۲٤ فروردین ۱۳۸۵)، س ۳۰: ۲۲.

4. Center for Nonproliferation Studies (CNS)، "Russian Nuclear and Missile Exports to Iran"، ***http://www.cns.miis.edu/research/wmdme/russiran.htm***.

بوشهر، از نیروی هوایی «آواکس»[1] و تجهیزات زیردریایی‌ها از نوع دولفین[2] اسرائیل همراه موشک‌های «هارپون»[3] مجهز به کلاهک‌های هسته‌ای برای اهداف مورد نظر استفاده خواهد شد.[4] وی می‌گوید: اسرائیل بدون چراغ سبز واشینگتن به طور یکجانبه عمل نخواهد کرد. اما نویسنده در جای دیگر به نقل از «زبیگنیو برژینسکی» می‌گوید:

اسرائیل همانند «رات ویلر»[5] می‌ماند و آمریکا می‌خواهد قلاده آن را شل کند تا به ایران حمله کند و اسرائیل این حمله را به نیابت از آمریکا انجام می‌دهد.[6]

در جریان دیپلماسی پیچیده پرونده هسته‌ای، مقامات رسمی اسرائیل اخطار کردند:

اسرائیل دیگر تحمل «بی‌عرضگی»[7] دیپلماسی فرانسه، آلمان و انگلیس را ندارد. قبل از تحقق «رؤیاهای»[8] احمدی‌نژاد، اسامه بن‌لادن و زرقاوی علیه اسرائیل باید آنها را کنترل کرد. اگر تا پایان مارس ۲۰۰٦ جامعه بین‌المللی نتواند از طریق ابزار دیپلماسی فعالیت تولید بمب هسته‌ای ایران را کنترل کند، هرگز دلیلی برای ادامه دیپلماسی وجود نخواهد داشت. لذا فعالیت جامعه بین‌المللی شکست خورده تلقی می‌گردد.[9]

اسرائیل در پاسخ به اندیشه «جهان بدون صهیونیسم» و «محو اسرائیل از نقشه جهانی»، در پی «محو برنامه هسته‌ای ایران از نقشه جغرافیایی» است.[10] برای اسرائیل دستیابی ایران به بمب اتمی همانند دستیابی شوروی سابق به بمب اتمی در مقابل ایالات متحده است که موجب شکستن انحصارطلبی هسته‌ای آمریکا شد.[11] انگیزه اصلی دولت اسرائیل از برتری نظامی در منطقه به دلیل ترس دائمی و احساس ناامنی این کشور است.

---

1. AWACS
2. Dolphin-Class Submarines
3. Harpoon
4. Michel Chossudovsky، "Planned US-Israel Attack on Iran"، May، 2005، ***http://www.globalresearch.ca/articles/html.***

۵. Rottweiler به معنای نوعی سگ؛ Leash به معنای طناب، قلاده (Rottweiler on Leash) سگ قلاده به گردن.

6. ***Ibid.***
7. Ineptitude
8. Visions
9. Krieger، ***Op. cit.***، 2005.
10. ***Ibid.***
11. Patrick J. Buchanan، "Is the Iran Crisis for Real?"، August 15، 2005، ***http://www.antiwar.com/pat. html.***

جورج بوش و اُلمرت در سخنرانی خود در نشست سالیانه مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰٦ (۲۹ شهریور ۱۳۸۵) گفته‌اند، ایران تنها یک گزینه بیشتر در اختیار ندارد و آن هم توقف برنامه هسته‌ای است. بوش در خطاب به مردم ایران ضمن قدردانی از تاریخ غنی، فرهنگ پویا و خدمات ایران به تمدن بشریت، گفت: «حاکمان ایران از منابع کشور برای تأمین مالی تروریسم، گسترش افراط‌گرایی و پیگیری تسلیحات هسته‌ای استفاده می‌کنند.»[1] وی قبلاً در خطاب به مردم ایران گفته بود: «اگر ایران به تعهدات بین‌المللی خود احترام بگذارد و بردباری پیشه کند، دوست بهتر از ایالات متحده نخواهد داشت.»[2] ولی به نظر می‌رسد برای دولت آمریکا «دوست خوب یا بد» براساس منافع ملی این کشور تعریف می‌شود. برای آمریکا دوست دائم یا دشمن دائم وجود ندارد بلکه منافع دائمی حائز اهمیت است.

آمریکا و اسرائیل برای تحقق منافع مشترک خود در توقف برنامه هسته‌ای ایران از هرگونه ابزار سیاسی، اقتصادی، تهدیدهای نظامی و جنگ تبلیغاتی استفاده کردند ولی تاکنون به هدف خود نایل نیامدند. به نظر می‌رسد هم‌اکنون دو دولت درصدد ایجاد اجماع منطقه‌ای و بین‌المللی علیه برنامه هسته‌ای ایران هستند.[3] متحدان استراتژیک با طراحی یک بازی روانی علیه ایران به دنبال آن هستند که مقامات ایرانی در یک وضعیت نامتعادل تصمیم بگیرند برنامه هسته‌ای را رها کنند تا از این طریق سیاست برچیدن برنامه هسته‌ای ایران را تحقق بخشند.

* * *

در دنیای متمدن امروز هنوز قدرت سخت‌افزاری نئورئالیست‌ها حرف اول را می‌زند. عاملی که موجب شد ایالات متحده طرح حمله پیش‌دستانه علیه کره شمالی را اتخاذ نکند و به مذاکره متوسل شود تنها توان هسته‌ای این کشور است. جمهوری اسلامی به دلیل قرار گرفتن در جزیره بی‌ثبات خاورمیانه و دارا بودن ۱۵ همسایه ناامن که تعدادی از آنها دارای تسلیحات کشتار جمعی (روسیه، هند، پاکستان و اسرائیل) هستند و سابقه اجتناب از عضویت آنها در NPT و CTBT و نیز برخورد تبعیض‌آمیز غرب با این کشورها، دستیابی ایران به توان بازدارندگی برای حفظ امنیت و ادامه حیات این کشور ضروری است.

صلح باثبات در منطقه خاورمیانه تنها با حضور همه بازیگران منطقه، بدون هرگونه رفتار تبعیض‌آمیز تحقق خواهد یافت نه از طریق مبارزه با دستیابی دولت‌های خاورمیانه به سلاح‌های کشتار جمعی، چرا که تسلیحات

---

۱. جورج بوش، «با پیگیری برنامه هسته‌ای ایران موافقم»، ***روزنامه کیهان***، شماره ۱۸٦۲۲، (۳۰ شهریور ۱۳۸۵)، ص ۲.

2. The White House، "President Bush Speaks to the People of Iran"، 2002، ***http://www.whitehouse. Gov/html***.

3. Camelia Entekhabi Fard، "U.S. Seeks Persian Gulf Allies Against Iran"، 1. 24. 2007، ***http://www. eurasianet.org/departments/insight/article/eavo1 2407.shtml***.

کشتار جمعی اشاعه پیدا خواهد کرد. اما متحدان استراتژیک به طور سرسختانه درصدد تعقیب منافع مشترک در مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی در خاورمیانه هستند. براساس مطالب مطرح‌شده در این قسمت، اهداف مشترک متحدان استراتژیک، ارائه می‌شود.

۵. اهداف مشترک آمریکا و اسرائیل

- حفظ برتری بازدارندگی آمریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه،
- جلوگیری از طرح دومینوی اشاعه تسلیحات هسته‌ای در منطقه،
- کاهش قدرت مانور دولت‌های خاورمیانه در برابر اسرائیل و آمریکا،
- بسط هژمونی و تسلط بر خاورمیانه.

۳-۲-۳. همکاری هسته‌ای و فروش تسلیحات

بعد از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹٤۵ تاکنون، فناوری هسته‌ای در زمینه مصارف صنعتی و نظامی در سطح جهانی گسترش یافته است. در سال ۱۹٤۵ تنها آمریکا از امکانات و تجهیزات لازم برای ساخت بمب هسته‌ای برخوردار بود، اما تا سال ۱۹٦٤ چهار کشور دیگر نیز از آستانه ساخت سلاح‌های هسته‌ای گذشتند. گذر از آستانه ساخت سلاح‌های هسته‌ای به معنای آزمایش بمب هسته‌ای بود. این کشورها به ترتیب عبارت بودند از: اتحاد جماهیر شوروی (۱۹٤۹)، انگلستان (۱۹۵۲)، فرانسه (۱۹٦۰) و جمهوری خلق چین (۱۹٦٤). گرچه از آن پس تا کنون هیچ کشوری به طور رسمی به عضویت کشورهای دارنده سلاح‌های هسته‌ای پذیرفته نشدند، تعدادی از کشورها نظیر اسرائیل، هند و پاکستان، به دلیل موقعیت خاص، برای ایجاد بازدارندگی، به ساخت سلاح‌های کشتار جمعی دست یافتند. در حقیقت از نظر نئورئالیست‌ها از جمله والتز، سلاح‌های کشتار جمعی مناسب‌ترین و کارآمدترین سلاحهایی هستند که به دلیل قابلیت بازدارندگی آن موجب ممانعت از منازعه و جنگ احتمالی می‌شوند.

۱. مفهوم بازدارندگی

مفهوم "Deterrence" از واژه لاتین Deterrerc به معنای پیشگیری یا بازداشتن کسی از دست زدن به اقدامی به دلیل ترس، وحشت و تهدید از طرف بازدارنده به‌کار می‌رود[1]؛ استراتژی نظامی که از طریق آن یک

1. Merriam-Webster Dictionary، *Deterrence*، (Merriam-Webster Inc Publishers: Springfield MA، 1981)، p. 617.

قدرت با استفاده از تهدید انتقام‌گیرنده برای جلوگیری از حمله یک دشمن اتخاذ می‌شود،[1] بازدارندگی هسته‌ای، دکترین نظامی است که یک دشمن به دلیل عواقب تخریبی وحشتناک سلاح‌های هسته‌ای بازداشته می‌شود. زمانی که دو دولت به بازدارندگی هسته‌ای روی می‌آورند، به سبب هراس از پیامد «امحای متقابل»[2] به جنگ متوسل نمی‌شوند.[3] بنابراین، در بازدارندگی دشمن متقاعد می‌شود که از تعقیب اهداف خود چشم‌پوشی کند.

براساس نظریه «موازنه تهدید» «استفن والت» که در فصل نظری این پژوهش مطرح گردید، استراتژی نظامی اسرائیل و آمریکا علیه دولت‌های منطقه خاورمیانه ترکیبی از بازدارندگی و تهاجمی (پیشگیرانه) بوده است. اتحاد و همکاری آمریکا و اسرائیل در زمینه تسلیحات متعارف و نامتعارف شرایطی را در منطقه به وجود آورد که اعراب متقاعد شوند از تعقیب اهداف خود صرف‌نظر کنند و حتی توجیه کافی برای دستیابی به سلاح هسته‌ای نداشته باشند.

۲. قراردادهای هسته‌ای

در ۱۵ نوامبر ۱۹۵٤ رئیس‌جمهور آمریکا، آیزنهاور «برنامه اتم برای صلح» را اعلام کرد. با توجه به این اعلان، اسرائیل موافقتنامه‌ای را با آمریکا به منظور ساخت یک راکتور اتمی برای تحقیق و بررسی در زمینهٔ مسائل هسته‌ای منعقد کرد. کارشناسان هسته‌ای اسرائیل بلافاصله آموزش در این زمینه را در آمریکا آغاز کردند. براساس این موافقتنامه، اسرائیل به یک راکتور هسته‌ای دست یافت که قدرت آن ٦ مگاوات بود. همچنین ایالات متحده آمریکا، راکتور «ناحال سوریک» را در اختیار اسرائیل قرار داد، اعطای این راکتور به اسرائیل، به معنای همکاری رسمی میان دو کشور بود.

اسرائیل براساس موافقتنامه فوق به یک کتابخانهٔ فنی از آمریکا دست یافت. در این کتابخانه، حدود شش هزار و پانصد گزارش دربارهٔ تحقیقات دانشمندان اتمی وجود دارد. این بررسی‌ها و تحقیقات از گزارشات کمیتهٔ انرژی هسته‌ای آمریکا به دست آمده است. در حدود ٤٥ جلد کتاب دربارهٔ نظریهٔ هسته‌ای و خلاصه‌هایی از گزارشات و مقالات مربوط به این موضوع در این کتابخانه وجود دارد. علاوه بر این، ٥٦ دانشمند اسرائیلی در تأسیسات هسته‌ای آمریکا به آموزش مشغول شدند.[4] همچنین اسرائیل در سال ۱۹۵۷ با فرانسه نیز

---

1. Britannica، "Deterrence"، 2006، ***http://www.answers.com/topic/deterrence.html.***

2. Mutual Destruction

3. Online Dictionary، "Nuclear Deterrence"، ***http://www.onlinedictionary.datasegment.com/word/ nuclear-deterrence.***

٤. الحمیدی، پیشین، صص ٥-٦٤.

موافقتنامه‌ای برای احداث راکتور «دیمونا» امضاء کرد. دولت فرانسه از زمان تأسیس اسرائیل، همواره در برنامه‌های هسته‌ای این کشور حضور داشته است.

تاکنون قراردادهای مختلف نظامی میان آمریکا و اسرائیل از جمله قرارداد همکاری‌های نظامی بین آمریکا و اسرائیل (۱۹٦۷)، قرارداد سیستم ماهواره‌ای هشداردهنده موشکی (۱۹۹۷)[1]، موافقتنامه همکاری استراتژیک (۱۹۸۱)، موافقتنامه همکاری استراتژیک آمریکا و اسرائیل (۱۹۹٦) را مورد بررسی قرار داده‌ایم. در اکثر این قراردادها برتری کیفی اسرائیل و ارتقای سطح توانمندی این کشور جهت «بازدارندگی» مورد تأکید قرار گرفت.[2] همچنین اشاره کردیم قرارداد سیستم «آرو» که در سال ۱۹۹۸ به امضاء رسید، به عنوان برنامه دفاعی مشترک آمریکا ـ اسرائیل طراحی شده است.[3] سیستم «آرو» براساس پیشنهاد آمریکا به اسرائیل مبنی بر مشارکت در «ابتکار دفاع استراتژیک»[4] صورت گرفت. در اوت ۱۹۹۰، موشک آرو حدود دو هفته پس از حمله نظامی عراق به کویت و روز بعد از تهدید صدام حسین دائر بر حمله موشکی به اسرائیل آزمایش شد. با اینکه آمریکایی‌ها در مورد تجهیزات رادار، کنترل و فرماندهی موشک و سایر ویژگی‌های فنی آن در تردید بودند، مقامات اسرائیلی آزمایش را موفقیت‌آمیز ارزیابی کردند.[5] اولین مجموعه از موشک‌های ضدموشک آرو در مارس ۲۰۰۰ مستقر شد و دو دولت به دنبال سیستم پیشرفته‌تر آن فعالیت می‌کنند.

علاوه بر موارد فوق، قراردادهای پنهانی دیگر نیز بین دو دولت امضاء شد که جزئیات آن هرگز فاش نشده است. «اونر کوهن» یک یهودی و «ویلیام بار» آمریکایی به عنوان محققان معروف در مورد مسائل هسته‌ای می‌گویند:

> *دولت اسرائیل با «هنری کیسینجر»، مشاور امنیت ملی آمریکا، توافق کردند که دولت اسرائیل سلاح هسته‌ای خود را در ملاء عام آشکار نسازد و هیچ آزمایش هسته‌ای صورت ندهد و پنهان بودن برنامه‌های هسته‌ای و سازه‌های موشکی خود را رعایت کند.*[6]

---

1. Mitchell G. Bard، "The Evolution of Strategic Cooperation"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/ Jsource/US-Israel.html.***

2. Jewish Virtual Library، "Counterterrorism Cooperation Accord Between the Government of the State of Israel and the Government of the United States of America (April 30، 1996)، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel.***

3. Jewish Virtual Library، "Joint Statement of the U.S.-Israeli Interparliamentary Commission on National Security، (September 17، 1998)، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel/ Jtpar.***

4. Strategic Defense Initiative (SDI)

۵. شون بام، **پیشین**، ص ٥٦۹.

٦. بی‌نام، «افشاگری درباره اسرار هسته‌ای رژیم صهیونیستی»، ***روزنامه کیهان***، شماره ۱۸۵۰٦، (۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۵).

۳. برنامه‌های هسته‌ای آمریکا و اسرائیل

ایالات متحدهٔ آمریکا پس از تأسیس اسرائیل، بر اساس دلایل استراتژیک و ملاحظات سیاسی، به سرمایه‌گذاری مالی و سیاسی در این سرزمین پرداخت. آمریکا به طور آشکار اعلام کرد که در حمایت از استقلال دولت اسرائیل و اقتصاد آن، همواره خود را ملزم و متعهد دانسته است که این دولت در منطقه خاورمیانه، به یک قدرت نظامی برتر تبدیل شود.

همکاری هسته‌ای میان اسرائیل و ایالات متحده در واقع از ابتدای تأسیس این دولت آغاز می‌شود. آمریکا به منظور اجرای سیاست‌های خود در خاورمیانه، همواره تلاش کرده است این دولت را در برابر اعراب تقویت کند. آغاز همکاری استراتژیک بین دو دولت به صورت تبادل اطلاعات درخصوص راکتور هسته‌ای بود.

در سال ۱۹٤۹ تعدادی از هیئت‌های اسرائیلی برای کسب تخصص در زمینه تکنولوژی هسته‌ای و کاربرد اجسام تشعشعی به آمریکا و برخی از کشورهای غربی اعزام شدند. آنها برای ورود به صنعت اتم، به اطلاعات ضروری مجهز شدند و با بازگشت به اسرائیل در سال‌های ۱۹٥٤-۱۹٥۳، عضو هسته‌های اصلی حوزه فیزیک هسته‌ای شدند که در مؤسسه علمی وایزمن در سال ۱۹٥٥ تأسیس شده بود.

پس از امضای موافقتنامه هسته‌ای بین آمریکا و اسرائیل دو دولت در بخش فعالیت‌های هسته‌ای تلاش کردند. آمریکا برای اهداف خاورمیانه‌ای خود اسرائیل را یکی از بزرگ‌ترین هم‌پیمانان آمریکا می‌داند، و به همین دلیل آمریکا، آن را به پیشرفته‌ترین سلاح‌های هسته‌ای مجهز کرده است. برای نمونه، آمریکا در سال ۱۹۷٥ اسرائیل را به جنگنده‌های "F-15" و کلاهک‌های هسته‌ای قاره‌پیما مجهز کرد که این کلاهک‌های هسته‌ای هدف مورد نظر را تا برد ۷۰ مایل مورد حمله قرار می‌دهند.[1]

لازم به ذکر است، از ابتدای تأسیس دولت اسرائیل، فعالیت هسته‌ای آن در سال ۱۹٤۹ در صحرای نقب به دلیل وجود منابع غنی اورانیوم و فسفات در این منطقه شروع و کمیسیون انرژی اتمی اسرائیل[2] در سال ۱۹٥۲ تشکیل شد.[3] عواملی که در تولید موفقیت‌آمیز تسلیحات هسته‌ای اسرائیل مؤثر بودند عبارتند از: وجود دانشمندان اتمی، سهولت دستیابی به راکتور و مواد هسته‌ای، فراهم بودن پول و سرمایه کافی و نیز آزمایشات هسته‌ای.

بن گوریون در خلال جنگ ۱۹٤۸ اعراب و اسرائیل خطاب به دانشمندان هسته‌ای می‌گوید:

> *از شما می‌خواهیم تا از هم‌اکنون در مورد تحقیقات و پژوهش‌های اتمی تلاش کنید و کلیه اقداماتی که برای تجهیز اسرائیل به سلاح اتمی لازم است، انجام دهید.*[4]

---

۱. الحمیدی، **پیشین**، صص ۹-۷۸.

2. The Israel Atomic Energy Commission (IAEC)

3. John Pike، "Nuclear Weapons"، August 17، 2006، ***http://www.fas.org/nuke/guide/israel/nuke/day، html***.

٤. الحمیدی، **پیشین**، ص ٦۳.

اولین راکتور هسته‌ای اسرائیل با همکاری شرکت آمریکایی (ام. اف. اتومکس) در شهر «رشیون لیزیون» در کنار جاده‌ای بین این شهر و آبادی «ناحال یهودا» در ۲٤ نوامبر ۱۹٥٤ ساخته شد. هدف از ساخت این راکتور انجام دادن پژوهش‌های علمی و تولید اجسام تشعشعی بود.

پس از بهره‌برداری موفقیت‌آمیز از راکتور رشیون لیزیون، راکتور دوم به نام «ناحال سوریک» با قراردادی که بین اسرائیل و متخصصین شرکت آمریکایی «اینترنشنال اتومکس» امضاء شد در ۱۷ سپتامبر ۱۹٥۷ در غرب «ریحو فوت» نزدیک ساحل دریای مدیترانه، ساخت آن شروع و در ۲۲ دسامبر ۱۹٥۸ به بهره‌برداری رسید.

راکتور «دیمونا» به موجب قرارداد هسته‌ای میان فرانسه و اسرائیل به طور محرمانه ساخته شد. این راکتور در پوشش یک کارخانه نخ‌ریسی در دهکده دیمونا نزدیک شهر بئرالسبع در شمال صحرای نقب ساخته شد.

علاوه بر راکتورهای فوق، اسرائیل دارای راکتورها و نیروگاه‌های مختلف دیگری نیز است. کارویژه اصلی این راکتورها تولید سلاح‌های هسته‌ای است. شواهد و مدارک کافی برای اثبات این امر موجود است. افرام کاتسر، رئیس‌جمهور اسرائیل در اول دسامبر ۱۹۷٤ گفت: «یکی از اهداف ما همواره، توسعه و تقویت امکانات هسته‌ای است و اکنون نیز چنین امکاناتی در اختیار داریم». دفتر مرکزی اطلاعات آمریکا «سیا» در ٤ سپتامبر ۱۹۷٤ گزارشی به کنگره آمریکا تسلیم کرد که در آن آمده است، اسرائیل در حال حاضر سلاح هسته‌ای تولید می‌کند. معاون وزیر خارجهٔ سابق آمریکا در ۲۱ ژوئیه ۱۹۷٥ گفت: «اسرائیل ۱۰ کلاهک هسته‌ای از نوع بمبی که هیروشیما و ناکازاکی را مورد هدف قرار داد، در اختیار دارد».[۱] همچنین «مردخای وانونو»[۲]، مهندس مرکز هسته‌ای دیمونا[۳] که برای ۱۹ سال در این مرکز فعالیت داشت در گفتگوی افشاگرایانه خود با مجله «ساندی تایمز» لندن در اکتبر ۱۹۸٦ گفت، کلیه فعالیت‌های هسته‌ای اسرائیل در دیمونا برای ساخت بمب هسته‌ای طراحی شده است؛ وی گفت: در فعالیت زیرزمینی صحرای نقب یک واحد تولیدی سرّی پیشرفته وجود دارد که از ۱۰ سال پیش برای تولید سلاح‌های هسته‌ای پیشرفته فعالیت می‌کند. وی حاصل این فعالیت را در آن زمان حدود ۲۰۰ بمب هسته‌ای ارزیابی کرد. سرویس مخفی اسراییل وی را در اکتبر ۱۹۸٦ در ایتالیا ربود و به ۱۸ سال حبس محکوم کرد.[٤] وانونو پس از آزادی در آوریل ۲۰۰٥ بار دیگر همان افشاگری را تکرار کرد.[٥]

---

۱. *همان*، صص ۷۳-٦۸.

2. Mordechai Vanuna

3. The Dimona Nuclear Center

4. Silvia Cattovi، "Mordechai Vanunu: Having the Atomic Bomb is What has Allowed Israel to Fearlessly Carry out its Apartheid Policy"، October 19، 2005، ***http://www.voltairenet.org/article***.

5. Guardian، "Vanunu Released After 18 Years"، April 21، 2004، ***http://www.guardian.co.UK/Israel /story.html***.

به نظر می‌رسد، اسرائیل با دستگیری وانونو و محاکمه وی می‌خواست وجود سلاح‌های هسته‌ای را به طور تلویحی به دولت‌های خاورمیانه بگوید تا از این طریق نوعی بازدارندگی ضمنی به وجود آورد. نمونه دیگر اظهارات ایهود اولمرت، نخست‌وزیر اسرائیل، در شبکه تلویزیونی ماهواره‌ای آلمان در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۶ (۲۱ آذر ۱۳۸۵)[۱]، مبنی بر دارا بودن اسرائیل به تسلیحات هسته‌ای در واقع نوعی پیام تهدیدآمیز به جهان عرب و دولت‌های خاورمیانه همزمان با افزایش بحران در منطقه به خصوص برگزاری همایش چشم‌انداز جهانی هولوکاست در تهران (۲۱-۲۰ آذر ۱۳۸۵) قابل ارزیابی است.

علاوه بر شواهد فوق، ۱۰ سند مهم دیگری وجود دارد که بیان‌کننده وجود سلاح‌های کشتار جمعی در اسرائیل است.[۲] پروفسور حمید مولانا در مقاله‌ای تحت عنوان «اسرار نیمه‌پنهان» می‌گوید:

همکاری تسلیحات اتمی آمریکا و اسرائیل و سری نگاه داشتن جعبه این اسرار اکنون ترک برداشته است. براساس اسناد فاش‌شده اخیر در واشینگتن و اطلاعات رسمی منتشر شده در مطبوعات (مجله «دانشمندان اتمی» شماره می و ژوئن ۲۰۰۶)، سیاستمداران آمریکا از زمان ریاست جمهوری آیزنهاور و کندی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تا امروز بیش از حد لزوم اقدام به تولید تسلیحات اتمی کرده‌اند. از اواخر دهه ۱۹۶۰، واشینگتن و تل‌آویو در مورد توسعه و تولید تسلیحات هسته‌ای اسرائیل به تفاهم و همکاری کامل رسیده و سیاست، «چیزی (درباره بمب اتمی اسرائیل) نپرس و چیزی نگو»، رسماً از سال ۱۹۶۹ توسط نیکسون و کیسینجر در کاخ سفید رسمی گردیده است. طبق اظهارات رئیس سازمان ملی هسته‌ای و امنیتی آمریکا، «این کشور در هفته‌های آینده (۱۵ آوریل ۲۰۰۶) برای تولید نسل جدیدی از تسلیحات هسته‌ای در مقابله با تروریسم» با اسرائیل امضاء می‌کند.[۳]

«سیمور هرش»،[۴] روزنامه‌نگار نیویورک تایمز، در مقاله‌ای در مجله نیویورک تایمز نوشت که سازمان سیا در نیمه دهۀ ۱۹۶۰ «اطلاعات فنی» برای ساختن سلاح‌های هسته‌ای در اختیار اسرائیل گذاشته است.[۵] شواهد و مدارک فوق به خوبی نشان می‌دهد، روابط سری و نیمه پنهان همکاری‌های دو دولت آمریکا و اسرائیل دارای روابط سری و همکاریهای نیمه پنهان در تولید سلاح‌های کشتار جمعی برای ایجاد بازدارندگی هسته‌ای در

---

1. Reuters، "Israel Denies Olmert Hinted Nuclear Aspirations"، Dec. 11، 2006، ***http://www.fullcoverage.Yahoo.com/s/nm/2006/ts-nm/Israel-olmert-dc***.

۲. برای اطلاع از این اسناد بنگرید به:

- National Security Archive، "Dimona Revealed"، ***http://www.gwu.nsarchiv/Israel/documents/reveal/ indox.html***.

۳. حمید مولانا، «اسرار نیمه پنهان»، ***روزنامه کیهان***، شماره ۱۸۵۰۸، (۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۵)، ص ۱۶.

4. Seymour Hersh

۵. استفن گرین، **پیشین**، ص ۳۰۰.

خاورمیانه هستند. اما در اینکه بازدارندگی هسته‌ای اسرائیل در منطقه خاورمیانه چگونه اعمال شود دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد.

برخی بر این باورند که اسرائیل باید به طور رسمی اعلام کند که سلاح هسته‌ای در اختیار دارد، چرا که اعراب با این روش، دیگر به جنگی مانند جنگ ۱۹۷۳ دست نخواهند زد. برخی دیگر بر این اعتقادند که اسرائیل نباید سلاح‌های هسته‌ای را به طور آشکار و رسمی اعلام کند. این دیدگاه که نگرش مسلط و مورد قبول اکثر رهبران اسرائیل است، بر «راهبرد ابهام» مبتنی است.[۱] از نظر مقامات اسرائیلی، *«دشمنان اسرائیل از آنچه نمی‌دانند بیشتر دارای هراس خواهند بود تا آن چیزی که بدان واقف باشند».*[۲]

براساس گزارش محرمانه کمیته انرژی هسته‌ای آمریکا، دولت اسرائیل اکنون ششمین زرادخانه هسته‌ای جهان را در اختیار دارد.[۳] دولت آمریکا و اسرائیل علاوه بر همکاری‌های مطرح‌شده، در پروژه‌های مختلف موشکی دیگر از قبیل برنامه موسوم به حوما (دیوار)، پروژه موشک‌های هیتز (پیکان)، پروژه سفینهٔ فضایی موسوم به «عاموس ۱» و «عاموس ۲»،[۴] و... فعالیت دارند.

به سبب توجهی که به سلاح‌های هسته‌ای اسرائیل می‌شود، به سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک کمتر پرداخته شده است، اما زرادخانه شیمیایی و بیولوژیک اسرائیل دست‌کمی از سلاح‌های هسته‌ای ندارد. سیمور هرش، نویسنده آمریکایی به نقل از سیا تأکید می‌کند که تاریخ برنامه سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک اسرائیل به اوایل دهه ۱۹۶۰ باز می‌گردد و حتی این سلاح‌ها را به چندین کشور هم صادر کرده است. آنتونی کوردسمن، کارشناس امور نظامی خاورمیانه معتقد است اسرائیل تحقیقات بسیار وسیعی برای دستیابی به سلاح‌های بیولوژیک و چگونگی مقابله با آن انجام داده و هر لحظه و به سرعت قادر است سلاح بیولوژیک تولید کند.[۵] هم‌اکنون مؤسسه بیوتکنولوژی اسرائیل انواع سلاح‌های بیولوژیک تهاجمی و دفاعی را تولید می‌کند. دولت اسرائیل از زمره کشورهای معدودی است که کنوانسیون تسلیحات سمّی و بیولوژیکی[۶] را امضاء نکرده است. اسرائیل تنها دولت خاورمیانه است که به عضویت NPT درنیامده است.[۷] در خلال کنفرانس "NPT" که در می ۲۰۰۰ در نیویورک

۱. اسماعیل اقبال، «راهبرد بازدارندگی هسته‌ای اسرائیل در خاورمیانه»، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال ۱۱، شماره ٤، (زمستان ۱۳۸۲)، ص ۸۸.

2. Steve Rodan، "Israel Mulls Stance Amid New Threats"، ***Defense News***، (29 June-5 July 1998)، p. 3.

۳. مؤسسه الدراسات الفلسطینیه، ***ساختار دولت صهیونیستی اسرائیل***، ترجمه علی جنتی، جلد ۲، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸٤)، ص ۲۰٤.

٤. نزار الریس، «علم و تکنولوژی در اسرائیل»، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***، جلد چهارم، ۱۳۷۹، ص ۱٦٦.

۵. کرمی، **پیشین**، ص ۲٦.

6. Biological and Toxin Weapons Convention (BTWC)

7. CNS، "Threaties on Weapons of Mass Destruction"، ***http://www.cns.miis.edu/research/wmdme/ regimes.htm.***

برگزار شده بود اسرائیل در آن شرکت نکرد اما شریک آن ایالات متحده از حضور نداشتن این دولت به دلیل به اصطلاح «شرایط خاص تل‌آویو» حمایت کرد.[1] همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، واشینگتن طبق پیمان ارتقای هسته‌ای بین آمریکا ـ اسرائیل (۲۲ فوریه ۲۰۰۰)، در مجامع بین‌المللی اعلام می‌کند که «اسرائیل به دلیل اینکه دارای موقعیت حساس در منطقه خاورمیانه است معاهده "NPT" را امضاء نمی‌کند».[2] دلیل اینگونه همکاری‌های تسلیحاتی و نظامی آمریکا ـ اسرائیل، به منافع استراتژیک مشترک دو دولت برمی‌گردد. آمریکا، اسرائیل را حامی سیاست‌هایش در خاورمیانه به حساب می‌آورد و از این رژیم به عنوان پلی برای ارتباط با خاورمیانه، استفاده می‌کند.[3] متحد استراتژیک آمریکا در منطقه خاورمیانه، ساز و برگ‌های نظامی آمریکا را نیز به عنوان ذخیره در اراضی خود انبار می‌کند تا در صورت نیاز، نیروهای آمریکایی از آن استفاده کنند.[4] نمونه آن را در جنگ آمریکا علیه عراق یا جنگ اسرائیل علیه لبنان در ژوئیه ۲۰۰۶ به نیابت از آمریکا شاهد بودیم.

٤. تجارت اسلحه

در فلسفه اقتصاد سیاسی نئولیبرالیست‌ها همکاری اقتصادی از طریق اقدامات برنامه‌ریزی شده میان دولت‌ها حائز اهمیت است. همان‌گونه که در بحث نظری این پژوهش اشاره شد، نئولیبرالیست‌های آمریکایی به دلیل کیفیت و کمیت چالش‌های فراروی ایالات متحده از حداکثر ظرفیت بالقوه و بالفعل سازمان‌های بین‌المللی و ائتلاف‌ها و پیمان‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی در جهت منافع ملی این کشور بهره می‌گیرند.[5]

تجارت اسلحه اولین شاخه بزرگ اقتصاد جهان محسوب می‌شود. پنج تریلیون دلار حجم کل تجارت جهان در سال، حداقل ١٦ درصد آن ـ هشتصد میلیارد دلار ـ به تجارت تسلیحات تعلق دارد. به عبارت دیگر، تقریباً روزی دو میلیارد دلار صرف تسلیحات می‌شود که در این میان آمریکا و اسرائیل به عنوان صادرکنندگان عمده تسلیحات در جهان محسوب می‌شوند.[6] اسرائیل با استفاده از کمک‌های آمریکا و تمرکز روی برتری کیفی نیروی انسانی و تلاش گسترده خود، توانسته است صنایع نظامی بسیار مهم را پایه‌ریزی کند.

---

1. Israel Rafalovich، "Nuclear Middle East"، December 19، 2003، ***http://www.weltpolitik.net/ Regionen.html***.
2. BBC News Online، "US Increases Nuclear Ties with Israel"، 22 February، 2000، ***http://www.news. bbc.co.UK/2/low/middle_east.html***.

٣. الحمیدی، **پیشین**، ص ٤٤.
٤. مؤسسه الدراسات الفلسطینیه، **پیشین**، ص ۲۰۸.

5. Wikipedia، Neo-Liberalism، ***Op.cit***.

٦. حسین عسگری، «دیپلماسی تسلیحات اسرائیل»، در محمودرضا گلشن‌پژوه، ***گزیده تحولات جهان ۳۲***، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳)، ص ۱۵۸.

برخلاف بسیاری از پیش‌بینی‌ها، پایان جنگ سرد و پیشرفت‌های اولیه در روند صلح خاورمیانه، کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا را به اسرائیل کاهش نداده است. بیشتر کمک‌های مالی دولت آمریکا به اسرائیل در واقع برای کارخانجات تولید جنگ‌افزار ایالات متحده صورت می‌گیرد. این سود برای پیمانکاران دفاعی آمریکا با این واقعیت چند برابر می‌شود که هر انتقال تسلیحاتی عمده به اسرائیل باعث یک *درخواست جدید* دولت‌های عرب برای تسلیحات اضافی آمریکا (بازگشت دلارهای نفتی) به منظور مبارزه با اسرائیل می‌شود.[۱]

در سال ۱۹۹۳، ۷۸ سناتور طی نامه‌ای به کلینتون، رئیس جمهور آمریکا تأکید کردند که کمک به اسرائیل در سطح کنونی ادامه یابد. آنها این مطلب را براساس خریداری عظیم تسلیحات توسط کشورهای عرب توجیه کردند؛ اما خاطرنشان نساختند که ۸۰ درصد از این انتقالات جنگ‌افزاری را (به کشورهای خاورمیانه) آمریکایی‌ها انجام داده‌اند. چنانچه سناتورها واقعاً در مورد امنیت اسرائیل نگران بودند، باید انتقال این تسلیحات را به حکام کشورهای خلیج‌فارس «وتو» می‌کردند.[۲]

بدین ترتیب، خاورمیانه بزرگترین مسابقه تسلیحاتی جهان را به خود اختصاص داده است. تنها بین سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۳ خرید تسلیحات نظامی از ۲۳/۸ میلیارد دلار به ٦۰/۹ میلیارد دلار صعود کرد. بین سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۹۰ این منحنی مداوماً رو به صعود بود. از میان ده مصرف‌کننده عمده تسلیحات در جهان، هفت تای آنها در خاورمیانه هستند که از این ۷ کشور، شش کشور شامل عربستان سعودی، ایران، افغانستان، سوریه، مصر و لیبی رسماً یا اسماً در حال جنگ با اسرائیل بودند. بدین‌سان، خاورمیانه به بزرگ‌ترین بازار تسلیحاتی جهان تبدیل شد که بیش از نیمی از خرید اسلحه جهان را به خود اختصاص داده است.[۳] با وجود وضعیت نابسامان اقتصادی کشورهای منطقه خاورمیانه، ایالات متحده همچنان به تشویق صادرات سلاح با هدف حمایت از منافع تسلیحاتی خود ادامه می‌دهد. طبق اظهارات انجمن کنترل سلاح‌های واشینگتن دی. سی، از زمان جنگ خلیج‌فارس کشورهای منطقه قراردادهایی به ارزش ۳٦ میلیارد دلار برای خرید سلاح از آمریکا امضاء کرده‌اند که این رقم تقریباً یک سوم صادرات تسلیحاتی آمریکا به سراسر جهان طی همان دوره زمانی را شامل می‌شود. در واقع آمریکا پس از فروپاشی شوروی و کنار زدن اصلی‌ترین رقبای خود یعنی فرانسه و انگلیس به تأمین‌کننده عمده سلاح برای کشورهای خلیج فارس مبدل شده است.[٤] آمارهای رسمی حاکی از آن است که دولت اسرائیل نیز پنجمین صادرکننده تسلیحات در جهان است. طبق گزارش روزنامه هاآرتص، حجم

---

۱. زیونز، **پیشین**، صص ٤-۱۳۳.
۲. **همان**، صص ۱۳٤.
۳. شون بام، **پیشین**، صص ٤-۵۵۳.
٤. سلیمانی، **پیشین**، ص ۱۵۳.

صادرات نظامی اسرائیل تنها در سال ۲۰۰۳ به سه میلیارد دلار رسیده است. بر پایه این گزارش وزارت جنگ اسرائیل پیش‌بینی کرده است که در سال ۲۰۰٤ سود حاصل از تجارت سلاح در اسرائیل به حدود چهار میلیارد دلار خواهد رسید.[1] بنابراین، دولت آمریکا و اسرائیل به عنوان مشعل‌داران تنش و بحران در منطقه خاورمیانه بزرگ‌ترین بازار تسلیحاتی جهان را احداث کردند.

بسیاری از صنایع آمریکایی و اسرائیلی نظیر سازمان مطالعات و توسعه صنعتی اسرائیل ـ آمریکا[2]، با بودجه و سهام برابر فعالیت می‌کنند و بسیاری از آنها در جهت رشد همکاری میان سایر صنایع آمریکایی ـ اسرائیلی تأسیس شده‌اند و صدها پروژه عظیم را در جهت منافع مشترک مدیریت می‌کنند. دو دولت به دلیل افزایش منافع ملی متقابل هر ساله قراردادهای مختلف صنعتی و نظامی امضاء می‌کنند[3]، آنها مسئله اقتصاد و تجارت را با سیاست پیوند می‌دهند تا از این طریق پایداری اتحاد استراتژیک میان آمریکا و اسرائیل محکم‌تر شود.

همان‌گونه که در این فصل بررسی شد، همکاری‌های هسته‌ای و تسلیحاتی آمریکا و اسرائیل براساس منافع مشترک و متقابل صورت می‌پذیرد. انحصار هسته‌ای و «استراتژی ابهام» اسرائیل، پتانسیل بحران و منازعه را در منطقه خاورمیانه افزایش می‌دهد. استراتژی ابهام هسته‌ای اسرائیل در جهت منافع ملی آمریکا به اجرا در می‌آید، چرا که در صورت اتخاذ سیاست آشکار هسته‌ای نه تنها دولت‌های عربی از سیاست برخورد دوگانه آمریکا آزرده‌خاطر می‌شوند، بلکه مقدمه‌ای برای اتخاذ سیاست «دومینوی هسته‌ای» در منطقه خاورمیانه خواهد بود. آمریکا نه تنها در ساخت سلاح‌های هسته‌ای و نیز فروش تسلیحات متعارف با اسرائیل همکاری می‌کند، بلکه در سازمان‌های بین‌المللی نیز همکاری نزدیکی با این دولت به عمل می‌آورد. برای نمونه در ۲۲ سپتامبر ۲۰۰٦ کشورهای اسلامی با صدور قطعنامه‌ای در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی درخصوص محکومیت برنامه اتمی اسرائیل و پیوستن آن به معاهده "NPT" با ۸۹ رأی به توافق رسیدند اما آمریکا و اسرائیل نسبت به این قطعنامه رأی مخالف دادند. تاکنون قطعنامه‌های مختلفی در رابطه با محکومیت اسرائیل در شورای امنیت سازمان ملل متحد و سایر نهادهای زیرمجموعه این سازمان صادر شده است اما به دلیل وتوی آمریکا، این قطعنامه‌ها هرگز به اجرا درنیامده‌اند.

در عین حال، علاوه بر همکاری‌های «اقتصاد تسلیحاتی» بین آمریکا و اسرائیل و نیز قراردادهای مطروحه، متحدان استراتژیک در بخش‌های مختلف اقتصادی نیز دارای روابط ویژه اقتصادی هستند که براساس آن، قراردادهای متعددی نیز بین دو دولت امضاء شده است. برخی از این نوع قراردادها عبارتند از: قرارداد تجارت

---

۱. عسگری، **پیشین**، ص ۱۵۷.

2. Binominal Industrial Research Development Foundation (BIRD)

3. U.S. Department of State، "U.S.-Israel Joint Political Military Group: U.S.-Israel Agreement of FY 2005 Security Assistance Levels"، 2003، ***http://www.state.gov/prs/ps/html.***

آزاد آمریکا ـ اسرائیل (۱۹۸۵)،[1] قرارداد نفتی بین آمریکا ـ اسرائیل (۱۹۷۹)،[2] برنامه توسعه همکاری آمریکا ـ اسرائیل (۱۹۸۸)،[3] قرارداد رسمی ایالت‌های آمریکا با اسرائیل (۱۹۹۷)،[4] قرارداد تجارت تولید کشاورزی آمریکا ـ اسرائیل (۲۰۰٤)،[5] قرارداد همکاری علمی و تکنولوژی آمریکا ـ اسرائیل (۲۰۰٤)،[6] قرارداد همکاری انرژی آمریکا ـ اسرائیل (۲۰۰۵)[7]، قرارداد ادغام اسرائیل در منابع نفتی خاورمیانه بزرگ[8] و... . همچنین دولت اسرائیل در بسیاری از زمینه‌های سرمایه‌گذاری اقتصادی در آمریکا، تأثیر اساسی دارد، برای نمونه، دولت اسرائیل در بازار بورس الکترونیک آمریکا با سرمایه‌گذاری بیش از پنجاه میلیارد دلار، اولین رتبه را در میان کشورهای خارجی سرمایه‌گذار در بورس آمریکا دارد و در بخش طلا و جواهرات نیز همین‌گونه است.

همان‌طور که فناوری نوین آمریکا بیش از هر کشور دیگر در اسرائیل جایگاه ویژه‌ای دارد، توانایی صنایع نوین اسرائیل نیز با استفاده از شیوه‌های فناوری در حجم بالا از جایگاه ممتازی در اقتصاد آمریکا برخوردار است.[9] این همکاری‌ها به طور فزاینده رو به افزایش است و بر اساس منافع استراتژیک مشترک دو دولت صورت می‌پذیرد.

نتیجه‌گیری

در این فصل منافع استراتژیک مشترک ایالات متحده آمریکا و اسرائیل در زمینه مسائل نظامی و امنیتی بررسی شد. از نظر رئالیست‌ها و نئورئالیست‌ها قدرت نظامی یکی از عناصر مهم تشکیل‌دهنده قدرت ملی

---

1. U.S. Department of Agriculture، "U.S.-Israel Free Trade Agreement (USIFTA)"، 2004، ***http://www.fas.usda.gov/itp/US-israel lfta.asp.html.***

2. Jewish Virtual Library، "Memorandum of Agreement Between the Governments of the United States of America and Israel Oil (March 26، 1979)"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/peace/ cdoilmou.html.***

3. Jewish Virtual Library، "Cooperative Development Program (CDP)"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel/CDP.html.***

4. Jewish Virtual Library، "States with Formal agreement with Israel"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel/states_with_Mous.html.***

5. Jewish Virtual Library، "U.S.-Israel Agreement on Trade in Agricultural Products (October 5، 2004)"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel/fta2.html.***

6. Jewish Virtual Library، "U.S.-Israel Sign Agreement for Science and Technical Cooperation (September 9، 2004)"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel/sciencemou.html.***

7. Jewish Virtual Library، "U.S.-Israel Agreement Concerning Energy Cooperation (November 7، 2005)"، ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/Environment/energyrep.html.***

8. Gilles Munier، "U.S. Plan for the "Great Middle East"، the Kurdish Pipe Line"، ***http://www. information clearinghouse.info/article.11918.htm.***

۹. مؤسسه الدراسات الفلسطينيه، **پیشین**، ص ١٤٤.

دولت‌ها به حساب می‌آید. دولت‌ها برای به حداکثر رساندن منافع ملی و نیز جلوگیری از تهدیدات خارجی، با سایر دولت‌ها هم‌پیمان می‌شوند. بر همین اساس، ایالات متحده و اسرائیل برای تأمین منافع کلان خود در منطقه خاورمیانه با یکدیگر پیوند مشترک برقرار کرده‌اند. لذا دولت‌های متخاصم منطقه نه با یک دولت اسرائیل بلکه با متحدان استراتژیک روبرو هستند.

از زمان جنگ جهانی دوم تاکنون اندیشه مبارزه با تروریسم یکی از اهداف سیاست خارجی دولت‌ها بوده است. متحدان استراتژیک با استفاده از این مفهوم تاکنون توانسته‌اند بسیاری از اقدامات نظامی و امنیتی خود را علیه دولت‌ها و جنبش‌های اسلامی منطقه خاورمیانه توجیه کنند. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، زمینه مساعد را برای چنین اقداماتی فراهم کرده است. در استراتژی بوش، مبارزه با تروریسم، نبرد میان آزادی و وحشت، حمله پیشگیرانه و شکار تروریسم در سرزمین تروریست‌ها به اجرا در می‌آید. کنگره آمریکا به دلیل منافع مشترک آمریکا و اسرائیل در مبارزه با تروریسم بودجه زیادی به آن اختصاص داده است. همچنین دو دولت قراردادهای ضد تروریستی امضاء کرده‌اند. از نظر متحدان استراتژیک متهمان تروریسم پنج دسته‌اند: ۱. گروه‌های القاعده و طالبان ۲. دولت عراق ۳. جنبش حزب‌الله ٤. جنبش حماس و جهاد اسلامی و ٥. جمهوری اسلامی ایران. تاکنون در میان این پنج گروه جز جمهوری اسلامی بقیه با حمله نظامی روبرو شده‌اند.

سلاح‌های کشتار جمعی و استراتژی مبارزه با آن از دیگر موضوعاتی است که نه تنها در زمان جنگ سرد بلکه پس از جنگ سرد به ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، عامل مهم تهدیدکننده منافع مشترک متحدان استراتژیک بوده است. از نظر آنها همراه شدن سلاح‌های کشتار جمعی با تروریسم، بسیار خطرناک است. بر همین اساس، دو دولت برای مقابله با آن قراردادهای مختلف دفاعی و «اتحاد استراتژیک» امضاء کردند. آنها تاکنون توانسته‌اند بسیاری از کشورهای اسلامی را از دسترسی به دانش هسته‌ای محروم کنند. در بین این کشورها بیشترین تهدید و فشار علیه جمهوری اسلامی ایران بوده است.

ایالات متحده از ابتدای تأسیس دولت اسرائیل به دلایل استراتژیک با این دولت همکاری‌های تسلیحاتی متعارف و غیرمتعارف برقرار کرده است. دولت اسرائیل در منطقه خاورمیانه، اولین و مهم‌ترین دولت دارنده سلاح کشتار جمعی به حساب می‌آید، اما این دولت تاکنون به معاهدات "NPT" و "CTBT" نپیوسته است و متحد استراتژیکش وی را به دلیل موقعیت حساسش در منطقه خاورمیانه مستثنی اعلام می‌کند. همچنین، تجارت اسلحه و ایجاد مسابقه تسلیحاتی در خاورمیانه، منابع مهم درآمد اقتصادی متحدان استراتژیک محسوب می‌شوند. پتانسیل بحران و منازعه در خاورمیانه، این منطقه را به بزرگترین بازار تسلیحاتی جهان تبدیل کرده است که مشعل‌داران آن، ایالات متحده و اسرائیل براساس منافع استراتژیک مشترک عمل می‌کنند.

نتیجه‌گیری نهایی

در پژوهش حاضر به دنبال تبیین روابط پنهان و آشکار میان ایالات متحده آمریکا و اسرائیل بودیم که یکی از پیچیده‌ترین و سؤال‌برانگیزترین موضوعات روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. اهمیت بررسی این موضوع به دلیل تأثیرگذاری این اتحاد بر منافع و مصالح دولت‌های خاورمیانه است که از زمان تأسیس دولت اسرائیل و حضور فعالانه ایالات متحده در منطقه خاورمیانه تاکنون ادامه دارد.

اهمیت ژئواستراتژیک منطقه خاورمیانه در زمان جنگ جهانی دوم و پس از آن و نیز اهمیت ژئوپولیتیک آن به عنوان مهم‌ترین منطقه تأمین‌کننده انرژی جهان، همواره مورد توجه دولتمردان ایالات متحده آمریکا بوده است. از این‌رو حمایت از تأسیس یک پایگاه مطمئن در منطقه خاورمیانه، براساس فهم و مصلحت سیاستگزاران، رؤسای جمهور و نخبگان سیاست خارجی این کشور اجتناب‌ناپذیر است.

دولت آمریکا در اجرای سیاست بلندمدت خاورمیانه‌ای خود به اقداماتی از قبیل تسهیل مهاجرت یهودیان آمریکا به سرزمین فلسطین، حمایت از طرح تقسیم این سرزمین در سازمان ملل متحد و به رسمیت شناختن آن در ١٤ می ١٩٤٨ مبادرت کرد. با استقرار دولت اسرائیل روابط دو دولت در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی توسعه یافت. پس از جنگ سرد نه تنها از اهمیت جایگاه اسرائیل در سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده کاسته نشد بلکه روابط دو دولت توسعه یافت.

در این پژوهش به دنبال پاسخگویی به این پرسش بودیم که علت اصلی روابط یا اتحاد ویژه میان آمریکا و اسرائیل چیست؟ چرا آمریکا با یک دولت کوچک واقع در قلب خاورمیانه روابط منحصربه‌فردی ایجاد کرده که در تاریخ روابط بین‌الملل کم‌سابقه است؟ برای پاسخگویی به این پرسش‌ها، منابع و دیدگاه‌های مختلفی مورد بررسی قرار گرفت.

در بررسی دیدگاه‌های رؤسای جمهور آمریکا، همکاری‌ها و همسویی‌های به عمل آمده، درمی‌یابیم که آنها به طورکلی بر دو محور اصلی در روابط آمریکا و اسرائیل تأکید دارند که عبارتند از: الف. میراث تاریخی، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک[1] ب. منافع حیاتی آمریکا و سرمایه استراتژیک آمریکا در خاورمیانه[2] (بنگرید به بخش اول، فصل دوم). «جان مرشایمر» و «استفان والت» بر نفوذ لابی‌های یهودی تصمیمات سیاست خارجی آمریکا تأکید دارند[3]؛ «استفن سولارز» تأمین منافع طرفین را عامل استمرار روابط ویژه دو دولت می‌داند نه فشار لابی‌های یهودی[4] و از نظر «روژه گارودی»، اسرائیل در سیاست جهانی آمریکا، نقش ممتاز «ژاندارم» حوزه‌های نفتی خاورمیانه را ایفاء می‌کند. همچنین اسرائیل دارای موقعیت استراتژیک تعیین‌کننده‌ای در رویارویی دو دنیای (شرق و غرب) بود. رسالت اساسی آن قبل از بنیانگذاری این دولت تعیین شده بود[5]؛ «اسرائیل شاهاک» به نقش اسرائیل برای آمریکا به عنوان خط مقدم دفاعی در برابر کمونیسم و پس از فروپاشی شوروی به عنوان سد محکم برای مهار بنیادگرایی اسلامی تأکید می‌کرد[6]؛ «دونالد نف» بر گروگان‌گیری سیاست خارجی آمریکا توسط اسرائیل تأکید می‌کند. از نظر وی آمریکا برای کمک به اسرائیل منافع خود را زیر پا گذاشته است[7]؛ «دانیل آمیت»[8] و «ابراهیم آی» در مقاله «اتحاد آمریکا و اسرائیل» معتقدند اسرائیل علاوه بر نقش مقابله با رقبای آمریکا در خاورمیانه، در خدمت منافع و مصالح آمریکا در این منطقه است؛ در واقع تجهیز اسرائیل به عنوان ژاندارم منطقه در جهت منافع و مصالح ایالات متحده صورت گرفته است[9] و همچنین «استفن زیونز» دلیل اصلی روابط ایالات متحده و اسرائیل را در چارچوب «منافع محوری» آمریکا می‌داند. از نظر او اسرائیل «سرمایه استراتژیک» برای آمریکا در قلب خاورمیانه به حساب می‌آید و کمک‌های آمریکا به این دولت با هدف دستیابی به اهداف استراتژیک خود در منطقه خاورمیانه صورت می‌پذیرد.[10]

---

1. Jewish Council for Public Affairs (JCPA)، *Op. cit.*

2. Bard and Pipes، *Op. cit.*

– لنچافسکی، **پیشین**، ص ۲۳۷.

- Bard، *Op. cit.*

3. Mearsheimer and Walt. *Op. cit.*

٤. فیندلی، **پیشین**، ص ۱۰۱.

٥. گارودی، **پیشین**، صص ۱٤٤ و ۱٤۸.

6. Shahak، *Op. cit.*، pp. 31-45.

7. Neff، *Op. cit.*، 167-182.

8. Daniel Amit

۹. الحمیدی، **پیشین**، ص ۲۱۸.

10. Zunes، *Op. cit.*، pp. 90-101.

همان‌گونه که در این پژوهش اشاره کردیم، هر یک از دیدگاه‌های فوق خود دارای طرفدارانی است. براساس دیدگاه‌های فوق و واقعیت روابط پنهان و آشکار میان آمریکا ـ اسرائیل به طورکلی می‌توان سه متغیر را در به وجود آمدن روابط ویژه میان آمریکا و اسرائیل دخیل دانست. براساس این سه متغیر، سه فرضیه نیز ارائه شد که عبارتند از:

۱. *زمینه‌های تاریخی، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک*

۲. *نفوذ لابی‌های یهودی در نهادهای تصمیم‌گیری آمریکا*

۳. *وجود منافع استراتژیک مشترک*

فرضیه اول و دوم به عنوان فرضیه‌های جانشین رقیب و فرضیه سوم به عنوان فرضیه اصلی در نظر گرفته شد.

در بخش اول این رساله، به چهارچوب نظری این پژوهش پرداختیم. در بررسی میان نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل، نظریه‌های رئالیسم و نئورئالیسم به دلیل ویژگی‌های مشترک‌شان در دولت محوری، خردگرایی، قدرت محوری، اولویت به موضوعات امنیتی، کم‌اهمیتی نهادهای بین‌المللی، تقویت اتحادهای خودی و تضعیف اتحادهای طرف مقابل، در تبیین روابط ایالات متحده و اسرائیل و نیز رفتار آنها با دولت‌های خاورمیانه و موضوعات منطقه خاورمیانه مناسب‌تر تشخیص داده شد. استراتژی آمریکا نه بر مشارکت و حمایت از اتحادهای منطقه‌ای بلکه بر همکاری دوجانبه و موردی با کشور خاص و حضور فعال در مناطق استراتژیک استوار است. بر این اساس، برای تکامل نظریه سیستمی کنث والتز مدلی از اتحاد یک قدرت جهانی (ایالات متحده) با یک قدرت منطقه‌ای (اسرائیل) از یک‌سو و همکاری و منازعه دولت‌های منطقه‌ای (دولت‌های خاورمیانه) از سوی دیگر و تقابل این دو مجموعه با یکدیگر، ارائه شد. در این مدل، متحدان استراتژیک به تقویت دولت اسرائیل و نیز دسترسی آمریکا به منافع استراتژیک خود در منطقه خاورمیانه با استفاده از سکوی قابل اطمینان (اسرائیل) مستقر در منطقه، تلاش می‌کنند. این ارتباط سیستمیک تاکنون توانسته است با تحت‌الشعاع قرار دادن منافع و مصالح دولت‌های خاورمیانه، منافع مشترک متحدان استراتژیک را (که در فرضیه اصلی این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است) تأمین کند. دو دولت در چند دهه اخیر تلاش کردند به تدریج این اتحاد را محکم‌تر کنند.

در بخش دوم این رساله، فرضیه‌های جانشین رقیب را طی دو فصل مجزا بررسی کردیم. در فصل اول در بررسی پیشینه تاریخی، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک، به بررسی موضوعاتی از قبیل صهیونیسم مسیحی، آنتی‌سمیتیسم و هولوکاست پرداختیم. برخی از آمریکایی‌ها نظیر فرقه پیوریتن‌ها سرنوشت یهودیان و نژاد انگلوساکسن را در آمریکا همانند طرفداران پیوند میان انجیل و تورات به یکدیگر مرتبط می‌کنند. همچنین در این قسمت دیدگاه‌های برخی از رؤسای جمهور آمریکا در رابطه با این فرضیه بررسی شد. در ارزیابی این

فرضیه به این نتیجه رسیدیم که پیشینه تاریخی و فرهنگی به تنهایی نمی‌تواند پاسخ منطقی و قانع‌کننده به چرایی روابط منحصربه‌فرد آمریکا و اسرائیل باشد. به دلیل آنکه، نظیر این نوع اشتراکات با عمق و گستره بیشتر در میان «کشورهای عربی خاورمیانه» وجود دارد؛ اما این دولت‌ها دارای سیاست‌های متناقض و گاه متخاصم هستند. نمونه دیگر این نوع اشتراکات میان «دولت‌های اروپایی» است، ولی تاریخ اروپا آکنده از جنگ‌هاست، از جمله جنگ‌های جهانی اول و دوم که میلیون‌ها کشته برای تاریخ بشری به ارمغان آورد.

در رابطه با فرضیه دوم که در فصل دوم این پژوهش مورد بررسی قرار گرفت، ابتدا نقش نهادهای تصمیم‌گیری ایالات متحده از جمله نقش ریاست جمهوری، احزاب، سازمان اطلاعات، شورای امنیت ملی و کنگره را بررسی کردیم و در مبحث بعدی به عملکرد لابی‌های یهودی در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی این کشور، حوزه و نوع فعالیت آنها در رسانه‌ها و انتخابات در آمریکا پرداختیم. سرانجام در ارزیابی این فرضیه به این نتیجه رسیدیم که تأثیر این گروه در تصمیمات سیاست خارجی آمریکا و روابط ویژه میان دو دولت، یک واقعیت انکارناپذیر است، اما تمامی واقعیت نیست. در بررسی دیدگاه‌های مختلف در این باره دیدیم که نه دیدگاه افراطی که بر نفوذ لابی‌های یهودی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا تأکید می‌کنند تقریباً کل واقعیت است و نه دیدگاه تقلیل‌گرایانه که نقشی برای لابی‌های صهیونیسم در نظام تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا قائل نیست. بنابراین، براساس نظر «نوام چامسکی» نه دامنه حمایت آمریکا را از اسرائیل کم‌اهمیت دانست و نه نقش گروه‌های فشار سیاسی را در مراحل تصمیم‌گیری آمریکا باید بیش از اندازه برآورد کرد.[1] همچنین در این قسمت شواهدی از گروه «لابی ایرلندی» در جامعه آمریکا ذکر کردیم که با توجه به ایجاد جامعهٔ منسجم لابی ایرلندی و دارا بودن امکانات بالا در بخش‌های مختلف جامعه آمریکا، اما روابط آمریکا و دولت خودمختار ایرلند شمالی همانند روابط ویژه میان آمریکا و اسرائیل نیست. نمونه متفاوت دیگر، نفوذ گروه لابی یهود در «جامعه انگلستان» است که با توجه به سوابق فعالیت طولانی آنها در این کشور، هرگز روابط دو دولت اسرائیل و انگلستان مانند روابط آمریکا و اسرائیل نیست. همچنین استدلال شد که جامعه آمریکا به دلیل ماهیت «تکثرگرا»ی آن مرکز ثقل لابی‌های طرفدار از کشورهای متعدد (از جمله لابی‌های عربی) است. آنها اجازه دارند در بخش‌های مختلف جامعه فعالیت کنند، اما هرگاه اقدامات آنها با منافع ملی آمریکا مغایر باشد، متوقف خواهد شد. به این ترتیب، در این قسمت به این نتیجه رسیدیم که مقامات و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی آمریکا تابع محض لابی‌های یهودی نیستند و از خود اراده و استقلال عمل دارند. منافع ملی ایالات متحده و اصول دموکراسی آن مهم‌تر از منافع گروه کوچک لابی یهودی است. بنابراین، تأثیر لابی‌های یهودی بیشتر براساس «سیاست داخلی»[2] این کشور قابل توجیه است.

---

۱. چامسکی، **پیشین**، ص ۲۹.

2. Domestic Policies

در **بخش سوم** این رساله، به بررسی فرضیه اصلی این پژوهش یعنی «منافع استراتژیک مشترک به عنوان عامل تعیین‌کننده روابط آمریکا و اسرائیل»، پرداختیم. هدف از ارائه این فرضیه سازگاری آن با ادبیات روابط بین‌الملل، منطق حاکم بر سیاست بین‌الملل، بررسی دیدگاه‌ها و قراردادهای موجود، مطابقت فرضیه با نظریه رئالیسم و نئورئالیسم، عقلانیت، اصول، رفتار و صراحت در گفتار مقامات و سیاستمداران آمریکایی است که معتقدند اسرائیل «نقش حیاتی» برای «منافع استراتژیک آمریکا» در خاورمیانه ایفا می‌کند.[1] پس از ارائه مقدمه در *فصل اول*، منافع مشترک سیاسی آمریکا و اسرائیل بررسی شد. براساس نظریه نئورئالیسم، دولت‌ها به دلیل حفظ بقا و ارتقای منافع ملی در نظام فاقد مرجع تضمین بقا و منافع، تلاش می‌کنند با سایر واحدهای سیاسی روابط سیاسی برقرار کنند. بر این اساس، در این فصل منافع استراتژیک مشترک دو دولت را در رابطه با موضوعاتی از قبیل جلوگیری از نفوذ کمونیسم، مهار بنیادگرایی اسلامی، موضوع صلح خاورمیانه و طرح خاورمیانه بزرگ بررسی کردیم.

«جلوگیری از نفوذ شوروی» در استراتژیک‌ترین منطقه کرهٔ زمین و مرکز ثقل تأمین منافع آمریکا موجب شد اکثر دکترین‌های رؤسای جمهور در زمان جنگ سرد و پس از جنگ سرد به طور مستقیم یا غیرمستقیم به منطقه خاورمیانه معطوف شود. براساس نظریه استفن والت، یکی از شیوه‌های مهم آمریکا برای مبارزه با تهدید اتحاد شوروی، ایجاد روابط و همکاری استراتژیک با دولت‌های این منطقه، برای برقراری «موازنه تهدید» بود که اسرائیل به عنوان مطمئن‌ترین دولت منطقه مورد توجه سیاستمداران ایالات متحده قرار گرفت. نقاط عطف این فرایند را در تلاش آمریکا برای جلوگیری از گرایش دولت اسرائیل به سمت شرق در سال ۱۹۴۸، حمایت اسرائیل از اقدام سازمان ملل در مورد جنگ کره در ژوئن ۱۹۵۲، مبارزه اسرائیل علیه طرفداران اتحاد جماهیر شوروی در منطقه خاورمیانه در سال ۱۹۶۲، پیروزی اسرائیل در جنگ‌ها و انعقاد قراردادهای استراتژیک میان دو دولت برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم، بررسی کردیم. سقوط رژیم شاه در ایران و به تبع آن انحلال «سنتو» به عنوان پیونددهنده «ناتو» و «سیتو» در مقابل نفوذ کمونیسم، موجب افزایش ارزش استراتژیک اسرائیل شد. همان‌گونه که در پژوهش حاضر آمده است، اسرائیل در بسیاری از بحران‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای همواره از سیاست‌ها و دستورالعمل‌های آمریکا پیروی کرده است. همکاری سرویس‌های امنیتی سیا و موساد در جمع‌آوری اطلاعات و عملیات پنهانی، اقدامات نظامی و کمک‌های تسلیحاتی اسرائیل به جنبش‌ها و دولت‌های مورد نظر آمریکا در جهت منافع استراتژیک دو دولت برای مبارزه با نفوذ کمونیسم صورت می‌گرفت. ایالات متحده در تبادلات تسلیحاتی و بازتولید اقتصادی در این مقطع، حدود ۵۰۰۰ میلیارد دلار درآمد کسب کرد[2] اسرائیل نیز علاوه بر سود

---

1. Bard, *Op. cit.*

۲. سریع‌القلم، «مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش»، **پیشین**، ص ۲.

اقتصادی از این فرصت به تثبیت و استمرار دولت خود، توسعه ارضی و ارتقای توان نظامی و اقتصادی پرداخت. دولت اسرائیل برخلاف سایر دولت‌های بی‌ثبات منطقه خاورمیانه، تا زمان فروپاشی اتحاد شوروی همواره متحد وفادار ایالات متحده در منطقه بود و پس از فروپاشی شوروی نیز منافع استراتژیک مشترک دو دولت در «مبارزه با بنیادگرایی» اسلامی تغییر یافت که در مبحث دوم این فصل به آن پرداخته شد.

همان‌گونه که اسرائیل غرب را قانع کرده بود که برای مقابله با توسعه‌طلبی کمونیسم نقشی منحصربه‌فرد ایفا می‌کند، این بار برای مقابله با خطر اسلام‌گرایان و بزرگ‌نمایی خطر اصول‌گرایی اسلامی در منطقه خاورمیانه به عنوان تهدیدکننده منافع غرب، برای خود نقش اصلی قائل است و دولت جمهوری اسلامی ایران را کانون بنیادگرایی اسلامی در منطقه و جهان معرفی می‌کند. متحدان استراتژیک برای مبارزه با بنیادگرایی، از نظریه‌های ساموئل هانتینگتون و فرانسیس فوکویاما برای تقویت همکاری‌هایشان بهره می‌جویند. اتهام بنیادگرایی اسلامی به مسلمانان را صراحتاً مقامات آمریکایی و اسرائیلی مطرح کردند و پس از حادثه ۱۱ سپتامبر از شدت بیشتری پیدا کرد. بر این اساس، دو دولت از ابزارهای تهدید، فشار و دیپلماسی علیه دولت‌ها و جنبش‌های اسلامی خاورمیانه نظیر جمهوری اسلامی، جنبش حزب‌الله لبنان و شیعیان عراق استفاده می‌کنند تا رفتار آنها را براساس منافع مشترک خود، از جمله پذیرش صلح خاورمیانه مورد نظر، متمایل کنند، که در مبحث بعدی به این موضوع پرداخته شد.

سیاست خارجی کلیه رهبران اسرائیل در زمینه صلح با اعراب بر تفکر «دیوید بن گوریون»، اولین نخست‌وزیر اسرائیل استوار بوده است. از نظر وی، «صلح بسیار حیاتی است ولی نه به هر قیمتی.» دولت اسرائیل، در پی امضای قرارداد آتش‌بس اولین جنگ میان اعراب و اسرائیل، اعلام کرد که خواهان صلح پایدار با تمام کشورهای شرکت‌کننده در جنگ ۱۹٤۸ است، ولی رهبران اعراب از مذاکره با دولتی که در نظر آنها مشروعیت نداشت خودداری کردند؛ ولی پس از وقوع چهار جنگ، نهایتاً با میانجی‌گری مستمر ایالات متحده به سمت صلح گرایش پیدا کردند. در این مبحث مذاکرات صلح را به دو دسته کلی تقسیم کردیم: مذاکرات و قراردادهای صلح در زمان جنگ سرد، مثل قرارداد صلح کمپ دیوید و مذاکرات و قراردادهای صلح پس از جنگ سرد، مانند کنفرانس صلح مادرید، قرارداد صلح غزه ـ اریحا (اسلو I)، قرارداد صلح طابا (اسلو II)، قرارداد الخلیل، قرارداد مریلند و طرح صلح نقشه راه که به ابتکار جورج دبلیو بوش دنبال شد. ایالات متحده در موضوع صلح خاورمیانه هیچ‌گاه به عنوان میانجی بی‌طرف نبوده است بلکه منافع ملی آمریکا و متحد استراتژیک آن در رأس فعالیت دیپلماسی قرار دارد. نیاز آمریکا به صلح خاورمیانه از «سلطه‌جویی» وی بر منطقه استراتژیک خاورمیانه ناشی می‌شود و نیاز اسرائیل به صلح بیشتر جنبه «روانی»، تضمین بقا و عادی‌سازی روابط با دولت‌های خاورمیانه دارد. شیمون پرز، سعی کرد این مسئله را به طور سیاستمدارانه با طرح عنوان خاورمیانه جدید (بزرگ) رفع کند که در مبحثی از این فصل آن را بررسی کردیم.

در «طرح خاورمیانه جدید» شیمون پرز و نیز «طرح خاورمیانه بزرگ» که در قالب همزیستی مسالمت‌آمیز دولت‌ها طرح شده موضوعاتی از قبیل ثبات سیاسی، اقتصادی، امنیتی، اجتماعی و ترویج دموکراسی مورد توجه قرار گرفت. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، جورج بوش مبنای این طرح را گسترش موهبت دموکراسی در خاورمیانه ذکر کرد که از مراکش تا شرق افغانستان امتداد دارد. این طرح به دلیل انتقادات فراوان از جمله تحمیل الگوهای اصلاحات غیربومی، عادی‌سازی و محوریت موقعیت اسرائیل در منطقه، تثبیت هژمونی آمریکا و... با مقاومت برخی از دولت‌ها و ملت‌های خاورمیانه روبرو شد. طرح خاورمیانه بزرگ همانند طرح صلح خاورمیانه و نیز مبارزه با بنیادگرایی اسلامی که براساس منافع مشترک متحدان استراتژیک طراحی شده است با وجود دستیابی به برخی از اهداف مطروحه، با اهداف غایی فاصله زیادی دارد.

در *فصل دوم* این بخش، منافع نظامی و امنیتی مشترک آمریکا و اسرائیل و موضوعاتی نظیر منافع مشترک متحدان استراتژیک را در مبارزه با تروریسم، مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی و همکاری‌های هسته‌ای و فروش تسلیحاتی بررسی کردیم.

گرچه پس از جنگ جهانی دوم مبارزه با تروریسم یکی از اهداف سیاست خارجی دولت‌ها به شمار می‌رفت و متحدان استراتژیک برای توجیه اقدامات خشونت‌آمیزشان علیه دولت‌های خاورمیانه بارها به آن استناد کردند، پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، آنچه در نزدیک‌تر شدن مواضع دو دولت آمریکا و اسرائیل نقش مهمی داشته، استنباط مشترک از تهدید تروریسم در خاورمیانه است. دو دولت برای مبارزه با دولت‌ها و جنبش‌های اسلامی آنها را به اقدام تروریستی متهم می‌کنند و در این زمینه سند همکاری استراتژیک و «ضدتروریسم»[1] امضاء کرده‌اند. آمریکا و اسرائیل سوار بر موج مبارزه با تروریسم تاکنون اقدامات مختلفی که با قوانین حقوق بین‌الملل مغایر است علیه دولت‌های خاورمیانه نظیر فلسطین، لبنان، افغانستان، عراق، ایران و... انجام داده‌اند و این اقدامات را دفاع از خود می‌دانند. به نظر می‌رسد تا زمانی که متحدان استراتژیک، مفهوم «مبارزه حق‌طلبانه» را با مفهوم «تروریسم» یکسان تلقی می‌کنند، تنش و بحران در خاورمیانه وجود خواهد داشت.

در مبحث «مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی»، پس از بررسی نظریه‌های «والتز» و «سیگن» در مورد بازدارندگی هسته‌ای، به قراردادهای دفاعی دو دولت در مبارزه با سلاح‌های بالستیک و کشتار جمعی پرداختیم. از نظر متحدان استراتژیک، موضوع تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی مسائل جدیدی نیستند، اما همراه شدن این دو موضوع تحت عنوان «تروریسم مجهز به سلاح‌های کشتار جمعی» موضوعی جدید و بسیار خطرناک است. اما در حقیقت، این موضوع علاوه بر ایجاد هراس برای آنها، بهانه خوبی برای اقدامات نظامی علیه دولت‌ها یا گروه‌های مورد هدف

1. Jewish Virtual Library، "Counterterrorism Cooperation Accord Between the Government of the State of Israel and the Government of the United States of America"، ***Op. cit.***

نظیر لیبی، عراق، افغانستان و جمهوری اسلامی، فراهم کرده است. اقدامات تهدیدآمیز اسرائیل علیه ایران در حالی صورت می‌پذیرد که این دولت خود دارای بیش از ۳۰۰ کلاهک هسته‌ای است و هنوز معاهدات "NPT" و "CTBT" را نیز امضاء نکرده است و متحد آن آمریکا در مجامع بین‌المللی اعلام می‌کند که اسرائیل به دلیل اینکه یک کشور حساس در منطقه خاورمیانه است از امضای معاهدات بین‌المللی مستثنی است؛ اما جمهوری اسلامی با توجه به اجرای کلیه تعهدات بین‌المللی حتی از داشتن دانش صلح‌آمیز هسته‌ای باید محروم شود.

در قسمت آخر این رساله، همکاری‌های هسته‌ای و فروش تسلیحاتی دو دولت آمریکا و اسرائیل مورد بحث قرار گرفت. در این قسمت استدلال کردیم که دولت آمریکا در هسته‌ای شدن اسرائیل همکاری نزدیکی با آن داشته است و دو دولت در این زمینه، قراردادهای مختلفی نیز امضاء کرده‌اند. بیشتر کمک‌های مالی آمریکا به اسرائیل در واقع برای کارخانجات تولید جنگ‌افزار ایالات متحده صورت می‌گیرد، چرا که هر انتقال تسلیحاتی عمده به اسرائیل باعث می‌شود دولت‌های عرب به منظور مبارزه با اسرائیل از آمریکا درخواست کنند به آنها تسلیحات اضافی را بفروشد. (بازگشت دلارهای نفتی). سیاست برتری کیفی اسرائیل در منطقه، بزرگترین مسابقه تسلیحاتی جهان را در خاورمیانه به وجود آورد و اسرائیل خود پنجمین صادرکننده تسلیحات در جهان است. همان‌گونه که استدلال شد استراتژی ابهام هسته‌ای این دولت پتانسیل بحران و منازعه را در منطقه خاورمیانه افزایش داده که در جهت منافع مشترک متحدان استراتژیک است. در این وضعیت، ایالات متحده علاوه بر امنیت اسرائیل، خواهان تأمین منافع خود نیز است و به همین دلیل، برقراری وضعیتی را که با منافع مشترک دو دولت سازگار نباشد، در منطقه نمی‌پذیرد.

با توجه به مطالب ارائه‌شده در این پژوهش بر این باوریم که ایالات متحده و اسرائیل دارای پیوند استراتژیک در منطقه خاورمیانه هستند. همان‌گونه که تهدیدهای امنیتی، سیاسی و اقتصادی متحدان استراتژیک علیه دولت‌های خاورمیانه مرتبط با هم صورت می‌پذیرد، غفلت از منافع مشترک دو دولت در امور خاورمیانه گمراه‌کننده است. مهم‌ترین مسئله برای ایالات متحده در خاورمیانه تأمین منافع اقتصادی است و اسرائیل مطمئن‌ترین متحد این دولت در منطقه است. ایالات متحده برای دستیابی به منافع ملی خود، مخصوصاً منافع تأمین انرژی در خاورمیانه، حتی حاضر است متحدان قدیمی خود را کنار بگذارد یا قربانی کند؛ برای نمونه این کشور در زمان حمله به عراق پس از مخالفت فرانسه، طیفی از تحریم‌ها را علیه پاریس که متحد سنّتی واشینگتن است و در چارچوب فلسفی و فکری یکسانی قرار داشتند، اعمال کرد و در نهایت دولت تحت‌الحمایه پیشین خود صدام حسین را سرنگون کرد. متحدان استراتژیک به دلیل متحد نبودن دولت‌های خاورمیانه بهترین روش را برای حل معادلات منطقه‌ای، بازی با حاصل جمع صفر و تقویت اتحاد خود و جلوگیری یا تضعیف اتحاد دولت‌های اسلامی خاورمیانه می‌دانند که منطبق با نظریه رئالیسم و نئورئالیسم است.

از آنجایی که پیامدهای اتحاد میان آمریکا و اسرائیل بر دولت‌های خاورمیانه از جمله جمهوری اسلامی به عنوان مهم‌ترین دولت تأثیرگذار در منطقه، تأثیرات منفی داشته است، این دولت‌ها می‌توانند با استفاده از کلیه قابلیت‌های خود از جمله عوامل ژئوپولیتیک، ژئواستراتژیک و نیز عوامل فرهنگی و ایدئولوژی و همچنین با مرتفع کردن موانع همگرایی،[1] و فراهم کردن زمینه‌های اعتمادسازی، تنش‌زدایی، امنیت دسته‌جمعی، همیاری‌ها و مبادلات منطقه‌ای، هم‌تکمیلی سازمانی، هنجارسازی مبتنی بر مدیریت تحول، هویت‌گرایی فکری و فرهنگی و نهادینه‌سازی آنها دست به اتحاد بزنند. این اتحاد می‌تواند در مقابل قدرت متحدان استراتژیک آمریکا و اسرائیل موازنه ایجاد کند. برقراری این موازنه در مقابل اتحاد آمریکا و اسرائیل ضرورتاً به معنای به‌کارگیری قدرت سخت‌افزاری نیست، چرا که امروزه قدرت نرم‌افزاری جایگاه ممتازی در معادلات و سیاست بین‌الملل دارد. در این بین، نقش جمهوری اسلامی ایران در به وجود آوردن چنین اتحادی حائز اهمیت است. این کشور با توجه به سابقه فرهنگی و تمدن ارزشمند (و به عنوان مبتکر طرح گفتگوی تمدن‌ها، مجمع مجالس کشورهای اسلامی و پارلمان آسیایی)، می‌تواند با تقویت عوامل همگرایی و تمرکز بر اقدامات وسیع دیپلماسی و تداوم سیاست تنش‌زدایی و ایجاد همبستگی و اتحاد میان کشورهای اسلامی خاورمیانه در مقابل اتحاد آمریکا و اسرائیل موازنه برقرار سازد.

در پایان امیدوارم این پژوهش توانسته باشد برخی از جنبه‌های آشکار و پنهان اتحاد و روابط ویژه ایالات متحده و اسرائیل را تبیین کرده باشد و موجب طرح پرسش‌هایی دربارهٔ جنبه‌هایی از روابط پنهان متحدان استراتژیک شود که تاکنون به آن پرداخته نشده است.

---

۱. علی‌اکبر جعفری، «نظریه همگرایی و واگرایی: مطالعه موردی سازمان (اکو)»، در سایت:

– http://www.Farsnews.com.19 April 2004، File://A:\ECO، Integration.htm.

کتاب‌نامه

منابع فارسی

کتاب‌ها:

۱. آقابخشی، علی و مینو افشاری‌راد. ***فرهنگ علوم سیاسی***. تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷٤.

۲. ابوالفتح، امیرعلی و آرزو قلی‌پور. ***برآورد استراتژیک ایالات متحده آمریکا***. تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲.

۳. ارگانسکی، اف. ***سیاست جهانی***. ترجمه حسین فرهودی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵.

٤. اسداللهی، مسعود. ***جنبش حزب‌الله لبنان: گذشته و حال***. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.

۵. اسدیان، امیر. ***سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس***. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.

٦. اسفندیاری محمدرضا. «دکترین امنیت ملی آمریکا: مبارزه با تروریسم.» در رضاداد درویش. ***کتاب آمریکا (۷)***. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸٤.

۷. اسنایدر، کریگ. ***امنیت و استراتژی معاصر***. ترجمه سیدحسین محمدی نجم، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۸٤.

۸. افتخاری، اصغر. «مدارات تروریسم: چهره دوگانه تروریسم در عراق». در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ***عراق پس از سقوط بغداد***. تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸٤.

۹. الحمیدی، حمیدی قناص. ***جایگاه تسلیحات هسته‌ای در تفکر استراتژیک اسرائیل***. ترجمه اسماعیل اقبال. تهران: دانشگاه امام حسین(ع)، ۱۳۸۱.

۱۰. امامزاده‌فر، پرویز. «سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ریاست جمهوری جرج دبلیو بوش». در ابرار معاصر. ***کتاب آمریکا (۱)***. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۲.

۱۱. ایزدی، پیروز. «جایگاه لابی یهود در سیاست خارجی ایالات متحده». در ابرار معاصر. ***کتاب آمریکا (۳)***. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۲.

۱۲. باربر، جیمز و مایکل اسمیت. ***ماهیت سیاستگذاری خارجی: در دنیای وابستگی متقابل کشورها***. ترجمه سیدحسین سیف‌زاده. تهران: قومس، ۱۳۷٤.

۱۳. جرجیس، فواز. ***آمریکا و اسلام سیاسی: رویارویی فرهنگ‌ها یا تضادها***. ترجمه سید محمدکمال سروریان. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.

۱٤. جکسون، رابرت و گئورک سورنسون. ***درآمدی بر روابط بین‌الملل***. ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی‌زاده و حسن سعید کلاهی. تهران: میزان، ۱۳۸۳.

۱۵. چامسکی، نوام. ***بهره‌کشی از مردم: نئولیبرالیسم و نظم جهانی***. ترجمه حسن مرتضوی. تهران: نشر دیگر، ۱۳۷۹.

۱٦. چامسکی، نوام. ***مثلث سرنوشت: آمریکا، اسرائیل و فلسطینی‌ها***. ترجمه هرمز همایون‌فر. تهران: آگه، ۱۳٦۹.

۱۷. حاجی یوسفی، امیرمحمد. ***ایران و رژیم صهیونیستی: از همکاری تا منازعه***. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۸۲.

۱۸. حسینی، حسن. ***راه سوم: راهبرد امنیت ملی و سیاست خارجی جان کری***. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.

۱۹. حسینی، حسن. ***طرح خاورمیانه بزرگ‌تر: القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا***. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳.

۲۰. خسروی، علیرضا و مهدی میرمحمدی. «بررسی اهداف، برنامه‌ها و زمینه‌های حضور اسرائیل در عراق پس از صدام». در میرقاسم مؤمنی. ***کتاب خاورمیانه (۲)***. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳.

۲۱. دهشیار، حسین. ***نومحافظه‌کاران و سیاست خارجی آمریکا***. تهران: سرایی، ۱۳۸۳.

۲۲. دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف. ***نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل***. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران: قومس، ۱۳۷٦.

۲۳. رئیسی طوسی، رضا. ***نفت و بحران انرژی***. تهران: کیهان، ۱۳٦۳.

۲٤. رضایی، مهدی. «نومحافظه‌کاران و مسئله مبارزه با تروریسم جهانی». در ابرار معاصر. ***کتاب آمریکا (٤)***. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳.

۲۵. سلیمانی، محمد باقر. ***بازیگران روند صلح خاورمیانه***. تهران: وزارت خارجه، ۱۳۷۹.

۲٦. شون بام، دیوید. ***ایالات متحده و اسرائیل***. ترجمه محمدرضا ملکی. تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱.

۲۷. طباطبایی، سیدعلی. «خاستگاه‌های قدرت یهودیان آمریکا». در ابرار معاصر. ***کتاب آمریکا (۳)***. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۲.

۲۸. عبداللهی، اسماعیل و مهدی زیبایی. ***برآورد استراتژیک اسرائیل: سرزمینی، سیاسی و نظامی***. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۱.

۲۹. عسگرخانی، ابومحمد. ***رژیم‌های بین‌المللی***. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳.

۳۰. عسگری، حسین. «دیپلماسی تسلیحات اسرائیل». در ابرار معاصر. ***گزیده تحولات جهان ۳۲***. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳.

۳۱. علی‌پور، مهدی. «نومحافظه‌کاری در سیاست مدرن». در ابرار معاصر. ***کتاب آمریکا (٤)***. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۷۹.

۳۲. فراهانی، احمد. «اسرائیل و محیط امنیتی جدید عراق: اهداف و رویکردها». در میرقاسم مؤمنی. ***کتاب خاورمیانه (۲)***. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳.

۳۳. فیندلی، پل. ***فریب‌های عمدی: حقایقی دربارهٔ روابط آمریکا و اسرائیل***. ترجمه محمدحسین آهویی. تهران: وزارت خارجه، ۱۳۷۸.

۳٤. قوام، عبدالعلی. ***اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل***. تهران: سمت، ۱۳۸۳.

۳۵. قویدل، مهدی. «بررسی منافع راهبردی ایالات متحده در حمایت نامشروط از اسرائیل». در ابرار معاصر. ***کتاب آمریکا (۳)***. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۲.

۳٦. کدیور، جمیله. ***پشت پرده صلح***. تهران: اطلاعات، ۱۳۷٤.

۳۷. کلینتون، دیوید. ***دو رویهٔ منفعت ملی***. ترجمه اصغر افتخاری. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.

۳۸. کمیسیون امنیت ملی ایالات متحده. ***استراتژی آمریکا برای قرن جدید (۲۱)***. ترجمه پیروز ایزدی. تهران: دانشکده فرماندهی سپاه، ۱۳۸۰.

۳۹. کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا. ***استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱***. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳.

٤۰. کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا. ***استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱***. ترجمه جلال دهمشگی، بابک فرهنگی و ابوالقاسم راه‌چمنی. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳.

٤۱. کیسینجر، هنری. ***دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱***. ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳.

٤۲. گارودی، روژه. ***محاکمه صهیونیسم اسرائیل***. ترجمه جعفر یاره، احمد نخستین و مجید خلیل‌زاده، تهران: کیهان، ۱۳۷۸.

٤۳. گروه مطالعات ریاست جمهوری آمریکا. ***ایجاد صلح و امنیت در خاورمیانه***. ترجمه مؤسسه اندیشه نور. تهران: سفیر، ۱۳۷۹.

٤٤. گرین، استفن. ***جانبداری: روابط سری آمریکا و اسرائیل***. تهران: بنیاد، ۱۳٦۸.

٤۵. گلشن‌پژوه، محمدرضا. «بررسی علل اهمیت یافتن مسائل هسته‌ای ایران در سیاست خارجی آمریکا در دوران ریاست جمهوری جورج بوش». در ابرار معاصر. ***پرونده هسته‌ای ایران (۲)***: روندها و نظرها. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸٤.

٤٦. لنچافسکی، جورج. ***رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه از ترومن تا ریگان***. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: البرز، ۱۳۷۳.

٤۷. محمدی، منوچهر. ***استراتژی نظامی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر***. تهران: سروش، ۱۳۸۲.

٤۸. مورگنتا، هانس. ***سیاست میان ملت‌ها***. ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امورخارجه، ۱۳۷٤.

٤۹. مؤسسه الدراسات الفلسطینیه. ***ساختار دولت صهیونیستی اسرائیل***. ترجمه علی جنتی. تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸٤.

۵۰. واعظی، حسن. ***تروریسم: ریشه‌یابی تروریسم و اهداف آمریکا از لشکرکشی به جهان سوم***. تهران: سروش، ۱۳۸۰.

۵۱. هلال، رضا. ***مسیحیت صهیونیست و بنیادگرایی آمریکا***. ترجمه علی جنتی. تهران: ادیان، ۱۳۸۳.

۵۲. هیکل، محمدحسین. ***گفت‌وگوهای سرّی میان اعراب و اسرائیل: اسطوره، امپراتوری و دولت یهود***. ترجمه عبدالصاحب سعیدی. تهران: انتشارات همشهری، ۱۳۷۸.

مقالات:

۱. ابراهیمی، شهروز. «بررسی طرح حمله پیشگیرانه اسرائیل و آمریکا به تأسیسات هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران». ***بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی***. شماره ۱۲٤، ۱۳۸۳.

۲. اردستانی، حسین. «تأثیر اسرائیل بر تعمیق بحران ایران و آمریکا». ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***. سال ۹، شماره ٤، (زمستان ۱۳۸۱).

۳. استیری، جان. «نقش گروه‌های فشار در شکل‌گیری سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه». ترجمه حجت رسولی. ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***. جلد ۹، ۱۳۸۰.

٤. اسدی، بیژن. «صهیونیسم سیاسی: تبدیل آرمان مذهبی به آرمان سیاسی». ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***. جلد ٤، ۱۳۷۹.

۵. اقبال، اسماعیل. «راهبرد بازدارندگی هسته‌ای اسرائیل». ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***. سال ۱۱، شماره ٤، (زمستان ۱۳۸۲).

٦. الریس، نزار. «علم و تکنولوژی در اسرائیل». ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***. جلد ٤، ۱۳۷۹.

۷. الشنقیطی، محمدبن المختار. «آمریکا برای چه می‌جنگد؟». ترجمه سعید آقاعلیخانی. ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***. جلد ۱۳، ۱۳۸۱.

۸. المسیری، عبدالوهاب، آریه نائور و الی پوده. «بحث امنیتی اسرائیل: مبانی نظری و ملاحظات عملی». ترجمه و تلخیص اصغر افتخاری، ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***. جلد ۵، ۱۳۷۹.

۹. اوری بار، ژوزف. «به سوی یک تحول پارادایمیک در نظریهٔ امنیت ملی اسرائیل». ترجمه مسعود آریایی‌نیا. ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***. جلد ۹، ۱۳۸۰.

۱۰. اینبار، افرایم. «خطوط برجسته تفکر استراتژیک نوین اسرائیل». ترجمه میرسعید مهاجرانی. ***مجله سیاست دفاعی***. سال ۵، شماره ۲، (بهار ۱۳۷٦).

۱۱. برژینسکی، زبیگنیو. «آمریکا سیاست دیگری می‌خواهد». ترجمه احمد سمایی. ***روزنامه اطلاعات***. شماره ۲۳٦۹، (۲۱ مرداد ۱۳۸۵).

۱۲. بهجت، جودت. «ایران و اسرائیل: معارضه یا تنش‌زدائی». ترجمه مرتضی بحرانی. ***بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی***. شماره ۲، ۱۳۸۱.

۱۳. بوش، جورج. «با پیگیری برنامه هسته‌ای ایران موافقم». ***روزنامه کیهان***. شماره ۱۸٦۲۲، (۳۰ شهریور ۱۳۸۵).

۱٤. بی‌نام. «افشاگری درباره اسرار هسته‌ای رژیم صهیونیستی». ***روزنامه کیهان***. شماره ۱۸۵۰٦، (۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۵).

۱۵. جعفری، علی‌اکبر. «منافع استراتژیک مشترک و همگرایی اسرائیل و آمریکا». ***سایت گویا***، سرویس دیدگاه، شماره ۸۳۱۱۰۵۰۰۳٦ ، (۱٤ بهمن ۱۳۸٤). www.Gooya.com.

۱٦. جعفری، علی‌اکبر. «نظریه‌های همگرایی و واگرایی: مطالعات موردی سازمان (اکو)». ***سایت گویا***، سرویس دیدگاه، شماره ۸۳۱۱۰۵۰۰۳۵ ، (۱۱ بهمن ۱۳۸۳). www.Gooya.com.

۱۷. حاجی یوسفی، امیرمحمد. «آمریکا و عربستان پس از اشغال عراق: سیاست پیشگیری دموکراتیک». ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***. سال ۱۱، شماره ۱، (بهار ۱۳۸۳).

۱۸. داود باوند. «پان ساماتیسم و استراتژی جدید منطقه‌ای اسرائیل». ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال اول، شماره ۳، (زمستان ۱۳۷۳).

۱۹. دونالد نف. «گروگانگیری سیاست خارجی آمریکا توسط اسرائیل»، ترجمه گروه روابط بین‌الملل، ***مجله سیاست دفاعی***، سال ۵، شماره ۱۸، (بهار ۱۳۷٦).

۲۰. رئیسی طوسی، رضا. «خاورمیانه، نفت و سیاست». ***مجله نامه***. شماره ۳۵، (بهمن ۱۳۸۳).

۲۱. رنجبر، مقصود. «اسرائیل و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران». ***پژوهشکده مطالعات راهبردی***، ۱۳۷۹.

۲۲. زیونز، استفن. «کارکردهای استراتژیک کمک آمریکا به اسرائیل». ***مجله سیاست دفاعی***. سال ۵، شماره ۱۸، (بهار ۱۳۷٦).

۲۳. سجادپور، محمدکاظم. «ایران، آسیای مرکزی و اسرائیل: کیفیت، شرایط و منافع ج. ا.ا.». ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***. سال ۱، شماره ۳، (زمستان ۱۳۷۳).

۲٤. سریع‌القلم، محمود. «عراق جدید، خاورمیانه جدید: پی‌آمدهای نظری برای ایران». ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***. سال ۹، شماره ٤، (زمستان ۱۳۸۱).

۲۵. سریع‌القلم، محمود. «مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش». ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***، جلد ۱۳، ۱۳۸۱.

۲٦. صدرآبادی، علی. «متحدان استراتژیک». ***بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی***. شماره ۱-۵، ۱۳۸۱.

۲۷. عطایی، فرهاد. «عوامل مؤثر در ایجاد حکومت صهیونیستی در فلسطین». ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***. جلد ۵، ۱۳۷۹.

۲۸. قنبرلو، عبدالله. «سیاست خاورمیانه‌ای اسرائیل از منظر احزاب کارگر و لیکود». ***بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی***. شماره ۲۱۰ و ۱۳۸۳.

۲۹. کرمی، جهانگیر. «جنگ‌افزارهای مدرن و منازعات منطقه‌ای: پیامدهای استراتژیک موشک بالستیک برای خاورمیانه». ***مجله راهبرد***. سال ۱، شماره ۱۲، (زمستان ۱۳۷۵).

۳۰. لایبرت، روبرت. «روابط آمریکا و اسرائیل پس از ۵۰ سال». ترجمه بهزاد شاهنده. ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***. جلد ۲، ۱۳۷۹.

۳۱. لطفیان، سعیده. «برآورد تهدید سلاح‌های کشتار جمعی در خاورمیانه و راه مقابله با آن». ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***. سال ۱۲، شماره ۲، (تابستان ۱۳۸٤).

۳۲. لطفیان، سعیده. «کشمکش‌های آینده در خاورمیانه: جستجوی علل و اقدامات پیشگیرانه». ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***. سال ۷، شماره ۳، (پاییز ۱۳۷۹).

۳۳. مؤسسه تحقیقات ندا. «احمدی‌نژاد زنبورهای سرخ را تحریک می‌کند». ***بولتن گزارش ویژه صهیونیسم***، (آذر ۱۳۸٤).

۳٤. مؤسسه تحقیقات ندا. «جلب‌نظر یهودیان آمریکا». ***بولتن صهیونیسم آمریکا***. شماره ۱-۵۱، (شهریور ۱۳۸۳).

۳۵. مؤسسه تحلیل سیاست خارجی. «استراتژی آمریکا: جنگ در دو میدان اصلی». ترجمه غلامرضا رفعت‌نژاد. ***بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی***. شماره ۷/۲۱، ۱۳۸۰.

۳٦. مارک، کلاید. «روابط اسرائیل و آمریکا». ترجمه عبدالله بیچرانلو. ***بولتن پژوهشکده راهبردی***. شماره ۷۸، ۱۳۸۲.

۳۷. مارک، کلاید. «کمک‌های آمریکا به اسرائیل». ترجمه احسان موحدیان. ***بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی***. شماره ۱۳۸، ۱۳۸۲.

۳۸. محمدماضی، عبدالفتاح. «دین و سیاست در اسرائیل». ***فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی ـ آمریکاشناسی***. جلد ۳، ۱۳۷۹.

۳۹. مشیرزاده، حمیرا. «واقع‌گرایی، لیبرالیسم و جنگ آمریکا علیه عراق». ***مجله سیاست خارجی***. سال ۱۸، (زمستان ۱۳۸۳).

٤۰. ملاقدیمی، علیرضا. «خاورمیانه بزرگ، طراحی برای سه اجلاس مهم بین‌المللی». ***ماهنامه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی***. شماره ۱۸۰.

٤۱. مولانا، حمید. «اسرار نیمه پنهان». ***روزنامه کیهان***. شماره ۱۸۵۰۸، (۱٤ اردیبهشت ۱۳۸۵).

٤۲. هانتر، شیرین. «اسلام‌گرایی: نقش سیاسی جنبش‌های اسلام‌گرا در خاورمیانه معاصر». ترجمه پرویز کریمی ناصری و مریم سلمان یزدی. ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***. سال ۹، شماره ۱، (بهار ۱۳۸۱).

٤۳. عبدالله، صلاح. «مهاجرت یهودیان: وضعیت گذشته و حال مهاجران یهودی». ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***. سال ۱، شماره ۱، (تابستان ۱۳۷۳).

٤٤. یوسف، احمد. «جهان عرب در ابتدای قرن بیست و یکم». ترجمه سیدمحمود موسوی بجنوردی. ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***. سال ۸، شماره ۳، (پاییز ۱۳۸۰).

مصاحبه:

۱. تخشید، محمدرضا. «هدف آمریکا از حمله به عراق». ***مصاحبه حضوری***. دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، (۳۰ مهر ۱۳۸۵).

۲. دهشیار، حسین. «جلسه پیش‌دفاعیه رساله حاضر». ***محل دفتر شورای گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی***، (۲۹ بهمن ۱۳۸۵).

۳. رئیسی طوسی، رضا. «علت حمله آمریکا به عراق». ***مصاحبه حضوری***. دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، (٦ آبان ۱۳۸۵).

٤. عسگرخانی، ابومحمد. «تحلیل اتهام تروریستی بوش نسبت به ایران». ***گفتگوی خبر ویژه صدا و سیمای ج. ا. ا.***، شبکه ۲، (۱۵ شهریور ۱۳۸۵).

۵. مجتهدزاده، پیروز. «ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت». ***گفتگوی خبر ویژه صدا و سیمای ج. ا. ا.***. شبکه ۲، (٢٤ فروردین ۱۳۸۵).

پایان‌نامه‌ها:

۱. جعفری، علی‌اکبر. «تقابل استراتژی‌ها و اختلاف ایران ـ آمریکا»، ***پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد***. دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، (بهمن ۱۳۷۹).

۲. سری، سیدحمیدرضا. «گروه طرفدار اسرائیل در آمریکا و حمایت آمریکا از اسرائیل». ***پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد***. دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، (شهریور ۱۳۸۱).

Bibliography

Books:

1. Avraham، Gidon. ***A Bridge of Words***. Sweden: Uppsala University، 1999.

2. Ball، George and Douglas B. Ball. ***The Passionate Attachment with Israel: 1947 to the Present***. New York & London: WW. Nortion & Company، 1992.

3. Bialer، Uri. ***Between East and West***. New York: Cambridge University Press، 1990.

4. Binder، Leonard. ***Ethnic Conflict and International Politics in the Middle East***. (Gainesville، FL: University of Florida Press، 1999).

5. Birnbaum، Jeffrey. ***The Lobbyists: How Influence Get Their Way in Washington***. New York: Times Books، 1992.

6. Brecher، Michael. ***The Foreign Policy System of Israel: Setting، Images، Process***. Oxford University Press، 1972.

7. Burchill، Scott and A. Linklater. "Realism and Neorealism". In ***Theories of International Relations.*** London: McMillan Press، 1996.

8. Burck، Gordon and Charles C. Flowerree. ***International Handbook on Chemical Weapons Proliferation***. New York: Greenwood Press، 1991.

9. Buzan، B. ***People، States and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post-War Era***. Harwester: Wheatsheaf Publ.، 1991.

10. Byman، Daniel & Others. ***Israel's Security Policy in the Post Revolutionary Art***. Santo Monica: Rand، 2001.

11. Car، Edward. ***The Twenty Year's Crisis: 1919-1939***. London: Macmillan، 1939.

12. Corsi، Jerom. ***Atomic Iran: How the Terrorist Regime Bought the Bomb and American Politicians.*** Nashvaille، Tennessee: WND Books، 2005.

13. Cunningham، Lawrence and John J. Reich. ***Culture and Values***. U. S.: Thomson Wadsworth، 2002.

14. Druks، Herbert. ***The Uncertain Friendship: The U.S. and Israel from Roosevelt to Kennedy.*** Westport، Conn: Green Wood Press، 2001.

15. Dunne، Tim and B. Schmidt. "Realism". In ***The Globalization of World Politics***. Oxford: Oxford University Press، 2001.

16. Earl، Edward. ***Makers of Modern Strategy***. Princeton: Princeton University Press، 1948.

17. Eban، Abba. ***Personal Witness: Israel Through my Eyes***. New York: Putnam، 1992.

18. Fisher، Louis. ***Congressional Abdication on War and Spending***. College Station: Texas University Press، 2000.

19. Geetz، Clifford. ***The Interpretation of Cultures***. New York: Basic Books، 1973.

20. Gilpin، Robert. ***War and Change In World Politics***. Cambridge: Cambridge University Press، 1981.

21. Goldberg، J. ***Jewish Power: Inside the American Jewish Establishment***. New York: Addison-Wesly Publishing Company، 1996.

22. Gorni، Yosef. ***The State of Israel in Jewish Public Thought: The Quest for Collective Identity***. New York: New York University Press، 1994.

23. Grant، Alan. ***The American Political Process***. Vermont: Grower Publishing Co، 1989.

24. Green، Stephen. ***Taking Sides: America's Secret Relations with a Militant Israel***. New York: William Morrow and Co.، 1984.

25. Greenberg، Edward. ***The American Political System***. London: Cambridge، 1996.

26. Griffiths، M. ***Idealism and International Politics***. New York: Routledge، 1992.

27. Hajjar، Sami. ***The U.S. and Islamic Fundamentalism in American Foreign Policy***. Pukin: McGraw-Hill، 2000.

28. Hart، Gary. ***The Fourth Power: A Grand Strategy for United In the Twenty First Century***. Oxford: University Press، 2004.

29. Hechter، Michael، Lynn Nadel and Richard Michod. ***The Origin of Values***. New York: Aldine De Gruyter، 1993.

30. Hilsman، Roger. ***The Politics of Policy Making in Defense and Foreign Affairs***. New Jersey: Prentice Hall، 1993.

31. Hodapp، Christopher. ***Freemasons for Dummies***. USA: Wiley Publishing Inc.، 2005.

32. Holsti، Jaakko. ***International Politics: A Framework for Analysis***. Englewood Cliffs، NJ: Prentice-Hall، 1988.

33. Hunter، Shireen. "The Rise of Islamist Movements and the Western Response: Clash of Civilization of Clash of Interests". In Laura Guazzone. ***The Islamist Dilemma***. London: Ithaca، 1995.

34. Israeli، Raphael. ***The Iran War: Hidden Agenda and Babylonian Intrigue***. Brighton: Sussex Academy Press، 2004.

35. Jentleson، Bruce. ***American Foreign Policy: The Dynamics of Choice in the 21st Century***. New York: W.W. Norton، 2000.

36. Jewell، Malcolm and Sara M. House. ***Political Parties and Election in American States***. U. S.: Washington D.C.، 2001.

37. Jordan، James. ***Christian Zionism and Messianic Judaism***. USA: Geneva Ministries، 1986.

38. King، John. ***Handshake in Washington***. U.K.: Ilhaca Press، 1994.

39. Leff، Laurel. ***Buried By the times: The Holocaust and America's Most Important Newspaper***. Cambridge: Cambridge University Press، 2005.

40. Levite، Ariel. ***Strategic Surprise***. New York: Columbia University Press، 1987.

41. McDowell، Don. ***Strategic Intelligence and Analysis***. Australia: The Intelligences Study Centre، 2000.

42. Menashri، David. ***Centeral Asia Meets the Middle East***. London: Frank Cass Publishers، 1998.

43. Merriam-Webster Dictionary. ***Deterrence***. Merriam-Webster Inc Publishers: Sprinsfield MA، 1981.

44. Miller، Anita. ***Jordan Miller and Sigalit Zetouni. Sharon: Israel's Warrior-Politician***. Chicago: Chicago Publishers & Oliver Publishing، 2004.

45. Miller، Benjamin. "The Concept of Security: Should It Be Redefined?". In ***Uar-Joseph. Israel's National Security Towards the 21st Century***. London: Frank Cass، 2001.

Morgenthau، Hans. ***In Defense of the National Interest: A Critical Examination of American Foreign Policy***. New York: Knof، 1951.

46. Morgenthau، Hans. ***Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace***. New York: Knopf، 1954.

47. Naor، Arye & Shimon Peres. ***The New Middle East***. New York: Henry Holt & Co.، 1993.

48. Nerton، Augusts. ***Civil Society in the Middle East***. New York: E. J. Brill، 1995.

49. New Websters' Dictionary. ***Strategy***. New York: World Publishing، 1968.

50. Niewyk، Donald. ***The Columbia Guide to the Holocaust***. USA: Columbia University Press، 2000.

51. Organski، Kenneth. ***The 36 Billion Bargain: Strategy and Political in US Assistance to Israel***. New York: Columbia University Press، 1990.

52. Oye، Kenneth. "Explaining Cooperation Under Anarchy: Hypotheses and Strategies". In ***Cooperation Under Anarchy***. Princeton: University Press، 1988.

53. Palit، D. ***War In the Deterrent Age***. London: N. Publ. 1966.

54. Peres، Shimon. ***The New Middle Eat***. U.S.: Random House، 1993.

55. Plano، Jack & Roy Olton. ***International Relations Dictionary***. USA: ABC-Clio، Inc، 1988.

56. Pollack، Kenneth. ***The Threatening Storm: The Case for Invading Iraq***. New York: Random House، 2002.

57. Rabeya، David. ***Fundamentalism: Roots، Causes and Implications***. USA: Xlibris Corporation، 2003.

58. Rosenau، William. ***Special Operations Forces and Elusive Enemy Ground Targets***. California: Rand Publications، 2002.

59. Rosenthal، Joel. ***Righteous Realists: Political Realism، Responsible Power، and American Culture in the Nuclear Age***. Baton Rouge: Louisiana State University Press، 1991.

60. Rubenberg، Cheryl. ***Israel and the American National Interest: A Critical Examination***. Urbana and Chicago: University of Illinois Press، 1986.

61. Ruggie، John. ***Constructing the World Polity: Essays on International Institutionalization***. London and New York: Routledge، 1998.

62. Sagan، Scott and Kenneth N. Waltz. ***The Spreed of Nuclear Weapons: A Debate***. New York and London: Norton & Co.، 1995.

63. Schoenbaum، David. ***The United States and the State of Israel***. New York: Oxford University Press، 1993.

64. Shahak، Israel. ***Open Secrets: Israel Nuclear and Foreign Policies***. London: Pluto Press، 1997.

65. Sternhell، Zeev. ***The Funding Myths of Israel: Nationalism، Socialism، and the Making of the Jewish State***. Translated By David Maise. USA: Princeton University Press، 1999.

66. Tanter، Raymond. ***The Peace Between Syria and Israel***. Michigan: The University of Michigan Press، 1997.

67. Uslaner، Evic. "All Politics are Globall: Interest Groups and Making of Foreign Policy". In Allan J. Cigler & Burdett A. Loomis. ***The Interest Groups Politics***. Washington D.C.: CQ Press، 1986.

68. Walt، Stephan. ***The Origins of Alliances***. Ithaca: Cornel University Press، 1987.

69. Waltz، Kenneth. ***The Spread of Nuclear Weapons: More May Be Better***. London: IISS، 1981.

70. Waltz، Kenneth. ***Theory of International Politics***. New York: Random House، 1979.

71. Wiley، Thomas. ***American Christianity: The Jewish State and the Arab-Israeli Conflict***. USA: Georgetown University، 1983.

72. Yassen، Leonard. ***The Jesus Connection***. New York: Crossroad Publication، 1985.

73. Zak، Chen. ***Iran's Nuclear Policy and IAEA***. Washington: Washington Institute for Near East Policy، 2004.

74. Thompson، Joseph. ***American Policy and Northern Ireland: Asago of Peacebuilding***. (London: Westport، Co. 2001).

Articles:

1. Aronoff، Myron. "The Americanization of Israeli Politics: Political and Cultural Change". ***Israel Studies***. Vol. 5، No. 1، (Spring 2000).

2. Baram، Haim. "The Demon of Islam". ***Middle East International***. (December 1994).

3. Daalder، Ivo & James M. Lindsay. "Nasty، Brutish، and Long: America's War on Terrorism". ***Current History***. Vol. 100، No. 650، (December 2001).

4. Hart، Jeffrey. "Three Approaches to the Measurement of Power in International Relations". ***International Organization***. No. 4، 1970.

5. Harvay، John. "Regional Ballistic Missiles and Advanced Strike Air Craft". ***International Security***. (Fall 1982).

6. Joseph، Uri Bar. "Towards a Paradigm Shift in Israel's National Security Conception". ***Israel Affairs***. Vol. 6، No. 384، (Spring/Summer 2000).

7. Lewis، Samuel. "The United States and Israel: Evolution of An Unwritten Alliance". ***Middle East Journal.***، Vol. 53، No. 3، (Summer 1999).

8. Mastanduno، Michal. "Preserving the Unipolar Moment: Realist Theories and U.S. Grand Strategy After the Cold War". ***International Security 21***. No. 4، (Spring 1997).

9. McKillip، J. "Iraqi Strategy During the Gulf War: An Alternative Viewpoint". ***Military Review***. (Sep.، Oct.، 1995).

10. Nye، Joseph. "Soft Power and American Foreign Policy". ***Political Science Quarterly***. (Summer 2004).

11. Rodan، Steve. "Israel Mulls Stance Amid New Threats". ***Defense News***. (29 June، 5 July 1998).

12. Rose، David. "A Blind Spot Called Iraq". ***Observer***. (January 13، 2002).

13. Salem، Maggie. "Where the Greater Middle East Plan Went Away". ***Arab News***. (April 7، 2007).

14. Schweller، Rondall. "Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State Back In". ***International Security***. Vol. 19، No. 1، (Summer 1994).

15. Walt، Stephen. "The Progressive Power of Realism". ***The American Political Science Review***. Vol. 91، No. 4، (Dec.، 1997).

16. Walt، Stephen. "International Relation: One World، Many Theories". ***Foreign Policy***. No. 110، (Spring 1998).

Sites:

1. ACT. "Global Missile Proliferation". June 2001، Arms Control Association Factfile، ***http://www.armscontrol.org/ACT/jun01/factfilejun01.htm***.

2. Al-Mutamar. "Syria/Iran Support Terrorism in Iraq". 8/29/2006، ***http://www. kurdmedia.com/html.***

3. Afzal-Khan، Fawzia. "Zionism. US Imperialism and Islamic Fundamentalism". December 1، 2003، ***http://www.Counterpunch.org/khan.html.***

4. Armstrong، Karen. "The Battle for God". Reviewed by Stuart Jordan، April 2006، ***http://www.wash. org/wlapr.html.***

5. Associated Press. "Hezbollah Leader Praises Lebanon Protests". December، 7، 2006، ***http://www.vaildaily.com/article/2006 1207/National.***

6. Ayad، Christopher. "Arabs Worried About Shiite Take Over". ***http://www.truthout. org/docs.***

7. Bard، Mitchell. "Myths & Facts Online the United Nations". ***http://www. Jewishvirtuallibrary***.org/Jsource.

8. Bard، Mitchell. "The Evolution of Strategic Cooperation". ***http://www. Jewishvirtuallibrary.org/ Jsource/US-Israel.html.***

9. Bard، Mitchell. "U.S. Aid to Israel". ***http://www.us-Israel.org.Jsource.***

10. Bard، Michell. "Roots of U.S-Israel Relationship". ***http://www.Jewishvirtuallibrary. org/Jsource /US-Israel/roots-of-US-Israel.html.***

11. Bard، Mitchell and Daniel Pipes. "How Special is the U.S.-Israel Relationship?". June 1997. ***http://www.danielpipes.org/article.html.***

12. Bard، Mitchell. "Potential Threats to Israel: Iran". ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/ Jsource/threats _to _Israel/Iran.html.***

13. Barletta، Michael and Erik Jorgensen. *"Reported Use of Chemical Weapons، Ballistic Missiles، and Cruise Missiles in the Middle East"*. The Center for Nonproliferation Studies. Monterey Institute of International Studies، May 1999، at: ***httm://cns.miis، edresearch/wmdme/timeline.htm.***

14. BBC News Online. "US Increases Nuclear Ties with Israel". 22 February، 2000، ***http://www. news .bbc.co.UK/2/Low/middle-east.html.***

15. BBC News Online. "US Increases Nuclear Ties with Israel". 22 February، 2000، ***http://www. news. bbc.co.UK/2/low/middle_east.html.***

16. Britanica Encyclopedia. "Weapons of Mass Destruction". 2006، ***http://www.answers. com/topic/ weapons-of-mass-destruction.***

17. Britannica. "Deterrence". 2006، ***http://www.answers.com/topic/deterrence.html***.

18. Brobak، Jostein. "After the Cold War: Structural Changes and Israeli-Palestinian Rapprochement". August 1998، ***http://www.smi.uib.no.html***.

19. Buchanan، Patrick. "Is the Iran Crisis for Real?". August 15، 2005، ***http://www.antiwar. com/pat. html***.

20. Bush، George. "National Strategy to Combat Weapons of Mass Destruction". December 2002، ***http://www.whitehouse.html***.

21. Cattovi، Silvia. "Mordechai Vanunu: Having the Atomic Bomb is; What has Allowed Israel to Fearlessly Carry out its Apartheid Policy". October 19، 2005، ***http://www.voltairenet. org/article***.

22. Catholic Encyclopedia. "Zionists". 2006، ***http://www.newadvent.org/cathen/ 15760c.htm***.

23. Center for Nonproliferation Studies (CNS). "Russian Nuclear and Missile Exports to Iran". ***http://www.cns.miis.edu/research/wmdme/russiran.htm***.

24. Chossudovsky، Michel. "Planned US-Israel Attack on Iran". May، 2005، ***http://www. globalresearch.ca/articles/html***.

25. CNS. "US-Israel Memorandum of Agreement". ***http://www.cns.miis.edu/ research/wmdme***.

26. CNS. "Threaties on Weapons of Mass Destruction". ***http://www.cns.miis.edu/research/ wmdme/ regimes.htm***.

27. Danziger، Raphael. and Bradley Gordon. "End American Aid to Israel?: No، it Remains Vital". Middle East Quarterly، September 1995، ***http://neforum.org/article.html***.

28. David Albright and Corey Hinderstein. "Iran: Countdown to Showdown". 2005، ***http://www. thebulletin.org/article.php***.

29. Dictionary، Online. "Nuclear Deterrence". ***http://www.onlinedictionary.datasegment. com/word/nuclear-deterrence***.

30. Donnelly، Thomas. "Transforming America's Alliances". December 13، 2004، ***http://www. aei.org. html***.

31. Entekhabi Fard، Camelia. "U.S. Seeks Persian Gulf Allies Against Iran". 1، 24/2007، ***http://www.eurasianet.org/departments/insight/article/eavo1 2407.shtml***.

32. Europe Intelligence Wire. "Irish Lobby Groups Try to Stop U.S. Treaty on Extradition". 22. Jul. 2006، ***http://www.accessmylibrary.com/comsite5/bin/pdinventory***.

33. Freedman، Robert. "Soviet Policy Toward Israel Under Gorbachev". ***http://www. greenwood.Com/ Catalog/C3993.aspx.***

34. GEE، Marcus. "Why We Must Stand with Israel". 2006، ***http://www.vigile.net/ spip/orticle.html.***

35. Ghannoushi، Soumaya. "The Great Middle East Power Gawes". 2006، ***http://www. english.aljazeera.Net/UR/exeres.html.***

36. Gil-White، Francisco. "What Really Happened in Bosnia?". 19/Aug/2005، ***http://www. hirhom.com/ yugo/ihra.***

37. Gribetz، Jessica. "Wise Words: Jewsh Thoughts and Stories Through the Ages". ***http://www. amazon.com/gp/product.***

38. Guadrian Special Report. "George Bush's Speech to the American Enterprise Institute: on the Future of Iraq". February 26 2003، ***http://www.gardian.co.uk.html.***

39. Great Encyclopedia. "Islamic Fundamentalism". ***http://encarta.msn.com/encyclopedia.***

40. Goldin، Megan. "Iran Nuclear Capability Raises Worry for Israel-U.S". 2005، ***http://www. boston.Com/news/world/middeeast/html.***

41. Guardian. "Vanunu Released After 18 Years". April 21، 2004، ***http://www.guardian. co.UK/Israel /story.html.***

42. Hentoff، Nat. "CIA and Mossad Link to Darfur". My 20th 2005، ***http://www.Signs-of-times. org/signs/ forum/viewtopic.php.***

43. Hollinger، Andrew. "United States Holocaust Memorial Museum Denounces Continuing Holocaust Denial In Iran". February 8، 2006، ***http://www.ushmm.org/ museum/press/ archives/detail.php.***

44. HU، Yuno. "The CIA: A Brief History". October 1، 2005، ***http://www.neravt.com/left/ cia.html.***

45. Jerusalem (AFP). "Olmert's Nuclear Slip Stirs Uproar in Israel". December 12، 2006، ***http://www.turkishpress.com/news.aspid.***

46. Jewish Virtual Library. "Counterterrorism Cooperation Accord Between the Government of the State of Israel and the Government of the United States of America (April 30، 1996)". ***http://www. Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel.***

47. Jewish Virtual Library. "Joint Statement of the U.S.-Israeli Interparliamentary Commission on National Security، (September 17، 1998)". ***http://www. Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/ US-Israel/ Jtpar.***

48. Jewish Virtual Library. "Counterterrorism Cooperation Accord Between the Government of the State of Israel and the Government of the United States of America (April 30، 1996)". ***http://www. Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel.***

49. Jewish Virtual Library. "Counter Terrorism Cooperation Accord Between the Government of the State of Israel and the Government of the United States of America. (April 30، 1996)، ***http://www.Jewish virtuallibrary.org/Jsource/Us-Israel.***

50. Jewish Council for Public Affairs (JCPA). "U.S.-Israel Relations". ***http://www. Jewishpublicaffairs.Org/Publications/JPP-94-95-Israel-US.html.***

51. Jewish Virtual Library. "President Carter Discusses the Resolution of the Arab-Israeli Conflict، (March 16، 1977)". ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/peace.***

52. Jewish Virtual Library. "President Bush، Previews Road Map، (March 14، 2003)". ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource.html.***

53. Jewish Virtual Library. "The Middle East Road Map، (April 30، 2003): A Performance-Based Road Map to a Permanent Two-State Solution to the Israeli-Palestinian Conflict". 2006، ***http://www. Jewishvirtuallibrary.html.***

54. Jewish Virtual Library. "President Bush Lays Out Vision for Democracy in the Middle East (November 6، 2003)". ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org.***

55. Jewish Virtual Library. "U.S. Assistance to Israel (FY 1948-FY 2006)". ***http://www. Jewishvirtualibrary.org/Jsource/US-Israel/U.S._Assistance_to_Israel 1.html.***

56. Jewish Virtual Library. "Memorandum of Agreement Between the Governments of the United States of America and Israel Oil (March 26، 1979)". ***http://www. Jewishvirtuallibrary. org/Jsource/peace/ cdoilmou.html.***

57. Jewish Virtual Library. "Cooperative Development Program (CDP)". ***http://www. Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel/CDP.html.***

58. Jewish Virtual Library. "States with Formal agreement with Israel". ***http://www. Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel/states_with_Mous.html.***

59. Jewish Virtual Library. "U.S.-Israel Agreement on Trade in Agricultural Products (October 5، 2004)". ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel/fta2.html.***

60. Jewish Virtual Library. "U.S.-Israel Sign Agreement for Science and Technical Cooperation (September 9، 2004)". ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/ US-Israel/sciencemou.html.***

61. Jewish Virtual Library. "U.S.-Israel Agreement Concerning Energy Cooperation (November 7، 2005)". ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/Environment/ energyrep.html.***

62. Jewish Virtual Library. "Iraq's Biological Weapons and Israel (September 30، 2004)". ***http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/threats_to_Israel/iraqbio.html.***

63. Killgore، Andrew. "Neocons Battle Against U.S. Rapprochement with Iran". May 2004، ***http://www. wrmea.com/archives.html.***

64. Kobos، Andrew. "SHOAH The Holocaust". January 8، 2005، ***http://www.Zwoje-Scrolls. com/shoah/ index.html.***

65. Krieger، Doug. "The US-Israel Strategic Alliance". December 3، 2005، ***http://www.the-tribulation-network.com/dougkrieger/your_covenant_with_death.html.***

66. Kwiet، Konrad. "Anti Semitism and Holocaust from Prejudice to Genocide". ***http://www. zfa.kgw.tu-berlin.de/Journal/kkwietool.htm.***

67. Lazerte، Alan. "Christian Zionism". ***http://www.Christianactionforisrael.org/Judeochr/ radio.html.***

68. Machan، Tibor. "Why Modern Liberalism is in Retreat". 4 September 2005، ***http://www. Virginiainstitute.org/viewpoint/html.***

69. Mearsheimer، John and Stephen Walt. "The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy". 23 March 2006، ***http://www.information clearinghouse.info/article.html.***

70. Mearsheimer and Walt. "Israel Lobby Driving US Foreign Policy". 27th March، 2006، ***http://www.Story.Northkoreatimes.com/index.php/ct/g/cid.***

71. Merriam-Webster Online Dictionary. "Lobby". 2006، ***http://www.m-m.com/cgi-bin/ dictionary.***

72. Milesian. "Jews Against Zionism". ***http://www.forum.skadi.net/archive/index.php/ t-16597.html.***

73. MP News. "Israel's Attack in Lebanon is Justified". 08/07/2006، ***http://www.zwire.com/ site.html.***

74. Munier، Gilles. "U.S. Plan for the Great Middle East: The Kurdish Pipeline". 2006، ***http://www.uruknet.info.html.***

75. Munier، Gilles. "U.S. Plan for the "Great Middle East"، the Kurdish Pipe Line"، ***http://www. information clearinghouse.info/article.11918.htm.***

"National Commission on Terrorist Attacks Upon the United States". September 20، 2004، ***http://www.9-11 Commission.gov.html.***

76. National Security Archive. "Dimona Revealed". ***http://www.gwu.nsarchiv/Israel/ documents/reveal/ indox.html***.

77. Nissani، Noah. "Classical Liberalism". November 2000، ***http://www.Liberal.org.il/ liberall.html***.

78. Office of Assistant Secretary of Defense. "U.S. –Israel Sign Joint Statement of Intent on Theater Missile Defense". 1996، ***http://www.defenselink.mil/releases/html***.

79. Oren، Micahel. "Strategic Relationship Between the United States and Israel". 2003، ***http://www.Yaleisrael Journal.com/oren.html***.

80. Palestine Facts. "Israel's Independence U.S Recognizes: Why Did the U.S. Immediately Recognize the State of Israel?"، ***http://www.Palestinefacts.org/pf_independenc_ recognition_US.php***.

81. Perlez، Jane & James Risen. "Clinton Seeks an Opening to Iran، but Efforts Have Been Rebuffed". ***http://www.library.cornell.edu/colldev/mideast***.

82. Pike، John. "Nuclear Weapons". August 17، 2006، ***http://www.fas.org/nuke/guide/ israel/ nuke/day، html***.

83. Press Corner، Memri. "Anticemitism and Holocaust Denial in the Iranian Media". January 28، 2005، ***http://www.freemuslims.org/News/article.php***.

84. Prentice، Baptiste and Araujo Blance. "American Presidents and their Attitudes، Beliefs، And Actions Surrounding Education and Multi Culturalism". Fall 2004، ***http://www. findarticles.com/p/ articles/mi-qa.html***.

85. Rafalovich، Israel. "Nuclear Middle East". December 19، 2003، ***http://www.weltpolitik. net/ Regionen.html***.

86. Redding، Andrew. "Sanctions Punish and Inflame the Innocent". August 18، 2002، ***http://www.worldpolicy.org/globalrights/US/html***.

87. Reuters. "Israel Denies Olmert Hinted Nuclear Aspirations". December 11، 2006، ***http://www.fullcoverage.yahoo.com/s/nm/20061211/ts-nm/israel_olmert_dc***.

88. Right Web Profile. "American Israel Public Affairs Committee (AIPAC)". September 8، 2006، ***http: www.apical.org/documents/Whowear***.

89. Roach، Erin. "Bush: Iraq is "Central Front" Against Terrorism". Sep. 1، 2006، ***http://www.sbcbaptistpress.org/bpnews.asp***.

90. Ross، Larry. "Israel U.S. V.S Palestine & the Middle East". October، 2003، ***http://www. nuclear free. lynx.co.html***.

91. Robertson، Edmund. "The Role of Israel: The Cold War". ***http://www.st-andrews.ac. uk/Pveach/ cold war/Papers/html.***

92. Shahak، Israel. "Also Agreement Makes PLO Israel's Enforcer". 1993، ***http://www. Washington-report.org/backissues.html.***

93. Sick، Gary. "Iran: Confronting Terrorism". ***http://www.twq.com/03autumn/docs.html.***

94. Sharon، Ariel. "Israel will Not Accept Iran Nuclear Weapons". 2. December، 2005، ***http://www. arabnews.com.html.***

95. State of Israel Ministry of Industry، Trade & Labor، "Background on Qualitfing Industrial Zones (QIZ's)"، http://www.moit.ogv.il/NR/exeres/htm.

96. The Free Online Encyclopedia. "Zionism's protocol or Zionism Ideology". 2006، ***http://www.zionism.gk.com/ep200.html.***

97. The Dail Star. "Shiite-Sunni Conflict". July 26، 2006، ***http://www.imra.org.il.html.***

98. The White House. "The Presidents of the United States". 2006، ***http://www. whitehouse.gov/ history/presidents.***

99. The White House. "President Bush Speaks to the People of Iran". 2002، ***http://www. whitehouse.Gov/html.***

100. The Centre for Defence and International Studies. "Range Classifications". at: ***http://www. cdiss.org.***

101. The CTBT Organization Website. "Comprehensive (Nuclear) Test-Ban Treaty (CTBT)". September 2005، ***http://www.reachingcriticalwill.org/legal/ctbt/ctbtindex.html.***

102. Third World Resurgence Magazine. "The U.S. War Against Iraq: Some Perspectives". Issue No. 147-148، (Nov-Dec 2002)، ***http://www.twnside.org.sg/title/focus33.htm.***

103. Tracy، William. "To Pray in Jerusalem". ***http://www.Saudiaramcoworld.com/issue/ 197404/ ro.Pray.in.Jerusalem.htm.***

104. U. S. Government Website. "September 11، 2001، Attack on America Congressional Record Senate Terrorism (October 30، 2001)". ***http://www.yale.edu/lawweb/avalon/html.***

105. U. S. Library of Congress. "Political Zionism". ***http://www.Countrystudies.US/israel/ htm.***

106. U. S. Government. ***"National Security to Combat Weapons of Mass Destruction"***. December 2002، ***http://www.gsinstitute.org/docs/national-wmd-strtegy.html.***

107. U.S. Department of State. "Treaty on the Non-Proliferation of Nuclear Weapons". ***http://www.state.gov/t/np/trty/16281.htm***.

108. U.S. Department of State. "U.S.-Israel Joint Political Military Group: U.S.-Israel Agreement of FY 2005 Security Assistance Levels". 2003، ***http://www.state.gov/ prs/ps/html***.

109. U.S. Department of State. "U.S.-Israel Joint Political Military Group: U.S.-Israel Agreement of FY 2005 Security Assistance Levels". 2003، ***http://www.state.gov/ prs/ps/html***.

110. U.S. Department of Agriculture. "U.S.-Israel Free Trade Agreement (USIFTA)". 2004، ***http://www. fas.usda.gov/itp/US-israel lfta.asp.html***.

111. Watch، Source. "United States National Security Council". Last Modified، 7 October 2006، ***http://www.sourcewatch.org/index.php***.

112. Weber، Mark. "A Look at the Powerful Jewish Lobby in America". Feb 13، 2004، ***http:www. ihr org/Leaflets/Jewishlobby.html***.

113. Weber، Mark. "Jewish Soap". 04،11،2006، ***http://www.askanewyorker.com/Phorum/ edit***.

114. Weston، Fred. "Some Historical Clarifications on Israel-Palestine". September 2002، ***http://www. Marxist.com/Middle East/Israel-Palestine-historical.html***.

115. Wikipedia. "Christian Zionism". ***http://en.wikipedia.org/wiki/Christian zionism***.

116. Wikipedia، The Free Encyclopedia. "Neo-Liberalism". 16 December 2005، ***http://www. wikimediafoundation.org/wiki/Fundraising***.

117. Wikipedia، The Free Encyclopedia. "Values". 25 October 2006، ***http://www. Wordfreference. com/definition/Values***.

118. Wikipedia. "Christian Zionism". ***http://en.wikipedia.org/wiki/Christian zionism***.

119. Wikipedia، The Free Encyclopedia. "Execution of Saddam Hussein". 8 January 2007، ***http://en.wikipedia.org/wiki/Execution_of_Saddam_Hussein***.

120. Wikipedia، the Free Encyclopedia. "United States Holocaust Memorial Museum". 1 November 2006، ***http://www.wikipedia.org/wiki/united-States-Holocaust-Memorial-Museum***.

121. Wikipedia، the Free Encyclopedia. "Lobby". 23 March 2006، ***http://en.wikipedia.org/ wiki/lobby***.

122. Wikipedia، The Free Encyclopedia . "Ummat". 14، April 2000، ***http://en.wikipedia.org/ wiki/ummat***.

123. Wikipedia. "Definition of Terrorism". August 28، 2006، ***http://www.wikipedia.org.html.***

124. Wikibooks. "International Realism Theory". 27 September 2006، ***http://en.wikibooks. org/wiki/ international-Realism-Theory.***

125. Weisman، Steven. "The Great Middle East Shake-UP". 30.01.2005، ***http://www. nytimes. com. html.***

126. Wikipedia Encyclopedia. "Weapons of Mass Destruction". 13، September، 2006، ***http://www. en.Wikipedia.org/wiki/weapons-of-mass-destruction.html.***

127. Yoram Schweitzer. "Iranian Transnational Terrorism". May 24، 2001، ***http://www.ict. org.il/ articles html.***

128. Zunes، Stephen. "The Strategic Function of U.S. Aid to Israel". ***http://www.homepages. org.com/zunes.html.***

129. Zunes، Ptephen. "U.S. Aid to Israel: Interpreting the Strategic Relationship". 26 January، 2001، ***http://www.Wrmea.com/us_aid_to_israel.htm.***

130. Zunes، Stephen. "Understanding the U.S.-Israel Relationship". February 2003، ***http://www. forusa.org/ fellowship/Jan-Feb-03/zunes.html.***

131. Zunes، Stephen. "The United States، Israel، and the Possible Attack on Iran". 2، May، 2006، ***http://www.zmag.org/content/showarticle.cfm/html..***

132. 12th House. "Anwar Sadat Assassinated on October 6، 1981"، 2005، ***http://www.wzo.org. il/ view.html.***

133. __________ . "National Commission on Terrorist Attacks Upon the United States". September 20، 2004، ***http:/ /www.9-11 Commission.gov.html.***

134. _________ . "Interim Agreement Between Israel and Egypt". ***http://www.biblio.org/ sullivan/docs/ Sinai II.***

135. _________ . "Jewish Immigration to US". ***http://www.researchpapersondemand. com/ term-papers/html.***

136. _________ . ***http://www.bashaah.net/Articles/bodya.asp.***

137. _________ . ***http://www.Gooya.com.22 October 2005.file://A:\USA-I.htm.***

138. ___________ . "Declaration on Measures to Eliminate International Terrorism". 1994، ***http://www.G.A.Res.60.U.N. DOC.html.***

139. _________ . "Tranian Support of Terrorism". April 25، 1998، ***http://www.ict.org.il/ articles/html.***

140. _________ . http://www.Farsnews.com.19 April 2004، ***File://A:\ECO، Integration.htm.***

141. ___________ . "The Sharm Ash-Shaykh Conference to Support the U.S. Occupation of Iraq". ***http://www.Cuttingedge.org/na/na358.htm.***

پیوست ۱-۱. رؤسای جمهوری ایالات متحده (۲۰۰۸-۱۷۸۹)

ردیف	نام رئیس‌جمهور	دوره ریاست جمهوری	مدت زمامداری	حزب سیاسی
۱	جورج واشینگتن	۲	۱۷۹۷-۱۷۸۹	فدرالیست
۲	جان آدامس	۱	۱۸۰۱-۱۷۹۷	فدرالیست
۳	توماس جفرسون	۲	۱۸۰۹-۱۸۰۱	جمهوریخواه
٤	جیمز مادیسون	۲	۱۸۱۷-۱۸۰۹	مستقل
۵	جیمز مونروئه	۲	۱۸۲۵-۱۸۱۷	مستقل
٦	جان، کی، آدامس	۱	۱۸۲۹-۱۸۲۵	مستقل
۷	اندرو جکسون	۱	۱۸۳۷-۱۸۲۹	دموکرات
۸	مارتین وان بورن	۱	۱۸٤۱-۱۸۳۷	مستقل
۹	ویلیام، اچ، هاریسون	۱ فوت شده	۱۸٤۱	مستقل
۱۰	جان تایلور	۱	۱۸٤۵-۱۸٤۱	مستقل
۱۱	جیمز، کی، پولک	۱	۱۸٤۹-۱۸٤۵	دموکرات
۱۲	زاخاری تایلور	۱ فوت شده	۱۸۵۰-۱۸٤۹	لیبرال
۱۳	میلارد فیلمور	۱	۱۸۵۳-۱۸۵۰	لیبرال
۱٤	فرانکلن پیرس	۱	۱۸۵۷-۱۸۵۳	دموکرات
۱۵	جیمز بوچانان	۱	۱۸٦۱-۱۸۵۷	مستقل
۱٦	آبراهام لینکلن	۲ ترور شد	۱۸٦۵-۱۸٦۱	جمهوریخواه
۱۷	آندرو جانسن	۱	۱۸٦۹-۱۸٦۵	جمهوریخواه
۱۸	اولیس، اس، گرانت	۲	۱۸۷۷-۱۸٦۹	جمهوریخواه
۱۹	رادرفورد، بی، هیز	۱	۱۸۸۱-۱۸۷۷	جمهوریخواه
۲۰	جیمز، ای، گارفیلد	۱ ترور شد	۱۸۸۱	جمهوریخواه
۲۱	چستر، ای، آرتور	۱	۱۸۸۵-۱۸۸۱	جمهوریخواه
۲۲	گروور کلولاند	۱	۱۸۸۹-۱۸۸۵	دموکرات
۲۳	بنجامین هاریسون	۱	۱۸۹۳-۱۸۸۹	جمهوریخواه
۲٤	گروور کلولاند	۱	۱۸۹۷-۱۸۹۳	دموکرات
۲۵	ویلیام مک کینلی	۲ ترور شد	۱۹۰۱-۱۸۹۷	جمهوریخواه
۲٦	تودور روزولت	۲	۱۹۰۹-۱۹۰۱	جمهوریخواه
۲۷	ویلیام، اچ، تافت	۱	۱۹۱۳-۱۹۰۹	جمهوریخواه
۲۸	وودرو ویلسون	۲	۱۹۲۱-۱۹۱۳	دموکرات
۲۹	وارن، جی هاردینگ	۱	۱۹۲۳-۱۹۲۱	جمهوریخواه
۳۰	کالون کولیج	۲	۱۹۲۹-۱۹۲۳	جمهوریخواه
۳۱	هربرت هوور	۱	۱۹۳۳-۱۹۲۹	جمهوریخواه
۳۲	فرانکلین، دی، روزولت	٤	۱۹٤۵-۱۹۳۳	دموکرات
۳۳	هاری، اس، ترومن	۲	۱۹۵۳-۱۹٤۵	دموکرات
۳٤	دوایت، دی، آیزنهاور	۲	۱۹٦۱-۱۹۵۳	جمهوریخواه
۳۵	جان، اف کندی	۱ ترور شد	۱۹٦۳-۱۹٦۱	دموکرات
۳٦	لیندن، بی، جانسن	۲	۱۹٦۹-۱۹٦۳	دموکرات
۳۷	ریچارد، ام، نیکسون	۲ استعفا داد	۱۹۷٤-۱۹٦۹	جمهوریخواه
۳۸	جرالد رودلف فورد	۱	۱۹۷۷-۱۹۷٤	جمهوریخواه
۳۹	جیمی کارتر	۱	۱۹۸۱-۱۹۷۷	دموکرات
٤۰	رونالد ویلسون ریگان	۲	۱۹۸۹-۱۹۸۱	جمهوریخواه
٤۱	جرج هربرت واکر بوش	۱	۱۹۹۲-۱۹۸۹	جمهوریخواه
٤۲	ویلیام ج. کلینتون	۲	۲۰۰۰-۱۹۹۲	دموکرات
٤۳	جرج. دبلیو. بوش	۲	۲۰۰۸-۲۰۰۰	جمهوریخواه
٤٤	باراک اوباما	۱	۲۰۰۸	دموکرات

پیوست ۱-۲. الف. نخست‌وزیران اسرائیل (۲۰۰۷-۱۹۴۸)

ردیف	تاریخ شروع دوره	رئیس دولت	دورهٔ همزمان کنست
دولت موقت	۱۴ مه ۱۹۴۸	دیوید بن گوریون	مجلس موقت کشوری
۱	۱۰ مارس ۱۹۴۹	دیوید بن گوریون	دورهٔ اول
۲	۱ نوامبر ۱۹۵۰	دیوید بن گوریون	دورهٔ اول
۳	۸ اکتبر ۱۹۵۱	دیوید بن گوریون	دورهٔ دوم
۴	۲۴ دسامبر ۱۹۵۲	دیوید بن گوریون	دورهٔ دوم
۵	۲۶ ژانویه ۱۹۵۴	موشه شاریت	دورهٔ دوم
۶	۲۹ ژوئن ۱۹۵۵	موشه شاریت	دورهٔ دوم
۷	۳ نوامبر ۱۹۵۵	دیوید بن گوریون	دورهٔ سوم
۸	۷ ژانویه ۱۹۵۸	دیوید بن گوریون	دورهٔ سوم
۹	۱۷ دسامبر ۱۹۵۹	دیوید بن گوریون	دورهٔ چهارم
۱۰	۲ نوامبر ۱۹۶۱	دیوید بن گوریون	دورهٔ پنجم
۱۱	۲۶ ژوئن ۱۹۶۳	لوی اشکول	دورهٔ پنجم
۱۲	۲۲ دسامبر ۱۹۶۴	لوی اشکول	دورهٔ پنجم
۱۳	۱۲ ژانویه ۱۹۶۶	لوی اشکول	دورهٔ ششم
۱۴	۱۷ مارس ۱۹۶۹	گلدا مایر	دورهٔ ششم
۱۵	۱۵ دسامبر ۱۹۶۹	گلدا مایر	دورهٔ هفتم
۱۶	۱۰ مارس ۱۹۷۴	گلدا مایر	دورهٔ هشتم
۱۷	۳ ژوئن ۱۹۷۴	اسحاق رابین	دورهٔ هشتم
۱۸	۲۰ ژوئن ۱۹۷۷	مناخیم بگین	دورهٔ نهم
۱۹	۵ آگوست ۱۹۸۱	مناخیم بگین	دورهٔ دهم
۲۰	۱۰ اکتبر ۱۹۸۳	اسحاق شامیر	دورهٔ دهم
۲۱	۱۳ سپتامبر ۱۹۸۴	شیمون پرز	دورهٔ یازدهم
۲۲	۲۰ اکتبر ۱۹۸۶	اسحاق شامیر	دورهٔ یازدهم
۲۳	۲۲ دسامبر ۱۹۸۸	اسحاق شامیر	دورهٔ دوازدهم
۲۴	۱۱ ژوئن ۱۹۹۰	اسحاق شامیر	دورهٔ دوازدهم
۲۵	۱۳ ژوئیه ۱۹۹۲	اسحاق رابین	دورهٔ سیزدهم
۲۶	۲۲ نوامبر ۱۹۹۵	شیمون پرز	دورهٔ سیزدهم
۲۷	۱۸ ژوئن ۱۹۹۶	بنیامین نتانیاهو	دورهٔ چهاردهم
۲۸	۶ ژوئیه ۱۹۹۹	ایهود باراک	دورهٔ پانزدهم
۲۹	۷ مارس ۲۰۰۱	آریل شارون	دورهٔ پانزدهم
۳۰	۲۷ فوریهٔ ۲۰۰۳	آریل شارون	دورهٔ شانزدهم
۳۱	۱۴ آوریل ۲۰۰۶	ایهود اولمرت	دورهٔ هفدهم
۳۲	آوریل ۲۰۰۹	بنیامین نتانیاهو	دورهٔ هجدهم

ادامه پیوست ۱-۲. ب. رؤسای جمهور اسرائیل

ردیف	نام	دورهٔ همزمان کنست
۱	حییم وایزمن	۱۹٤۹-۱۹٥۲
۲	اسحاق بن تسفی	۱۹٥۲-۱۹٦۳
۳	زلان شازار	۱۹٦۳-۱۹۷۳
٤	افرایم کتسیر	۱۹۷۳-۱۹۷۸
٥	اسحاق نافون	۱۹۷۸-۱۹۸۳
٦	حییم هرتسوگ	۱۹۸۳-۱۹۹۳
۷	ایزر وایزمن	۱۹۹۳-۲۰۰۰
۸	موشه کتساف	۲۰۰۰ - ۲۰۰۷
۹	شیمون پرز	۲۰۰۷

پیوست ۱-۳. کمک‌های آمریکا به اسرائیل ۲۰۰٦-۱۹٤۹ (میلیون دلار)[1]

سال	مجموع کمک	نظامی		اقتصادی		غذا برای صلح		صادرات - واردات بانکی	مهاجران یهودی اسکان	مسکن وام	مدارس آمریکایی‌ها و بیمارستان‌ها	سایر	همکارانه توسعه	سایر
		وام	بلاعوض	وام	بلاعوض	وام	بلاعوض	وام	بلاعوض	تضمینی	بلاعوض	وام	وام	وام
۱۹٤۹	۱۰۰/۰							۱۰۰/۰						
۱۹٥۰														
۱۹٥۱	۳٥/۱				۰/۱			۳٥/۰						
۱۹٥۲	۸٦/٤				٦۳/٦		۲۲/۷							
۱۹٥۳	۷۳/٦				۷۳/٦									
۱۹٥٤	۷٤/۷				٥٤/۰		۲۰/۷							
۱۹٥٥	٥۲/۷			۲۰/۰	۲۱/٥	۱۰/۸	۰/٤							
۱۹٥٦	٥۰/۸			۱۰/۰	۱٤/۰	۲٥/۲	۱/٦							
۱۹٥۷	٤۰/۹			۱۰/۰	۱٦/۸	۱۱/۸	۲/۳							
۱۹٥۸	۸٥/٤			۱٥/۰	۹/۰	۳٤/۹	۲/۳	۲٤/۲						
۱۹٥۹	٥۳/۳	۰/٤		۱۰/۰	۹/۲	۲۹/٥	۱/۷	۳/۰						
۱۹٦۰	٥٦/۲	۰/٥		۱٥/۰	۸/۹	۲٦/۸	٤/٥	۰/٥						
۱۹٦۱	۷۷/۹			۱٦/۰	۸/٥	۱۳/۸	۹/۸	۲۹/۸						
۱۹٦۲	۹۳/٤	۱۳/۲		٤٥/۰	۰/٤	۱۸/٥	٦/۸	۹/٥						
۱۹٦۳	۸۷/۹	۱۳/۳		٤٥/۰		۱۲/٤	٦/۰	۱۱/۲						
۱۹٦٤	۳۷/۰			۲۰/۰		۱۲/۲	٤/۸							
۱۹٦٥	٦٥/۱	۱۲/۹		۲۰/۰		۲۳/۹	٤/۹	۳/٤						
۱۹٦٦	۱۲٦/۸	۹۰/۰		۱۰/۰		۲٥/۹	۰/۹							

ادامه پیوست ١-٣.

سال	مجموع کمک	نظامی		اقتصادی		غذا برای صلح		صادرات ـ واردات بانکی	مهاجران یهودی اسکان	مسکن وام	مدارس آمریکایی‌ها و بیمارستان‌ها	سایر	همکارانه توسعه	سایر
		وام	بلاعوض	وام	بلاعوض	وام	بلاعوض	وام	بلاعوض	تضمینی	بلاعوض	وام	وام	وام
١٩٦٧	٢٣/٧	٧/٠		٥/٥			٠/٦	٩/٦			١/٠			
١٩٦٨	١٠٦/٥	٢٥/٠				٥١/٣	٠/٥	٣٣/٧			٦/٠			
١٩٦٩	١٦٠/٣	٨٥/٠				٣٦/١	٠/٦	٣٨/٦						
١٩٧٠	٩٣/٦	٣٠/٠				٤٠/٧	٠/٤	١٠/٠			١٢/٥			
١٩٧١	٦٣٤/٣	٥٤٥/٠				٥٩/٥	٠/٣	٣١/٠			٢/٥			
١٩٧٢	٤٨٠/٩	٣٠٠/٠			٥٠/٠	٥٣/٨	٠/٤	٢١/١		٥٠/٠	٥/٦			
١٩٧٣	٤٩٢/٨	٣٠٧/٥			٥٠/٠	٥٩/٤	٠/٤	٢١/١	٥٠/٠		٤/٤			
١٩٧٤	٢/٦٤٦/٣	٩٨٢/٧	١/٥٠٠/٠		٥٠/٠		١/٥	٤٧/٣	٣٦/٥	٢٥/٠	٣/٣			
١٩٧٥	٨٢٣/٠	٢٠٠/٠	١٠٠/٠		٣٤٤/٥	٨/٦		٦٢/٤	٤٠/٠	٢٥/٠	٢/٥			٢٠/٠
١٩٧٦	٢/٣٦٢/٧	٧٥٠/٠	٧٥٠/٠	٢٢٥/٠	٤٧٥/٠	١٤/٤		١٠٤/٧	١٥/٠	٢٥/٠	٣/٦			
TQ*	٢٩٢/٥	١٠٠/٠	١٠٠/٠	٢٥/٠	٥٠/٠	٣/٦		١٢/٦			١/٣			
١٩٧٧	١/٧٨٧/٥	٥٠٠/٠	٥٠٠/٠	٢٤٥/٠	٤٩٠/٠	٧/٠		٠/٩	١٥/٠	٢٥/٠	٤/٦			
١٩٧٨	١/٨٢٢/٦	٥٠٠/٠	٥٠٠/٠	٢٦/٠	٥٢٥/٠	٦/٨		٥/٤	٢٠/٠		٥/٤			
١٩٧٩	٤/٩١٢/٠	٢/٢٧٠٠/٠	١/٣٠٠/٠	٢٦٠/٠	٥٢٥/٠	٥/١		٦٨/٧	٢٥/٠	٢٥/٠	٤/٢			
١٩٨٠	٢/١٤٦/٠	٥٠٠/٠	٥٠٠/٠	٢٦٠/٠	٥٢٥/٠	١/٠		٣٠٥/٩	٢٥/٠	٢٥/٠	٤/١			
١٩٨١	٢/٤١٣/٤	٩٠٠/٠	٥٠٠/٠		٧٦٠/٠			٢١٧/٤	٢٥/٠		٢/٠		٥/٠	
١٩٨٢	٢/٢٦٨/٠	٨٥٠/٠	٥٠٠/٠		٨٠٦/٠			٦/٥	١٢/٥		٣/٠	١٧/٥		
١٩٨٣	٢/٥٠٥/٦	٩٥٠/٠	٧٥٠/٠		٧٨٥/٠				١٢/٥		٣/١		٥/٠	
١٩٨٤	٢/٦٣١/٦	٨٥٠/٠	٨٥٠/٠		٩١٠/٠				١٢/٥		٤/١		٥/٠	
١٩٨٥	٣/٣٧٦/٧		١/٤٠٠/٠		١/٩٥٠/٠				١٥/٥		٤/٧		٧/٠	
١٩٨٦	٣/٦٦٣/٥		١/٧٢٢/٦		١/٨٩٨/٤			١٥/٥	١٢/٠		٥/٥		١٠/٠	
١٩٨٧	٣/٠٤٠/٢		١/٨٠٠/٠		١/٢٠٠/٠				٢٥/٠		٥/٢		١٠/٠	
١٩٨٨	٣/٠٤٣/٤		١/٨٠٠/٠		١/٢٠٠/٠				٢٥/٠		٤/٩		١٣/٥	
١٩٨٩	٣/٠٤٥/٦		١/٨٠٠/٠		١٢٠٠/٠				٢٨/٠		٦/٩		١٠/٧	
١٩٩٠	٣/٤٣٤/٩		١/٧٩٢/٣		١/١٩٤/٨				٢٩/٩	٤٠٠/٠	٣/٥		١٤/٤	
١٩٩١	٣/٧١٢/٣		١/٨٠٠/٠		١/٨٥٠/٠				٤٥/٠		٢/٦		١٤/٧	
١٩٩٢	٣/١٠٠/٠		١/٨٠٠/٠		١/٢٠٠/٠				٨٠/٠		٣/٥		١٦/٥	
١٩٩٣	٣/١٠٣/٤		١/٨٠٠/٠		١/٢٠٠/٠				٨٠/٠		٢/٥		٢٠/٩	
١٩٩٤	٣/٠٩٧/٢		١/٨٠٠/٠		١/٢٠٠/٠				٨٠/٠		٢/٧		١٤/٥	
١٩٩٥	٣/١٠٢/٤		١/٨٠٠/٠		١/٢٠٠/٠				٨٠/٠		٢/٩		١٩/٥	
١٩٩٦	٣/١٤٧/٣		١/٨٠٠/٠		١/٢٠٠/٠				٨٠/٠		٣/٣		١٤/٠	٥٠/٠

ادامه پیوست ۱-۳.

سال	مجموع کمک	نظامی		اقتصادی		غذا برای صلح		صادرات - واردات بانکی	مهاجران یهودی اسکان	مسکن وام	مدارس آمریکایی‌ها و بیمارستان‌ها	سایر	همکارانه توسعه	سایر
		وام	بلاعوض	وام	بلاعوض	وام	بلاعوض	وام	بلاعوض	تضمینی	بلاعوض	وام	وام	وام
۱۹۹۷	۳/۱۳۲/۱		۱/۸۰۰/۰		۱/۲۰۰/۰				۸۰/۰		۲/۱			۵۰/۰
۱۹۹۸	۳/۰۸۰/۰		۱/۸۰۰/۰		۱/۲۰۰/۰				۸۰/۰					
۱۹۹۹	۳/۰۱۰/۰		۱/۸۶۰/۰		۱/۰۸۰/۰				۷۰/۰					
۲۰۰۰	۴/۱۲۹/۱		۳/۱۲۰/۰		۹۴۹/۱				۶۰/۰					
۲۰۰۱	۲/۸۷۶/۱		۱/۹۷۵/۶		۸۳۸/۲				۶۰/۰		۲/۳			
۲۰۰۲	۲/۸۴۸/۰		۲/۰۴۰/۰		۷۲۰/۰				۶۰/۰					
۲۰۰۳	۳/۷۴۲/۱		۳/۰۸۶/۴		۵۹۶/۱				۵۹/۶					۲۸/۰**
۲۰۰۴	۲/۶۸۷/۳		۲/۱۴۷/۳		۴۷۷/۲				۴۹/۷		۳/۲			۹/۹
۲۰۰۵	۲/۶۳۰/۰		۲/۲۰۲/۲		۳۵۷/۱				۵۰/۰					
۲۰۰۶ پیشنهادی	۲/۶۳۰/۰		۲/۲۸۰/۰		۲۴۰/۰				۵۰/۰					
مجموع	۹۶/۷۱۵/۶۰	۱۱/۲۱۲/۵	۵۱/۳۴۴/۲۰	۱/۵۱۶/۵	۳۱/۰۲۳/۰۰	۵۸۸/۵	۹۴/۱	۱/۲۱۸/۵	۱/۴۳۸/۲۰	۶۰۰/۰	۱۲۹	۱۷/۵	۱۸۵/۷	۱۵۷/۹

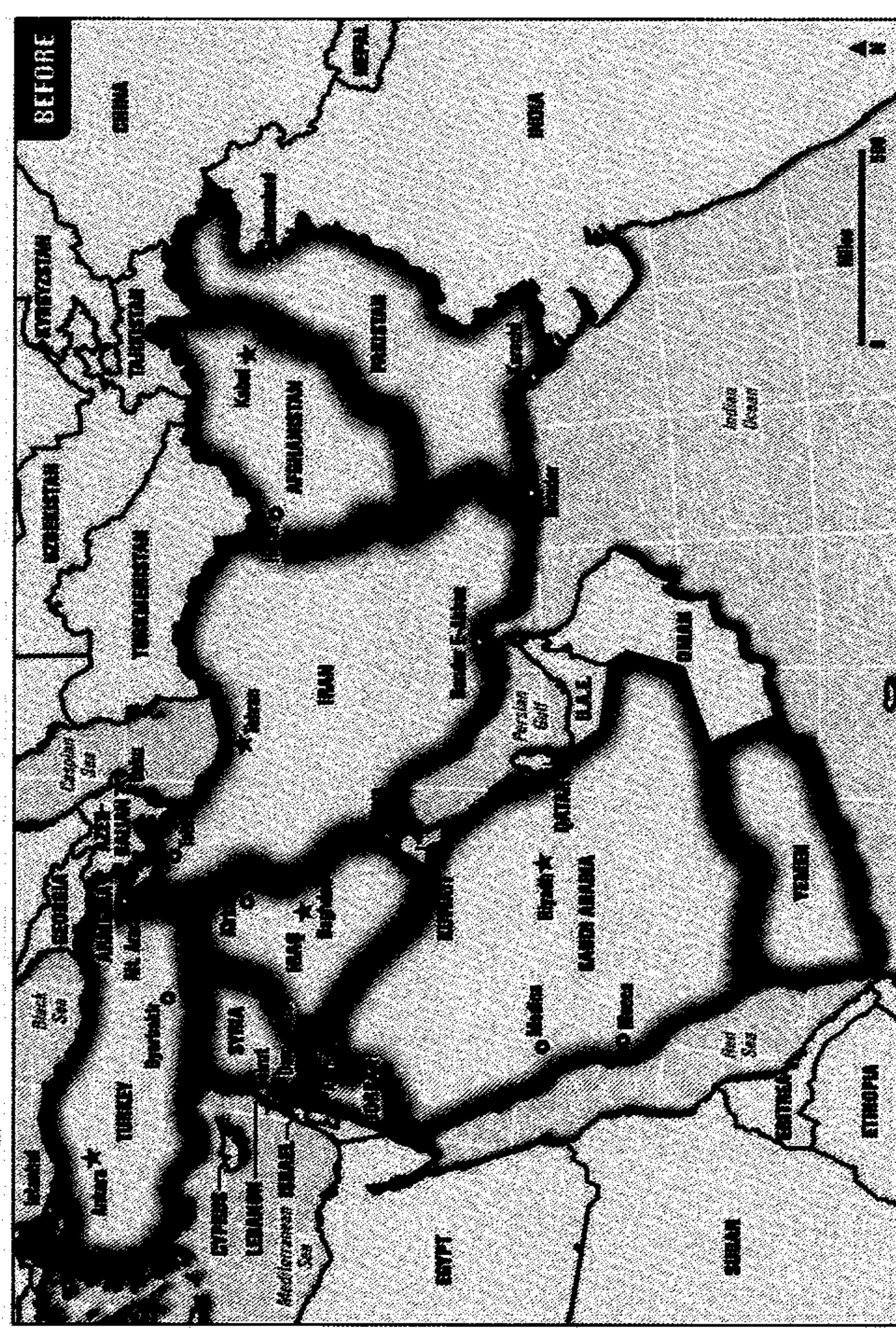
* T.Q. (Transition Quarter) به معنای انتقال فصلی و یا زمان تغییر سال مالی آمریکا از ژوئن به سپتامبر.

** سرمایه‌گذاری برای مبارزه با تروریسم.

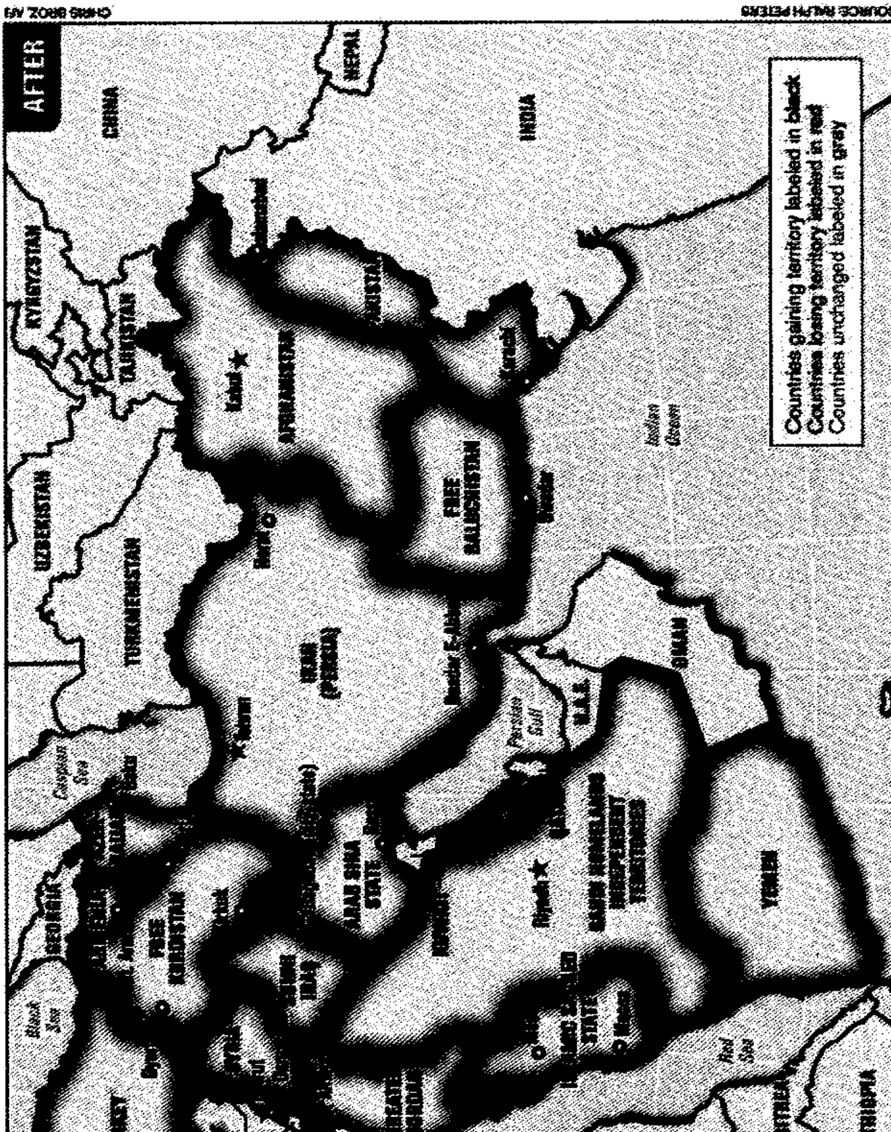
1. Clyde R. Mark، "Israel: U.S. Foreign Assistance"، Congressional Research Srvice، July 12، 2004، March 2005،

http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US_Israel/U.S._Assistance_to_ Israel 1.html.

پیوست ۳-۱. الف. نقشه خاورمیانه



ادامه پیوست ۳-۱. ب. نقشه خاورمیانه جدید / بزرگ



پیوست ۳-۲. زرادخانه موشکی کشورهای خاورمیانه بزرگ (۲۰۰۱)

کشور	نام موشک بالستیک	وضعیت کاربرد	*برد موشک (به کیلومتر)	قابلیت حمل کلاهک (به کیلو)	کشور صادرکننده موشک یا فناوری تولید و نگهداری آن
آذربایجان	اسکاد ـ ب	فعال	۳۰۰	۱۰۰۰	شوروی
ارمنستان	اسکاد ـ ب	فعال	۳۰۰	۱۰۰۰	روسیه
اسرائیل	لنس	فعال	۱۳۰	٤٥۰	آمریکا
	اریحا ـ ۱	فعال	٥۰۰	٥۰۰	فرانسه و صنایع داخلی
	اریحا ـ ۲	فعال	۱٥۰۰	۱۰۰۰	فرانسه و صنایع داخلی
	اریحا ـ ۳	در حال توسعه	۲٥۰۰	۱۰۰۰	صنایع داخلی
افغانستان	اسکاد ـ ب	فعال	۳۰۰	۱۰۰۰	شوروی
امارات‌متحده‌عربی	اسکاد ـ ب	فعال	۳۰۰	۱۰۰۰	شوروی
ایران	موشک ـ ۱۲۰	فعال	۱۳۰	۱٥۰	چین و صنایع داخلی
	سی اس‌اس ـ ۸	فعال	۱٥۰	۱۹۰	چین
	موشک ـ ۱٦۰	فعال	۱٦۰	٥۰۰	چین و صنایع داخلی
	اسکاد ـ ب	فعال	۳۰۰	۱۰۰۰	کره شمالی و لیبی
	اسکاد ـ سی	فعال	٥٥۰	٦۰۰	کره شمالی
	شهاب ـ ۳	آزمایش‌شده	۱۳۰۰	۷۰۰	کره شمالی و روسیه و صنایع داخلی
	شهاب ـ ٤	در حال توسعه	۲۰۰۰	۱۰۰۰	کره شمالی و روسیه و صنایع داخلی
	شهاب ـ ٥	در حال توسعه	٥٥۰۰-۳۰۰۰	۱۰۰۰	روسیه و صنایع داخلی
بحرین	**اتی‌ای‌سی‌امز	تحویل ۲۰۰۲	۱٦٥	٥٦۰	آمریکا
پاکستان	هفت ۱	فعال	۱۰۰-۸۰	٥۰۰	تولید داخلی
	ام ۱۱	فعال	۲۸۰	۸۰۰	چین
	هفت ۲	شایدمتوقف‌شده	۳۰۰	٥۰۰	چین و تولید داخلی
	هفت ۳	در حال توسعه	۳۰۰	٥۰۰	چین و تولید داخلی
	تارموک	در حال توسعه	۷٥۰	٥۰۰	چین و تولید داخلی
	شاهین ۱	آزمایش‌شده	۷٥۰	٥۰۰	چین و تولید داخلی
	غاری ۱	در حال توسعه	۱۳۰۰+	۷۰۰	کره شمالی و تولید داخلی
	شاهین ۲	در حال توسعه	۲۰۰۰	نامشخص	کره شمالی و تولید داخلی
	غزنوی	در حال توسعه	۲۰۰۰	نامشخص	تولید داخلی
	غاری ۲	آزمایش‌شده	۲۳۰۰	۷۰۰	کره شمالی و تولید داخلی
ترکمنستان	اسکاد ـ ب	فعال	۳۰۰	۱۰۰۰	شوروی
ترکیه	اتی ای سی امز	فعال	۱٦٥	٥۰۰	آمریکا
سوریه	اس‌اس ۲۱	فعال	۱۲۰	٤۸۰	شوروی
	اسکاد ـ ب	فعال	۳۰۰	۱۰۰۰	شوروی و تولید داخلی
	اسکاد ـ سی	فعال	٥۰۰	٦۰۰	کره شمالی و صنایع داخلی
	اسکاد ـ دی	آزمایش‌شده	۷٥۰	۲۰۰	کره شمالی و صنایع داخلی

پیوست ۳-۲. زرادخانه موشکی کشورهای خاورمیانه بزرگ (۲۰۰۱)

کشور	نام موشک بالستیک	وضعیت کاربرد	برد موشک (به کیلومتر)	قابلیت حمل کلاهک (به کیلو)	کشور صادرکننده موشک یا فناوری تولید و نگهداری آن
عراق	ابابیل ـ ۱۰۰	متوقف‌شده	۱۵۰-۱۰۰	۳۰۰	تولید داخلی
	السمود	متوقف‌شده	۱۵۰	۳۰۰	تولید داخلی
	اسکاد ـ ب	منهدم‌شده	۳۰۰	۱۰۰۰	شوروی
	الحسین	منهدم‌شده	۶۵۰-۶۰۰	۵۰۰	شوروی و تولید داخلی
	العباس	منهدم‌شده	۹۰۰	۳۰۰	شوروی و تولید داخلی
عربستان‌سعودی	سی‌اس‌اس ۲	فعال	۲۸۰۰	۲۱۵۰	چین
گرجستان	اسکاد ـ ب	فعال	۳۰۰	۱۰۰۰	شوروی
لیبی	الفتاح	آزمایش‌شده	۲۰۰	۵۰۰	تولید داخلی
	اسکاد ـ ب	فعال	۳۰۰	۱۰۰۰	شوروی
	اسکاد ـ سی	شاید فعال	۵۵۰	۶۰۰	کره شمالی
	نودانگ ۱	شاید فعال	۱۳۰۰	۷۵۰	کره شمالی
مصر	اسکاد ـ ب	فعال	۳۰۰	۱۰۰۰	شوروی
	پروژه تی	فعال	۴۵۰	۹۸۵	کره شمالی و صنایع داخلی
	اسکاد ـ سی	فعال	۵۵۰	۶۰۰	کره شمالی
	وکتر	در حال توسعه	۶۸۵	۴۵۰	کره شمالی و صنایع داخلی
یمن	اس‌اس۲۱	فعال	۱۲۰	۴۸۰	شوروی
	اسکاد ـ ب	فعال	۳۰۰	۱۰۰۰	شوروی

* موشک‌های بالستیک در چهار گروه به ترتیب زیر طبقه‌بندی می‌شوند: ۱. موشک‌های کوتاه‌برد (برد کمتر از ۱۰۰۰ کیلومتر) ۲. موشک‌های با برد متوسط (برد بین ۱۰۰۰ و ۳۰۰۰ کیلومتر) ۳. موشک‌های دوربرد (برد بین ۳۰۰۰ و ۵۵۰۰ کیلومتر) ٤. موشک‌های قاره‌پیما (برد بیش از ۵۵۰۰ کیلومتر).

طبقه‌بندی پنج‌گانه دیگری به شرح زیر اغلب مورد استفاده قرار می‌گیرد: ۱. موشک‌های کوتاه‌برد صحنه نبرد (برد کمتر از ۱۵۰ کیلومتر) ۲. موشک‌های کوتاه‌برد (برد بین ۱۵۰ و ۷۹۹ کیلومتر) ۳. موشک‌های با برد متوسط (برد بین ۸۰۰ و ۲۳۹۹ کیلومتر) ٤. موشک‌های دوربرد (برد بین ۲٤۰۰ و ٥٤۹۹ کیلومتر) ٥. موشک‌های قاره‌پیما (برد بیش از ۵۵۰۰ کیلومتر). برای شرح این طبقه‌بندی بنگرید به:

The Centre for Defence and International Studies، “Range Classifications”، at ***http://www.cdiss.org***.

** ا تی ای سی امز ـ موشک تاکتیکی نیروی زمینی، و پروژه تی نوعی اسکاد است.

Army Tactical Missile System (ATA CMS)

منبع:

ACT، “Global Missile Proliferation. June 2001”، Arms Control Association Factfile، at ***http://www. armscontrol.org/ ACT/jun01/factfilejun01.htm***.

- لطفیان، **پیشین**، صص ۲۷-۲٦.

پیوست ۳-۳. موارد کاربرد سلاح‌های کشتار جمعی در خاورمیانه

سلاح‌های شیمیایی	موشک‌های بالستیک	موشک‌های کروز
- ایتالیا علیه لیبی (اواخر ۱۹۲۰)	- مصر علیه اسرائیل (۱۹۷۳)	- مصر علیه اسرائیل (۱۹٦۷)
- ایتالیا علیه اتیوپی (۳٦-۱۹۳۵)	- سوریه علیه اسرائیل (۱۹۷۳)	- اسرائیل علیه سوریه (۱۹۷۳)*
- مصر علیه نیروهای سلطنت‌طلب در جنگ داخلی یمن (٦۷-۱۹٦۳)	- عراق علیه ایران (۸۸-۱۹۸۰)	- اسرائیل علیه مصر (۱۹۷۳)
- عراق علیه ایران در جنگ ایران و عراق (۸۸-۱۹۸۳)**	- ایران علیه عراق (۸۸-۱۹۸۲)	- سوریه علیه اسرائیل (۱۹۷۳)
- لیبی علیه چاد (۱۹۸۷)	- لیبی علیه آمریکا و ایتالیا (۱۹۸٦)	- عراق علیه آمریکا (۱۹۸۷)***
- عراق علیه کردهای عراقی در حلبچه (۱۹۸۸)	- عراق علیه اسرائیل، بحرین و عربستان سعودی (۱۹۹۱)	- آمریکا علیه ایران (۱۹۸۸)
سودان علیه شورشیان سودانی (۱۹۸۹)	- یمن شمالی علیه یمن جنوبی در جنگ داخلی یمن (۱۹۹٤)	- ایران علیه نیروهای دریایی آمریکایی در خلیج‌فارس (۱۹۸۸)
		- آمریکا علیه عراق (۱۹۹۱، ۱۹۹۳، ۱۹۹٦، ۱۹۹۸، ۲۰۰۳)****
		- آمریکا علیه سودان (۱۹۹۸)

* در اکتبر و نوامبر ۱۹۷۳ نیروی دریایی اسرائیل با موشک‌های ضدکشتی گابریل به غرق کشتی‌های مصری و سوری اقدام کرد.

** عراق طی سال‌های ۸۸-۱۹۸۳ از گازهای شیمیایی خردلی و عصبی علیه پرسنل نظامی ایران استفاده کرد.

*** عراق در ۱۷ مه ۱۹۸۷ دو موشک اگزوست علیه کشتی استارک آمریکا در آب‌های خلیج فارس پرتاب کرد. عراق در طول جنگ با ایران بارها از این موشک بر علیه کشتی‌های تجاری و نفتکش که عازم بنادر ایران بودند استفاده کرد.

**** در حمله‌ای انتقام‌جویانه، کلینتون در آوریل ۱۹۹۳ دستور پرتاب ۲۳ موشک به مراکز اطلاعاتی عراق را برای مجازات صدام حسین پس از افشای نقشه ترور رئیس‌جمهور اسبق آمریکا، جورج بوش، در سفرش به کویت صادر کرد. بین ۱٦ و ۱۹ دسامبر ۱۹۹۸ آمریکا بیش از ٤۰۰ موشک کروز توماهاک علیه صد مرکز نظامی عراق به کار گرفت. هدف این حمله‌های موشکی نابودی توانایی عراق برای تولید توسعه و انبار سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی بیان شده است.

منبع:

Michael Barletta and Erik Jorgensen، *"Reported Use of Chemical Weapons، Ballistic Missiles، and Cruise Missiles in the Middle East*، The Center for Nonproliferation Studies، Monterey Institute of International Studies، May 1999، at ***httm://cns.miis.ed research/wmdme/timeline.htm.***

- لطفیان، **پیشین**، صص ۲۷-۲٦.

فهرست اعلام